

ایران در عصر پهلوی

جلد دوم

مصطفی شاه

در تبعید

چاپ دوم

نوشته و تحقیق

دکتر مصطفی شاه

چاپ دوم

هرچه زمان می گذرد توجه هم میهنان گرامی به کتابهای «ایران در عصر پهلوی» زیادتر می گردد به نحوی که اکنون اکثر جلد های این کتاب نایاب شده و این مؤسسه برای اینکه به خواسته خوانندگان و علاقمندان پاسخگو باشد در صدد تجدید چاپ برآمده و اکنون چاپ دوم این جلد به نظر تان می رسد.

استقبال روزانه زون مردم شریف وطن ما از این کتاب مستند تاریخی موجب گردیده که خیلی ها خواستار دوره کامل تاریخ «ایران در عصر پهلوی» هستند و چون نمی خواستیم که این دوره ناقص باشد و مخصوصاً به خواهش مؤسسات فروش کتب فارسی زبان به چاپ دوم جلد های اول و دوم مبادرت شد و امیدوار هستیم اگر جلد های بعدی هم نایاب گردد در صدد تجدید چاپ برآئیم.

دوره کتابهای «ایران در عصر پهلوی» که تاکنون ۱۵ جلد آن چاپ شده احتمال دارد یک جلد دیگر هم به آن اضافه گردد که در آن فهرست اعلام کلیه جلد ها به چاپ خواهد رسید تا محققین و دانشگاهیان به سهولت بتوانند به مطالب چاپ شده در کتاب دسترسی داشته باشند.

برای تهییه هر جلد از کتاب بالراسال ده پوند و هزینه پست، کتاب های «ایران در عصر پهلوی» را که مورد علاقه شمامی باشد، می توانید با مکاتبه به زبان فارسی از آدرس زیر تهییه فرمائید.

BOOK PRESS(PAKA PRINT)

4 MACLISE Rd.LONDON W14 OPR

سلسله (پهلوی)
د رایران



رضاپهلوی (رضاشاه دم)

برای حفظ سلسله پهلوی
میدواهد بایران بازگردد
آیا این آرزوی او تحقق
خواهد یافت ؟

این مرد خود ساخته است
که خود را از سریازی به
سلطنت رسانید .

پهلوی دم میخواست که رژیم
ماهنشاهی سالیان دراز
رایران دوام داشته باشد .
کی تغیر و سرنوشت چیز
یگری بود .

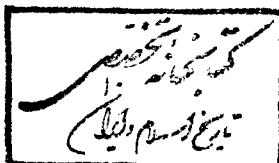


ایران در عصر پهلوی

جلد دوم

ضادشاه

در تبعید



نوشته و تحقیق

دکتر مصطفی نبوی

انیس کنج تنهائی کتاب است
فروغ صبح دانائی کتاب است
"شیخ بهائی"

تا ریخ را ستین سرگذشت زندگی انسان است. سرگذشت زندگی
انسانهاست که زندگی کرده اند و حتی در راه آن مرده‌اند. اما
آنچه برای مورخ اهمیت دارد آن نیست که این انسانها چگونه
مرده‌اند، آن است که اینها چگونه زیسته‌اند.
تا ریخ، سرنوشت زندگی است و مثل زندگی امریست واقعی ...
کسی که تا ریخ را چنان نکه هست می‌نگردد بکمک آن می‌تواند فاصله
زمان را در هم بسورد، وزندگی خویش را در زندگی انسانها
گذشته و در دنباله آن مشاهده کند.
دکتر عبدالحسین زرین کوب

ایران در عصر پهلوی
جلد دوم: رضا شاه در تبعید
تاریخ انتشار: ۱۳۶۷ شمسی - ۱۹۸۸ میلادی
لندن - چاپخانه پکا
حق چاپ محفوظ است

نام نیکرفتگان ضایع مکن
تابعاند نام نیکت برقرار
"سعده"

فهرست مندرجات

صفحه	
	۱- پیشگفتار
	۲- زندگی رضا شاه از کودتا تا فوت
۳	۱- استعفا و تبعید رضا شاه ۱۸ تا
۴	۲- نامهای متبادرله بین رضا شاه و روزولت ۲۱ تا ۱۹
۵	۳- نگرانیهای رضا شاه در آخرين روزهای سلطنت ۵۵ تا ۲۲
۶	۴- مخالفت با اداء سلطنت پهلوی ۶۶ تا ۵۵
۷	۵- آغاز سلطنت پهلوی دوم ۷۱ تا ۶۷
۸	۶- شاه مقتصدر در اسارت متفقین ۹۴ تا ۷۲
۹	۷- فویا دوفغان علیه رضا شاه ۱۱۳ تا ۹۵
۱۰	۸- اخلاق و رفتار رضا شاه ۱۸۹ تا ۱۱۴
۱۱	۹- رضا شاه و خارجیها ۲۰۹ تا ۱۹۰
۱۲	۱۰- رضا شاه در آئینه خاطرات ۲۲۵ تا ۲۱۰
۱۳	۱۱- درگذشت ناگهانی رضا شاه ۲۴۲ تا ۲۲۶
۱۴	۱۲- انهادا مرا مکا هر رضا شاه ۲۴۴ تا ۲۴۳
۱۵	۱۳- وضع خانوادگی رضا شاه ۲۶۸ تا ۲۴۵
۱۶	۱۴- روزنا مهندگاری در زمان رضا شاه ۲۲۱ تا ۲۶۹
۱۷	۱۵- دهخدا ناشر روزنامه صورا سرافیل ۲۷۵ تا ۲۷۲
۱۸	۱۶- سید حسن تقیزاده مدیر روزنامه مکاوه ۲۹۳ تا ۲۷۶

- ۱۹- میرزا ده عشقی مدیرروزنامه قرن بیستم ۲۹۸ تا ۲۹۴
- ۲۰- فرخی بزدی مدیرروزنامه طوفان ۳۰۳ تا ۲۹۹
- ۲۱- ملک الشعرا بهار مدیرروزنامه نوبهار ۳۱۵ تا ۳۰۴
- ۲۲- علی دشتی مدیرروزنامه شفق سرخ ۳۲۳ تا ۳۱۶
- ۲۳- عباس مسعودی(پدر مطبوعات حرفه‌ای) ۳۲۹ تا ۳۲۴
- ۲۴- دکترا رانی مدیرروزنامه و مجله دنیا ۳۵۷ تا ۳۳۰
- ۲۵- محاکمه و مجاز اتعمال دوره ۲۰ ساله ۳۶۴ تا ۳۵۸
- ۲۶- وضع ارتش در زمان قاجار پهلوی ۳۶۹ تا ۳۶۵
- ۲۷- سپهبد امیر موشق نجفی ۳۷۱ تا ۳۷۰
- ۲۸- سپهبد امیر حمیدی ۳۷۲ تا ۳۷۰
- ۲۹- سپهبد محمد شاه بختی ۳۸۴ تا ۳۸۱
- ۳۰- سرلشگر اسماعیل شفائی ۳۸۸ تا ۳۸۵
- ۳۱- سپهبدیزدان پناه ۳۸۹
- ۳۲- سپهبد آق اولی ۳۹۰
- ۳۳- فرارها و تبعیدها و مهاجرتهای تاریخی ۳۹۵ - ۳۹۰
- ۳۴- چند سنت از تاریخی از دوران رضا شاه ۴۱۵ تا ۳۹۶
- ۳۵- ضمیمه کتاب ۴۲۶ تا ۴۱۶
- ۳۶- منابع و مأخذ ۴۲۱ تا ۴۲۷

پیش گفتار

کنونت که ا مکان گفتار هست
بگوای برا در به لطف و خوشی
که فردا چوپیک اجل در رسید
به حکم ضرورت دها ن در کشی
" سعدی "

وقتی تصمیم به انتشار این مجموعه گرفتم هرگز فکر نمیکردم که مطالب مربوط به (ایران در عصر پهلوی) به یا زده جلد برسد. کوشش زیاد نمودم تا هر آن دارای این امکان باشد و قسمتی را کنایه ای برگذارم. ولی دیدم زحمتی کشیده شده و احتمال دارد با کم و کسر کردن بعضی از قسمتها با ساس موضوع لطمہ بزندریزی را هدف اصلی نگارند کمک به مورخین و آگاهی و اطلاع مردم دور از وطن از کم و کیف وقا یعی است که در یک مدت طولانی در کشور ماروی داده است. بهمین جهت بهتر آن دانستم که بفکر چاپ کتاب ارزان بیفتتم تابانا زلترين قيمت ممکن در دسترس هموطنان عزيز قرار گيرد.

از همکار شریف مطبوعاتی خودستار لقاوی کمک خواستم. او که با کمک همسرلایق و همکاران صمیمی اش باتلاش شبا نه روزی یک چاپخانه ایرانی را در لندن اداره میکند و گره گشای چاپی خیلی از ایرانیها میباشد. با تما مکانات و توانائی خود بیاری من شتافت. با تفاق کاری کردیم که بتوان کتابی با حدود پانصد صفحه با کاغذ فید مرغوب بقیمت ده پوند در لندن در دسترس همکان قرارداد. این در حقیقت بیهای کاغذی

است که در هر جلد مصرف میرسد. البته بسا دگی میشده با چا پ نفیس تر و کاغذی اعلاه تروعکسها ئی زیبا تراپین مجموعه را تهیه کرده ولی چون بوضع مالی هموطنان کتاب خوان خود آشنا هستم چا پ ارزان رانتخاب کردم. اگر هم نواقص و عیوبی دیده میشود بعلت همین صرفه جوئی در هزینه ها میباشد.

اما مید من این است حال که به تنها ئی به تهیه و تنظیم وقا یع (ایران در عصر پهلوی) پرداخته امشما عزیزان نیز با ارسال خاطرات و یادداشتها عکسها ئی تاریخی و توزیع کتاب مرا یا ری کنیدتا هر آن دازه امکان دارد مجموعه ای کاملا تر، بی عیب تروجا مع تردد در دسترس هموطنان بزرگوار ماقرا ربگیرد.

من هیچ وقت در زندگی اهل شکوه و شکا بیت نبوده ام. چون همیشه و همه وقت با سختی ها رو برو بوده و همواره کوشیده ام با تلاش و کوشش گره از کارها بکشایم. حال هم نمیخواهم مشکلات را مطرح کنم. چون وظیفه ای را قبول کرده ام با یددرا نجا م آن کوشش و همت کنسم. ولی واقعاً نمیدانید که برای تهیه یک عکس یا یک خاطره و بیا یک کتاب و یا یک سند چقدر با یدتلاش کرد. سرانجام هم معلوم نیست آنچه بدست شمار سیده اصلت دارد یا خیر؟ آیا میتوانند گوشای از تاریخ ایران را روشن کنندیا نه؟

غرضها و دوستی ها و بستگی ها و دشمنی ها پرده روی خیلی از حقایق کشیده است که وقتی شما میخواهید مطلبی را با بی نظری و بدون حب و بغض مورد بررسی قرار دهید چرا رچه محظور است میشود. اینجا ایران نیست که کتاب و عکس و نشریه و کتابخانه و گروهی از مقاماتی که حیات دارند در دسترس شما باشندتا بسهولت بتوان مطالب دلخواه را تهیه نمود.

نگارنده با انتشار جلد های اول و دوم گامهای نخستین را برداشتهدام. البته این در حد توانائی خود من بوده است. آب دریا را اگر نتوان کشید پس بقدرت شنگی با ید چشید

حال نوبت شماست که بسیم خود را هنماشی کنید تا گامهای بعدی
که برداشت می‌شود، استوار تر و مطالعه تنظیمی از احالت و انسجام
بیشتری برخوردار باشد.

برای اینکه متهم به غرفه ورزی نشوم از جا ب بعضی مطالب چشم پوشیدم.
نمیخواهم در این سن و سال که آفتاب عمر ما زده عمال گذشته است و هر
فردمآل اندیشی با یک روزهای عمر را بشما ردقلمی راروی کاغذگذارم
که خدای ناکرده دوراً حقیقت باشد. در طول زندگی سعی داشتم که
طرفداً رحم و حقیقت با شمولی حالاکه مصمم به تنظیم و قایع ایران شده ام
بیش از پیش خود را موظف میدانم که از هر گونه وسوسه‌های غرض‌آلود
برکنا ربا شم. چون میدانم که حقیقت مثل خورشید میدرخشد و هیچگاه
ابرهاي سیاه نمیتواند پرده بر روح حقایق بکشد.

منتظر از انتشار این مجموعه نه تجلیل بیجا از کسی است و نه تنقید
بیمورداً زاحدی ... بلکه هدف این است که نسل جدید بداند سالهای قبل
در وطنش چه گذشته است. چه کسانی برای عظمت ایران تلاش و کوشش
کرده اند و چه افرادی در آنجا موظاً یافی که بعدها گرفته‌اند صور کرده
و چه نابخردانی دسترنج میلیونها ایرانی را در اشعار جهالت و یا غرض
ورزی یا عقاید قهرائی و قشری از بین برده‌اند.

گرروی زشت، زشت‌نماییدر آینه مرد حکیم خردمنگیر دیر آینه
روح تودرزمانه بعائد چنانکه هست. تاریخ حکم آینه‌دار دیر آینه
به رصورت زندگی هر انسانی در معرض خطرهای فراوان قرار داد و دو خواهی
نخواهی هر کس با یک روزی این جهان باقی را ترک گوید چه بهتر که
بکوشیم نمی‌واشی از خود به یادگار نهیم که آیندگان از آن بهره‌ای
بپرند. بقول خیام:

ای بس که نباشم و جهان خواهد بود نی نام زما و نی نشان خواهد بود
زین پیش نبودیم و نبُد هیچ خلل زین پس که نباشیم همان خواهد بود
بهرحال انتشار این قبیل مطالعه موجب خواهد شد تا همه بدآنند که
مردم با چشمان باز ناظراً عمال و افعال کسانی هستند که برای چند

روزقدرت و مقا مات را بdest میگیرند . هر روز فردایی داردو هر صبح ،
شا می ... با لآخره نیک و بد اعمال آنها مورد قضا و قرارخواهد گرفت
و شاید با این هشدارها صاحبان قدرت از خواب غفلت بیدا رشوند و
کاری بکنند که در پیشگاه تاریخ رو سفید و سر بلند باشند ، نه روسیاه و
سرا فکنده

بعضی از دوستان که خاطره جالبی را در اختیار مگذا ردها ندا زمین
خواسته اند که نا می از آنها برده نشود و دلائلی داشته باشند که بنتظر من
قانع کننده بودا زاین جهت بعنوان فرد مطلع یا موثقی مطالب آنها
انتشار یا فته است . چون بگفته آنها اعتماد داده است مبدون ذکر اسامی
نکته مورد گفتگوی با آنها را منتشر ساخته ام و اگر فرادقابل اعتمادی
نبودند هرگز گفته های بدون نا مرا منتشر نمیسا ختم چون اصلت
موضوع را موردن تردید قرار میدهد .

برخی از بستگان مقا مات سابق خاطراتی در اختیار دارند ولی
نمیدانم چرا به انتشار آن مباردت نمیورزند . چون به صورتی است
نگارنده وسائل انتشار آنرا فراهم ساخته ام وحیف است که این قبیل
خاطرات در کتابخانه ها و گاوصندوقها و در گوش خانه ها زیر گرد و خاک
فرا موشی بماند و مردم وطن ما از آن مستحضر نباشند . چون به صورت
اینها گوش های از تاریخ ایران است که بایده همه در دسترس مورخین
قرار گیرد تا نسل آینده وضع دیروز و مروز وطن ما را موردنقدو
بررسی قرار داده نسل جدید نیز از خلال این گفته ها و نوشته ها ضمن
قضایت عادلانه در با رهگذشتگان راه حل های اساسی برای فردای ایران
ونجات مردم شریف وطن مایپیدا کنند .

با این دسته از هموطنان باید گفت :

آنان که به صد زبان سخن میگفتند آیا چه شنیدند که خاموش شدند
اکنون مشکلات ما ایرانیان دورا زوطن فرا وان است . غم و غصه دوری
از وطن ، سرنوشت غم انگیز خواه ران و برادران و فرزندان عزیز ما که
یا بخاک و خون کشیده شده و یا در زندانی بزرگ در حقیقت زنده بگور

شده‌اند. ویرانی ویاًس و تأثیرات در دهای فراوانی که جا معه‌ما را از هم پاشیده، هم‌کسانی را که در چهار رده‌بازاری وطن رنج می‌برند و هم‌کسانی را که در خارج از وطن در کنار سفره بیکانگان با جباران شسته و نمی‌توانند بموطن خود بازگردند چنان نا راحت کرده که همه بخود می‌گوشیم چرا با ید وضع ایران و ایرانیان چنین باشد. در این دنیا پر تلاطم و پر خاکشیده اگر همه در کنار رهم برای سازندگی سوزمین آبا واجدادی خود بودیم و از منابع خدا دادکشور برای بالابردن سطح زندگی و رفاه مردم استفاده می‌کردیم بهتر بودیا اینکه هر یک خنجری بدست گرفته بسینه دیگری فرومی‌بریم و سرانجام دچار رسنوشتی شده‌ایم که شاید در قرن معاصر هیچ ملتی دچار چنین وضع غمانگیز و تأسف‌آوری نشده باشد.

این همه‌جنگ و جدل حاصل کوتاه‌نظری است

ورشه‌از روز از ل (خدا) یکی (قبله) یکی است از همه‌کسانی که با گفته‌های تشویق آمیز خود متابع تنظیمی در جلد اول را مورد تأثیر قرار داده اند و هم‌چنین از دوستانی که صمیمانه انتقاد کرده و نکاتی را یا آور شده‌اند سپاه‌سگزا رهستم و میدوارم در جلد های بعدی تذکرات صادقانه‌ها را جامه عمل بپوشانم. از آن دوستانی هم که خود با تهیه جلد اول کتاب و ارسال به دور ترین نقاط دنیا به نشراین سلسله انتشارات کمک کرده‌اند از صمیم قلب تشکر می‌کنم و میدانم که این کار موجب خواهد شد که همه هموطنان ما در هر گوشه‌ای از این جهان پهنا و رکه هستند بیش از پیش بهم نزدیک شده و هر یک از آنها هم که خاطره‌ای دارند بصورتی در دسترس نگارنده قرار دهند تا با چاپ و انتشار آن با ردیگر رشته‌های پیوند والفت بین هموطنان ما که بعلت وقا بیع سالهای اخیر تا حدودی از هم‌گسته شده بهم پیوند زده شود.

با استقبالی که از جلد اول بعمل آمد کوشش خواهد شد در جلد های بعدی تعدا دکتا بهای منتشره را افزایش دهم زیرا از هم‌اکنون احساس می‌کنم

که بتدریج موجودی جلدا ول تقلیل می یا بدونمیخوا همکسانی که به تهیه جلدہای بعدی میپردا زندوره آنها ناقص با شدچون این سلسله انتشارات بهم پیوسته است .

خدا را سپا س میگوییم که با تما مصیبتی که ما ایرانیها با آنها گرفتار شده ایم هنوز حس همکاری و تعاون بین ما از خیلی از ملل دیگر زیادتر است و هرگا مثبتی که بردا شته میشود هموطنان ما صمیما نه انسان را ای ری میکنندوا ین خود موجب امیدواری میباشد .

اکنون ایرانیها دو راز وطن شب و روزای شرابوالحسن ورزی شا عربا ذوق معاصر را زمزمه میکنند :

درا ین دیار که جای نشاط و آزادی است

برای همچو منی زندگی چوزندا ن است

اگرچه خاک وطن شد زفتنهای ویران

هنوز گنج مرادم بخاک ویران ن است

ایرانیانی که از داخل خاک وطن بخارج میآینند میگویند وصف حال همه آنها شعر مائب است که میگوید :

هر که رنگ شکستهای دارد

دل درخون نشستهای دارد

اکنون همه ما و شما متأسف از وضع فعلی وطن بوده و نگران آینده کشور خود هستیم . با یدهمہ با یا س مبا رزه کنیم و هر کس از هر طریق که میتواند با ین ملت قانع و صبور و بردبا روا ین سرزمین کهن وا هورائی دین خود را ادا کنده انشا الله بزودی دوران سیاه بپایان برسد . این حکم قطعی تاریخ است .

آنچه دیدی با (قرار) خود نماند

آنچه هم بینی نماند برقرار

ما ایرانیها که به حق از وضع کشور خودنا راحت هستیم با یدبدانیم این زندگی وا ین روزگار رتبیب و فراز فراوان دارد .

هر گز جهان نبوده بیکسان برای مرد گه روزگار تلغی و گهی چون شکراست

*

دراين کنه سرای آبنوسي
گهی ما تم بودگاهی عروسی

*

براى همه هموطنان عزيز و شريف خود سعادت و سلامت آرزو ميكنم و از
درگاه احاديث خواستار مكه همه ما را در خدمت بملت ايران موفق بدارد ،
ا مروز همه ما هم صدا با عشقى شا عنakanam اين شعر را زمزمه ميكنيم :
کشتى ما فتاده بگردا باي خدا

يک ناخدا كه تا بر دش بر کاره نیست
ولی با يد گفت ديگرا مروز همه مردم ايران (ناخدا) هستند و هر يك
بسهم خود ميتوانند با رى از دوش مردم وطن خود بردا رند و تبا يده هيج
ياس و نا اميدى بخود راه داد . دوران هجز و دورى از وطن را نبايد با
غم و آندوه بسر بر دبلکه با يد كوشيد و تلاش كرد تا ملت ايران هر چه
زودتر بزندگى آرمانى خود برسد .
بقول مولانا :

گفت پيغمبر كه چون کوبى درى
عاقبت زان در برون آيد سرى
چون زچا هي ميكنى هر روز خاک
عاقبت اندر رسى بر آب پاك
با اميد فراوان به آينده ايران و آرزوی زندگى آزاد و دورا ز ظلم و
جور و تعدى و مساوات و برابری و برابری و شورو شادى برای همه
هموطنان عزيز و شريف خود

مصطفى - الموى لندن - شهریور ماه ۱۳۶۷

زندگی رضا شاه از کودتا تا فوت و انتقال مکرر جنازه‌ها

- ۱- سردا رسپه‌تا قبل از کودتا صرفایک نظامی بود در کارهای سیاسی هرگز دخالت نداشت ولی وقتی طرح کودتا تنظیم گردید زندگی سیاسی خود را آغاز کرد.
- ۲- پس از کودتا بفرماندهی کل قوا منصوب شد و عنوانش از (رضاخان میرپنجه) به (سردا رسپه) تغییر یافت. برای اولین بار در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ه در کابینه سید ضیاء بسمت وزیر جنگ بسلطان احمد شاه معرفی گردید. در ۸ کابینه سمت وزارت جنگ را حفظ کرد و همه کارهای سیاسی و نظمی مملکت زیر نظر او بود.
- ۳- در ۱۶ آبان سال ۱۳۰۲ با فرمان احمد شاه رئیس السوز رای ایران شد که مقام نخست وزیری و وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا را بر عهده داشت و مدتها هم‌شغل وزارت کشور را یدک می‌کشید. چهار کابینه تشکیل داد تا بسلطنت رسید.
- ۴- در نهم آبان ۱۳۰۴ با خلیع قاجاریه عمل "شاہ ایران شد" و با تصویب مجلس موسسان، سلطنت پهلوی استقرار یافت که تا ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ منحصراً قدرت را در دست داشت و در حقیقت ۱۹ سال و شش ماه در ایران بحکومت مطلقه اداره کرد. اگر متفقین ایران را اشغال نمی‌کردند شاہ دسالهای زیادتری میتوانست بسلطنت اداره دهد.

- با زندگی سالمی همکه داشت مسلمان" عمر از یادتر میشد.
- ۵- رضا شاه از استعفای از سلطنت تا فوتش ۱۳۵۰ماه وده روز زندگی کرد که این مرحله از زندگی او که با تبعید و رنج و کسالت و بیکاری و حملات مقاومات داخلی و خارجی بکارهای وی تراویح بود.
- در دنیاک ترین ایا مزنونگی سراسله پهلوی بشمار میرود.
- ۶- رضا شاه با اینکه در ۱۳۲۵ مرداد ۱۴۴۴ در زوها نسبورگ فوت کرد بعلت اینکه مدتی جنازه‌اش در قاهره بصورت امامت گذاشده بود روز ۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۹ در حضرت عبدالعظیم بخارا سپرده شد (از فاصله فوت تا دفن در ایران حدود ۵ سال وده مان طول کشید).
- ۷- انتقال بقا یای جنازه رضا شاه از آرامگاه بمقبره ای دیگر در ایران یا بقا یاری امامت مجدد در مسجد رفاعی ... و درهم کوبیدن آرا مگاه ویا فتن یا نیافتن استخوانهای او ...
- ۸- رضا شاه چهار ربان ازدواج کرد و افرزنداد است (۷ پسر و ۴ دختر).
- دو تن از همسران رضا شاه فوت کرده اند و دو تن دیگری کی در تهران و دیگری در آلمان زندگی میکنند. از فرزندان او (سه پسر و یک دختر درگذشته‌اند). کوچکترین فرزند او در تهران و بقیه در نقاط مختلف دنیا بسر میبرند.
- ۹- بعد از سقوط رژیم کلیه افراد خاندان پهلوی در سال ۱۳۶۴ در مراسم ازدواج رضا پهلوی (رضا شاه دوم) در آمریکا گردهم آئی داشتند.
- ۱۰- رضا شاه ۱۶ سال و محمد رضا شاه ۳۷ سال در ایران سلطنت کردند. با وجود اینکه عده زیادی در ایران و خارج از کشور سلطنت طلب هستند آیا سلطنت سراسله پهلوی در ایران ادامه خواهد داشت؟ پاسخ با تاریخ است.

عکس‌های تاریخی از احمد شاه و خاندان او



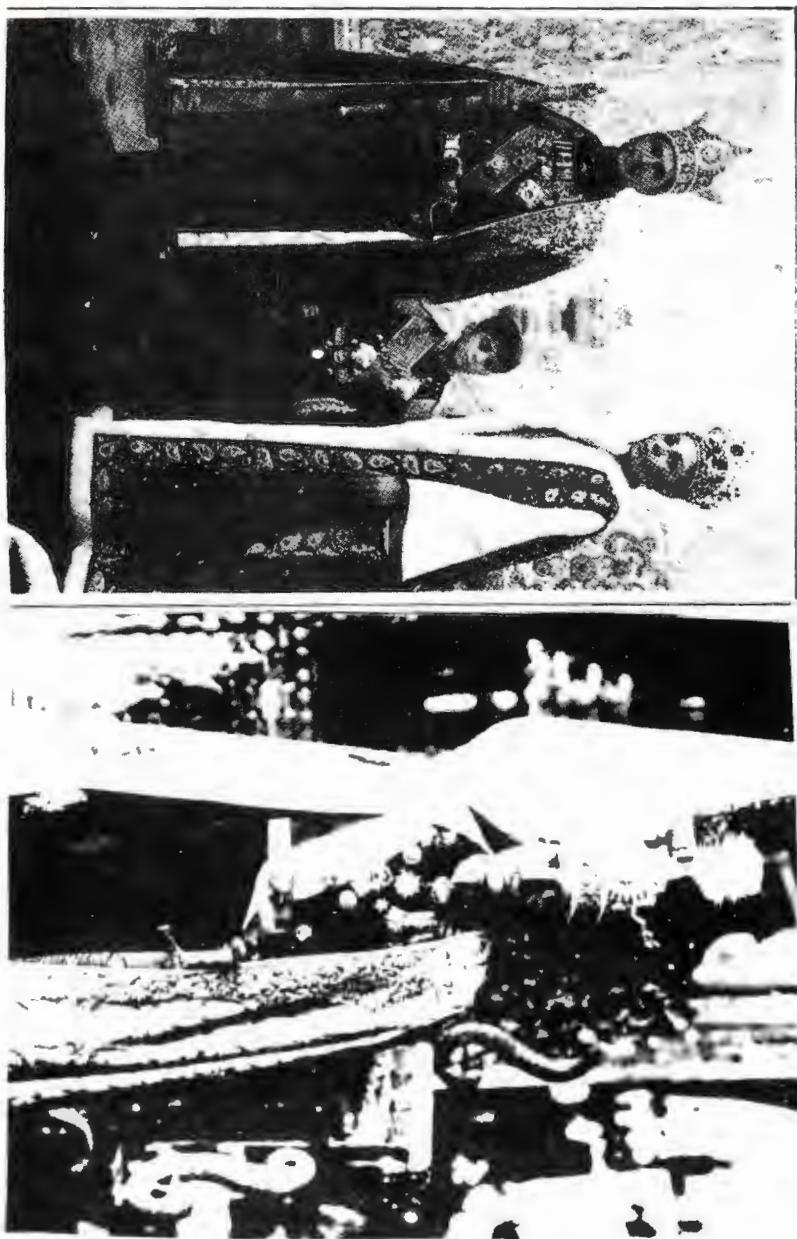
بد رالملوک فاجار
نخستین همسر احمد شاه



شاهزاده حمید فاجار
که میخواستند بعد از شهریور ۲۰
اوراد رایان بسلطنت برسانند

ایران دخت فاجار
د ختر بزرگ احمد شاه

شاهان (پهلوی) در روز تاجگذاری



(رضا شاه) و (آتاتورک)

رضا شاه به تنها کشوری که در در وران سلطنت خود سفر کرد کشور ترکیه بود که مورد احترام و تجلیل فوق العاده رهبر کشور ترکیه قرار گرفت. در مراجعت میخواست یک سلسله برنامه های جدید را با الهام از ترقیات ترکیه در ایران اجرا کند که احرافیان میگفتند ایران از ترقیه جلوتر است ولی رضا شاه گفت اینطور نیست شما این حرفها را میز نمید که مانع ترقی پیشرفت ایران بشوید.



استعفا و تبعید رضا شاه

آنچه بر تخت جم نهاده دوگذشت

داستانش نهاده پیش من است
(توللی)

*

درجایا ن جنگ دوم جهانی، ایران بیطرفی خود را حفظ کرده بود.
احساسات شدیدی در میان همه طبقات مردم نسبت به آلمانها دیده
میشد. بعلت مداخله روسها و انگلیسها در امور ایران خیلی‌ها معتقد
بودند که شکست آنها و پیروزی آلمانها که هیچ‌گونه سبقه مداخله در امور
ایران را نداشتند بنفع کشور ما میباشد. در روش مقامات دولتی هم
در عین بیطرفی تمايلی به پیروزی آلمانها دیده میشد و پیش‌رفت
سریع آلمانها در داخل خاک شوروی در بعضی محاذی و سورور
توأم بود. بخصوص اینکه تعداً دزیادی از مهندسین آلمانی در ایران
بکار مشغول بوده و روابط دوستانتهای با ایرانیها داشتند. ولی
وضع جنگ بصورتی درآمده بود که برای متفقین عبور از خاک ایران
ورسانیدن کمک نظامی بشوروی ضروری تشخیص داده شدند (پل
پیروزی) که بعداً "با ایران داده شدیک واقعیت است که همین امر منجر
بتغییرات مهمی در جهان و ایران گردید.

قبل از شهریور ۱۳۲۰ زمزمه‌ها ئی شنیده میشدکه ایران با یدتکلیف خود را روشن کند. ولی رضا شاه هم بهیچوچه قصد نداشت ایران از همان سیاست بیطرفی دست بردا ردوخودا و هم‌حسن میکردکه‌ما مکان دارد بصورتی پای ایران بجنگ کشیده شود ولی هرگز تصور نمیکردکه وضع بصورتی در آیدکه خاک ایران توسط متفقین اشغال شده و خودا و ناچار با استعفا و ترک کشور گردد.

آخرین نطق رضا شاه در دادنشکده افسری هنگام اعطای سردوشی بدانشجویان نظام بود که چنین گفت:

"ا مسال از یکما ه مرخصی معمولی داشکده محروم شده اید ولی بعدا" که علت آنرا فهمیدید تصور میکنم بدانید که بچه علت با ید فداکاری کنید".

گویا در همین مراسم بود هنگا میکه رضا شاه میخواست دانشناهه دانشجویان افسری را بدهد شاه هپور علیرضا پهلوی یکی از فارغ التحصیلان بود و میخواست دانشناهه خود را از دست پدرش بگیرد. رضا شاه وقتی دید دانشناهه علیرضا برخلاف دیگر دانشجویان قاب شده با عصبا نیت آنرا بگوشای پرتا بکرد و با اعتراض شدید بفرما نهاده داشکده افسری گفت "مگر علیرضا با سایر دانشجویان فرق دارد که دانشناهه اورا قاب کرده اید. همه اش تبعیض، همه اش پارتی بازی، علیرضا هم دانشجو است و اینها ذیگر هم دانشجو، سرباز چه فرقی دارد با سرباز دیگر.....".

بدنبال لغوم رخصی در قسمتی از ارتش در کشور انتظار حوادثی میرفت تا اینکه در ساعت ۴ بعد از نیمه شب سوم شهریور ۱۳۲۰ اناگها ن سفرای شوروی و انگلیس بخانه رجبعلی منصور نخست وزیر ایران رفته یا دادا شتهای دولت متبع خود را تسلیم نمودند و گفتند که قواهی روس و انگلیس از مرزهای شمال و غرب و جنوب وارد خاک ایران شده‌اند. چرچیل نخست وزیر وقت انگلیس درباره اشغال ایران چنین نوشتنده است: "ما، دوستانها زمعاً در امور ایران خواستیم تا جا سو سان

آلما نی را که بـهـنـا مـهـنـدـس وـمـتـخـصـص وـارـدـا يـرـاـن شـدـه وـبـرـای تـأـسـیـسـاتـ شـرـکـتـ نـفـتـ ، رـاـ هـنـ وـوـسـاـیـلـ اـرـتـبـاـ طـیـ خـطـرـنـاـکـ بـودـنـدـوـرـ مـوـقـعـ خـودـ مـیـتـواـ نـسـتـنـدـضـرـبـاـتـ مـهـلـکـیـ وـارـدـنـمـاـ یـنـدـ ، اـزـاـ يـرـاـنـ اـخـرـاجـ کـنـنـدـوـ تـعـهـدـکـرـدـیـمـ کـهـ :

- ۱- آنها را به سلامت از طریق ترکیه به آلما ن برسانیم .
 - ۲- دولت ایران با دریافت حق ترا نزیت اجازه دهد لوازم غذائی و جنگی ما به شوروی فرستاده شود و هرگاه حمل آن مواداً یجا ب کرد که با وسایط نقلیه ایران انجام شود، کرا یه آن به ترتیب بین المللی پرداخت گردد .
 - ۳- ایران اجازه دهد اگر وضع وخیم تری پیش آمد کرد، متفقین برای حفاظت تا سیاست نفتی، در آن مناطق نیروی تدارکی داشته باشند . اما دولت ایران با کمال بی اعتنایی پیشنهادات ماراندیده گرفت . ما به پاس حفظ علائق دوستی و داشتن منافع حیاتی مشترک چندین دفعه به وسیله نمایندگان سیاسی خودمان از دولت ایران جواب خواستیم، اما جوابی ندادند .
- شب سوم شهریور ۱۳۲۰ فرا رسید . برای آخرین مرتبه سفير ما و سفير شوروی به منزل علی منصور (نخست وزیر وقت) رفته بصریحا "به او گفتند اگر ما مشب جواب قطعی به ماندهیم، سحرکار نیروهای ما مجاز به هر کاری خواهند بود !
- آن شب را سفرای ما در محل کارشان تا صبح بیدار ماند و منتظر پاسخ شدندا ما با زجوابی نرسید . ناگزیر فرما ندهان ارتش بدستوری که داشتند عمل کردند و با اشغال ایران، متفقین از یک خطر بزرگ نجات یافتند .

شهدای واقعه شهریور ما ۱۳۲۰ - هنگام ورود متفقین بخاک ایران در سراسر کشور بخصوص در منطقه جنوبی گروهی از افسران و درجه داران و سربازان ایرانی بمقدار مت پرداخته و متاسفانه تعدادی از فرما ندهان پستهای نظا می خود را ترک کردند .



دریا دار بایندر از افسران رسیدی بود که در واقعه شهریور ۱۳۲۰
با شجاعت بی نظیری از شور دفاع درد و شهادت رسید.
رضا شاه هنگامیکه بایندر در کنار او قرارداد را زیر روی دریائی ایران
سان می بیند.

شهداي واقعه ۳ شهریور ۱۴۰۰ چنین اند:

سرلشگر محمودا مین - دریا دار غلامعلی با یندر - سرهنگ نصرالله
با رسا - سرگرد مصطفی گلسرخی - سرگرددار اب جها نسوزی - ناوبان
یکم یدالله با یندر - سروان ولی مکری نژاد - سروان حبیب الله
ما فی - سروان علی اصغر مالک - ناخدا سوم میلانی - ناوبان یکم
مهدی ریاضی - ستوان عطاء الله مجتبه‌ی - ستوان علی اصغر
طوفان - ناو سروان نصرالله‌نقدی - ستوان دوم احمد‌قابلی
سروان محمد با قربیضا وی - ستوان دوم مهدی فخری - ستوان دوم
حسن وشوق - ناوبان یکم حسن کهن‌موشی - سروان احمد‌نهضتی
ناوبان یکم ابرا هیم‌هوسجی - سروان محمود‌شناشی - سروان
شکرالله‌شعبانی - ستوان محمد علی سمیعی .

احتمال اینکه تعدا دیدگرا زافسرا ن هم در واقعه شهریور ۱۴۰۰ شهید
شده باشد وجود داده ردولی متسا فناها سا می آنها را در دسترس ندارم.
قطعاً در نشریات دیدگرو جو داده رده بده من نرسیده است .

(برا در من عباس الموتی همکه در آبادان در خدمت وظیفه بود در
یورش متفقین همراه گروهی دیدگرا زنظامیان که تا آخرین لحظه
مقام و متکرده بودند بشها دت رسید .)

بدنبال این حمله‌ناوهای جنگی انگلیس در آبهای خرم‌شهر ناوهای
ایران را از پای در آوردند و تعدا دی از فسرا ن رسیدا یران که
نا مشا ن ذکر شده بشها دت رسیدند . ریاضی نیز برادر مهندس ریاضی
رئیس مجلس و دریا دار بایندر از فسرا ن شایسته ایران بودند .

با این نظرزقوای متفقین بسرعت در خاک ایران شروع به پیشروی
کرده از طرف قصر شیرین بسوی کرمانشاه قوا ای انگلیسی پیش میرفت
وقوا ای شوروی نیز بسمت زنجان و قزوین و تهران در حال پیشروی بودند .
رضاشاه که بهیچوجه منتظر چنین وضعی نبود بشدت نگران اوضاع گردید
بخوص از شنیدن خبر پیشروی قوا ای شوروی بسوی تهران
بلافاصله توسط عا مری کفیل وزارت خارجه وقت سفرای روس و انگلیس

را بکار سعد آبا دخواست ولی ملاقات با آنها هیچ نتیجه‌ای نداشت .
دیگر کارا زکار گذشته بود . رضا شاه گفت اینها با هیچکس کاری نداشت
با من مخالف هستند در نتیجه تصمیم داشت با صفهان برود .
بلافاصله پس از اشغال ایران ستاد رتش اعلامیه‌های زیر را منتشر
ساخت :

اعلامیه‌شماره ۱

۱- از ساعت ۴ روز سوم شهریورماه ۱۹۴۱ رتش شوروی در شمال و ارتش
انگلیس در باخترون جنوب با ختری مرزهای کشور را مورد تجاوز و تعرض
قرار داده است .

۲- شهرهای تبریز ، اردبیل ، رضائیه ، خوی ، اهر ، میاندوآب ، ماکو ،
مهاباد ، بنا ب ، رشت ، حسن کیا ده ، میانه ، اهواز ، بندر پهلوی مورد
بمبازانهای هوانی واقع و تلفات وارد نسبت به مردم غیر نظامی
زیاد نسبت به نظامیان با وجود یک سرباز خانه را بمباران می‌کند
معذالتک تلفات نسبتاً کم بوده است . یک هواپیمای مهاجم در ناحیه
تبریز در نتیجه تیراندازی تپخانه ضد هوایی سرنگون شده است .

۳- نیروی موتوریزه و مکانیزه شوروی در محور جلفا - مرند پل دشت
ماکو - قره ضیاء الدین و نیروی موتوریزه و مکانیزه رتش انگلستان
در محور خانقین ، قصرشیرین و نفت خانه گیلان غرب - آبادان - بندر
شاپور و قصرشیرین به تعرض دست زده است .

۴- نیروی دریائی شوروی در کرانه‌های دریای خزر و نیروی دریائی
انگلیس در بندر شاپور و خرمشهر تعرض نموده است .

۵- واحدهای ارتش شاهنشاهی که غافلگیر شده است ، در حدوداً مکان با
آنها تماش بر قرار رسموده و در نقاط مختلف به دفاع پرداختند و
ارا به زره پوش دشمن در منطقه با خترباش را صابت تیر تپخانه از کار
افتاد و پیش روی دشمنان را متوقف ساخته است .

۶- در کلیه مناطق شمالی و باختری روحیه اهالی بسیار خوب و عموماً
تقاضای خدمت در صفوف ارتش و حرکت به جبهه را مینمایند .

۱- علامیه شماره ۲

۱- نیروهای مهاجم دشمن با وجود برتری عددی و وسایل زرهی زیاد که با غافلگیری به تهاجم پرداخته بودند در همه جا بمقابل است سخت واحدهای ارتضی شاهنشاهی برخورد نموده و تلفاتی بآنها اوارد آمده است.

۲- مناطق تهاجم زمینی:

الف- در منطقه گرگان و خراسان مقدمات شروع حمله از طرف ارتضی شوروی آغاز شده با جگیران نیروی موتوریزه آنها بطرف قوچان پیشروی مینماید.

ب- در منطقه شمال با ختری، شهرهای اردبیل، مرند، ماکو، خوی، شاهپور پس از یک سلسله زد و خوردهای اولیه تخلیه و رزم درناحیه صوفیان و جنوب شاهپورا دامددارد. سهارا به جنگی دشمن نا مود گردید.

پ- در منطقه با ختری، قصوسیرین تخلیه گردیده و تا کنون چهار از به جنگی دشمن از کارافتاده است.

۳- هوای پیماهای جنگی شوروی شهرهای بی حفاظ و بیدفاع شمال و شمال غرب گرگان، شاهزاد، مشهد، رشت، بندر پهلوی، غازیان، تبریز، زنجان، رضا آباد و قزوین را با دسته های ۱۵ و ۲۰ هواپیماهی در نهایت شدت و مکرر مورد حمله هوائی قرار داده و خساراتی به اهالی غیر منتظر می وارداند.

بمباران ادامددار دوا هواز موردمباران واقع شده است. یک هوای پیمای دشمن درناحیه رشت سقوط کرده و یک هوای پیمای انگلیسی هم در منطقه جنوب با ختری براثر تیراندازی مسلسل سنگین سرنگون گشته و سرنشینا نش تلف شده است.

۴- نیروی دریائی کرانه های دریای مازندران را بمباران نموده است. رئیس ستاد جنگ سرلشگر ضرغامی

ین اعلامیه‌ها نتوانست هیچگونه نظم و آرامشی درکشور برقرار کند. سیرا زها موربکلی از همگست. بدنبال این جریانات دولت منصور قوط کرد و کا بینه جدید برای است ذکاء الملک فروغی تشکیل شد. ۷ ساعت پس از تجاوز متفعین بخاک ایران بنا بمقتضیاً ت سیاسی نظامی دستور ترک مخاصمه بواحدهای ارتش ایران داده شد. با این نظر زتا حدودی نگرانی مردم از ادامه جنگ رفع گردید.

اعلامیه ترک مقاومت در شهریور ۱۳۲۰

بفرمان مبارک اعلیحضرت همايون شاهنشاهی شورا یعالی دفاع در ساعت ۱۲ روز پنجم شهریور ماه ۱۳۲۰ درستا دارتش مركب از هيئت دولت و ستاد جنگی و فرماندهان پادگان مرکز و فرمانده لشگرهای یک و دو تشكیل و پس از بررسی اوضاع نظامی و گزارش استاد جنگی به پیشگاه مبارک ملوکانه و مذاکراتی که با نمايندگان دولتین انگلیس و سوری نموده بودند شورا تصمیم گرفته که پیشنهاد ننماید:

چون مواضع مهم دفاعی بدرست نیروهای بیگانه افتاده و امر مقاومت با فرض آنکه لشگرهای یک و دو مرکز برای آخرین وهله در حاشیه پایتخت دفاع نمایند هیچگونه فایده ای برای کشور شاهنشاهی نخواهد داشت، در صورتی که امروز اعلامیه ای از طرف دولت مبنی بر ترک مقاومت صادر و بسیار تواند ابلاغ بشود بیشتر احتمال میرودا ز مذاکرات سیاسی که فعلاً در جریان است نتیجه بهتری بدرست آید.

*

فروغی نخست وزیر در مجلس چنین گفت:

برای جلوگیری از کشتار و خرابی بیشتر کشور شاهنشاهی ایران، دولت فرمان ترک مخاصمه را به نیروهای نظامی صادر کرده و مرا تسب

بی درنگ پس از خاتمه مجلس وسیله دولت به استاد جنگ به نیروهای نظامی ابلاغ گردید.

تقاضاها روس و انگلیس بشرح زیر و سیله علی سهیلی وزیر امور خارجه در مجلس خوانده شد.

۱- دولت ایران با پیدا مردا در نما یدکه ارتش ایران بدون ایستاد دگی بیشتری از شمال و خاور خطی که از خاتمه نقین و کرمانشاه و خرم آباد و مسجدسلیمان و هفت‌کل و گچساران و آذنجا به بندر دیلم که در خلیج فارس واقع شده است عقب نشینی نماید.

در شمال هم ارتش ایران با پیدا زا شتویه و حیدرآباد و میاندوآب و زنجان و قزوین و خرم‌آباد و بابل و زیرآب و سمنان و شاهزاده و علی آباد دعقب نشینی کنند و موقتاً این نقاط در جنوب بوسیله ارتش انگلیس و در شمال بوسیله ارتش سوری اشغال گردند.

۲- دولت ایران با پیداگرفتہ کلیه اتباع آلمان را با استثنای اعضا حقیقی سفارت آلمان و چند تفراشخا ص فنی که در بنگاههای مخابراتی و نظارتی نباشد از ایران خراج نموده و صورت اساسی آلمانیها مزبور را برای نمایندگان انگلیس و روس در تهران تسلیم نماید و دولت با پیداگرفتہ کلیه اتباع آلمانی دیگر بخاک ایران وارد نشوند.

۳- دولت ایران با پیداگرفتہ نمایندگان این دو کشور را برابر لوازمی که شاملاً ادواء و جنگی نیز خواهد بود و از مرکز خاک ایران بین شوروی و انگلیس بعمل خواهد مدقراً رنداده بلکه تعهد نماید و سایل تسهیل ترا بربی این لوازم را که بوسیله راه آهن و پیاده راه ترا بربی می‌شود فراهم سازد.

در مقابله با انگلیس و شوروی موافقت مینمایند که:

الف- حقوق مربوط به نفت و غیره ایران را کما فی السابق بپردازند.
ب- وسائل تسهیل ولوازم مورداً حتیاً اقتضای ایران را فراهم سازند.

ج-پیش روی زیا دترنیروهای خود را با زداشت و بممحض اینکه وضعیت
نظمی اجازه دهد را رتش خود را از خاک ایران خارج نمایند.
د- علوه بر این دولت ایران تعهد نماید که بیطرفی خود را ادا مه
داده و هیچگونه عملی که برخلاف منافع دولتین انگلیس و شوروی
باشد نکند.

فریدون خادم در روزنا مه اطلاعات در راه وقایع شهریور ۱۳۲۵ چنین
مینویسد:

"در همان هنگام میکه فروغی در مجلس شورا یملی موضوع ترک مخاصمه
را با طلاع نمایندگان مجلس رسانید و گفت مذاکرات با دولتین روس
وانگلیس در جریان است و مردم را بخونسردی دعوت میکرد شورای
ستاد جنگ دریکی از اطاقهای ستاد رتش به ریاست سرلشگر احمد
نحوان کفیل وزارت جنگ تشکیل بود که پس از دریافت ترک مخاصمه
تصمیم گرفت کلیه درجه داران و سربازان را از خدمت مرخص کرده و
سربازدا و طلب استخدا مکنند. جریان امر بسرعت بکلیه فرماندهان
خبر داده شد. در همان نوروز مردم تهران شاهد بودند که تعداً دزیادی سرباز
لخت و پا بر هندرخیا با نهای تهران در حرکت بودند و بسوی شهرهای
خود میرفتند. وقتی رضا شاه توسط یکی از افسران گاردان جریان
ا مرقط لع شد با عصبا نیت گفت (این کار خیانت است. سربازها را کی
مرخص کرده است؟) سپس همه اعضا شورا را حاضر نمود. وقتی آنها
بکاخ سعدآ با درسیدن در رضا شاه در حا لیکه در راه قدم میزد با فریاد
به آنها گفت (ترسوها، بزدلهای، یک عمر از بودجه این مملکت خوردید
برای اینکه امروز خدمت کنید. حالا زیست خنجر زدید. شرف و آبروی
ارتش را بر دید. بخدا همه شما مستحق اعدام هستید) ولی عهد که شاهد
عصبا نیت شاه بود خواست شاه را از ما جدا دور کنند که فایده نداشت و
رضا شاه بسرعت بسوی آنها رفت و پا گون آنها را کند و گفت همه را
زندا نی کنید. سپس از دزبانی کامیونی خواست و همه را بزندا
فرستاد. آنگاه سرلشگر محمد نحوان را کفیل وزارت جنگ کرد.

درحالیکه ا مضا ا مرضی ارتشاران با مضا ا احمدنخجوان بودکه پا کوئش کنده شد.

در همان روز عده‌ای از مهاجرین قفقازی تصمیم داشتند که عمارت مجلس شورا یملی را آتش زده و با استفاده از مرخصی درجه‌داران و سربازان، پا یخت را در اختیار بگیرند که با اقدامات سپاهی‌داده‌امدی فرمان ندارنظامی تهران و نخجوان و مختاری همه‌توطئه‌کنندگان در یکی از خانه‌های تهران دستگیر شدند.

طبق آمار بدست آمده در شهریور ۱۳۷۵ ۲۶۰۰ افسر درجه‌دار و سرباز کشته و جمعاً "هزار نفر" مجرح شدند.

چرچیل مینویسد "روسها از ارتش ایران وحشت داشتند". یکی از فرماندهان ارتش شوروی می‌گفت ما فکر می‌کردیم که ارتش ایران توانایی آنرا دارد که ما هدربرا بر ما مقاومت کند. زیرا وابسته نظامی ما از تسلیحات آلمانی که در اختیار ارتش ایران بود چنین گزارش داده بود. ایدن نیز مینویسد "گزارشات و اعلام حاکیست که ارتش ایران قدرت مقاومت کافی را دارد. بهتر است با ایران ترک مخا صمه شود".

روز هشتم شهریور که حکومت نظامی در تهران برقرار را بودواز ساعت ۱۵ شب ببعد هیچکس بدون پروا نه نمی‌توانست رفت و آمد کنند وقتی جلسه هیئت دولت در خانه فروغی طول کشید و دکتر سجا دی نیمه شب عازم شمیران بود، دوسرباز زروسی او ورا ننده اش را لخت کردند. جریان توسط نخست وزیر به ا سمیرنوف سفير شوروی خبر داده شد که پس از چند روز گفت هردو سرباز ز دستگیر و در دادگاه نظامی زمان جنگ محکوم با عدا م شده می‌توانید در مرا سمش رکت کرده ا زن زدیک شا هدا عدام آنها باشد.

گلشا ئیان در باره بمباران تهران در شهریور ۱۳۷۵ چنین مینویسد: "ساعت ۱۵ صبح هشتم شهریور ما ه صدای طیاراتی بر فراز تهران شنیده شد که بلافاصله شروع به بمباران کردند. کارمندان وزارت دارائی

التماس میکردنده بزیرزمین برویم . بمناسبت طبلو کشید . من سراسریمه بهیئت دولت رفتم . وزراء گفتندا ین برخلاف مذاکرات روزهای قبل است زیرا متفقین گفته بودند که اگر نظام اینها مقاومت نکنند بمناسبت نخواهند کرد . در این ضمن رضاضا هسنهی را خواست و گفت فوری با سفارت تماس بگیرید که چرا روسها این کارها را میکنند . هسنهی از سفارت برگشت و گفت روسها میگویند طیارات مربوط بشورویها نبوده بلکه طیارات ایرانی بودند که بعثت ریخته اند پس از تحقیق معلوم شد بمناسبت که در جنوب شهر افتاده دونفر را کشته و مربوط بروسها نبوده بلکه مربوط با فسراں ایرانی است .

صبح روز هشتم شهریور عده‌ای از افسران نیروی هوایی طوفدار آلمانها با تفاوت درجه داران تصمیم گرفتنده عملیات جنگی را بنفع آلمانها شروع کنند و دست با قدماتی زدند .

رهبر آنها سروان خلبان و شیق بود . که صبح زود بفرودگاه قلعه مرغی رفت و دو فروند از هواپیماهای شکاری را برداشتند . ماده پرواژکردن . ساعتی صبح تیمسار خسروانی فرمانده نیروی هوایی وارد فرودگاه میشود . و شیق با و میگوید ما میخواهیم تا آخرین نفس با نیروی روس و انگلیس بجنگیم . خسروانی میگوید شما حق چنین کاری را ندارید زیرا ایران با متفقین مشغول مذاکره برای انعقاد قرارداد دوستی میباشد . و شیق گفت ما اینکار را برای حفظ شرافت خود خواهیم کرد . در این موقع یکی از افسران طوفدا رو شیق یک تیرهوائی خالی کرد که اینکار بمنزله شروع عملیات میباشد . بلطفاً صله تیمسار خسروانی وا فسرا نزدیکش را وارد ارتباطی کردنده آنها را ببابازداشتگاههای نیروی هوایی برداشتند . و شیق دوستا نش گشته های اطراف پادگان را خلع کردنده و فروند هواپیمارا از آشیانه بیرون کشیده یکی را سروان و شیق و دیگری را استوار شوشتی با سماون تهران هدایت نموده و شروع بپرتا بمب کردن . یکی از گشته های با زداشتی از راه آب زندان فرا رکرده ببا غشاء میروند و جریان را بسروان کیهان

خدیو خبر میدهدوا وهم مقا مات با لاتررا در جریان میگذا رد . بلافاصله با تشارهاي ضدها ئى دستور داده شد كه هوا پيماهاي يا غى رامورد هدف قرار دهند . بعدا " متوجه نشدم كه با سروان وثيق و همکارانش كه با بي انضبا طى دست بکار نپخته اى زده بودند چه کردند . وقتی معلوم شد كه بمبا ران از طرف روسها نیست همه بسركارهای خود رفتند : " (من سروان وثيق را سالها پس از شهریور ۱۳۲۰ در تهران میديدم كه بکار آزا دپردا خته بود . همیشه با ينکاری که نجا مداده بودا فتخا ر میکرد و میگفت اقدام شناشی از وطن پرستی بود . اورا مدتی زندانی کردند وبعد آزاد شدتا وقتی در تهران بودم کرا را " اورا میديدم . حال نمیدانم در چه وضعی است ؟) .

فرخ مینویسد : " رضا شاه وقتی متوجه میگردد که فرماندهان ارتشد سربازان پا دگانهای مرکزرا مرخص کرده و آنها را الخت و عوروگرسنه بخیا با نهاده و عدهای از ساکنین تهران بپادگانها هجوم برده سلاحها و مهمات را غارت کرده اندوا غلب افسران فرا رکرده بی درحال فرا رهستند خشمگین شده ۱۱ تن از امرای ارتشد را بکاخ سلطنتی احضار میکند . پس از فحاشی و کتک زدن رئیس ستاد وقت و تیمسار بوذرجمهری فرمانده لشگریک ، تصمیم میگیرد که هر ۱۱ میرا رتش را با تها مبهم ریختن ارتشد فورا " اعدام کنندولی در همان لحظه تلفنچی کاخ با وا طلاع میدهد که قوای شوروی وارد قزوین شده است . رضا شاه که از روسها بسیار میترسید دستورات مختلفی بسپهبدان میرا حمدى داده تصمیم میگیرد همراه خانواده با صفهان برود . " خلیلی در خواندنیها مینویسد :

" عصر هشتم شهریور ۱۳۲۰ از خشنناکترین وقایع زندگی ایام رضا شاه بود که اطلاع یا فت از هشت هزار نفر سرباز لشکر دوم در عشرت آباد فقط شصتنفر باقی مانده اندوا آنها هم در صدد فرا رهستند . از افسران فقط ۱۵ نفر باقی مانده اند که همه ما تمگرفته و با نهاده خبر رسیده است که رضا شاه با تماما افراد خانواده عازم صفهان هستند . وزراء و وکلا

همه فرا رکرده‌اند.

در همین موقع تلفنچی رسید و گفت جنا ب سرهنگ بیگلری مسحوده بدھید که شاه در تهران تشریف دارد و شما را پای تلفن میخواهند. وقتی پای تلفن رفت تلفنچی گفت اینجا قصر سلطنتی است و شاه میخواهد با فرمان نده هنگ صحبت کند. همراه استوان دهش پای تلفن نشستند که رضا شاه با تلفن پرسید در آنجا چه خبر است؟ شنیده‌ام بی ترتیبی هائی هست. سرهنگ گفت هیچ بی ترتیبی نیست شمشاد فر حضور دارند. بگوئید من جائی نرفتم همینجا هستم. همه نفرات را جمع کنید بزودی وضع بصورت عادی بر میگردد.

در قسمت شمالی لشگر دوم عشرت آبا دافسرا ن با قیما نده از اینکه شاه در تهران است خوشحال بودند و بجمع آوری سربازان گرسنه پرداختند. ولی در قسمت جنوبی لشگر دوم انبارهای آذوقه غارت شده بود.

سرهنگ بیگلری با تلفن سرلشگر نقدی را از تلفن شاه آگاه میکند و او هم با عجله خود را بعشرت آبا دمیرسا ند. تا صبح فردا تا حدودی بجمع آوری نفرات میپردازند.

در حالیکه در هما نوچت مختاری رئیس شهر با نی بکرمان رفته، نیک پی رئیس گمرگ سرا زا صفهان در آورده، از شهرستانها تلگراف رسیدن فرا ریها میرسید. سپهبد میرزا حمید تلاش را برداشتند با خود نزد رضا شاه میبردو میگویدند. پیش بینی های چاکر صحیح بوده و با یاد به کلیه اشخاصی که در ارشت هستند و چه آنها که در روز ارتخانه ها هستند تا مینداده شود و گفته شود که شاه در تهران هستند و خطری نیست تا همه فورا "مرا جعت کنند. شاه پیشنهاد را پذیرفت و بهمان طرز اقدام میشود. همه بسمت جنوب میرفندند ولی هیچکس از ترس روسها بشمال نمیرفت.

شاہ شب را که از دردناکترین شبهای سلطنتش بود گذرانید صبح نهم شهریور بیان زدید با غشا ه رفت و با وجوداً ینکه برایش خطر جانی داشت

و دستور دا دکمیسیونی برای رسیدگی با مورا رتش و فرا ریان تشکیل شود".

سپهبد محمدنخجوان (ا میر موشق) چنین مینویسد: "روز سوم شهریور مطلع شدم که قشون روس و انگلیس بخاک ایران وارد شدند. عصر پنجم شهریور شاه اکثراً مرای ارتش را بکاخ سعدآباد احفا رنمودند. در حضور ولیعهد با عصبا نیت پاگون افسران ارشد ارتش را کنده و آنها را از عملی که آنجا مداهده بودند سرزنش کردند و مرتباً "فریا دمیز دندکه چرا سربازان را لخت و گرسنه از سرباز خانه ها مرخص کردند و برای نابودی ارتش در اطاق در بسته طرحی تنظیم و نظام وظیفه را ملغی واستخدا م سربازدا و طلب را با ما هی ۳۵ تومان حقوق بتصویب رسا نیدند. این ما جرا که منجر بخلع چند نفر از افسران و توقيف دونفر از آنان دریکی از اطاقهای کاخ سعدآباد دو بعد در دزبانی گردیدیکی از وقاریع در دنای شهریور ۲۰ میباشد که بلافاصله دوروز بعد از حمله قشون متفقین با یران روی داده بود. (در آن موقع کفیل وزارت جنگ سرلشگر احمد نخجوان بود که امیر موشق نخجوان جا نشین او شده بود).

صبح ششم شهریور رضاشا ه مرابکا خ سعدآبا دا حفار کردو با عصبا نیت زیا دی فرمودند (آیا میدانی که این دزدان و گردنکشان با من چه کردند؟ و چطور ارتشی را که با خون جگر مجهز کرده بودم تابودنمودند؟ عرض کردم طرح مزبور را برای امضای من هم ورده بودند که مخالفت کردم و آنرا مخالف قوانین موجود دو با لآخره اضمحلال ایران دانستم. رضاشا ه گفت میدانم و برای همین بودکه شما را خواستم در میان امراء ارتش کسی را بهتر از شما برای تصدی پست وزارت جنگ نمیدانم. خیانتی را که یک مشت امراء بی وطن با این ملت نمودند در صفحات تاریخ ضبط خواهد شد. این روزها روز فدا کاری و جانبا زی است. من دستور ترک مخاصمه را امداد کردم و بتهم فرمانتهان امر کردم بللافاصله دستور دهندرسی بازان اسلحه خود را از مین بگذارند. تنها

انتظاری را که از شما دارم برقرا ری امنیت پا یخت و نظرارت بر فرماندهان خارج از مرکزا است .

وقتی شاه این سخنان را ادا میکرد بیا ۲۰ سال قبل افتادم که رضا شاه پست وزارت جنگ را در کابینه قوا عهده دا ربود . در فروردین آباد بحضور احمد شاه با ریاسته و شاهیندبه با سوستی که با من داشت مقام میرتوانی را از شاهقا جا ربرا یمگرفت . در آن شرفیابی جمله ای با احمد شاه گفته شد که عین آنرا ۲۰ سال بعد تکرا رنمودند و آن جمله این بود (خیانتی که یک مشت بی وطن با این ملت نمودند در صفحات تاریخ ضبط خواهد شد) .

چند روز بعد وقتی شرفیاب شده رضا شاه گفت را دیبولندن ضمن حمله بهمن گفت رضا شاه عده ای افسران ارشد را بدون محاکمه خلع درجه کرده و دونفر از آنان را همبزندان انداخته است . برای اینکه بدنبال نشان دهم که بدون جهت آنها را خلع درجه نکرده ام دستور دهد . آنها را دادرسی ارتضی محاکمه کنند . بسرلشگرناصر الدوله فیروز رئیس دادگستری ارتضی دستور داده شد فوراً " مرای ارتضی را که پای معافیت سربازان وظیفه را از خدمت اضافه کرده اند موردمحاکمه قرار دهنده . روز ۲۵ شهریور قرا ربود محاکمه صورت گیرد که با استفاده از رضا شاه پرونده افسران مزبور بسته شدوا مرای زندانی هم آزاد گردیدند : امرائی که با گون آنها کنده شده وزندانی شدند (سرلشگر احمد نخجوان و سرتیب ریاضی) بودند .

در بعضی از نشریات چنین نوشته شده است :

رضا شاه دستور احضا رسالشگر نخجوان وزیر جنگ و سرلشگر فرعاً می و سرلشگریزدان پناه و سرتیب ریاضی و سرتیب خسروانی و سایر امراء را میدهد و خطاب با آنها میگوید (این چه تکه ای است برای من گرفته اید ؟ در کجا این دنیا به سرباز ۳۵ ریال و بگروه با ۴۵۰ ریال حقوق میدهد مگر من پول زیادی دارم یا تا زه پول دار شده ام ؟ سرتیب ریاضی میگوید این تصمیم را شورا بیشتر روی دستور تلفنی

وا لاحضرت ولیمه خرفته اندکه وقتی متوجه میشوندکه از فرا را فراد نمیشود جلوگیری کرد تضمیم گرفته میشود که مرخص شوندوا فرا دبطور دا و طلب گرفته شود تا اوضاع بهمن خورد . رضا شاه عصبا نی شده میگوید اینها همه حرف است . خیا نت شده همه شمشیرها خود را با زکنید و بسوی توقيفگاه بروید . شاه نخجوان وریاضی را کتک میزنند و درجه آنهار امیگیرد . رضا شاه میگوید اگر پسرم هم این جرم را مرتکب شده بود اورا مجازات میکردم . حتی میگویند شاه فریا دمیزدهفت تیربیاورید تا تکلیف این خائنان را روشن کنم .

سیدحسین دها سنا تورسا بق در مجله ره آورد مینویسد :

" دروا قعده شهریور ما وقتی فروغی با سفرای انگلیس وروس مذاکره کرد متذکرشدکه ارتش ایران برای جلوگیری از خونریزی تسلیم میشود مشروط براینکه قوای روس در کرج توقف کرده بتهرا ن نیا یند که مورد مدوا فقت قرار گرفت . رضا شاه که از روسها میترسید وقتی فهمید که ارتش شوروی بتهرا ن نخواهد مدازا استعفا ای از سلطنت منصرف گردید . سرریدبو لارسفیر انگلیس که در نظرداشت رضا شاه را بر کنار کنده بگردی زد . سرتیپ علی ریاضی رئیس ستاد ارتش و سرلشگر احمد نخجوان وزیر جنگ را که هردو از سرسپرده ایان بودند احضا رکرد و وادار نمود که شورا یعالی جنگ را تشکیل بدند و با اتحاد ارتش موافقت نما یند . شورا یعالی جنگ با توجه با اینکه این اتحاد بفرمان شاه است زیر صورت مجلس تهیه شده را اتفاق کردند . همان ساعت رئیس ستاد بکلیه واحده ای نظامی دستور داد که سربازان را مرخص کنند . سربازان گرسنه و تشنگ و لخت و عورا زسربا زخانه ها بخارج فرستاده شدند و وکیل با شیها نیز لباسهای نو و پیول و وسا یل آنها را گرفته مرخصان کردند . عده ای از فرماندهان لشگرنیز متوا ری گردیدند و هر چه دستشان رسید غارت کردند فقط سرلشگر شاه بختی فرمانده لشگر خوزستان در مقابل قشون انگلیس مقاومت کرد و همچنین نیروی دریا ائی جنوب که فرما نده رشید آن بشهادت رسید . رضا شاه از این

جریان عصبا نی شده زیرا میبیند که نتیجه زحمات بیست ساله او وظرف چند ساعت از بین رفت. دستور میدهد که همه اعضای شورا یعنی نظام در دربار را فرشوند. با آنها پرخاش میکند و پا گونهای همه را میکند و هفت تیر میکشد که آنها را بقتل برساند. سررید بولارد سفیر انگلیس محمد رضا ولیعهد را پای تلفن میخواهد و میگوید بپدر تا ان بگوئید قشون روس از سوی کرج بسمت تهران سرا زیر شده است چنانچه دست بترکیب هر یک از امراض ارش بزنید زیانش بخودتان خواهد رسید. روسها شما را دستگیر کرده بسیبری تبعید خواهند نمود. شاه فوق العاده هر آن شده میگوید فعلاً "این پدر سوخته ها را در اطاقی محبوس کنید تا بعداً" بکارشان رسیدگی شود. سپس با سرعت بسوی اصفهان میرود.

در نقل قول چند تن از وزراء و نزدیکان رضا شاه مطالب مکرری وجود دارد. علت آن است که خواستمنوشهای مذبور با اختلافاتی که در آن هست عیناً "منتشر گردید تا هنگام بررسی تاریخی این اختلاف نظرها مورد توجه قرار گیرد.

نامه‌های متبادلۀ بیان
(رضاشاه) و (روزولت)

نامه رضاشاه - تهران ۲۵ آوت ۱۹۴۱

آنچنان ببخوبی واقفیدکه قوای روسیه و انگلستان ناگهان
وبدون اخطار قبلی بخاک ایران حمله کرده است. آنها نواحی
ومحله‌ای مسکونی و شهرهای بی دفاع را بمباران کردند.
برای توجیه عملیات شان بهانه‌آنها این است که آلمانها
در خاک ایران اقامت گزیده است. با وجوداً طمینان‌های دولت
من که آنها را بوطن خودشان بازگشت خواهند داد، انگلیسها
وروسها بتها جم خوداً دا مه میدهند و شهرهای مازاب بمباران میکنند.
با درنظر گرفتن اظهارات شما راجع بدفاع از حقوق ملی و
آزادی، فکر میکنم که از وظایف من است که تقاضان مسوده و
توجه‌جنا بعالی را بحوالی که یک ملت بیطرف ملح جورا
بجنگ و اداره مینما یجدل نمایم. ملتی که جز حفظ آرا مش
ونوسازی کشورش نگرانی دیگری ندارد. من از آنچه نسبت
تقاضا میکنم که اقدامات لازم و موثر و فوری و انسانی اتخاذ
فرمایند که با این اعمال تجاوز کارانه خاتمه داده شود.
چون بحسن نیت آنچنان اطمینان دارم مرا تدبی دوستی
صمیماً نه خود را تجدید مینما یم. رضا پهلوی

جواب روزولت - ۲ سپتامبر ۱۹۴۱

من تلکراف شما را راجع بستهای جمقوای روسیه و انگلستان با پیران دریافت داشتم. من پیشرفت جریان حادث را بدقت دنبال میکنم و با کمال علاقه مخصوص نامه اعلیحضرت را مورد مطالعه قرار دادم. من متقد عدشدم که این وضع با یستی توجه تمایم ملل آزاد منجمله کشور من را بخود معطوف دارد.

اعلیحضرت میتوانند اطمینان داشته باشند که ما وضع سنتی خود را دربرا برا این موضوع اصلی که آزادی است حفظ خواهیم کرد، در عین حال من فکر میکنم که این وضع را بایستی با درنظر گرفتن حادث فعلی جهانی مدنظر قرار داد. موضوع فقط محدود با نچه اعلیحضرت اشاره نموده اند نمیشود، بلکه در عین حال بجا ه طلبی هیتلر که داعیه فتح جهانی دارد باید توجه کرد. بدیهی است که فتوحات آلمان به اروپا و آسیا و آفریقا و حتی آمریکا گسترش خواهد یافت، مگر آنکه با نیروی نظامی آنرا متوقف نمایند. با این در عین حال بدیهی است که کشورهایی که کا لبد استقلال خود را حفظ میکنند اگر میخواهند غرق نشوند بایستی مثل کشورهای اروپائی با یکدیگر تشریک مساعی نمایند، در نتیجه حکومت و ملت ایالات متحده، آمریکا فقط بدفاع از کشور خود اکتفا نمیکند بلکه یک برنامه گسترش یا فته همکاری ماید را به کشورهاییکه درگیر با آنها میباشد در برابر جا ه طلبی هیتلر قد علم کرده اند اینجا مینماید.

سفیر اعلیحضرت در واشنگتن بموضی که ما دربرا برو وضع جهانی اتخاذ کرده ایم و همکاریها ایکه میکنیم واقع است من مطمئن که ایشان این وضع را برای اعلیحضرت روشن

نموده است . حکومت من اتخاذ سندکرده است که انگلیسها و روسها میگویند بھیچو جه نظری با استقلال و تما میت ارضی ایران ندا رند . در چهار رجوب دوستی طولانی که دوکشور مارا بیکدیگر متحده میسا زد حکومت من سعی میکنده مقاصد رو شها و انگلیسها را در کوتاه مدت و دراز مدت درا یران دریا بد .

من با آنها تلقین میکنم که یک اظهار را تعلقی در با ره تمام کشورها ای آزاد بینما یندوا طمینا ن هائیکه بحکومت شما داده اندتا ظیدکنند . من از حسن نیت خود و دوستی صمیمی ، اعلیحضرت را مطمئن مینما یم . اف . د . روزولت

*

تاریخ گذشته را بخوانید و با زهم بخوانید

از مقابله با واقعیت نگریزید و تاریخ گذشته را بخوانید و با زهم بخوانید و بھموطنان بخواهید که از تحلیل و تحلیل گذشته غفلت نکنند و به جای خارجی ها خودمان تاریخ خود را بنویسیم و با زهم بنویسیم و از تکرار مکرات نهرا سیم که بعضی حقایق بقول انگلیسیها به (میخ) مینامند . با یاد آنقدر کوپیدتار در صحیفه تاریخ فروبرود و برای همیشه در چشم انداز نسلها باقی بمانند . غربیها اگر در نقل و تفسیر فجا بیع گذشته ، از تکرار مکرات می ترسیدند تا بحال گرفتار هیولائی بدتر از فاشیزم هیتلری شده بودند و جنگ سوم جهانی مدت‌ها بود که سیا ره زمین را به توده‌ای خاکستر و فلز مذا ب تبدیل کرده بود .

" محمود عنایت "

نگرانیهای (رضا شاه) در آخرین روزهای سلطنت

رضا شاه که از دوران سربازی تا رسیدن سلطنت با دلاوری و رشادت و بی باکی موانع را یکی پس از دیگری از پیش پای خود بر میداشت با اشغال ایران و انتشار خبر و رودروها بتهرا ن چنان نگران و مضطرب شده بود که شبها تا صبح نمیخواست بید. تلاش شبانه روزی اش این بود که بجای امنی برود. گفته بود (خیلی) غسته شده‌ام. بیست و یک شب است نخوا بیده‌ام. یک جای ساكت و آرا می برا یم در نظر بگیرید که استراحت کنم).

علل اشغال ایران - کارشناسان سیاسی و نظامی خارجی علل زیر و موجب اشغال ایران میدانند:

۱- تمايل شدیداً ایران و عراق به آلمان - کارشناسان معتقدند که نقشه آلمانها این بود که بدوان^۱ از طریق کوادتای نظامی دولتهای طرفدار خود را در این دو کشور روی کار بیاوردند. در عراق رشید عالی کیلانی با کمک آلمانها کوادتاً کرد و زمام مور را بدست گرفت و لی انگلیسها چون در عراق نفوذ زیادی داشتند در کوتاه مدت کوادتاً را در هم شکستند و در نتیجه رشید عالی با اشاره آلمانها با ایران گریخت و

سوه ظن متفقین را نسبت بدولت ایران تشیدیدکرد . پس از شکست رشیدعالی در عراق آلمانها از تسلیم به کودتا در ایران منصرف شدند و کوشیدند بیش از پیش با خود رضا شاه کنا رپیا یند .

آنها معتقدند که در این مرحله بودکه آلمانها بدولت ایران و عده دادند که اگر روسیه را شکست دادند شهرهای قفقاز را که ایران متعلق بخود میداند با ایران مسترداد رندوبای این نظر میخواستند رضا شاه را بطور کامل بسوی خود جلب کنند .

۲- آلمانها بموازات پیشرفت سریع خود بسوی استالین گردیدند شمال آفریقا نیزتا (العملین) پیش رفتند و فتوحات ژنرال رومل وضع منطقه را بصورتی درآوردند بودکه تقریباً "از مصر تا سوریه سدی در بر را بر متفقین داشت ایجا دمیشدکه در نتیجه توفیق آلمانها راه ارتباط متفقین با هندوستان همقطع میشد و در صورت همکاری ایران با متحدین ارسال وسائل پل جنگی بشوروی برای متفقین مشکل میگردید

۳- آلمانها میخواستند نفت ایران و عراق که ماشین جنگی متفقین را بحرکت در میاورد در اختیار بگیرند .

۴- وقتی متفقین چنین احساس کردند که در ایران و عراق و ترکیه تمایل زیادی به همکاری با آلمانها وجود دادند و دواکرا سلاح بشوروی نرسد موقتی آلمانها حتی است بطورناگهانی وارد خاک ایران شدند و هما نظریکه چرچیل و آیدن همنوشته اند فقط از این راه بود که تو انسیندن نقشه آلمانها را بهم بزنند .

۵- با اینکه رضا شاه از قدرت متفقین آگاه بود و آما ده شده بود که راه آهن سراسری را با اخذ کراخه در اختیار متفقین بگذاشت دولتی چون متفقین او را متایل به آلمانها میدانستند و انگلیسها هم بشدت با اوضاع شده بودند بدنبال اشغال ایران کوشیدند که رضا شاه از سلطنت مستعفی گردد و بنقطه ای تبعید شود که در دسترس آنان باشد .

*

منصور الملک نخست وزیر وقت در گفتگوی خود با ابراهیم صفائی که

بطور مفصل در کتاب (رضا شاه در آئینه خاطرات) بجا پرسیده چنین گفته است :

دولت ایران اصول و وظایف سیاست بیطریقی را که در موقع وقوع جنگ دوم جهانی اعلامدا شته بود با تما مقوای را عات میکردتا بهیچو جمه خطری متوجه ایران نگردد. با وجودا ین سفارت انگلیس از وجودیک عده آلمانی که درنتیجه معا ملات اقتضا دی درا ایران کار میکردند ابرا زنگرانی مینمودو آنها را جا سوس وعا مل تحریک میدانست. در عین حال بتحریکات عنا صرروی هما برا زبدبینی میکرد. چون آن موقع روابط دوستی آلمان وشوری برقرار بود. از طرف دولت ایران همواره اطمینان کافی داده میشد.

پس از وقوع جنگ بین آلمان وشوری این با ردیگرانگلستان و شوروی متفقا "ابرا زنگرانی میکردند. با آنها گفته شدکه اصولاً دولت ایران ما یل بحضور اتباع خارجی درکشورنمی باشدیه مین جهت مقررات شدیدی برای همدا تبا ع خارجی اجرا مینما ید. ولی چون آلمانها با معا ملات پایا پای تسهیلاتی فراهم ساخته بودند تعدادی متخصص آلمانی درا ایران بودند و با وجود شروع بکار ذوب آهن ایران بملحوظات سیاسی ما یل با فزا یش تعداد آلمانها نگردید.

در تیرما ۱۳۲۵ سفیرشوری ازا علام بیطریقی ایران در جنگ آلمان و شوروی ابرا زخوشوقتی نمود و ضمناً "تقاضا کرد چون شوروی در حمل محمولات ذوب آهن ایران از طریق ترا نزیتی کمک میکند مقابلاً" انتظار دادکه ایران هما زحمل بعضی از محمولات شوروی از جنوب کشورا جا زه ترا نزیت بدهد. دولت ایران هم گفت تا حدی که بیطریقی ایران رعایت بشود مساعدت خواهد داشد.

در تیرما ۱۳۲۵ سفیرشوری وزیر مختار انگلیس متفقا "تقاضای تقلیل کارشناسان آلمانی را کردند. چون استنباط گردید که این اظهار نگرانی بهانه است و در نواحی مرزی نقل و انتقالات نظامی انگلستان وشوری مشاهده گردیده اعلیحضرت رضا شاه اجازه دادند

که با وزیر مختار آلمان صحبت کنیم که نسبت به تقلیل کارشنا سان آلمانی اقدام گردد. او هم مراتب را به برلن گزارش داد و پاسخ رسید که دولت آلمان برای حفظ روابط دوستانه با ایران و با احصار کلیه آلمانهای مقیم ایران موافقت میکند و وزیر مختار آلمان گفت دولتین روس و انگلیس نقشه‌های دیگری را بنده که با این اقدام دولت ایران از آن مقام صددست نخواهد کشید.

اعلیحضرت از نتیجه اقدام مخواشان شدن دنده با اخراج آلمانها از ایران با کشور ما قطع رابطه نخواهند کرد بهمین جهت در روز ۲۵ مرداد ۱۳۴۵ خبر تصمیم اخراج کلیه اتباع آلمانی از ایران بطور رسمی به سفارتخانه‌های انگلیس و شوروی اطلاع داده شد.

سفارت آلمان از ۱۷ مرداد بتدریج وسائل مراجعت آلمانها را فراهم ساخت. با وجوداًین اقدام معهدها در ساعت ۶ صبح روز دوشنبه سوم شهریورماه ۱۳۴۵ سفرای شوروی و انگلستان خبردا دندکه همکریزهای ایران تجاوز کرده از هوا و زمین بشهرهای بی دفاع ایران حمله کرده‌اند. همینکه یا داشت را دریافت کردم بسفرای آنها اعراض نمودم و تقاضا داشتم که تجاوزات را متوقف سازند. هر دونما ینده گفتند دستوراً لعمل قطعی است و نمیتوانند داخل مذاکره بشوند.

بلاقاً صله بکاخ سعدآباد را در فته‌جریان را با عرض "رسانیدم قورا" وزیر مختار آمریکا هم در جریان گذاشت. بسفیر ترکیه هم در جریان بود که معلوم شدزما مداران ترکیه با اینکه با ما در پیمان سعدآباد بودند طبق میل دولتین انگلیس و شوروی عمل "میکردند و حتی رادیو آنکا را در قسمتها فارسی خود تبلیغات آنها را منعکس می‌ساخت.

مرا تب به مجلس شورا یمیلی و رئیس جمهور آمریکا اطلاع داده شد. وزیر مختار را انگلیس با ینجا نسب گفت: "روزولت مرتباً در جریان اوضاع می‌باشد".

بدستوراً علیحضرت عده‌ای از اعضای دولت و فرماندهان نظامی در باشگاه افسران تشکیل جلسه داده رأی بهترک مقاومت دانندو

صور تجلیسه بعرض ملوکانه رسید که تصویب فرمودند، عصر روز چهارم شهریور به کلیه پادگانها ابلاغ گردید.

عصر روز چهارم شهریور اعلیحضرت هیئت دولت را بکاخ سعدآباد احضار فرمود گفتندیا وجود مساعی که برای احترازا ز وقوع حوادث ناگوار حنگ مبذول گردید برخلاف اصول بین المللی و موازین اخلاقی از طرف دو همسایه با ایران تجاوز شده خواستند اوضاع مملکت را که باز حفظ فراوان سرو صورت یافته، بهم بزنند و در باطن هم با من طرفیت دارند که نگاه هدا رند ها ین مرز و يوم هستم، چون میل ندارم که وجود من باعث عداوت و حدوث بد بختی برای کشور و ملت ایران بشود در نظر گرفته ام بخارج بروم بهمین جهت ترتیب لازم را بدهید. بدون تأمل متذکر شدم که چنین نظری منافی و مخالف صلاح و بقای کشور است. آنگاه گفتند هیئت دولت رأی خود را بد هدوای جلسه خارج شدند.

در غیاب بشا ه مذاکره ادا ممیا فت و با تفااق آراء نظر نخست وزیر تائید شد. سپس اعلیحضرت همراه و لی عهدوا را در جلسه هیئت دولت شدند. بعرض رسانیدم که کنا رهگیری و عزیمت اعلیحضرت به مصلحت نیست چون بیطریقی دولت دیگر عملی نمیباشد و مقتضی است استعفای دولت را بپذیرند و دولت دیگری تعیین شود که با دول مهاجم و ردمذاکره بشود و یک جلسه مشاوره هم از رجال مجرب و خیرخواه تشکیل و تبادل نظر کردد. اعلیحضرت گفتندتا فردا مطالعه خواهیم کرد. فردا صبح فرمودند منصرف شده ام.

با سفرای شوروی و انگلیس مرتب تماس برقرار را بود. وزیر مختار انگلیس گفت پرونده تحت نظر شخص چرچیل نخست وزیر میباشد. با این نظر دولت مستعفی و آقای فروغی برای ششم شهریور به ریاست دولت منصب گردید که اقدامات دولت فروغی منجر بعقد قرارداد شد. منصور الملک میگوید جریان و قایع ازدواج ه قبل از اشغال ایران با استناد دلائل غیرقابل انکار نشان میدهد منظور از تعریض اخراج عده قلیلی آلمانی نبود زیرا در این باره دولت ایران اقدام کرده

بودوبه بیطرفی کا مل علاقه داشت. دروا قعه بمبا را ن بھرین و سیله ایتا لیا در مهرما ۱۳۱۹، دولت ایران بدولت ایتا لیا اعتراض نمود تا از تکرا ر عملیات در خلیج فارس جلوگیری بشود. یا در قضا یای رشید عالی گیلانی که به محور برلن ورم ملحق شدوبا ایران پنا هنده گردیدبا وجود تقاضا های مکرر دولت آلمان بکمک آنها دولت ایران از هرگونه کمک خوددا ری ورزید. همچنین در مورد پنا هندگی مفتی فلسطین و همراهانش اقدام شدکه آنها از راه ترکیه بخارج رفتند و دولت ایران نشان داد که رعا یت کا مل بیطرفی را مینماید.

(سرا دوا رگریک) سیاست مدارانگلیسی مینویسد در سال ۱۹۴۲ آفریقای شمالی تحت اشغال آلمانها بود و مادر مدد آزادی آنجا نبودیم ولی نقشه های برای اشغال ایران داشتیم زیرا فکر می کردیم اگر از این شوروی بشمال ایران بر سرجهت حفظ منافع نفت جنوب ایران و خلیج فارس و اوضاع هندوستان جبهه هنگی در خاک بیطرف ایران بوجود می آوریم.

پا اینکه چرچیل نخست وزیر انگلستان چنین نوشت: انگلستان و روسیه برای حفظ جان خود جنگ می کردن و در جنگ هر عملی جایز است. اشغال ایران از نظر سوق الجیشی لازم بود.

این پس از اشغال ایران نوشته متفقین کمال حسن نیت را نسبت به استقلال و ترقی و امنیت ایران دارند. وا ایران برای خروج آلمانها به معا ذیر مختلف متولی گردیدوا اقدام ننمود.

چرچیل در مجلس انگلستان گفت برای اشغال ایران ماخوا هیم تو نست خود را به جناح ارتش شوروی رسانیده و با اشغال ایران مانع تازه ای در مقابله پیشرفت نا زیها بسوی خاور دور بوجود آورده و بدین وسیله ما تو انسجام هزاران میل اراضی هندوستان را از بلای جنگ محفوظ نگه داریم. اکنون جبهه متفقین صورت هلال بزرگی را دارد که از آقیا ینوس منجمد شما لی تا طارق در صحرای آفریقا ممتد است آن قسمت از جبهه که متعلق بما میباشد توسط ارتش انگلیس از راه دریا

از انگلیس و آمریکا و هندوستان و استرالیا سازوبنگ و خواروبار و مهمات دریا فت میدا ردونگا هدا ری خوا هدشداوا زاقیانوس منجمد شمالی واقیانوس هندنیروهای ما بکار خوا هندپرداخت تا این راهها برای ما باز باشد.

در همان وقت را دیولندن با نقل از روزنا مهتا یمز چنین گفت: متفقین در اشغال ایران سه منظوردا شته‌اند. در سرحله اول میخواستند از نفوذ آلمانها جلوگیری کنند. دوم تضمیم داشتند مبنای نفت ایران و عراق را حراست نمایند. سوم قصدشان این بوده که حمل و نقل مواد لازم را بروسیه ترتیب بدھند. با این نظر معلوم میشود که مسئولیت این امور بهمیوجوه متوجه ایران نبوده و نیست.

با توجه به نکات فوق صحت و مذاقت رفتار دولت ایران در زمینه سیاست بیطری جای تردید برای هیچکس باقی نمیگذاشت و افکار عمومی دنیا بر مبنای قضاوت آزادوغا دلانه‌این معنی را تصدیق داشت و کوچکترین شایه‌ای همکه موهم طرفدا ری یا تمايل ایران به محتر (برلن - رم) باشد بتصور نمی‌آمدوا این امر مرتب از جانب ایران ملاحظه میگردید. ولی بگفته شریدن مستشار آمریکائی وزارت خواربار موقعیت جغرافیائی ایران طوری بود که دول متفق را ناگزیر باشغال ایران نمود.

جوا دعا مری کفیل وقت وزارت خارجه چنین مینویسد:

"صبح زود روز سوم شهریور ۱۳۲۰ منصور نخست وزیر ازمن خواست که همراه ایشان شرفیا ب شویم. وقتی وارد اطاق شاه شدیم پرسید (هان). بگوشید باز چه خبر است؟ منصور گفت سفرای روس و انگلیس خبر داده‌اند که قشون آنهایی زمزرا ها گذشته و بیطری ایران رانقض کرده‌اند. شاه خیلی ناراحت شد و با مشت روی میز میگویند و گفت (چرا؟ چرا؟) علت این عمل غیر مترقبه چیست؟ ما که همه جور با اینها مسلمت کرده‌ایم - دیگر چه میخواهند؟ بروید سفرای روس و انگلیس را بیاورید میخواهیم بدانم علت این حرکت نا شایسته چیست؟

چندبا ر بمنزل سفرای روس و انگلیس تلفن کردم معلوم شد خواب هستند . سرا نجا م با آنها خبردا ده شد با تفا ق شرفیا ب شدیم . شاه بمن کفت از آنها بپرس چرا قشونشا ن بیطرفی ایران را نقض کرده است ؟ بفرا نسه ترجمه کردم و بولاردهم بروسوی برای اسمیرنوف ترجمه نمود . شاه گفت تا کنون هرچه خواسته ایدا نجا م داده اید . گفتید آلمانها را بیرون کنید آنها را خراج کردیم . حا لامح ا ضریم ترتیبی بدھیم که دیگر یکنفر آلمانی در ایران باقی نماند . با لآخره من با پیوستکلیف خود را بدانم و بفهمم که علت این اقدام شما چیست ؟ آخودستی بـی جهت ممکن است ا ما دشمنی بـی جهت کـه نمی شود . با پـیدبـکوئـید عـلت تـعرض شـما بـمرـزـهـای اـیرـان چـیـست ؟ شـما مـیدـاـنـیدـکـه سـربـاـزاـن اـیرـانـی درـفـداـکـاـرـی بـی نـظـیرـنـدـ ماـيـنـکـاـرـشـماـ باـ مقـاـومـتـ سـربـاـزاـن اـیرـانـی روـبـروـمـیـشـود . اـین طـرـیـقـهـ دـوـسـتـیـ نـیـسـتـ . چـراـ نـقـضـ عـهـدـکـرـدـهـ اـیدـ ؟ سـفـرـاـ گـفـتـدـکـاـ رـاـ زـکـاـ رـگـذـشـتـهـ وـقـرـاـ رـشـدـبـاـ دـوـلـتـهـایـ مـتـبـعـ خـوـمـدـاـ کـرـهـ وـعـلتـ اـقـدـاـ مـبـنـقـضـ بـیـ طـیـغـیـ اـیرـانـ رـاـ سـئـوـالـ کـنـنـدـ . رـوـزـهـاـ گـذـشتـ وـ پـاـ سـخـیـ نـرـسـیدـ .

چند روز قبل گزارش محترمانهای بدولت ایران رسیده بود که حمله بخاک ایران از طرف انگلیسها پیشنهاد شده و روسها با اشکال قبول کرده اند .

بشاه پیشنهاد کردم با اینظرزبهتر است از سیاست بیطرفی دست بکشیم و کا بینه جدیدی هم روی کار بیاید . شاه پرسید (پس من چکار کنم) گفتم اعلیحضرت ما فوق این حرشه هستند . دولت جدید سیاست تازه ای اتخاذ ذمیکند . گفتند برو منصور را بیاور . وقتی با منصور شرفیا ب شدیم گفتند عقیده دارم که شما استعفا بدهید . منصور رفت که استعفای کابینه را بیاورد . شاه پرسید چه کسی برای نخست وزیری مناسب است گفتم فروغی . شاه گفت پیشنهاد خوبی نبود . گفتم آهی و سهیلی هم شایسته هستند اما فروغی شایسته تر است . شاه گفت فروغی پیشده و قدرت کارندازد . وقتی از شاه جدا

شدم جریان را بسیاری و آهی گفتم. هر دوازده قبول مسئولیت عذر خواستند. وقتی جلسه دولت تشکیل شدسا ه به آهی گفت (توباید کا بینه را تشکیل دهی) آهی عذرخواست و نامفروغی را آورد. شاه سری تکان داد و گفت فروغی پیرشده چرا و شوق الدله را پیشنهاد نمیکنید؟ گفتند و شوق الدله در تهران نیست. وقتی انتظام فروغی را آورده شاه گفت میخواهم کا بینه را تو تشکیل بدھی. فروغی گفت پیرشده ا مو بینیه کا رکردن ندارم. اگر اجا زه فرما ئیدا زاینکار معذور باشم. شاه گفت اینها بتوكمک خواهند کرد. با اینظرز فروغی راضی شد که قبول مسئولیت کند. دسته جمعی بخانه من در شمیران آمدند و در میان تاریکی شب و در پرتو نور شمع اعماقی کا بینه تعیین شدند. گلشاهیان در خاطرات خود چنین مینویسد:

درا وا یل تیرما ۱۳۲۵ دولت روسیه به آلمان اعلام جنگ داد. در ایران گفته میشد ظرف چند هفته روسیه مضمحل و دنیا از خطر بلویک نجات میباشد. همین اشتباہ با عث شدکه شاه و دولت منصور را غلطی را پیمودند و موجبات بد بختی کشور فرا هم شد. گرچه ظاهرا "شاه چیزی نمیگفت ولی با طنا" ناراحت بود.

چند روز بعد سفیر انگلیس یا داداشتی بوزارت امور خارجه دادکه آلمانها در ایران بفکر انقلاب و کودتا هستند و شواهد مصالح با شدکه این قبیل آلمانها از خدمت معاف و از کشور خارج گردند. آقای منصور این یا داداشت را در هیئت دولت خوانند و گفتند آنها خاطرنشان کردم که این حرفها پوج است و دولت مرا قب میباشد.

یک شب رضا شاه در هیئت دولت از من پرسید آیا روسها بوزارت دارائی میباشد؟ گفتم مثل اینکه روسها انتظاری دارند که دیگر پیرا مون تجارت نیستند. این اظهار خیلی شاه را نگران کرد و منصور بعد "ایمن گفت خوب نشده با این صراحت بشاه گفتی.. گفتم اگر امروز راست قضیه را نگوئیم چند روز بعد ملت خواهد گردید و دروغ ما روشن خواهد شد."

چندروز بعد سفرای شوروی وزیر مختار انگلیس (اسمیرنوف - بولارد)
بوزارت خارجه رفتند و یا داشتی دادند که صدی هشتاد آلمانهای
مقیم ایران با یادخواج شوند . چون وجود آنها با استقلال ایران لطمه
میزند و موجب نگرانی است .

یا داشت در هیئت دولت مطرح شد . شاه گفت چه ما نعی داردق بول
کنید . منصور شفاهای " آنها جواب داد که قبول کرده ایم ولی در جواب
کتبی که در هیئت دولت خواندن شده بود که قبول تقاضای شما بر
خلاف اصل حاکمیت ملی و بیطریقی ایران است و دولت ایران وظیفه
خود را بهتر میداند . با آنکه منصور گفته شد که این جواب مقتضی نیست
او گفت من شفاهای آنها را متقاعد کرده ام و موعده صریح داده ام ولی با
موافقت خودشان قرار است اینطور جواب بدھیم و بهمین طرز جواب
را فرستادند . نگرانی با ینکه رو سها و انگلیسها از جواب ما قانع
نشده اند در هیئت دولت بود و خودشان هم مرتب می پرسید . منصور و عده
میداد که قضیه تماست ولی وحشت در هیئت دولت بود .

روز سوم شهریور عامری کفیل وزارت خارجه با تلفن بمن کفت بکاخ
سعدآباد دبیا نماید . وقتی رفتم دیدم منصور با رنگ پریده دار دقدم میزند
گفت چه خبر است ؟ گفت ساعت ۴ بعد از زنیمه شب وزیر مختار انگلیس و
سفیر شوروی بمن یا داشت داده اند که چون دولت ایران بتذکرات
ما توجهی نکرد و وجود آلمانها در ایران اسباب اغتشاش و بی اعتمادی
دولتیں بودند چار متول بنهیروی خودشده وارد ایران گردیده تا
تمام آلمانها را خراج کنند . چند لحظه بعد سفير شوروی وزیر مختار
انگلیس بدیدن شاه آمدند . رضا شاه بعد بھیئت دولت آمد و گفت ما
آنها را خواستیم و گفتیم مقصودتاً چیست گفتندا هیچ کاری جز
بیرون کردن آلمانها نداریم . شاه گفت ما حاضریم تمام آلمانها را از ایران
اخراج کنیم و با آلمان قطع رابطه کرده باشما متحداشویم . آنها
گفتندا مطلب را بمقامات کشور خودا طلاع خواهیم داد . عا مری گفت
آقا یا ن گفتندا کرازا ول با شاه مذاکره می کردیم شاید کارا ینجا ها

نمیرسید. بهر صورت شاه خیلی عصبا نی بود و قرا رش در جریان بمجلس کزا رش شود. من بشاه عرض کردم اگر اجازه فرما ئید جوا هراتی که در موزه است بجا ای امنی منتقل شود. شاه گفت اینها اثاث شیه سلطنت است اگر مجبور شویم ایران را (بعداً) گفتند تهران را (ترک کنیم با یده‌مرا هباد شد. بعداً) دستور دادم که جوا هرات بموزه با نکمالی منتقل گردد.

عصر جلسه هیئت دولت در کاخ سعدآباد با حضور شاه و ولی‌عهد تشکیل شد. شاه گفت خبری را که یکی از رادیوهای آزاده بود خوانده شود که مضمونش این بود که قشون روس و انگلیس وارد ایران شدند که ایران را از خطر نازیها و ستون پنجم نجات دهند. شاه گفت تما م این حرفها برای من است. ما تصمیم خود را گرفته‌ایم که ما برویم تا تکلیف کشور روشان شود. این تصمیم را برای این میگیرم که کمتر خونریزی شود. من خدمت خود را با این کشور سردها موحلا میرام و میخواهم با بر و من دی رفته باشم. مجلس را فردا دعوت کنید من بمجلس میروم و رسماً "استعفا میدهم و اکنون میخواستم با شما مشورت کنم. منصور گفت این تصمیم را اصلاً" نمیتوانیم تصویر کنیم. سهیلی گفت بهتر است دولت بر رود و دولت جدیدی روی کار بپیاد که کاملاً "مورداً طمینان انگلیسها باشد. ولی‌عهد اظهار رکرد آقا یا ن از خود شان میترسند و میخواهند بروند. این گفته همه را ناراحت کرد و سهیلی با اگریه گفت ما همه حاضریم تا آخرین لحظه فدا کاری کنیم. این اظهار برای این است که رفتنه شاه مملکت را یک پارچه به آتش میکشد و بیشتر خونریزی خواهد شد. شاه نیز اشک در چشمها نش جمع شدو گفت خوب آقا یا ن بروند و مشورت کنند و بعد مرا مسبوق سازند.

شاه و سیله‌ها نتظا م پیغام داده که این سخنان با یاد خیلی محظوظ نه باشد. منصور گفت بهترین راه این است که شاه استعفا بدهد و ولی‌عهد باشد. گفته شد از مذاکراتی که کردن دنیا را این است که تمام خانواده بروند. مثل اینکه ولی‌عهد از شاه دست پا چه تراست و قطعاً "خودش نخواهد ماند.

با لآخره تصمیم‌گرفته شد که بشاه گفته شود رفتنه شاه بصلاح نیست و اگر مصمم هستند بهتر است ولی عهد بسلطنت انتخاب گردد و دولت هما استعفا داده و فروغی نخست وزیر شود.

با زدهم جلسه هیئت دولت با حضور شاه و ولی عهد تشکیل شد. منصور نظر دولت را گفت. شاه اظهار داشت من تصمیم با استعفا گرفته ام. در تما م با نکهای اروپا و آمریکا همیک لیره یا دلار ندارم. راست است درا یوان متمول هستم ولی در خارج هیچ چیز ندارم و دولت با یدبیکر خرج من باشد. من ۲۰ سال خدمت کردم و فکر مردم بدیخت این کشور هستم که چه خواهند شد. شاه از جلسه خارج شد و سپس جلسه هیئت دولت در کاخ وزارت خارجه تشکیل گردید. عقیده همه براین بود که قبول مسئولیت مملکت با این وضع هرج و مرج و اینکه این مرد با خانواده اش میخواهد فرا رکند و کشور را در آتش بگذارد کار آسانی نیست. خوب است بـ آقا یا ن فروغی - محظوظ السلطنه - حاج سیدنصرالله تقوی و امثال آنها مشورت کنیم. منصور گفت چون اجازه نداده اند لازم نیست مشورت شود.

عا مری بمن گفت سفرای انگلیس و شوروی گفته اند که به منصور اعتماد نداشند و حاضر بندیم اینستند و موضوع را محربا نه بشاه گفته است. شاه گفت مصمم شدیم منصور را کنا ربکذا ریم ولی کی رئیس دولت باشد؟ عا مری گفته بود فروغی. شاه عصبا نی شدو گفت بهتر است بروید و شوق الدوله را ببای ورید ولی شاه گفت منصور استعفا کرده تا تعیین جانشین کفیل ها و معاونین وزارت خانه ها کارها را انجام دهد. وقتی جلسه دولت تشکیل شد شاه مجدد گفتندشما فردا کا بینه را مجلس معرفی کنید. آنکه استدعای کرد اجازه دهد یکی از انتخاب شود. شاه گفت دیگری یعنی چه؟ ما کسی را نداریم. آنکه گفت فروغی. شاه گفت او پیغمبر مخصوصی کرا را فتاده است بدردنمیخورد. سهیلی گفت مقصودیک سرپرست است ما کارها را انجام میدهیم. شاه قبول نمیکرد بـ اصرار هیئت دولت شاه با اکراه قبول کرد. جم و زیر

در با ررا خواست و گفت بمنزل فروغی تلفن کن . با منتظر گفت ببر فروغی را ببیا ور . شاه گفت فروغی شخص بی اطلاعی نیست ولی چند سال از کارها دوربوده است و حالا ۲۰ سال دارد آنوقت که با ما کار میکرد پیربودولی مردا مینی است منتهری اسدی اور اخراج کرد . در این موقع فروغی رسید شاه با خیلی احترا مکردو بعد گفت اینقدر پیرنیست که شما میگفتهید . بعده شاه گفت با آقا یا ن مشورت شد که شما کا بینه را تشکیل دهید و خودشان تعهد کردن که نگذا رندزیا بشما صدمه برسد . فروغی گفت او امر مبارک اطاعت میشود ولی چون سالها است از جریان کارها دور هستم بیشتر کیا است با من باشد . شاه گفت هر کدام از وزراء را میخواهیدنگاهدارید . فروغی گفت بهتر است همانها باشند . شاه گفت سهیلی وزیر خارجه واع مری وزیر کشور باشند . و فوراً "موضوع ترک مخا صمه به سفا رتخانه ها اطلاع داده شود . آلمانها هم از ایران اخراج گردند .

در همانوقت در شهر شایع شد که خانواده سلطنتی عازماً صفویان هستند . امیر شوکت الملک علم وزیر پست و تلگراف هم معتقد بود که خانواده سلطنت و دولت با صفویان بروند . گفته شد که علی قوا مشهرا شرف پهلوی از رفتن با صفویان خودداری نموده و حتی بجه را نمیدهد و کارشان با ملکه بفحش و ناسزا کشیده شده است . لابد قوام الملک شیرازی که منا سبا تن با انگلیسها معلوم است خبرهای دارد که پرسش تایین حدجسور و گستاخ شده است . دکترا مینی بمن گفت بهتر است من هم با صفویان بروم چون خیلی از نظر میها رفت اند . سفیر آمریکا با سهیلی وزیر خارجه تقاضای ملاقات داشت و بهیئت دولت آمدو گفت خبر محظیانه دارم که قوای روس و انگلیس بتهران نخواهند آمد . فروغی مراتب را با تلفن با اطلاع شاه رسانید . در این موقع سفیر روس و وزیر مختار انگلیس بدید رفروغی و سهیلی آمدن دویا داده شهائی دادند مبنی بر اینکه آلمانها از ایران برونند و سفرای آلمان و ایتالیا از ایران اخراج گردند . قشون روس و انگلیس تا خاتمه

فروغى گفت اينجا مصلحت نيسست بعما رت تشريف بياوريد. شاهه متنبا داشت. دسته جمعي از شاهه وليعهداين استدعا را نموديم شاهه حاضر شدوفروغى گفت رفتن شاهه با صفها دراين موقع موجب اغتشاش خواهد شد. وبهترین بها نه ميشود كه روس و انگلستان بتهران بيايند. شاهه وليعهداين گفت پس توبرو... وليعهداستنکاف كرد و گفت من اطمینان ندارم كه شاهه را تنها بگذارم. شاهه با عصبا نيت به وليعهدا گفت (حكم ميکنم) توبا شاهپورها با صفها ن بروي... سپس چلسه هيئت دولت با حضور شاهه تشکيل شدو شاهه گفت اين بچه بما علاقمنداست و نخواهد درفت. گفته شد بهتر است كه نترود. در حال يكه در با غ كسي كه شاهه را بر فتن تهييج ميکرد وليعهده بود كه ترس اورا و آدارها ينكاري ميکرد. شاهه وليعهدا را به هيئت دولت خواست. فروغى منطقه اشغالی روسها را ما زندرا نوگيلان و قزوين و آذربايجان و منطقه انگلستانها را كرمانشاه و خوزستان اعلام داشت. شاهه گفت پس املاک ما چه ميشود؟ اين نقاط كه تما ملاک ما است. شاهه گفت با اينظرزبودن ما در تهران ضروري ندارد و ما خواهيم رفت. وليعهده گفت از کجا بحرف روس و انگلستان

اطمینان هست . ترا هها با زاست با یدرفت . اگراینها آمدند و را هها را گرفتندیگر نمیشود رفت و ما را در تهران در محاصره خواهند گرفت .

فروغی گفت فرض کنید راه تهران بجنوب با زبا شدرا هکشور بخارج که با زنیست . تمام سرحدات در دست آنهاست و اگر نظری داشته باشد تهران و اصفهان فرقی نمیکند . بعلوه ما هنوز دلیلی نداریم که حرفهای آنها را با ورنکنیم . مگر آنها را مجبور کردها یم که چنین یا داداشتها ئی بدهند . اگر اشغال تهران هم جزو برنا مه بود ما کاری نمیتوانستیم بکنیم . با لآخره شاه گفت من خواهم ماندونمیروم . به ولیعهد گفت برودوا وهم استنکاف کرد . شاه گفت ما که وسیله داریم در تهران بما نیم آشپز و همه رفته اند . گفته شد از وزارت خارجه آشپز و سرویس و پیشخدمت بیا ورند . شاه گفت ما قطعاً "خواهیم رفت و بولیعهد گفت بگوشاه هپورها فوری بروند . ولیعهد گفت پس آن دستور چه میشود ؟ شاه گفت به ضرغامی و دیگران بگواقادا منکنند . آن دستور حکم عمومی قشون بود که شاه با صفهان میرود و ضمناً "حکم شده بود که نظامیان وظیفه را اخراج کنند که آن روز تما مسریا زخانه خالی شدو افسران هم ملزومات را بیغما برند . واین حرکت بكلی قشون را متلاشی کرد . آن شب برای شاه از کاوه شهردا ری شا مبردند . با این نظر شاه و ولیعهد در تهران مانند و شاه هپورها با صفهان رفتند .

فروغی کارهای مشکل آن روز کشور را با همکارانش اداره میکرد . روز جمعه ۲۱ شهریور بطورناگهانی و غیرمنتظره رضا شاه بخانه فروغی آمد . جریان چنین بود که شاه وسیله تلفن فروغی را احضار کرده بود ولی چون فروغی کسالت داشت و دکتر قدغن کرده بود که با رتفاعات و شمیران نرود شاه تصمیم میگیرد و بکسر بمنزل فروغی میرود . پیشخدمت با دیدن رضا شاه دست پا چه میشود . شاه سرانجام را میگیرد پیشخدمت سعی داشت کلاه شاه را بگیرد و آن را کندولی موفق نمیشود شاه وارد سالن میشود . فروغی که در اطاق مجاور خواه بیده بود بسرعت

لبا س پوشیده که نزدشا ه بیا یدوا ین جریان دهد قیقه طول میکشد
که درا ین مدت شاه درسا لن قدم میزد .
فروغی جریان آمدن رضاشا ه بخانه اش و مذاکرات با اورا در جلسه
هیئت دولت چنین بیان کرد :

" چون کسالت داشتم شاه تشریف آوردند و دو مطلب را بیان کردند .
یکی اینکه با ید بمردم در مجلس حالی کردکه من ما یلم با اصول
مشروطیت و قانون اساسی و قانون من بعدکارها اداره شود . دیگر
اینکه مرا ما مورکردند که از سفیران گلیس بپرسم مقصود از حملات رادیو
بشاه چیست ؟ فروغی مطلب دیگری نگفت و هیچکس هم جرئت نکرده ارجع
به استعفای شاه محبت کند . مگراینکه بطور خصوصی شاه با فروغی
صحبت کرده باشد .

شب بعد شاه به هیئت دولت آمد و گفت دستم درد میکند . از قرار معلوم
روز قبل شاه کلیه افسران ارشد را خواسته بود و درباره اینکه در روز از ارت
جنگ کمیسیون شده و خدمت وظیفه را موقوف کرده بودند با نهایت فحش
داده و گفته اسلحه تان را با زکنیده همه توقيف هستید . چون این فکر
را از سر لشگرنخجوان وزیر جنگ میدانسته ا و سرتیپ ریاضی را کتک
زده که دستش آسیب دیده بود .

شاه در جلسه هیئت دولت پرسیدا ز جلسه محروم نه مجلس کدام تا ن خبر
دا رید ؟ همه اظهاری اطلاعی کردند . گفت شنیده ا مدور هم جمع شده
میگویند باید مشروطه بشود مگرحا لامشروطه نیست ؟ فوری محتشم السلطنه
رئیس مجلس را احضار کردند . رئیس مجلس گفت وکلا در جلسه محروم
گفته اند که مجلس وظایفی دارد و باید نهادنا ظرب را جرای قوانین باشد
و معتقد بودند که شاه بیشتر با صول قانون اساسی توجه کنند . شاه
با عصبانیت گفت مگرحا لامشروطه نیست ؟ اصلاً " آنها چرا بیدون اجازه
من جمع شده اند . کی با آنها گفته ؟ لابدا ین افکار بیانداز آقا است ؟
اسفندیاری گفت هر طور بندگان اعلیحضرت بفرما بیند عمل خواهد
شد . منظورا ین بود که کسب اجاره شود . چون اعلیحضرت خودتسان

فرموده اید بیشتر کارها روی اصول مشروطیت و مقررات و قوانین باشد. شاه گفت این آقا یا ن چه میخواهند بکویند؟ شاید این کارها تحریکات خارجی هاست. اسفندیاری گفت غلام اطلاعی ندارم و امر مبارک را ابلاغ خواهیم کرد. شاه گفت خودم آقا یا ن را میخواهیم و مذاکره میکنم. بعد به آن گفت با این خان عمو بگوست از این حرکات بردا رد. با ونصیحت کن تا این آبروئی که پهلوی من دارد از بین نرود. بعدها گفت من از امروز گلشا ایان را وزیر میدانم. آقای نخست وزیر اورا معرفی کند. بعد در وبه ولیعهد کرده خندیدند و گفتند حا لاکه مشروطه شده من میتوانم اینکار را بکنم یا با یادا ز مجلس اجازه بگیرم؟ آن گفت طبق قانون اشکالی ندارد.

در با ره جوا هرات ملى در مجلس گفتم تمام موجود است و مجلس تعدادی از زنما یندگان را تعیین کنند تا آنها را از نزدیک با زدیدنما یند. در همان ایام مجلسه هیئت دولت در منزل آقای فروغی تشکیل شد. سرلشگر امیر موشق بجا ای سرلشگر نخجوان وزیر جنگ شده اظهارداشت اعلیحضرت فرموده اندمن در مجلسه هیئت دولت حاضر شوم. پس از رفتن ایشان با آقای فروغی گفتم با یادبسا گفته شود که استعفا کند. سهیلی گفت اگر شاه قبول کرد ولیعهد بسلطنت میرسد. گفته شد آیا روس و انگلیس موافق هستند. سهیلی گفت تصور میکنم مخالف نباشند ممکن است با سفرای آنها مذاکره شود. فروغی هم گفت سفیر انگلیس که بعیادت من آمده بود در با ره حملات را دیولندن بشاه ازا و پرسیدم گفت انگلیسها دیگر با این شاه اعتماد نداشند. فروغی اظهارداشت از بیانات سر برید بولاردا بینظور فهمیدم که کار پهلوی تنما است ولی معلوم نیست که میخواهند شخص رضا شاه برود یا تنما مخاطباده. قرارشد فروغی فودا صبح بکاخ رفته نظرات دولت را بشاه بگوید.

همان روز خبر رسید که قشون روس بسمت تهران حرکت کرده و بکرج هم رسیده است. معلوم شد قشون انگلیس هم بسمت تهران میباشد ساعت ۹ شب فروغی آمد و گفت شاه استعفا داد دورفت.

فروغی گفت ساعت هجده بحضور شاهزاده از خواب بیدار گردند و
گفتند چون روس دا ردبته را نمی‌بینیم. فروغی می‌گوید وقتی بکاخ مرمر سیدم شاه گفت باشد
چه بکنیم. گفتم با بدینفع ولیعهد است غافل بدهید. پرسیدند اگر بینکار
را بکنم آیا با سلطنت پسر من موافق خواهند کرد. گفتم استنباط من
این است که مخالفت خواهند کرد. پرسیدند بعد من چه کنم؟ گفتم
تشrif می‌برید بجا مطمئنی... می‌پرسند تصور نمی‌کنید در راه مزاحم
شوند؟ گفتم تصور نمی‌کنم با ینکار اقدام کنند. و سپس فروغی می‌گوید
کا غذوقلم بdest گرفته متن است غافل از نوشتم. وقتی خوانند
روی دو کلمه قلم کشیدند خواستم پا کنویس شود چون شاه عجله داشت
اظهار کردند لازم نیست بدھیدا مضا می‌کنم و همان است غافل از هم را که
دو جای قلم خوردگی داشت امضاء کردند.

فروغی بلافاصله سهیلی را مورکرد که مراتب را بدولتین شوروی
وانگلستان اطلاع دهد و از مجلس خواست که تشکیل جلسه بدهند. عصر
همان روز قرا ربو و کلا در کاخ مرمر شرفیا ب شوند. طبق گفته یکی از
دوستان دکتر غنی نما ینده مجلس همان روز عده‌ای از کلا ازو حشت
اینکه مبارا دا عصر رضا شاه نسبت با آنها قدما مات سختی بگند تصمیم
داشتند بکاخ مرمر نزوند. عده‌ای می‌گفتند شاه می‌خواهد همه وکلا را
در کاخ مرمر توقیف کند. وقتی فروغی و هیئت دولت ب مجلس آمدند
صحبت جمهوریت و عزل خانواده پهلوی و حکومت موقت و رد زبانهای بود.
ظهیرالاسلام می‌خواست برای اولاد کوچک شاه که از دختر مجلل الدوله
است دست و پائی بگند. فروغی با متن پس از خواندن متن
است غافل از گفتند شاه جوان ولایق زمام امور سلطنت را بdest گرفته
و گفته اندکه ملت ایران بداندکه من کاملاً یک پادشاهی قانونی
هستم و تصمیم قطعی من است که قانون اساسی و حقوق دولت و ملت را
رعايت کنم. اگر در گذشته هم تعدیا تی شده سعی خواهند داشت الامکان
جبهه ای گردد. تقاضا دارم مجلس موافق است کنندکه فردا علیحضرت

تشریف بیا ورندو بوظا یف قا نونی خود عمل کنند.

با ید صریحا "بگویم که دولتین روس و انگلیس هیچکدام مایل ببقای سلطنت درخانواده پهلوی نبوده صریحا" به اقای فروغی پیشنهاد کرده بودند که ریاست دولت وقت را بدست بگیرند ولی آقای فروغی استدلال کردند که راه ساده و طبیعی بعد از استغای شاه بسلطنت رسیدن ولیعهداست و اگر بخواهیم هر روش تازه‌ای پیش‌بگیریم احتیاج بتشریفات مفصل قا نونی دارد که بما جرا جویان فرصت میدهد و اقداماتی خواهد شد که هم‌بضرور متفقین و هم‌بضرور کشور و ملت ایران است. با یدگفت عمل فروغی بزرگترین خدمت بخاندان پهلوی و شخص محمد رضا شاه بود. باین ترتیب رضا شاه رفت و آن دیشه‌ای که برای همه بود بعد از مردن یا کشته شدن رضا شاه مملکت چه حالی بخود می‌گیرد تما مشد. چون هیچکس تصویر نمی‌کردد رضا شاه استغای بددهد. با رویه‌ای که پیش گرفته بود اگر بمرگ طبیعی نمی‌میرد قطعاً کشته می‌شدو بهر صورتی که از بین میرفت مملکت دچار هرج و مرج و انقلاب عجیبی می‌شد.

دکتر سجادی درباره واقعه شهریور ۱۳۲۰ چنین نوشتند است: ساعت ۷ صبح دوشنبه سوم شهریور ماه بکاخ سعدآباد احضا رشدم. جلوی پلکان کاخ منصوراً الملک نخست وزیر را با حالت بہت زده مشاهده کردم که گفت روس و انگلیس وارد شدند.

قبل‌ا" یک‌با ربرضا شاه گفته بودم که اگر کارشنا سان آلمانی از ایران بروند اشکالی در کارها پیش نخواهد شد. ولی رضا شاه گفته بود متفقین می‌خواهند راه آهن و راه‌های شوشه را برای حمل مهمات در اختیار آنها بگذاریم. من با این پیشنهادهای فرم بشرطی که کرایه حمل را بپردازند.

به‌حال وقتی شرفیا ب‌شدیم منصوراً الملک جریان اشغال ایران را گفت که قرار ارشد مجلس گزارش داده شود. روز چهارم شهریور مجدد" حضور شاه شرفیا ب‌شدیم دستور دادند در شورا یعالی جنگ شرکت کنیم.

ا غلب ا مراى ا رتش ميگفتندكه قا دربا دا مه جنگ خوا هيمب و
ونيروهای ا يران خوا هندتوا نست با نيروهای مجہزشوروی و انگلیير
ما بله نما يند .

ناگها ن سرتیب رزم آرا و سرتیب عبدالله هدا يت گفتند خیراينظور
نيست ا رتش ا يران قوه تحرك ندا ردوقا در به جنگ نiest . (در نشريه
ديگري خواندم که وقتی ا مراى ا رتش ميگويند ما برای جنگ با
متفقين آ ما ده هستيم سرتیب رزم آرا و سرتیب هدا يت ميگويند ا رتش
ا يران بهيچوجه قا در نیست که با نيروهای متفقين بجنگند . نه فقط
وسايل لازم را ندا رده تى درا نبا رها ا رتش برای پنج روز هم
آ ذوقه موجود نیست . وقتی جريا ن به رضا شاه گزارش ميشود با عصبات
ميگويدا ين زنرا لها بمن خيانت كرده اند . اگر من آنها را ببخشم
تا ريخ آنها را هرگز نخوا هد بخشد) .

مرا تب با ينصرورت بعرض رسيد و قرا رشدبا شوروی و انگلیس تماس
گرفته شود که ا زبمبا را ن شهرها خوددا ری کنند . روزه شهريور فقط
وزراء احضا رشنده ز منصورا الملک نخست وزير خبری نبود . رضا شاه
که حال درستی نداشت گفت تصميم با استعفاه گرفته ا مو ميخوا هم
سلطنت را بولي عهد و اگذا رکنم و درادارها مور مملکت بي مسئوليت
باشم . در جواب رضا شاه گفته شد متفقين با دولت ا يران طرف هستند
بهتر است دولت استعفادا ده و دولت جديدي مصدر کارا ر بشود . رضا شاه
گفت پس درا ينصرورت بهتر است آهي نخست وزير شود . آهي با تشکر
گفت صلاح مملکت است که ا عليحضرت مرا معاف کنند . ا عليحضرت
بشدت عصبا نی شده فرمود . (ها ، ا ز مسئوليت شا نه خالي ميکنی ؟) من
گفتم منظورا ين است که شخص معمتری که لغزشهاي سياسي نداشته
باشد کا بيشه را تشکيل دهد . شاه پرسيد چه کسی را در نظردا ريد ؟ آهي
گفت ذکاء الملک فروغی ا ز هرجهت شا يسته ميباشد . شاه گفت او بيمار
وبستری است آيا درا ين موقع پرآشوب ميتوانند قبول مسئوليت
كند . گفتم کسالت فروغی آنطور نیست که ا ز خدمتگذا ری در يغ کند .

بلاقا مله‌شاه نصرالله انتظا مرا بدنبال ایشان فرستاد دو دستور داد
که اتو مبیل فروغی تا جلوی پلکان کاخ سعدآ با دبیا ید.
فروغی که از سال ۱۳۱۴ آن روز شاه را ندیده بود عما زنان وارد شد.
علیحضرت ایشان را کنا ردست خود نشاند. گفتند اطلاع داری در مملکت
چه میگذرد؟ فروغی گفت چگونه ممکن است اطلاع نداشته باشد. شاه
گفت صلاح کشور در این دانسته شده شما زمام امور را بدست گرفته و
بدون مشورت با من هر کس را که میل دارد بوزارت تعیین و شروع
بکار نماید. فروغی گفت با وجود کسالت هیچ مضا یقه ندارم و مقبول
مسئولیت میکنم. شاه کلیه وزرای کابینه قبلی را با و معرفی کردو
فروغی گفت وزرای کابینه همین آقا یا نباشد. شاه گفت پس
سهیلی که زبان روسی میداند بوزارت خارجه و عامری به وزارت کشور
بروند.

غروب روز ششم یا هفت شهريور و قصی اعماق هیئت دولت بکاخ
سعدآ با در فتنه دیدیم رضا شاه جلوی اتو مبیل ایستاده و قصد حرکت
دارد. وقتی پرسیدیم گفتند چون روسها بکرج رسیده اند عازم اصفهان
هستم و میخواهم پا یتحت را با صفات انتقال دهم. گفتم صلاح نیست
که اعلیحضرت از تهران خارج شوند آشوب طلبان بلواری عظیمی راه
خواهند داشت و عواقب آن بدتر از زورو و دقشون شوروی بتهران
میباشد. اعلیحضرت دستور دادند ولیعهد بیا یدبی مجض اینکه رسید
گفت برئیس ستاد رتش تلفن کن و بگوئد دستوراتی که مادر کرده بودند
اجرا نگردد. گفتند دستور داده اند سربازان را مرخص کنند تا روس
وانگلیس بدا نندما با کسی سرجنگ نداریم. عرض کردیم صلاح نبود
سر بازان مرخص شوند. گفتند تمیم را شورا یعالی جنگ گرفته است
وقتی دستور عدم اجرا داده شد بودسا عتی قبل سربازان از با غشای
ولشگر ۲۰ مرخص شده بودند. عصر روز ۲۴ شهریور فروغی در هیئت دولت
فاش کرد که رضا شاه تصمیم باستعفا گرفته و بلاقا مله عازماً مفهای
خواهند شد.

نگرانی و وحشت رضا شاه

شب ۲۳ شهریور برضاه اطلاع رسید که روسها عازم تهران هستند. شاه که ملاحظه روسها را میکرد نمیتوانست بخوابد. آن شب پنج بار با تلفن با من صحبت کرد و میخواست بدآنده که روسها تا کجا در تهران رسیده‌اند. تلفن اول ساعت ۱۲ شب بود که شخصاً "تلفن را برداشتم. تلفن کننده گفت منزل دکتر سجا دی؟ گفتم بله شما کی هستید؟ گفت من رضا پهلوی و میخواهم با دکتر سجا دی صحبت کنم. قدری مبهوت شدم ولی متوجه شدم که شاه است عرض ادب کردم شاه گفت از روسها چه خبر؟ هر وقت خبری رسیدم را مطلع کنید. من ببینا رهستم. بشاه عرض کردم فعلاً" خبری نیست واگر هم وا رد بشوند هرگز نمیتوانند عمل جسارت آمیزی انجام بدهند. شاه گفت راست میگوئی ولی حساب انتقام است. از روزی که کاراخان از ایران رفت آنها برای من خط و نشان کشیده‌اند. کاراخان در سال ۱۳۱۲ بتهران آمد و با موافقت شاه در زندان قصر بدیدن تیمورتاش رفت و برای نجات او تلاش میکرد که به نتیجه نرسید.

رضا شاه در زمان میر پنجمی و سردا رشپهی با روسها میانه خوبی داشت و حتی مارشال بودیتی از دوستان او بود و بارها ژنرال‌های روسی در آذربایجان با او ملاقات میکردند. بعد از زفوت تیمورتاش و قانون مجازات کمونیستها که در سال ۱۳۱۰ تصویب شدروابط با روسها تغییر کرد. فروغی میگفت علاوه بر شخص شاه که مصادر استغفار بود شوروی و انگلیس و سیاست خارجی هم خواستار استغفار هستند. رادیولندن مرتب درباره ضبط اموال مردم به رضا شاه حمله میکرد و شورویها همدر را بطردا و با آلمانها حمله مینمودند پس از این حمله رضا شاه میشنید و شخصاً روزنا مه فرا نسوی سفیر خود را از پا ریس احصار و روبا دولت فرانسه قطع را بطرد کرده بود مرتب از رادیوهای خارجی فحش و ناسزا میشنید و شخصاً هم خبرها را گوش میداد. شاه اگر روزی دوبار فروغی را نمیدید نگران میشد و وقتی از کسالت

فروغی مطلع شد راه خانه فروغی را در پیش گرفت و بعید از اورفت. تا آنروزای نخستین با را بود که شاه بخانه یک رجل سیاسی میرفت. فروغی وقتی دیدمکا و مت فایده ای ندارد با چشم‌اندازی اشکبار مطلب را به رضا شاه گفت و اظهار داشت که اینها برای استغفار خیلی پافشاری دارند. رضا شاه دستش را روی شانه فروغی گذاشت و گفت (هرگز نباید با سرنوشت جنگید).

وقتی فروغی متن استغفار اనوشت قشون شوروی نزدیکی کاروانسرا سنگی کرج بود. شاه با عجله بدون اینکه اجازه دهد فروغی متن آنرا قرائت کندا معا نموده بسوی اصفهان حرکت کرد. رضا شاه قبل از حرکت دو با رله علیحضرت جدید را در آغاز گرفت. مرا سخدا حافظی جلوی پلکان کاخ مرمرانجا مشد. و دست محمد رضا شاه را در دست فروغی گذاشت و ازا و خواست شاه جدید را بدون یارویا و رنگدارد. فروغی گفت خدای بزرگ یا رویا و رشاها ایران خواهد بود. ملکه مادر شاهزاده فوزیه و همه شاهدختها و وا لاحضرتها قبلاً با اصفهان رفت. چون سفرای پس از زور و دبا صفهان مستقیماً بمنزل کازرونی رفت. با این شورای شوروی و انگلیس نمیخواستند در مراسم تحلیف شاه جدید شرکت کنند وزارت خارجه عذر همه نما یندگان سیاسی را خواست که هیچ‌کجا از سفر اقامات خارجی در مراسم نباشد.

صدرالشرف مینتویسد: " رضا شاه در واپسی تصور میکرد که میتواند با متفقین قراردادی منعقدنما ید و خود را ایران بمانند ولی وقتی فهمید که با اوسازش نخواهند کرد چون از روسها میترسید و یقین کرد که اورادستگیر خواهند کرد و قبل از زور و دم متفقین بمرکز بفکرا استغفار افتاد و کلیه املاک و کارخانجات و ۸۰۰ میلیون تومان نقد را که در با نکها داشت بولیعه دبخشید.

شنیدم موقعی که میخواست بکشتی وارد شود با حالت گریه بجم گفتند بود راضی بودم در یک ده کوچک ایران بمانم. هنگامی که بکشتی وارد شد لباس سویل پوشید و کلاه سلطنتی را که بر سر داشت بطرف خشکی

پرتا ب کردورفت که رفت .

در حقیقت بعقیده من رضا شاه را نه تهدیدی دروس و نه فریب انگلیس از ایران بیرون نکرده بلکه غرور بی حدو حمرا ووفا صله زیا دبین او و ملت موجب تبعیدا و گردید . پیوند رضا شاه با ملت چنان پا ره شده بود که در حقیقت قشون ا جنبی اورا با سارت برد . مردم بدوا " شادی میکردند ولی بعدا زده سال که جنا زها ورا با ایران آوردند عما برآز تا شر مینمودند ."

دشتی مینویسد : " فکر اشغال ایران پیشنهای دچرچیل نخست وزیر دوران جنگ انگلیس بود و روسها با ینکا رکشا نده شدن در حالیکه همه فکر میکردند که این تجاوز مولودسیا است شوروی است و انگلیسها با ینکا رو دار شده اند .

متا سفانه ا ز سال ۱۳۱۴ که قضا یای خراسان اتفاق افتاد و اسدی کشته شد و بوا سطه نسبتی که با فروغی داشت کنا ررفت نخست وزیرانی که متصدی امر بودند صفات لازم این مسئولیت خطیر را نداشتند . اگر در شهر بیور ۲۵ شخصی چون فروغی بجای منصور املک در مقام نخست وزیری بود شاید کار را نجات داد . یا اگر کسانی چون دا و رو تقدی زاده بر مسند وزارت خارجه بودند اگر رضا شاه بآنها میگفت (چرا سفرای انگلیس و شوروی را از پنجره بیرون نیا نداختی) آنها آنقدر شخصیت داشتند که خطرات قضیه را بیان کنند .

شوکت املک علم که در کابینه منصور وزیر پست و تلگراف بود و به رضا شاه ایمان و علاقه خاصی داشت و تا آخرین روز سلطنت مورد عنایت بود . در این شرایط روزی تقاضای شرفیا بی کرد . در حدود مردادماه ۱۳۲۰ بود در این شرفیا بی نگرانی خود را از تبلیغات لندن بیان داشته و عرض کردم هر چند عما قبیت جنگ معلوم نیست ولی مسلم است که از آلمان سودوزیا ن مستقیم باما نمیرسد در حالیکه از همسایگان شمال و جنوب ممکن است خطرها ئی متوجه گردد . بدگمانی نسبت به آلمانها بهانه است شاید مقصود آنها کمک بشوروی از راه ایران میباشد . آیا بهتر

نیست از مقصود آنها مطلع شویم مخصوصاً "که آمریکا هم تعامل محسوسی به متفقین نشان میدهد. شاه پرسید چه عالمی شما را باین فکر انداخته است؟ با توجه به بدگمانی شاه شاید این تصور میکردند کی از عوامل خارجی مرا با این گستاخی برانگیخته که عرض کردم محركی غیرا زعلقه وایمان بوجودا علیحضرت و بقای این تحول عظیمی که اینجا ذکردها ندوشوندارد. شاه پس از لحظه‌ای قدم‌زن فرمودند آنچه گفته‌ای درباره اش فکرخوا هم‌کرد و مرا مخصوص کردند. پس از وقا بع سوم شهریور یک‌روز در هیئت دولت روی بمن نموده فرمودند (آقای علم‌حرفه‌ای شما درست بود ولی افسوس که دیر شده بود). ساده‌میگفت خطرناک ترا تھا دا انگلیس و شوروی را برای ایران از مسکو گزارش کرده است.

به‌هر صورت دولت انگلیس از سیاست دیرین خودکه از زمان کودتا ببعد عاری از شدت و مخالفت با ایران بوده دست برداشته و ایران را مرکز رفت و آمد متفقین ساخت.

روزنا مها طلاعات هم‌نوشت توقعاً رضا شاه در مورد نفت بزرگترین عقدہ انگلیس‌ها گردید زیرا رضا شاه پس از گذرا نیدن قواردا دافت طبق یکی از موارد متیازنا مدادعای غبن نموده و هر دفعه چند میلیون لیره بر عایدات نفت افزوده است و مهمتر از همه مطالبه‌ای بود که موقع جنگ از انگلیس‌ها داشت و شرکت نفت هم‌درزمان جنگ چاره نداشت که مطالبات موردا دعای رضا شاه را بپردازد. شاید بهمیان جهت بودکه انگلیس‌ها میدیدند دیگر با رضا شاه نمیتوان کنار آمد بخصوص که میخواست کرا بیه میلیونها ادوات جنگی را که از ایران حمل می‌شد مطالبه کند. این بودکه وقتی ایران اشغال شد انگلیس‌ها هردو پارادیک کفشه کردند که با ید رضا شاه از سلطنت کنا ربرو درحالیکه اسناد سیاسی نشان میدهد روسیه آنقدر اصرار نداشت.

اما رضا شاه از روسیه بیشتر را انگلیس‌ها نگرانی داشت.

خواجه نوری مینویسد: "ساعت ۷ بعد از ظهر هشتم شهریور ۲۵ سهی‌ای

درهیئت وزیرا ن خبرشده هیئت دولت بکاخ سعدآ با دادخوا رشده است. هما نرور بودکه هوا پیما های بیگانه مقداری اعلامیه بالای تهران پخش کردند و هوا پیما های شکاری مانیز خود سرانه در آسمان تهران بینهرا زدرا مدنده صدای شلیک ضدهای مردم پا یتخت را در سوراخها پنهان کرده بود. هما نروری بودکه قوای قلعه مرغی فرمان نده نیروی هوائی (سرتیپ خسروانی) را توقیف نموده بودند. سهیلی با دردست داشتن دونا مهار زفارای روس و انگلیس نزد شاه رفت. شاهزادم در بزرگ کاخ سعدآ با دیدیکه هنوز جواب سلامشان را نداده بودگفت (من میخواهم لان گردشی با صفهان بکنم و خواستم شماها مطلع باشید). با ناراحتی گفته شدای وای شاه میخواهد این ارا به شکسته را در گردنه رها کرده بعنوان گردش با صفهان برورد؟ ببیست سال تما مقدرت آب خوردن را از ما سلب کردو ما را مثل اسب سیرک با شلاق بدوز معزکه گردا ندوحala که کارا زکار گذشته اداره این اوضاع آشفته را از بازوان ناتوان ما میخواهد؟ سهیلی با اراده دو نا مهگفت مسا فرت در این موقع بصلاح و صرفه علیحضرت و کشور نیست. شاه گفت چطور من حق ندارم در مملکت خود گردش کنم. مگر من آزاد نیستم. سهیلی گفت علیحضرت کاملاً آزاد دید بهر کجا که میخواهید بروید ولی در چنین موقعیتی صلاح نیست. بعلاوه این دونا مهوضع را کاملاً "روشن ساخته است. شاه بولیعه دگفت (پس اقلاتوب رو و اصفهان) ولیعه دگفت (اگر علیحضرت نرون دمن هم میمایم). این ژستی بسیار عالی بودکه پسری مردانه با یستد و بهیچوجه راضی نشود پدر رادر موقع خطر تنها بگذاشد. جای تاسف است که آن پادشاه مقتدر پس از ۲۰ سال فرمان نفرمایی دونفر بیشتر نداشت که در موقع خطر مردانه با یستند. یکی ولیعه دو دیگری سپهبدان میرا حمدی ... حال آنکه کمترین راه فت و عطوفتی ممکن بود تما مقلوب این ملت را اسیر کرده همه مرید سلطان نشان بشوند. شاه پس از خواندن نامه ها گفت آیا واقعاً "متافقین بهمین اکتفا خواهند کردوا و را در سلطنت باقی خواهند گذاشت. آیا

واقعاً "بتهران نخواهند آمد . سهیلی گفت مطابق این دونا مهدو
همانجا ها خواهند ماند . با اینظرزشاه قانع شد که با صفهان نرود .
چند روز بعد با زشا سهیلی را خواست و بالحن مستأصلی گفت (چمدر
دل داری بگو . نترس آزادی بگو) سهیلی گفت قدری دیر شده است .
اگر مجلس قبله " آزاد بودا مروز میتوانستیم بگوئیم شاه مشروطه
مسئولیتی ندارد . البته با یدگفت دیر شده موقع (را زدل) رضا شاه
همکه بیش از حد معتقد بود (که را زدای روح و اساس کارهاست) دیر
شده بود . مشهور است که روزی سرقبرنا درگفته بود (نا در همه چیز خوب
داشت جزا ینکه دها نش لق بود و کاری که میخواست بکنده قبله " فاش
میکرد) نا در اگر نصف شب تصمیم خطرناک فردا خود را نگفته بود
قطعاً بقتل نمیرسید . رضا شاه که اصلاً هل مشورت نبود از مشورتی
که ناچاراً در آخر کار با وزیر خارج خود کرد نتیجه ای نگرفت و شب تا
صبح دم بدم با فرماندا رنظامی خود صحبت میکرد (سپهبد بیداری؟ خبر
تا زهچه داری؟ قشون متفقین کجا هستند؟ بچند فرسخی پایتخت
رسیده است؟) . خلاصه رضا شاه یک حالت بیهوده و گیجی داشت . را دیوهای
خارجی جملات خود را به رضا شاه افزودند مخصوصاً " بی بی . سی لندن ...
سرا نجا مقاومت (تا شر مردم) که در روز نماه اطلاعات بچاپ رسید متفقین
را نا راحت کرد که منجر بتوقيف اطلاعات شدور فتن رضا شاه را حتمی
ساخت .

رضا شاه دو معشوق داشت . اول پسرش محمد رضا ، دوم وطنش ایران ...
فرها دمسعودی در باره مقاومت ای که پس از شهریور ۱۳۲۰ موجب توقيف
روز نماه اطلاعات شد چنین مینویسد :

" پس از اشغال ایران توسط متفقین سفارتخانه های روس و انگلیس
یا داداشتھائی با ایران دادند مبنی بر اینکه قشون ایران با یاد
بدون مقاومت تسلیم شود و همچنین دولت ایران ظرف مدت یک
هفته کلیه اتباع آلمان با استثنای اعماقی سفارت را اخراج نموده
وعده ای را توقيف نمایدو حمل و نقل لوازم جنگی را بوسیله راه آهن

وغيره تسهيل نما يد .

قبول اين شرايط بخصوص تسليم اتباع آلماني بقوای دشمن برای ايران مشکل بود و مردم از اين توقعات انگلیسها و روسها بسیار عصبا نی بودند . روزنا مها طلاعات روز ۱۹ شهریور تحت عنوان (تا شر مردم) مقاله‌ای نوشته که مورد اعتماد سفرای روس و انگلیس قرار گرفت که قسمتی از آن چنین بود :

"مردم از چند روز قبل منتظر اقدامات دولت را جع بحل قضایای اخیر بودند ولی با اظهار انتی که از طرف مقامات رسمی شده هیچ‌کس انتظار نداشت که شرايطی با این دشواری تحمیل شود . نمايندگان مجلس دچار بیهت شده و مردم بی نهايت متاثر گردیدند ."

دولت ايران از آغاز جنگ بیطرفی خود را حفظ کرده ولی تقدیر چنین بود که ما هم از آتش جنگ جها نسوز ببرکنا رنما نیم و دولت صلح جوی ايران دچار لطمات فراوان جنگ گردد .

راست است که ما با دولتين آلمان و آیت‌الله جزر وا بط عادي و اقتصادي را بطردیگری نداشتیم ولی میل داشتیم که بروان بط حسنہ ما خلی واردندیا یدواصل بیطرفی کامل ریعا یت گردد . ولی متاسفانه مروز ناگزیر شدیم سفارتخانه‌ای آلمان و آیت‌الله و رومانی و مجا رستان را برچیده ولی سفارتخانه‌ای ما در پا یاخته‌ای این کشورها نند پیش دایربوده و روان بط سیاسی ما هم با آنها برقرار است .

در هر صورت انتظار ما و مردم ايران از شوروی و انگلستان در عالم همسایگی و دوستی خیلی بیش از اینها بود .
مقاله مذبور عکس العمل شدیدی پیدا کرده و حمله مستقیمی به متفقین تلقی شد و چنین اظهار نظر گردید که این مقاله وسیله در با را رسال شده در حالیکه کذب محض بود .

روز بعد مدیر روزنامه طلاعات بکاخ سعدآباد احضار رگدید . رضا شاه که ازو قایع بسیار راحت بمنظور میرسید در یکی از خیابانها کاخ قدم میزد و بدون هیچ مقدمه‌ای پرسیدند : جریان سر مقاله دید روز

چیست ؟

پدرم بعرض رسانید جریانی ندارد و جزو اقاییت و انعکاس احساسات مردم چیز دیگری نیست . اعلیحضرت پرسیدند مقامه را کی نوشته پدرم گفت علی جلالی . شاه گفت میگویند مقامه را یک نظامی نوشته است . پدرم گفت علی جلالی نویسنده اطلاعات مشغول گذرا نیدن خدمت وظیفه است و افسرا حتیا ط میباشد و با لباس نظامی به موسسه اطلاعات آمده است .

اعلیحضرت گفتند : بسیار رخوب روزنا مه را منتشر نکنید تا وضع آرامشود . روز ۲۵ شهریور پس از کناره گیری رضا شاه از سلطنت باردیگر روزنا مه اطلاعات با منتشر خودا داد .

* * *

اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی در سال ۷۴ در مصاحبه با بی . بی . سی درباره رفتار انگلستان و شوروی در واکعه شهریور ۱۳۵۰ چنین گفتند : " در این مورد سوءتفاهم بزرگی روی داده زیرا پدر من اساساً هیتلر را دوست نداشت و علت این بود که از ترکها شنیده بود که اولاً نحوه رفتار را رتش آلمان در جنگ اول هنگام اشغال ترکیه خوب نبود و ثانیاً او فرماین فرمای مقتدر بود و معمولاً " این نوع فرمان نروایان علاقه ای بیکدیگر نداشت . من فکر میکنم اشغال ایران با نصوت که انجا مگرفت اشتباه بود زیرا پدرم با حتمال قوی حاضر میشد آنچه را که بعداً " بدان (پل پیروزی) لقب داده شد بذیردی آنکه نظم و آرامش کشور را شراث شغل ارتشهای خارجی بهم بخورد . "

میرفندرسکی وزیر خارجه سبق طی مصاحبه ای چنین گفت :

" بنظر من رضا شاه بنیان نگذاران چیزی بود که بزبان اروپائی بآن میگویند (اتا - ناسیون) که نمیتواند با خشونت و اقدامات حادی توأم نباشد و در همه جای دنیا بوده است . از آنوقت ایران سری توی سرها درآورد . در سالهای اول سلطنت رضا شاه اصلاحات اساسی اومورده تائید شوروی بود . مردان واردی هم مثل تیمورتاش در کاربودن دکه

به رضا شاه کمک میکردند. با آمدن هیتلر اوضاع عوض شد. ایران تا سه‌چهارماه قبل از ورود متفقین واقعاً خیزگا هی علیه شوروی بود بعئی ما بدنبال ایران بزرگ بودیم. اگرکسی با این فکر مخالفت میکردا ایرانی نبود. اما رضا شاه عقل داشت از طرف هیتلر به آلمان دعوت شدولی دعوت را اجابت نکرد. اوسعی میکرد جلوی این موج را بگیرد. و تا آنجا تی همکه میتوانست جلوی آنرا گرفت ولی بعضی وقتها هم زدستش در میرفت. ارتش ایران یکپا رچه طوفدا را ایران بزرگ بود. هنوز هیچکس نمیدانست هیتلر کیست؟ سوزاندن عمیلیون یهودی چیست؟ در آن زمان فکر میشدو قتی بشوروی حمله خواهیم کرد که نیروهای آلمان بمرازهای روسیه برسد. علت اشغال ایران از طرف متفقین تنها وجود خطر آلمان در ایران نبود بلکه بقول چرچیل در درجه اول برای این بود که بین شوروی و دنیا غرب را هی مصون از حمله ارتش نازی وجود داده باشد. یکی دیگر از دلائل اشغال ایران همنفوذ عمیق آلمان در مردم و مخصوصاً "در رژیم ایران بود که هر آن میتوانست بصورت کودائی علیه رضا شاه جلوه کند. چون هدف جنگی آلمان در درجه اول تصرف چاههای نفت خوزستان بود که ما یه حیا تی برای انگلیس محسوب میشد.

یکی از علل بستن قرارداد ۱۹۳۹ بین (ریبن تروب) و (مولوتوف) و تقسیم دنیا بدوقدرت این بود که روسیه با ایران حمله کند و چنان نفت را تصاحب نماید و چون شوروی در اینکا رتعلل میورزید هیتلر از استالین سرخورد دیدگر ما نعی برای حمله بروسیه نمیدید. در حقیقت بهمان دلیلی که ملت ایران طوفدا رهیتلر بود ولی رضا شاه احتیاط میکرد، هیتلر این سیاست را در واقع نوعی دفع الوقت و بیها نه میدید بهمین دلیل در محافل آلمان شایع شده بود که هیتلر بدش نمی‌آمد که علیه رضا شاه در داخل ارتش کودائی بشود. همانطوری که گفتم ملت ایران یکپا رچه اتحاد با آلمان را میخواست و لی دولت ایران نمیخواست.

سررید بولاردمینویسد: در سال ۱۹۳۹ من بسمت وزیر مختار ایران منصوب شدم. این کشور تحت حکومت رضا شاه قرا رداشت. او یکی از افراد شاخصی بشمار می‌آمد که کشور ایران طی سالیان در از بخود دیده بود. او که ما نندبیسیاری از شخصیت‌های مشهور تاریخ مشرق زمین مردی خود را خته محسوب می‌شدندما ت خود را از بربیگار دقراق شروع کرد و بشا هی رسید. مردی بلندقا مت و خوش سیما با چشم‌انداز فذ وظا هری آ را مکه تسلط او بر زیر دست نش جای چون و چرانداشت. با اینکه حکومت خود را بر مبنای قانون اساسی مشروطه تشکیل داده بود در عمل اختیار همه چیز را بدست گرفته بهیچکس اجازه نمیداد برخلاف میل او کاری انجام نمی‌دهد. پیرو آتا تورک بود. قوانین و رسوم اروپائی را در ایران با جراحتی ایجاد کرد. حتی ایرانیان را با استفاده از لباسهای غربی و آن را ساخت. وقتی چادر را زمزمه نهادند آنها از کار پلیس ابراز تنفس می‌کردند. تعریف میکنند وقتی دستور داده شده بود که هیچکس حق نداشد بدون کلام شاپوا زخانه خارج گردد چون در شهری دوکله شاپو بیشتر وجود نداشت مردم بنوبت از آن استفاده می‌کردند. رضا شاه ایرانیها را مجبور ساخت که تابع نظم و قانون باشند. رضا شاه جزو نوشتمن نا مخدوداً در بخواندن هیچگونه نوشته‌ای نبود. ولی بفرهنگ ملی ارج مینهاد. برخلاف آتا تورک دست بتغییر خط فا رسی نزد در سال ۱۳۱۸ ازوجا هت رضا شاه کاسته شد زیرا بیشتر از خودنشان میداد بمرور بسوی دیکتا توری رفت و به جمع مال پرداخت. در زمان رضا شاه در آمدن نفت جزو بودجه نبود و چگونگی استفاده از آن توسط شاه معین گردیده بیشتر آن صرف خریداً سلحه می‌شد. در حالیکه تهران فاقد یک شبکه آب رسانی بود، او بصنعت علاقه داشت ولی از صنعت کشاورزی غافل نماند. در حالیکه روش او برای نگرفتن وام خارجی شایان تحسین است و حتی برای راه آهن و امداد اخلی هم نمی‌گرفت و در عوض مبلغ ۴۰ میلیون لیره ظرف ۹ سال از قندوش کرمانیات

گرفت و راه آهن را ساخت که فشا رآن بردوش طبقه‌نا توان بود .
نما یندگان مجلس از طرف ا و انتخاب میشند و هیچ مرجعی برای
شکا بیت وجود نداشت . تما مطبوعات زیرکنترل دولت بود . موقعی
که وزرا بملقا تش میرفتند با ید دست بسینه با یستندوتکان نخوردند .
یکی از وزرا یش تعریف میکرده برا رکه ا زملقات هفتگی با رضا شاه
خلاص میشد مصورت شخص علیلی در میا مدموبا یدیک شبانه روز استراحت
کنم تا نا راحتی اعصاب ا زبین برود . ا زا یرانیا ن ا فرا دان گشت
شما ری بودند که رو در روی رضا شاه با ا وبصحت میبردا ختنده مسلمان
آدمهای بی پروا ئی بودند . ا زخا رجیها ا فقط ا زسر آرنولد ویلسن
حساب میبرد که مدتی ریاست کل شرکت نفت ایران و انگلیس را بعهد
داشت . لرد کدمون رئیس شرکت بعدی نفت مینویسد : " رضا شاه ا زمن
پرسید آیا ویلسن با زهم بایران خواهد موقتی گفت
الحمد لله . . چون غیرا زکمی زبان روسی هیچ زبان خارجی نمیدانست
از ملاقات با خا رجیها طفره میرفت . من فقط اورا بصورت تشریفاتی
میدیدم . موقع تقدیم استوار نا مادر موردمسئله جنگ بامن صحبت کرد .
میس لمپتون همکه جزو ما مورین سفارت بود توجه او را جلب نمود .
رضا شاه ا صرا رداشت که کمپانی نفت با ید حدا قل سالی چهار میلیون
پوند برای مدت دو سال حق السهم بایران و بدهیها معموقه را بپردازد .
ما از سال ۱۹۴۰ به رضا شاه و دولت ایران هشدار دادیم که آلمان یک
ستون پنجم قوی در ایران دارد ولی رضا شاه مسئله را ساده میگرفت و
اطمینان میداد که خا رجیها مقیم بایران شناخته شده و تحت کنترل
هستند . یکی از مسائلی که برای ما تولیدنا راحتی کرده بود حضور
کشتی متعلق بدول محور در بندر شا هپور بود و ما حدس زدیم حدا قل
یکی از آنها حامل مواد منفجره میباشد و ترس ما این بود که میاد
این کشتی در میان شط العرب منفجر شود و تنها راه آبی مازایه آبادان
وبصره مسدود کند . تصا دفا " موقع ورود نیروها متفقین با ایران
دو کشتی از همان کشتی ها منفجر شد . شدت انفجار یکی از آنها بعورتی

بودکه جزت خته‌پا ره چیزی از آن باقی نماند. وقتی نیروهای مأوارد خاک ایران شدن و من وسفیر شوروی در ساعت چهار ریا مداروز بعده بدیدا رمنصور نخست وزیر ایران رفتیم نخست وزیر که از ما جرا مطلع بود گفت اگر قوای ملک ایران را ترک کنند هر مسئله‌ای که منجر به چنین اقدامی شود قابل رفع ورجمع خواهد بود رضا شاه هم همین عقیده را داشت ولی ظاهراً مشخص بودکه درا ینمورد تصمیم جدی ندارد. اگر حمله متفقین با ایران بتعویق می‌افتا دافسان ارشاد ایرانی با همکاری عوامل آلمانی قصددا شتنده‌کاری کنند که ایران بجرگه دول محور بپیوندد. ورود قوای خارجی برای خیلی از ایرانیها در دنیاک بودولی حداقل انتظار داشتند از دست رضا شاه راحت شوند. ولی ما نمی‌خواستیم درا مورد داخلی ایران دخالت کنیم. در نظر ایرانیان ادا مسلطنت رضا شاه بعد از حمله متفقین با ایران نوعی اثبات کننده این بودکه انگلیس‌ها از اوضاع می‌کنند. زیرا همه‌جا این‌طور تبلیغ شده بودکه انگلیس‌ها رضا شاه را بتحت نشاندند تا منافعشان را حفظ کند. در حالیکه انگلیس‌ها هیچ مداخله‌ای در کودتای ۱۹۹۱ نداشتند. می‌توان گفت وقوع کودتا حتی برای دولت وسفارت انگلیس‌هم سبب حیرت شده بود. برخی لغو قرارداد اداری راهنمایی جنگ زرگری میدانستند. بنا چار ماتوانستیم با پخش برنامه‌های از رادیولنده و دهلی به بسیاری از مطابق با سخنگوئی سرانجام روز ۲۵ شهریور ۱۳۴۰ که قوای شوروی از قزوین عازم تهران گردید رضا شاه یقین کرد که روسها برای سرنگونی سلطنت او عازم تهران هستند و در این فاصله هم‌هیچ نیروی انگلیسی برای حمایت از اوضاع وجود نداشتند. هم‌هیچ را خواست و استعفا کرد.

ساعت ۷ صبح روز ۲۵ شهریور فروغی متن استعفای رضا شاه را بسفرت انگلیس آورد تا آنرا برویت من برساند و من که در این ملاقات فروغی را خیلی خوشحال میدیدم این‌طور بنتظم آمدکه احساس می‌کنند در ایران ورق برگشته و اوضاع دگرگون شده است. بنا برای این اعتقاد

عمومی مبنی بر تبعید رضا شاه بدست متفقین فقط شایعه است و متفقین هرگز ما یل نبودند درا ین قضیه مسئولیتی را بعهده بگیرند . به حال کناره گیری رضا شاه بجز عده معدودی برای بقیه ایرانیان وجود سروی . بوجود آورده خیال میکردند بزوی عصر طلائی دمکراسی در ایران فراخوا هد رسید . رضا شاه اصولاً با روش دمکراتی غربی بیگانه بود ولی پرسش درسوسیس تحصیل کرده و سیستم حکومت اروپائی را میشناس خت و سلطنتش ا میدوا رکننده بود بخصوص که گفت ما ننديک شاه مشروطه سلطنت خواهد کرد . وقتی انتخابات دوره چهار ردهم شروع شد بعضی از مشتاقان و کالت بخصوص سران عشا پرچشم برآمد . حما یتهای ما بودند ولی وزارت خارجه انگلیس دستوراً لعملی صادر کرد که ما بهیچوجه درا مورا انتخابات داخلت نکنیم و دولتهاي متسلمه بر اساس قانون اساسی موردن تائید ما باشد . ما درا ایران متهم بودیم که از سید ضیاء الدین حما یت میکنیم درحالیکه واقعاً " چنین نبود . با زگشت او با ایران بهیچوجه بما مربوط نبود . سفیر شوروی هم میگفت ما درا انتخابات داخلت نداشیم ولی وقتی انتخابات تماش دملوم گردید عده ای از طرفداران آنها انتخاب شده اند . * * *

وقتی رضا شاه از ایران رفت گفته شد که مقداری از جواهر را از کشور خارج ساخته از جمله جواهرات (اقبال السلطنه ماکوئی - سردار بجنوردی) گلشا نیان که وزیر داد رائی وقت بود در مجلس چنین گفت (در شهریور ۲۰۲۶) مجاہرات را به خزانه با نکملی دادم . از مجلس خواسته هیئتی را ما مورکنده بجریان امر رسیدگی نماید . این هیئت عبارت بودند از حاج سید نصرالله تقوی رئیس دیوان کشور - ناصرالملک هدا یت رئیس دیوان محاسبات - حسین علا - ابراھیم حکیمی ... آنها نیز پس از رسیدگی به مجلس گزارش دادند بدعا ترسیدگی هیچگونه دخل و تصرفی نشده است : با صورتهاي جواهرات بیوتات سلطنتی منطبق میباشد . صریحاً میگوئیم که رضا شاه حتی یک انگشت رهم هم را خود نبرد . فقط یک گوشواره برای عقد کنا فوزیه بمصر رفت بود .

مخالفت با ادا مه سلطنت پهلوی
اقدام انگلیسها برای استقرار سلطنت قاجار

وقتی رضا شاه تصمیم باستعفای گرفت میخواست پسرش ولیعهد که برای سلطنت تربیت شده بودجا نشین او بشودولی با حضور متفقین درا پران^۱ اینکار خالی از اشکال نبود.

سردنبیس را بیت سفیر ساق انگلیس درا پران مینویسد:

"محمدحسن میرزا پس از مرگ احمدشاه خودرا وارث تخت طاوس معرفی کرد. هر چند که با پیدایش نداشت قرا رسلطنت قاجار درا پران تقریباً محل است. قاجارها سلاطین ضعیف خودکا مه و خودبینی بودند که مردم با نهاد علاقه‌ای نداشتند. در سال ۱۹۴۱ پس از بركت ناری رضا شاه از سلطنت استقرار مجدد قاجار مورد توجه قرار گرفت. هاروی منشی ایدن وزیر خارجه چرچیل مینویسد: "آن روز در روز اوت خارجه انگلیس جلسه‌ای تشکیل و گفته شد رضا شاه مسئول زیاده رویه‌ها و سیاستهای افراطی خود بوده و با یدرسون گون شود. برای جانشینی او یک قاجار جوان در انگلستان هست که ممکن است بدر داینکار بخورد".

آمری وزیر امور هندوستان در کابینه چرچیل مینویسد: "رضا شاه با ید حذف شود، ایرانیها هم خودشان اشاره کرده اند که ما با یادداشت از صحته بیرون کنیم، مسئله این است که چه کسی را باید بجا اود کذاشت. زیرا یک ژنرال برجسته یا مردمی سی که بتواند جای او را بگیرد وجود نداشد و مگر آینکه بسلسله قاچا ربرگردیم که آنها هم اعتماد رخود را از دست داده اند؟"

روز دهم سپتامبر ایدن وزیر خارجه در خانه (آمری) در بلگرا و یا به محمد حسن میرزا مدعی تاج و تخت سلطنت ایران و پسرش حمیدنا هار صرف کرد. حمید ۲۴ ساله که پس از گذرا نیدن دوره تعلیماً تی روی کشتی جنگی بخدمت شرکت پستی دریائی در آمده بود. ایدن از حمید جوان خوش آمده بود و با پدرش صحبت کرد. قرار بود وزیر مختار ایران امکان استقرار مجدد قاچا را در ایران مورد بررسی قرار دهد. با یاد این موضوع خودجوش از طرف ایرانیها مطرح و درخواست شود.

ایدن کا ملا" آماده شده بود که اما کان استقرار را قاچا ردمقام سلطنت، مورد بررسی قرار گیرد.

ها رولدنیکولسون نماینده مجلس و سرپرست بی بی سی که سابقاً خدمت در ایران را داشت ما موربررسی امرگردید که چنین مینویسد: "من و محمد حسن میرزا با سیمورا زوزارت خارجه و پسرا و نا همار خوردیم. محمد حسن میرزا آدمی دوست داشتنی ولی غیر منطقی و پرت ببنظر میرسید. در با ره پرسش پرسیدم گفت اسم او (دروموند) است. گفتم چرا این اسم را روی او گذاشته اید؟ گفت اسم اسکاتلندي است. گفتم فارسی حرف میزنند؟ با خوشحالی گفت حتی یک کلمه هم نمیدانند معلوم است که خبرخوشت نیست. گفت ولی میتوانندیا دیگیرد.

سر بریدر بولاردا زته را ن بدلت انگلیس توصیه کرد که از هرگونه کوششی برای استقرار مجدد قاچا را بهدست بردازند. پرسش قاچا را بمحیط ایران آشنا کی نداشت و تربیت انگلیسی او در اینجا مشکلاتی ایجاد نمیکند. با فروغی هم که مشورت کرده ام همین نظر را داشت. در

نتیجه ا نگلیسها تصمیم گرفتند که به محمد رضا پهلوی و لی عهدای را ن،
این شانس را بد هنده که ملاحت خود را با ثبات بر ساند . اگر او هم بر
خلاف انتظار را ز آب در آمد همیشه می شد از شرخ خلاص شد .

بنا بر این وقتی رضا شاه روز ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۱ از سلطنت استعفا
کرد بритانیا با مشورت مسکو پس ۲۲ ساله اورا بعنوان شاه جدید
ایران برسمیت شناخت . هر چند که فکر می کردند او هم با سفارت آلمان
ارتباط نزدیکی داشته است .

هاروی مینویسد : " اکنون چنین بنظر می سد که محمد رضا پهلوی
بعنوان یک پادشاه مشروطه سلطنت کند و خود را ملزم با نجام اصلاحاتی
بداندو می تواند رضا بیت ما را جلب کند . سفیر شوروی هم همین نظر را
دا رد و معتقد است که با یهدا و فرصت داده شود تا قابلیت خود را نشان
دهد " .

چند روز بعد نیکلسن مجدداً با محمد حسن میرزا نهاد را می خورد . او از
اینکه سلطنت محمد رضا شاه بر سمت شناخته شده نا راحت بود و می گفت
وقتی رضا شاه ۶۰ میلیون لیره ثروت مردم ایران را بیگما برده باید
سلسله پهلوی بکلی بی اعتبار شده باشد . فکر می کنم همین طور خواهد
شد .

* * *

در نشریات مختلف دیده می شود که وقتی انگلیسها دیدند که نمی توانند
پسر محمد حسن میرزا را شاه کنند ب فکر افتادند که موتمن الملک یا
فروغی را برای است جمهوری بر سانندولی شورویها می خواستند که
محمد سا عدسفیرا ایران در مسکو رئیس جمهور بشود . او فروغی و ساعد
هردو معتقد بودند که بهتر است محمد رضا پهلوی و لی عهدای را نشان
 بشود تا مشکلات دیگری بوجود نماید .

در نشریه ای هم خواندم که استالین هم بهیچوجه با استقرار سلطنت
قا جا ردار ایران موافق نبود و می خواست یک رژیم جمهوری متمايل
با شوروی در ایران ب وجود آید که با گزارش سفیر وقت شوروی در ایران
و اقدامات سعادسفیرا ایران در شوروی با سلطنت محمد رضا شاه موافقت

نمود.

از نزدیکان موتمن الملک شنیدم که هیچگونه تماسی با ایشان گرفته نشد.

با این نظرزدومین پادشاه سلسله پهلوی در ایران بسلطنت رسید. حسین فردوست که از کودکی تا آخرین روز حرکت شاه از تهران همچنان دوشاد و بوده و از نزدیکترین معاشر مشتمل بر میرفت در اعترافات تلویزیونی خود چنین گفت:

بعد از تزلزل وضع رضا خان وضع ولیعهدنا مشخص بود. حدوددهم یا پانزدهم شهریور بود که ولیعهد تصویب متفقین را لازم داشت و مرا رابط سفارت انگلیس قرارداد. سفارت انگلیس بمن میگفتند رئیس اطلاعاتی سفارت بدفuate مختلف با ولیعهد تها رسیده است. تا ۲۵ شهریور رئیس اطلاعاتی سفارت انگلیس توانسته بود آمریکا و بخصوص شوروی را برای پذیرش ولیعهد بعنوان شاه ماده کند. روز ۲۶ شهریور مرا خواست و گفت فردا ولیعهد میتواند مجلس برود و قسم بخوردش باشود و ترتیباً تش را هم خودش بدهد. من هم خبر را بولیعهد دادم که کارها انجام شده و سیله بتخت نشاندن محمدرضا شاه شدم. عبدالحسین مفتاح معاون سابق وزارت خارجه در این باره چنین مینویسد:

"پس از اشغال ایران در شهریور ۱۹۷۹ و مجبور شدن رضا شاه بکناره گیری از سلطنت بسود محمد رضا شاه روس و انگلیس میکوشیدند که سلطنت به محمد رضا شاه نرسد و نهاده این دو کشور متفقاً با ساسانیان عذری که ایران در مسکوتی میگرفتند و با پیشنهاد دنیا بتسلط ایران را کردند تا پادشاهی برای ایران تعیین شود. ساسانیانها دآنها را نپذیرفت و توصیه کرد که بفروغی مراجعت کنند. از مراجعه بفروغی هم نتیجه نگرفتند و شا بد برای اینکه اورا مجبور کنند پیشنهاد دآنها را پس پذیرد. روز قبل از انجام متشریفات مراجعت کنند، بولارد سفیر انگلستان دست اسپیرنوف سفیر شوروی را گرفته با تفاوت نزد فروغی میروند

و با کمال شدت بفروغی میگویند که ما سلطنت ایشان را نخواهیم شناخت، سهیلی وزیر خارجه وقت برای من تعریف کرد که وقتی بولارد و اسمیرنوف بمن گفتند که ما آمده‌ایم بشما بگوئیم که دولتهای ما ولیعهدرا بسلطنت نخواهند شناخت سهیلی میگوید طبق قراردادی که با ما بسته‌ای داشما حق دخالت در کارهای داخلی ما را نداشید بولارد میگوید ما میخواستیم تصمیم دولتهای خود را بشما بگوئیم حال خود میدانید.

سهیلی سپس بولارد و اسمیرنوف را نزد فروغی میبرد، همان مطلب تکرا میگردد، فروغی بقدرتی نا راحت میشود که چند دقیقه سرخود را بین دو دستش گرفته ساکت میشود و یکراست بکاخ اختصاصی میرود. شاه وقتی فروغی را باحال افسرده میبیند میگوید آمده‌ایم بشما بسته‌گوئید اینها سلطنت مرا نخواهند شناخت، اگر خیال میکنید که حقیقتاً "صلاح درا" ن است که من نباشم زبرنا مه فردا صرف نظر کنید، فروغی میگوید آنها مخالفت دولتهای خود را ابلاغ کرده‌اند ما تصمیم‌همان است که گرفته شده و فردا برنا مه اجزا خواهد داشد.

مفتاح مینویسد من این جریان را برای دکتر مصدق و دکتر فاطمی با زگوکردم تا با آنها بگویم تغییر رژیم خطری برای وحدت و تما میت ارضی واستقلال ایران بوده و موجب از هم پاشیدگی ایران است که آرزوی قلبی بیگانگان میباشد. با آنها گفتم مشاهدات من در بین ایلات و عشاپروردگران شهرستانها نشان میدهد که اعتقاد بمقام سلطنت دارند بخصوص که این شاه کسی بود که در رسیدن بمقاصد ملی شدن نفت کمک کردو چنین کسی چگونه ممکن است مخالف تحولات باشد. با آنها گفتم که هیچ میل ندارم که شما کارت روس و انگلیس را بازی کنید.

مفتاح در طی مقاله‌ای اظهار را تقدیم کرد و در آن موقعاً طبع فروغی سفرای انگلیس خواندویا و در آن موقعاً مجبور شدند پادشاه تازه ایران را بر سمت بشنا سند، در باره فردوس با یادگفت معنی کامل نمک خورد.

ونمکدان شکستن همین است . * * *

دکترا قبال بمن میگفت یکی از دلایل علاقه محمد رضا شاه به سعادتو فرزندان فروغی این است که دروازه شهریور ۲۰ خا رجبها خیلی فشار داشتند که سعادیا فروغی بصورت رئیس حکومت موقت یا رئیس جمهور انتخاب شوندو هردو آنها زیربا رنرفته تا کید کردن که مصلحت متفقین واپرایان دراین است که سلطنت درخاندان پهلوی باقی مانده و محمد رضا شاه بسلطنت ادا مدد. بهمین جهت شاه نسبت به سعادتو فرزندان فروغی مهرو محبت خاصی داشت .

از مهندس محسن فروغی درباره نقش پدرش در شهریور ۲۰ و سلطنت محمد رضا شاه سؤال کردم . او میگفت پدرم اظها رداشت که پس از استعفای رضا شاه از سلطنت سوریدربولاردسفیر انگلیس اصاردا شته که خودا و رئیس جمهوریا رئیس حکومت موقت بشود زیرا انگلیسها از خانواده پهلوی خیلی دلتنگی داشتند . پدرم به سفیر انگلیس گفت مصلحت ما و شما نیست که با وجود روسها در شمال ایران اینکار صورت بگیرد . زیرا وقتی انتخاباتی آنجا مشود کلیه ناما یندگان استانهای آذربایجان و گیلان و ما زندران و خراسان و بعضی از نقاط دیگر از عمال آنها انتخاب خواهند شد و طبق چنان آشفته خواهند شد که شما نمیتوانید بسهولت و سایل جنگی بشوری بفرستید و برنا مه نظا می شما بهم خواهند خورد و طباع ایران هم آشفته تر میگردد . مصلحت دراین است که "لا" محمد رضا شاه بجا ای پدرش بسلطنت برسد . ثانیا "نما یندگانی که در دوره رضا شاه انتخاب شده اند در مجلس شرکت کنند و مجلس بکار خودا داده مدد . واگر غیر از این باشد من نمیتوانم بکار ادا مدد هم زیرا مصلحت ایران را چنین تشخیص داده ام و بصلاح متفقین هم هست که فعلاً " اوضاع ایران روبای را مش بروند .

محمدعلی مسعودی که کار روزنا مه نگاری را در اواخر سلطنت رضا شاه شروع کرده بود میگفت دروازه شهریور ۲۰ رضا شاه قصدداشت با تفاق تمام اعضا خانواده خودبای مریکای جنوبی برودولی فروغی و عده ای

دیگرمانع اینکا رشده و مخصوصا "خواستا رشدندکه ولیعهد حتما" در ایران بماندکه سلطنت پهلوی ادامه یا بد.

وقتی محمدرضا شاه پهلوی بسلطنت رسید سفرای انگلیس و شوروی با او مخالف بودند.

علاوه بر فروغی و سعادتکه به محمدرضا شاه کنکردند دو شخصیت دیگر هم اورا خیلی یا ری نمودند. یکی سهیلی بود که بعدا "نخست وزیر" شدور را ببط نزدیکی با انگلیسها داشت و آنها را قانع کرده از سلطنت محمدرضا شاه پهلوی حما یت کنند. نفر بعدی مجید آهی بود که چون روسی خوب میدانست و با روسها آشنا شد و زیادی داشت از تما مقدرت خود در راه تحکیم سلطنت پهلوی استفاده کرد. میگفت سهیلی وقتی نخست وزیر بود به محمدرضا شاه پهلوی گفته بودا ین صحیح است که طبق قانون اساسی اعلیحضرت فرمانده قوا هستید ولی در حقیقت وزیر جنگ با ید نقش خود را در دولت داشته باشد. اعلیحضرت ازا ین بیان خوشان نیا مدو تصور میکردند که شاید بین وزیر جنگ و نخست وزیر برنا مهای برای کار مملکت تهیه شده باشد. ازا ین جهت سهیلی را از نخست وزیری برکنا رو بسمت سفیر به لندن فرستادند.

سهیلی ضمن یا دآوری کمک های خود هنگا مبه سلطنت رسیدن اعلیحضرت ازا ین اقدام شاه نزد دوستان نزدیک خود گله میکرد که در حقیقت اوا را از کشور تبعید کرده بود.

* * *

دکتر باستانی پا ریزی در پاره آخرین شاهان قاجار روفرزندان آنها در مجله خواندنیها چنین نوشته است:

دکتریحیی معاصر گفت وقتی در پاره ریس دوره تخصصی را میگذراندم پرونده طبی احمد شاه در اختیار من قرار گرفت و در آن دیده شد که احمد شاه مبتلا بسل شده است.

عفت خانم همسر حشمتالسلطنه برادر احمد شاه برایم تعریف کرد که احمد شاه سالهای آخر عمر را در روپا بسختی گذرا نید. چون سل داشت هیچکس را نمیپذیرفت. در هتل ماژستیک اقا مت داشت دو سال

هم در بیما رستا ن آمریکائی بود .

جنا زه احمدشا ه و سیله کشتی فرا نسوی (شا مپولیون) به لنگرگاه بیروت رسید و سپس با قطا رب عراق برده شد . میرزا حسن خان خازن هما یون و میرزا اسماعیل خان طبیب مخصوص او همراه جنا زه بودند . احمدشاه وصیت کرده بود مجا لس ختم برای او تشکیل نشود . ازاقوا ما و حتی ما در شکوه در پاریس بوده هیچ کدام غیر از محمدحسن میرزا جسد او را همراهی نکنند . ملکه جهان در آبان سال ۱۳۲۶ در شهرک (کلسو) نزدیک پاریس سرنما ز سکته کرد و مجلس ختم او در مسجد مسلمانان پاریس برگذاشت .

محمدحسن میرزا در ۱۴۳۸ لگی در لندن بطورناگهانی درگذشت . جسد او را درها ید پارک پیدا کردند و بعثت بردنند و در کنار مظفر الدین شاه احمدشا ه و ملکه جهان دفن کردند . محمدعلیشا ه دو دختر داشت . قدسیه خانم و کامران دخت .

احمدشا ه گویا چهار روز داشت (یکی از زنها بعد از زن جهانبانی شد . دیگری خانم خانمهانا مداشت ما در همایون ندخت پناهی و یکی از زنها هم خواهرو لا بود) . فرزندان احمدشا ه عبارت بودند ازا پیران ندخت همسر مطلقه دکتر فاروقی - مریم که در آمریکا و همایون ندخت که در پاریس بودند . فریدون میرزا پسر اوزن بلغاری داشت و سه بچه و مقیم ژنو بود . تحصیل حقوق کرده بود . و هم در سوم مهرما ۱۳۵۴ درگذشت . حدود ۵۳ سال داشت .

جمال زاده در زنوسا ختمان چندین طبقه ای را بمن نشان داد و گفت متعلق به فریدون میرزا است که خیلی چاق است و فارسی کم میداند و ازا پیران کمتر .

محمدحسن میرزا پنج فرزند داشت (رکن الدین میرزا - سلطان حسین قاجار - (در کناندا) گیتی افروز (وابسته سفارت آمریکا) شمس اقدس (عروس حاج حسین آقا ملک) - حمید میرزا قاجار احمدشا ه موالی درا یران و عراق و خارج از کشور داشته که چنین وصیت

کرده است :

مقرری سالیانه ۱۲۰۰ لیره برای برا درش محمدحسن میرزا - همچنین مبلغی برای ده سال برای هزینه تحصیل فرزندان محمدحسن میرزا یک ششم سنا دقیمتی او بما در ش تعلق یافته بقیه اموال اومیان پسر منحصر بفردش و دخترانش مریم و ایران و هما یون تقسیم گردد . برای هریک از زنان اوسالیانه حدود دویست لیره پرداخت گردد . همچنین سالی ۱۲۰ لیره برای هریک از فرزندانش تا سن ۲۵ سالگی اضافه پرداخت گردد .

یکبار حمید میرزا قاجار فرزند محمدحسن میرزا در مدرسه در در رام طوفان بعنوان هنرپیشه شرکت کرد که روزانه مها نوشند و ممکن است در آن تیله رول مهمتری در کشورش اجرا کند که این امر با اعتراض بعضی از شاهزادگان قاجار مها شد و در مطبوعات توضیح دادند که ایران در پرتو اقدامات رضا شاه با منیت و آرامش رسیده و شاهزادگان قاجار از این نوشته ها منزجرند . که نه مهبا ماضی (نصرة الله سلطنه) منتشر گردید .

در نشریه دیگری چنین خواندم :

محمدعلی میرزا بمرض دیا بت روز ۱۶ فروردین ۱۳۰۳ در سن ۵۴ سالگی در روضا فوت میکند . جنازه اش بعتبا ت حمل میگردد که احمدشاه در مراسم تشییع جنازه پدر شرکت میکند . روز ۲۰ و ۲۱ فروردین مجلس ختمی در مسجد شاه منعقد و محمدحسن میرزا ولیعهد و سردار رسپه نیز در آین مجلس شرکت میکنند . در مجلس پیشنهاد میشود که تلگراف تسلیتی به احمدشاه مخابره شود ولی عده ای از نمایندگان بعنوان مخالفت حله را از اکثریت میاندازند و نمیگذاشن . درین میان سبب فوت شاه دیکتا تورکه مجلس را بتوب بسته بود در همان مجلس برایش تلگراف تسلیت تصویب گردد .

روزنا مدت ایمزلندن در ماه ۱۹۸۸ چنین نوشته :
شا هزا ده حمید قاجار در تاریخ پنجم مهر لندن درگذشت . و فرزند

محمدحسن میرزا آخرین ولیعهد سلسله قاجار بود. حمید و حسین همراه پدر خود با نگلستان آمد و به تحمیل پرداختند. در جنگ دوم جهانی حمیددا و طلب خدمت در نیروی دریائی انگلستان گردید (دیوید-دراموند) نا می‌دهد. او هرگز در سیاست داخلی نداشت ولی دوبار در جریان سیاسی قرا رگرفت. یکبار در سال ۱۹۴۱ که رضا شاه از سلطنت مستعفی شد، اقداماتی شدکه پرنس حمیدشاها ایران بشود. سرمانکتون بتهرا ن فرستاده شدکه وکزارشی علیه‌ها و دادو موضوع منتفی گردید. در سال ۱۹۵۳ هنگامیکه قوا مالسطنه علیه مصدق اقدام کرد و قدرت یافت با ردیگرنا مپرنس حمید مطرح شد. بعداً "پرنس حمید" بکارهای نفتی پرداخت و در شرکت نفت ایران اشتغال یافت. او کاری روزانه انگلیسی و ایرانی داشت و در انگلستان دوستان زیادی دارد. فرزندان پرنس حمیدیک زمین شناس معروف در ایران می‌باشد.

روزنماهیان لندن چنین نوشت:

دولت انگلستان در سال ۱۳۲۵ بطور جدی و در سال ۱۳۳۱ بطور نه‌چندان جدی تصمیم گرفت تمام کوشش‌های خود را برای پادشاهی شاهزاده حمید میرزا قاجار را برداشته باشد. هر دوبار کوشش‌های دولت انگلستان با مقاومت مردم ایران که از شاه فقید پشتیبانی می‌کردند موافق شد. جالب این است که شاه فقید هرگز کینه‌ای از حمید میرزا بد نگرفت و در سال ۱۳۴۴ که تقاضای مراجعت با ایران را نمود شاه فقید از تقاضای استقبال کرد و پس از ورود در کنسرسیوم نفت به کار مشغول شد و این است ادارات فنی و کاربردازی صنعت نفت را عهده‌دار شد.

خاندان قاجار همیشه حمید میرزا را ارشد شاهزادگان قاجار محسوب میداشتند ولی او خود را وارث تخت و تاج نمیداشت و مشروعیت پادشاهی سلسله پهلوی را قبول کرده بود.

در سال ۱۳۱۹ که جنگ جهانی دوم اوج گرفت حمید میرزا برای جنگ علیه‌ها زی بخدمت نیروی دریائی انگلستان درآمد. چرچیل که با

سلسله پهلوی دشمنی داشت توصیه نمود که حمید میرزا با نام (دیوید درا موند) استخدا مشود در نیروی هوائی انگلستان ب درجه سرهنگی رسید. در شهریور ۲۵ چرچیل دستور داد که حمید میرزا ب پا دشا هی در ایران برسد.

در تیرماه ۱۳۳۱ استعفای دکتر مصدق و نخست وزیری قوا مال سلطنه از قرار معلوم توطئه ای بودند تنها برای تغییر مسیر ملی شدن نفت بلکه برای تغییر سلطنت در ایران ... سه سال بعد ازاواعده ۳۰ تیر ۳۱ حمید میرزا به تهران آمد و پس از با ریاست فتن در ایران مقیم شد.

(تا آنجا تیکه بخاطردا رم وا ز مطلعین هم شنیده ام موضوع سلطنت حمید میرزا در شهریور ۲۵ کرا را "گفته و نوشته شده است . ولی تا بحال در هیچ کتاب و نشریه ای درباره اینکه در موقع استعفای دکتر مصدق و نخست وزیری قوا مفکر سلطنت حمید میرزا مطرح بوده مطلبی انتشار نیافته است . صحیح هم بینظر نمیرسد زیرا دکتر مصدق با خاندان قاجار نسبت فا میلی داشت ولی قوا مال سلطنه کرا را "بفکر افتاده بود خود بمقابل شخص اول مملکت برسدولی هرگز درا بن فکروا ندیشه نبود که حمیدقا جا ررا بسلطنت برسانند مگر آنکه در اسناد سیاسی وزارت خارجه درا بن مورد سندي بدست آید .)

آغاز سلطنت (پهلوی دوم)

در میان طوفان سهمگین حوا دث شهریور ما ۱۳۲۵ واشغال ایران توسط قوای متفقین و گسیختن شیرازه ا مورکشورکه هر کس میکوشید گوشها منی برای زندگی روزانه خود فرا هم سا زدیا درا بیت و هوشمندی نخست وزیری دا نشمند چون ذکاء الملک فروغی کوشش بعمل آمدکه سروصورتی بوضع کشور داده شود. نخستین اقدام حفظ سلطنت در خانواده پهلوی بودکه نخست وزیر در مجلس شورا یملی حاضر شد و چنین گفت:

"یکی از مهمترین قضایا و امور که واقع شده است با یدیا طلاق عموم ملت ایران برسان نمود آن قضیه این است که اعلیحضرت رضا شاه پهلوی بمحاجاتی که حال خواه مخواه دارد کردن دکه ا زسلطنت کنا ره گرفتند و امر سلطنت را بجا نشین قا نوئی خودشان تفویض فرمایند. ایشان استغاف ناما نوشتهند و لاحضرت هما یون ولی عهد زمام امور را بدست گرفتند.

متن استغفانا مها يشا ن چنین است :

نظرها ينكه من همه قوای خود را درا ين چند ساله مصروف امور
 کشور کرده ونا توان شده ا محس میکنم که ا ينك وقت آن رسیده
 است که يك قوه و بنديه جوا نتري بکارهاي کشور که مراقبت
 داشتم لازمدا ردي پردا زدوا سباب سعادت و رفاه ملت را فراهم
 آورد . بنا بر اين امور سلطنت را بولي عهد وجا نشين خسود
 تفویض کردم ووا زکار کنا ره نمودم .

ازا مروز که روز بیست و پنجم شهریور ما ۱۳۲۰ است عموم ملت
 از کشوری ولشگری و لیعهد وجا نشین قانونی مرا سلطنت
 بشنا سند و آنچه در پیروی مصالح کشور نسبت بمن میکردند ،
 نسبت با يشا ن منظوردا رند .

کاخ مرمر - تهران - بتاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۲۰

سپس نخست وزیر خطاب بنما يندگان مجلس گفت: "بی حمد لله علیحضرت
 سا بق جا نشین جوان ولایق و محبوی دارند که بر طبق قانون اساسی
 میتوانند فوراً "زما ما" مورسلطنت را بdest گیرند و درا ين موقع که
 ايشان زما ما موررا بdest گرفتند اما مرفرمودند که با طلاع عالم و مجلس
 شورا یملی برسانم که ايشان درا مر مملکت داری نظریات خاصی
 دارند و آن این است که ملت ایران بدانند که من کا ملا" یک پادشاه
 قانونی هستم و تصمیم قطعی من برا ين است که قانون اساسی و حقوق
 دولت و مملکت و ملت ایران را کاملاً "رعا یت کنم و محفوظ بدارم .
 مجله خواندنیها نوشته که فروغی بعدها" چنین گفته است : وقتی
 رضا شاه خواست کشور را ترک گوید با قیا فهتا شرائیکیز جلو مدتادست
 مرا بعنوان خدا حافظی بفشار دقيا فهای داشت که هر بینندۀ را بر قت
 می‌آورد . آنقدر اندوه سرا پا يش را فرا گرفته بود که قدرت حرف زدن
 را نداشت . بعد رضا شاه دست مرا گرفت و گفت کاری کنید که مسردم
 آسوده زندگی کنند . نان و آب داشته باشند و تحت اسارت بیگانگان قرار
 نگیرند .

درکتا ب نهضت روحانیت چنین خواندم:

اسدی نایب التولیه خراسان که نسبت فامیلی سببی نزدیکی با فروغی داشت درباره کشف حجاب از مشهدنا مهای بفروغی مینویسد و یادآور میگردد که بهتر است اینکا ربت دریج عملی شود. فروغی با وجود اینکه صلاح نیست.

(درکف شیر نسر خونخواره ای غیر تسلیم و رضا کوچاره ای؟)

وقتی بدستور رضا شاه پس از واقعه مسجدگوهرشا داسدی اعدام میگردد رضا شاه فروغی را هما حضار میکند و میگوید تو معزولی و برخانه ات بنشین و همان شعر را میخواند. از قرار معلوم ما مورین شهربا نی گزارش کاغذ اسدی را بشاهاده بودند. وقتی در شهریور ۱۳۲۰ رضا شاه بدنبال فروغی میفرستدوا و را برای نخست وزیری دعوت میکند، نخستین اقدام اونو شتن استعفا نامه رضا شاه بود. و میگوید فوراً "امضا کرده از مملکت خارج گردید تا بچنگ آنها نیفتید و آن وقت فروغی همان شعر را میخواند.

مطلعی میگفت هنگام اقدام فروغی برای نجات اسدی از اعدام درباریان برای فروغی آن شعر را میخوانند و میگویند و ساطت فایده ندارد. فروغی از این امر نراحت میگردد و هنگام تنظیم استعفانامه رضا شاه بقدرت متفقین اشاره کرده و میگوید:

(درکف شیر نسر خونخواره ای غیر تسلیم و رضا کوچاره ای؟)

عده ای این مطلب را شایعه میدانند.

به رحال فروغی سعی داشت که مرا اسمای سوگند محمدرضا شاه پهلوی با تجلیل و احترام برگذاشت از خود را سفرای روس و انگلیس که رسم اممال لفت خود را اعلام کرده بودند دست از مخالفت برداشتند در حمام پست از رژیم اقدام کنند. در حالیکه در آن شرایط خیلی از نزدیکان خاندان پهلوی حتی ملکه ما در دچار نگرانی بودند که مبادا در جریان رفتن بمجلس و ادای سوگند سوء قصدی روی دهد. به صورت روز چهارشنبه ۲۹ شهریور ۱۳۲۰ اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی با تشريفات

رسمی در مجلس شورا یملی حضوریا فته چنین گفتند:

من خدا وندقا در متعال را گواه گرفته بکلام الله مجید و برآنچه نزد خدا محترم است قسمیا دمیکنم که تما مهم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده، حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم. قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان و بر طبق آن و قوانین مقرر سلطنت نما یم و در ترویج مذهب جعفری اثنا عشری سعی و کوشش نما یم و در تما ماعمال و افعال خدا وند عزو شا نهاد را حاضر و ناظرا نسته منظوري جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم و از خدا وند متعال بترقی ایران توفیق می طلبم و از رواح طبیعته اولیای اسلام استمدا دمیکنم.

سپس اعلیحضرت ضمن نطقی چنین گفتند:

اکنون که مقتضیات داخلی کشور پیجا ب نموده است که من وظایف خطیر سلطنت را عهدده را شومن و در چنین موقع سنگین مها ما مورکشور را مطابق قانون اساسی تحمل نما یم لازم میدانم با توجه و افی باصول مشروطیت و تفکیک قول لزوم همکاری داشم و کا مل را بین دولت و مجلس خاطرنشان نموده برای تا مین صالح غالیه کشور متذکر شوم که هم من و هم دولت و هم مجلس و عموم افراد ملت هر یک با ید مرأقبت تا مناسبت با نجا موظایف خود را شتم با شیم و هیچ گاه و بهیچوجه از رعایت کا مل قوانین فروع کذا رنگنیم. من جدا فی خواهم داشت پیوسته وظایف خود را مافق قانون و وجودا ن انجا مدهم و انتظار دارم نما یندگان ملت و عموم کارکنان ادارات و طبقه روشن فکر همین معنی را نصب العین قرار داده برای سعادت و بهروزی میهیم که مقصود مشترک همه ما میباشد از این روش منحرف نگردند.

سپس اعلیحضرت فرمان غفو عومومی زندانیان سیاسی را اعلام و قسمی از دارائی خود را برای ملت و کشور اختصاص دادند.

ا علیحضرت محمد رضا شاه پهلوی در باره سلطنت خود چنین مینویسد :

" مجلس شورا یعنی استعفای پدرم را پذیرفت و با تفاوت آراء تائید کرد . مشکل بزرگ ما در این هنگام عبورا ز شهر برای رسیدن به مجلس شورا یعنی وادای سوگند از طرف من بود . زیرا روسها و انگلیسها تهران را اشغال کرده برهمه نقاط آن مسلط بودند . من در میان احساسات شورا نگیز هزا را ن تن از مردم تهران به مجلس رفتم و سوگند یا دکردم . بهنگا مبا زگشت هیجا ن مردم چنان بود که حتی خواستند ا تو مبیل مرا روی دست بلند کنند و برشا نهای خود حمل نما یند . در آن لحظات پر مخا طره تجلی احساسات شورا نگیز میهند ایرانیان ، برای من تائید و دلگرمی بی نظیری بود که هرگز فرا موش نخواهم کرد . عجب آنکه سفرای روس و انگلیس در مرا اسم تحلیف حضور نداشتند . ظاهرا " بعضی از انگلیسها طرفدا رسلطنت یکی از شاهزادگان قاجار . که افسر بحریه بریتانیا بودند .

به حال سه روز بعد از آنجا مرا اسم تحلیف سفرای دولتین شناسائی رسمی سلطنت مرا اعلام کردند ."

شاه مقتدر درا سارت متفقین

آنچه دیدی با قرا رخدنما ند آنچه هم بینی نماند برقرار

*

با شروع سلطنت دومین پادشاه از سلسله پهلوی فصل تازه‌ای در تاریخ کهن ایران گشوده شد. در این باره در جلد های بعدی مطالب مفصلی تنظیم گردیده است که بموضع انتشار خواهد یافت. حال میپردازیم بوضع زندگی رضا شاه و افراد خاندان پهلوی پس از استعفای سرسری سلسله پهلوی ...

رضا شاه قبل از استعفا تما افراد خانواده پهلوی را به اصفهان فرستاده بود. او و لیعهد در تهران ماندند که پس از استعفا او هم عازم اصفهان شد. محمود جم وزیر ساق در با رئیز همراه شاه پورها شا هدختها با صفهان رفت. بود. جم از کسانی است که از نخستین روز سلطنت پهلوی تا هنگام ترک کشور با او همکاری داشت و با او و بهینه در عباس رفت.

جم در سال ۱۳۲۰ مهندسیا چنین مینویسد:

من عصر روز هشتم شهریور ۱۳۲۰ ما موریت پیدا کردما عضای خاندان سلطنت از جمله ملکه پهلوی - ملکه فوزیه - شاه هدختها و شاه پورها را با صفهان منتقل نمایم. چون به رضا شاه گزا رش رسیده بود که قشون

روسها بزودی پا یتخت را اشغال خواهند کرد. شاه فرمودشما اعضای خاندان سلطنت را با صفهای ببرید اگر تهران اشغال نشدمرا جمعت کنند. سحرگاه بسوی اصفهان حرکت کردیم. در طول راه سیل اتو میلهای سواری و حتی کامیونهای مملو از زن و بچه‌ها زما صفهای بودند و همه بسرعت فرامیکردند. وقتی وارد اصفهان شدیم در خیابان‌ها جای سوزن آنداختن نبود. تماماً مسا فرخانه‌ها پراز مسا فربود. اغلب سرجنبا نان تهران فرا رکرده در خانه محترمین اصفهان سکنی گزیده بودند. نمی‌دانستم وسا یل پذیرائی افراد خاندان سلطنت را در کجا فراهم کنم. پس از تحقیقات معلوم شدم منزل دهش از بازار گنان معروف اصفهان مناسب است. جمعی از اعضای خاندان سلطنت را در آنجا سکنی دادم و برخی را در منزل امیرنصرت اسکندری استاندار اصفهان خودم هم بمنزل همایون سیاح که سرپرست یکی از کارخانه‌ها بود رفتم. چون خانه دهش برای آنها کافی نبود عده‌ای را بمنزل کازرونی بردم. در آنجا عده‌ای از اشراف فرازی تهران بودند که عذرشان را خواستم. فقط ملکه عصمت بخانه دیگری منتقل شد. را دیولندن بشدت بشاه حمله میکرد که والاحضرتها نگران سلامتی شاه و ولی‌عهد بودند.

وقتی سفیر ایران در مصر بودم بسته‌هایی که محمدرضا شاه از تهران می‌فرستاد برای رضا شاه می‌فرستادم. محتویات بیشتر سیگار مورد علاقه رضا شاه بود که توتوں آن خیلی تندبود. یک روز در خدمت اعلیحضرت از تندی سیگار مخصوص ایشان صحبت شدبا صراحت فرمودند یکی از این سیگارها را دودکن. وقتی سیگار را کشیدم مثل اینکه با روت دردها ن من منفجر شده است. از تغییر حال من اعلیحضرت آنقدر خنده دیدند که تا آن موقع خنده شاه را با این اندازه ندیده بودم. گفتند کسی جز من از استعمال این سیگار ب برنمی‌آید. یکی دیگر از لوازم مورد علاقه رضا شاه استکان بلوری برای چای بود که یک دست استکان و نعلبکی برای رضا شاه فرستادم.

رضا شاه از تهران بسوی اصفهان راه آفتد. درین راه اتومبیلش خراب شد. راننده هرچه کوشش کوچک نداشت آنرا راه بیاندازد.
رضا شاه مدتی زیرآفتاب سوزان قدم میزود و پس از مدتی که خسته شد روی زمین نشست. ماکه در اصفهان بوهیم‌نگران شدیم ما شین کفیل استانداری و فرمانده لشکر را فرستادیم که شاه با این اتومبیلها به اصفهان آمده و گفت اتومبیل احتیاج بتعمیر دارد و اگر نرسیده بودید شب را در راه می‌مانید.

(کوهی کرمانی مینویسد: یکی از همباریان می‌گفت "وقتی شاه بسوی اصفهان حرکت کرد چندبا را لستیکه اتومبیل پنچرشده حتی خود رضا شاه مجبور شد در تعییر آن به مادق خان شورش کمک کند. چون نهاده همراه نداشتند از قیوه خانه بین راه چند تخم مرغ و مقداری نان درسینی حلبي برای رضا شاه می‌آوردند".)

درا مفهان خانه کا زروني - دهش و گفیل استانداری و فرمانده لشکر برای شاه و همراهان آما ده شده بود. رضا شاه دریزد بگوش دردشیدی مبتلا شده بود تب همداشت. دو کرمان دندان دردهم بآن اغا فدهد. وقتی صبح زود رضا شاه را در باغ محل سکونیش دیدم قسمتی از صورت و گردن خود را با دستمال سفید بسته بود و با بگل آلو دی ظاره میکرد و دستهای خود را می‌شدست. شاه ۴۵ درجه تب داشت. سرهنگ دکتر جلوه را بر بالین شاه حاضر کرد. او گفت تا ۴۸ ساعت نباشد حرکت کند و لا خطرناک خواهد بود. کنسول انگلیس آمده و می‌گفت در بندر عباس کشتی حاضر است و با یادشا فوراً حرکت کند و سوا رشود و آگر کشتی برود وسیله دیگری نخواهد بود و با یادشا هم مدتها در گرمای سوزان بندر بعاند. با کنسول با طاق شاه رفتیم. مطابق معمول بجا تخت خواه بروی زمین خواه بیده بود. با بدنه تب دا رود ردهای شدید و صورت با دستمال سفید بسته شده که سرا نجا مگذرنا مه ها حاضر شد. همه گذرنا مه عادی بود که در کرمان صادر گردید و روی آن نوشته شده که اعتبار سیاسی دارد. در راه بندر عباس وقتی بحاجی آبا در سیدیم گرما غوغای میکرد. هیچ

و سیله‌ای هم نبود. شاهدجا رتشنگی شدیدی شده بود. آب خوردن هم گرم و سوزان بود. در همین موقع دونفر از بندر عباس رسیدند و مژده دادند که گله‌داری از محترمین بندر عباس برای شاه مقداری پیخ فرستاده است که برآستی خوشحال کننده بود.

در گمرک بندر عباس وقتی رضا شاه عکس خود را دید که نصب شده بود گفت دیگر لازم نیست که آن عکس باشد آنرا پائین بیا و برد. سپس از ما مورین گمرک خواست که همه اشایه شاه و همراهان را با زرسی کنندتا ببینند جوا هری در کار نیست. شاه از حملات را دیولندن خیلی عصبا نی بود و میگفت بیا بین چمنها را به بینند که جوا هری وجود ندارد. سپس بحمله یکی از وکلا اشاره کرد که تا چند روز قبل در مقابل خش خم میشد و گفته بود شاه بجای محاکمه در حال گردش و تفریج در اصفهان ویزد و کرمان و بندر عباس است و گفت اینهم شدت تفریج . . . هنگام حرکت از کرمان قرا رشدوا لاحضرتها بتهران مراجعت کنند ولی والاحضرت شمس گفتند من هرگز از پدرم جدا نخواهم شد و همه جا با او خواهم بود.

وقتی کشتی به هندوستان رسیدنما بینده نا یب السلطنه هند به رضا شاه گفت شما نمیتوانید در بمبئی پیا ده شوید و روز در همین کشتی در وسط اقیانوس خواهید بود. و سپس بجزیره موریس خواهید رفت. شاه با عصبا نیت گفت: "مگر من زندانی هستم. بمن گفتن من آزادم و بهر کجا که بخواهیم میتوانم بروم. چرا نمیگذا رید با مریکای جنوبی بروم". نما بینده نا یب السلطنه گفت اختیاری ندارم موضوع را تلگراف خواهد کرد.

والاحضرت اشرف در باره استغفار پدرش و حرکت به بندر عباس چنین مینویسد: با فرا رسیدن شهریور ۲۵ پدرم که هیتلر را دوست نداشت وازا و پشتیبانی نمیکرد معتقد بود منور غفلت کرده و متفقین با او گفته بودند که حمله آنها با بیران قطعی است ولی اخبار نداده و معتقد بود آنها محظمانه با متفقین قرارهای داشته اند. یکروز

برا درم هفت تیری بمن دادو گفت آنرا داشته باش اگر نیروی متفقین
بخواهند ما را دستگیر کنند چند تیر بطرف آنها شلیک کن و بعد خودت
را بکش . من هم همین کار را خواهیم کرد .

من روز دوم حمله متفقین بزیر زمین رفته بودم که بچه بغلم بود
شوه رم گفت (بچه را بمن بده که میخواهیم و را بسفرت انگلیس ببرم)
چون خانوا ده اوروا بظ نزدیکی با انگلیسها داشت در جواب گفت
هرگز . این پسر من است و نزد من میماند . سرچه سخت دعوا کردیم ما
تسلیم نظرنا و نشدم . بدستور پدرم با صفحه ای رفتیم . یک روز در کراپنجره
اطا قما ن نشسته بودیم در حیا ط دیدم مرد بسیار پیری با دونفر با نجا
میآمد وقتی نزدیک شد از تعجب خشکم زد زیرا متوجه شدم که این پیر مرد
که لبا س نظا می بتن ندا را پدر من است که در مدتی کمتر از یکماه
۲۵ سال پیر شده و ممکن است بعد از استعفای از سلطنت سکته خفیفی
کرده باشد . من هیچ وقت اورا جزر لبا س نظا می ندیدم . مردی نیرومند
وسرا فراز بدولی اکنون بدنبالی مردان پیر پیوسته است . در عروسی
برا درم میگفت آرزو من است که ده سال دیگر فرصت داشته باشد تا
برنا مهه ای را که شروع کرده بپایان برساند . ولی دیگر نمیتوانست
آنرا جا مه عمل بپوشاند . او در کنار ما جلوی را دیو نشسته و شریک این
نگرانی بود که آیا برادرم خواهد توانست در این شرایط سخت کشور
را حفظ کندیا نه ؟ پدرم میخواست با رژیونتین برود و متفقین قبول
کرده بودند . وقتی هم سوا رکشی شد خیال کرد بآرزو زیان نتین میرود .
مرا با خود نبردو گفت برادرت بتوبیشترا حتیاچ دارد . با استثنای
فوزیه - شهناز - من - شهرام بقیه اعماقی خانواده همراه او بودند .
میگفت دلم میخواست توهمند پسر بودی و برای شاه برادر باشی .

روزهای آخر اقا مت درا صفحه ای برای او کتاب میخواند . او کمتر از
گذشته جذبه داشت و امکان نزدیکی با وا حساس میشد . شبی با او گفت از
زندگی زناشویی ناراضی بودم گفت (چرا با با جان تا حالا نگفتی
که نرا حتی) گفتم ترسیدم شما عصبانی بشوید . گفت ببرادرت خواهم

نوشت که کمکت کندها طلاق بگیری . . . یکسال طول کشیدتا طلاق مانع عملی شد . چون شوهر من میخواست با جدا شی از من موقعیت اجتماعی را کمکسب کرده بودا زدست بددهد . با فوزیه ازاصفهان بتهران آمدیم برادرم در شهری با استقبال ما آمده بود . هنگامیکه شاه جدید را دیدم اندوهه تبعید پدر متخفیف یافت .

* * *

در اصفهان در منزل کا زرونى دکتر محمد سجادى سندواگذا را ا ملاک و دارائی اورا تهیه کرده و با مضا یش رسانید که سجادی در خاطرا تش چنین مینویسد : " غروب روزا ول مهرماه ۱۳۲۵ از طرف اعلیحضرت جدید بکاخ شهری احضا رشدم . پس از شرفیا بی اعلیحضرت بمن فرمودند چون موردا طمینان ما هستید بشما ما موریت میدهم که تکلیف ا ملاک و دارائی پدرم را معین کنید . فروغی بمن گفت اعلیحضرت تصمیم گرفته اند که شما را با اصفهان اعزام ترتیب اینکار را بنحو حسن انجام دهید . وقتی با اصفهان رسیدم وارد باغ کا زرونى شده شاه فقید را در حالی که شنل آبی روی دوشش انداخته و به لباس نظا می ملبس بود و میخواست بکرمان برودد بیدم . وقتی رضا شاه مرادید گفت (ای وزیر راه آمده ای مرارا بیان ندازی) . گفتم ازا اعلیحضرت هما یونی نا مهای دارم . پس از خواندن نامه گفتن دمن هم همین تصمیم را داشتم . قرا رشد محلحتا مهای تنظیم شود که متن آن چنین است :

(بنا مخدا و ندمتعال . چون ازابتدای تاسیس و تشکیل سلطنت خود پیوسته در فکر عمران و آبا دی کشور بوده و این مطلب را در مقدمه برنا مه اصلاحات کشور خود قرار داده بودم و همواره در نظر داشتم آن رویه عمران سرمشق کلیه ماحبنا زمین و املاک گردتا در موقعیت بتواتم از شمره این املاک کلیه ساکنین ورعا یا کشور خود را بهره مند نماییم . این فرصت در این موقع که فرزند راجمند عزیزم محمد رضا شاه پهلوی زمام امور را بدست گرفته اند حاصل شده است بنا بر این کلیه اموال و دارائی خود را اعم از منقول و غیر منقول و کارخانجات و غیره را از هر قبیل که باشد بالا صلح ده گرم ثبات

موهوب تا بمقتضای مصالح کشور بمناسبت خیریه و فرهنگی وغیره بهر طریقی صلاح بدانند بر سانند . ثبت با سند برآ برآست . (رضا پهلوی)
متن اعترافنا مکه در بندر عباس تنظیم شده است :
(بنده گان اعلیحضرت هما یونی رضا شاه پهلوی شاهنشاه سابق ایران
اقرار روا اعتراف فر مودنده بر ینکه سند ثبت شده زیر شما ره ... دفتر
اسنا درسمی ... اصفهان شامل وجوه نقدینه و سهام موجوده در بانکها
خارجی هم میباشد . رضا) .

درا ین موقع دو قطعه جواهر مربوط بخزانه سلطنتی را کم در زمان
عروی ملکه فوزیه با ما نت گرفته شده و نزد او لاحضرت شمس و الا حضرت
اشرف است آنرا با قای قوا مالملک به پیشنهاد من دادند که پس از
ورود به تهران با حضور وزیر دارائی - مدیر کل بانک ملی - ناظر
مجلس تحويل خزانه شد . سپس رضا شاه در حالیکه بشدت میلرزید گفت :
این بوق و کرنا چیست ؟ این را دیولندن چه میگوید ؟ چه حق و حسابی
میخواهد . این کیست که بفارسی فحش میدهد . من کی رشوه بده بودم
که رشوه این را دیوران ندادم که حالا یده رشب فحش و ناشزا بشنوم .
کفتم اعلیحضرت بی اعتماد باشد . روزهای سخت آش و پلو تقسیم
نمیکنند . تا بوده همین بوده و خواهد بود .

پس از مراجعت بتهران شرفیا ب شده سند را تقدیم داشتم . بلافاصله
نصرالله انتظام رئیس تشریفات سلطنتی را حفظ روتمه مبلغ ۶۸۰
میلیون ریال موجودی نقد پدر خود را برای تاسیس دبستان و دبیرستان
و پرورشگاه ولیله کشی آب وورزشگا ها اختصاص داد .

* * *

در سال ۱۳۴۸ نگارنده با تفاق سنا تورجمان و دکتر کاسی دبیرکل
حزب ملیون و محمدحسین اژدری برای تاسیس حزب ملیون بکران
رفتیم و چند شب در خانه حاج ابوالقاسم هوندی بسر بر دیم . برای جم
و هرندي موضوع اقا مت رضا شاه در خانه و تجدید خاطره شد . هرندي
میگفت تغییر اوضاع در روحیه رضا شاه خیلی تا شیرکرده بود . رضا شاه

که با آن قدرت وابهت هیچکس جرئت نداشت توى چشمش نگاه کند
 بقدري ضعيف ونا توان شده بود که انسان با ورنميكرا يين همان
 رضا شاه است که عکسها يش در مطبوعات منتشر ميشود، هرندي ميگفت
 درا و اخرسلطنت رضا شاه شهربا نى برای من همنا راحتی هائی فراهم
 کرده بسود ولی بخا طرخدما تی که اين مرد بزرگ به مملکت کرده بود
 وقتی اطلاع یافتمن که به کرمان میآيد از جان و دل خانه خویش را در
 اختیارا و گذاشت، هرندي ميگفت روز دوم اقامت، شاه وقتی از اطاق
 خواب بیرون آمد و داخل اطاق شد که جمکار میکردن خواست روی
 تختخوابی که گوشید اطاق بود بنشیند معلوم نشد چطور تختخواب تا ب
 مقاومت نیا ورد و پایه لش شکست بطوریکه رضا شاه بر روی زمین افتاد
 و سرش بصلنلی کنارتخت خورد و ندکی هم خون آمد، ما همنا راحت
 شده شاه را از روی زمین بلند کرده متوجه شدیم که سعی دارد روحیه خود
 را بازیابد به مین جهت این شعر را خواند (چون بدآید، هرچه آید بذشود) *
 ضمنا "شاھ بکریب مبتلا شده بود که با تلفن سرهنگ جلوه پزشک معالج
 ا خبر شد و خود را رسانید و ضمن داروئی که بشاه داده اند را با پان
 سفید پیچا ندکه پس از سه روز اقا مت وقتی میخواست برود با همان
 صورت با ندپیچی شده از کرمان به بندرعباس رفت، جم میگفت من
 همه جا با رضا شاه بوده ام، وطن پرست افراطی بود و دلش میخواست

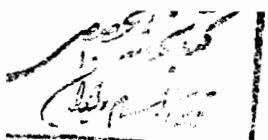
* اشاره رضا شاه با یین شعروسوق الدوله بود:

چون بدآید هرچه آید بذشود	یک بلا، ده گردد و ده صد شش بود
گرمی آتش فتد، مهرا زفروغ	فلسفه باطل شود، منطق دروغ
پهلوانی را بغلطاند، خسی	پشهای غالب شود برکرکسی
کور گردد چشم عقل کنجکاو	بشکند گردونهای راشاخ گاو
نیک بختان راست باران بهار	سیل خرمن شوی و برق شعله بار
آن یکی را آب سیل خانه کوب	این یکی را مرکب سهل الرکوب
راستی ما هیبت تقدیر چیست؟	یا که با تقدیر چیزیست؟

کشور خیلی سریع بجلو برود . اگر کاری مطابق میلش نبود خیلی زود
عصبا نی میشدونا سزا میگفت . رضا شاه از رو سهای خیلی ترسیده بود
میگفت آنها میخواهند از من انتقام بگیرند بهمین جهت عجله اش این
بود که زودتر از این بروند .

هرندی سی سال بعد برای ابرا هیم صفائی اقا مت رضا شاه را درخانه
خود چنین نقل کرده است :

روز ۲۸ شهریور ۱۳۲۰ شاه رخ فرماندا رکرمان مرآ احضا رکرد و گفت
فردا میهمان محترمی با همراهان بکرمان می‌یندویک شب اینجا
خواهند ماند . فکر کرد مکه تو پذیرائی کنی حاضر هستی؟ من با سابقه ای
که از حرکت شاه داشتم گفتم آن میهمان اعلیحضرت هما یونی هستند
با کمال میل حاضرم بفرمائید منزل را ملاحظه کنید . ایشان و سرتیپ
سیاه پوش فرمانده لشگر همراه من بخانه مدنده تمام اطاقه هارا با زدید
کردند و گفتند بسیار رخوب است . زودتر آنرا حاضر کن . . "بعدا" گفتند
سفر بکرمان یک روز بخت اخیر افتاده است . روز ۳۰ شهریور ساعت ۵ نیم
بعد از ظهر تشریف فرما میشوند . استدعای کردم در رفسنجان هم منزل
مختصه داریم افتخار بد هندکه نهاد رهم آنجا باشند . قبول کردند و انجام
شد . قرار بود هنگام مورود بکرمان در با غون با غسر کار آقا چای میل
کنند . بنده و سرتیپ قوا می رئیس شهر باشی و سرگرد مولوی رئیس ستاد
لشگر و سرهنگ عزیزی در منزل منتظر بودیم که یکساخت دیگر وارد بشوند .
معلوم شد در با غون متوقف نشده قبل از وقت مقرر بکرمان آمدند و با
کمال تاسف کسی هم را هنمای ایشان نبود . در خیابان از پاسا نی
نشانی منزل را گرفته تشریف آوردند و درگرا اینجا را برای من در
نظر گرفته اند گفتم فرماندا ری جانداشت و اینجا هم منزل درویشی
است متعلق به اعلیحضرت . . فرمودند درویش که خوب نیست گفت
منزل درویشی است . . وقتی نزدیک عمارت رسیدند شاه رخ که توجه
یافت اعلیحضرت در با غون توقف نکرده اند با عجله خود را رسانید .



وقتی ا علیحضرت ا ورا دیدند پرسیدند این کیست؟ عرض کرد مقدم قرماندار است . پرسیدند فرخ است ندا رکجا سـت ؟ فرمانـدا رگفت در تهران هستند و هنوز با ینجا نرسیده اند شاه پرسید فرمـانـدا لشگر کـجا سـت ؟ فرمانـدا رگفت در سیرجان حادثـهـای اتفاق افتـاده بـآنـجا رـفـتهـاست . طولی نکشید کـهـا تو مـبـیـلـ مـلـکـهـ وـاـ لـاحـضـرـهـاـ رسـیدـهـ هـمـهـ رـاـ درـاطـقـهاـ جـاـ بـجاـ کـرـدـیـمـ . بـنـدـهـ تـنـهـاـ درـخـدـمـتـ اـ عـلـیـحـضـرـتـ بـوـدـمـ کـهـ فـرـمـودـنـدـ (ـدـیدـیـ) اـ بـنـ خـارـجـیـهـ بـاـ ماـ چـهـ کـرـدـنـدـ ؟ ماـ درـشـهـرـهـاـ مـانـ وـاسـیـلـ دـفـاعـیـ نـدـاشـتـیـمـ اـ بـنـ بـوـدـکـهـ اـ مـرـبـهـ مـتاـ رـکـهـ جـنـگـ دـاـ دـمـ وـدـسـتـ اـ زـلـطـنـتـ بـرـدـاـ شـتـهـ وـهـرـچـهـ دـاـ شـتـیـمـ دـاـ دـیـمـ . حـاـ لـامـگـرـدـسـتـ اـ زـسـرـمـاـ بـرـمـیدـاـ رـنـدـ (ـسـپـسـ بـاـ طـاقـ خـوـابـ رـفـتـنـ) .

فردا صبح ساعت هونیم خبر دادند کـهـاـ عـلـیـحـضـرـتـ تـشـرـیـفـ آـ وـرـدـهـ اـ نـدـ پـاـ ئـینـ .. نـزـدـشـاـ نـ رـفـتـهـ اـ حـتـرـاـ مـکـرـدـمـ پـرـسـیدـنـداـ مـرـوـزـچـهـ رـوـزـیـ اـ سـتـ عـرـضـ کـرـدـمـ اـ وـلـ مـهـرـوـاـ وـلـ مـاـ هـرـمـضـاـ نـ پـرـسـیدـنـدـرـوـزـهـ مـیـگـیرـیـ؟ـ گـفـتمـ بلـهـ فـرـمـودـنـدـمـ کـهـ نـمـیـتـواـ نـمـرـیـتـواـ نـمـرـوـزـهـ بـگـیرـمـ چـونـ مـرـیـضـ هـسـتـ . عـرـضـ کـرـدـمـ اـ عـلـیـحـضـرـتـ مـساـ فـرـهـسـتـیـدـوـنـبـاـ يـدـرـوـزـهـ بـگـیرـیـدـ . درـاـینـ مـوـقـعـ اـ رـجـمـنـدـ اـ زـتـجـاـ رـدـجـهـاـ وـلـ فـرـشـ کـهـ دـرـمـنـزلـشـاـ نـ چـنـدـاـ طـاقـ خـوـاـ بـ بـرـایـ هـمـرـاـ هـانـ تـهـیـهـ شـدـهـ بـوـدـآـ مـدـپـرـسـیدـنـداـ اـینـ کـیـسـتـ ؟ـ گـفـتمـ رـجـمـنـدـهـمـاـ نـ کـسـیـ اـ سـتـ کـهـ فـرـشـهـایـ اـ عـلـیـحـضـرـتـ رـاـ تـماـ مـکـرـدـهـاـ استـ . فـرـمـودـنـداـ روـپـاـ ثـیـهـاـ مـیـخـواـ سـتـنـدـفـرـشـ اـ بـرـانـ رـاـ اـ زـبـیـنـ بـبـرـنـدـوـلـیـ منـ صـنـعـتـ فـرـشـ رـاـ اـحـبـاـ کـرـدـمـ . گـفـتمـ فـرـشـهـایـ کـهـ دـرـزـمـاـ نـ سـلـطـنـتـ اـ عـلـیـحـضـرـتـ تـهـیـهـ شـدـهـ دـیـگـرـ اـ مـکـانـ نـدـارـدـ . شـاهـ پـرـسـیدـدـرـاـ یـنـجاـ (ـارـزـ)ـ مـیـتـواـ نـ تـهـیـهـ کـرـدـ گـفـتمـ بـاـ نـکـهـایـ مـجاـزـ مـیـتـواـ نـنـدـبـفـرـوـشـنـدـ . فـعلاـ"ـ بـاـ نـکـ شـاهـیـ تـعـطـیـلـ اـ سـتـ بـرـایـ اـینـکـهـ بـاـ نـکـمـلـیـ خـوبـ کـاـ رـکـرـدـوـبـاـ نـکـ شـاهـیـ نـتـواـنـتـ بـکـارـ اـداـ مـهـبـدـهـ . اـ عـلـیـحـضـرـتـ گـفـتـنـدـیـکـیـ اـ زـکـاـ رـهـاـیـ مـهـمـتـاـ سـیـسـ بـاـ نـکـمـلـیـ اـ سـتـ کـهـ اـ قـتـمـاـ دـمـلـکـتـ رـاـ زـنـدـهـ کـرـدـ . مـنـ بـاـینـ مـلـکـتـ خـیـلـیـ خـدـمـتـ کـرـدـهـ اـ مـمـیدـاـنـیـ چـراـ اـ مـلـاـکـ مـاـ زـنـدـرـاـنـ رـاـ خـرـیدـمـ بـرـایـ اـینـکـهـ نـفـوذـ رـوـسـهـ رـاـ دـرـآـنـجـاـ اـ زـبـیـنـ بـبـرـمـوـلـیـ بـاـ لـاـخـرـهـ آـنـهـاـ کـاـ رـخـودـرـاـ کـرـدـنـدـوـمـ

برای اینکه بملت برسا نمکه نباشد بنا ن و گوشت قناعت کرد زحمت کشیدم و شروت جمع کردموا مروزه هم را گذاشت میرای مملکت و میروم وحالا که میخواهم بروم در خارج هیچ پول ندارم . بعدبا آقای جم فرمودند از زمان تحصیل و لاحضرت چقدر موجودی داریم . مبلغی گفتند که درست بنظرم نیست ولی میدانم مبلغ کمی بود .

فرما نده لشگر از سیرجا ن رسیدا جازه شرفیابی خواست که اجازه نفرمودند گفتند چون اسنا دمن با یاد تنظیم شود ووا لاحضرتها هموکالت بدھند روسای دادگستری و ثبت و رئیس دفترخانه و عکاس بیان یند . سه نفر آمدن دعکا س سه را بی زردشتی بود که یک پای مصنوعی داشت . رئیس دفترخانه سید العراقیین بود که از بچگی شل میزد . رئیس ثبت معین زاده بود که در اثربال نقاریا پایش را بر پریده بودند و با پای مصنوعی آمد . اعلیحضرت وقتی آنها را دیدند بآنها مزاج فرمودند و برئیس ثبت گفتند چرا پایت را ثبت نداده ای .

(مطلعی میگفت رضا شاه وقتی اینها را دید گفت تف برتوای چرخ گردون که وقتی کار انسان را لنگ میکنی سروکارش را به افراد لنگ و گذارمیکنی ... دراین شهرها هر که کاردا شتیم لنگ بود .)

از طرف قنسول انگلیس آمدن دوا صرا ردا شتند که زودتر حرکت بفرمایند اعلیحضرت فرمودند من پول خواسته ما ز تهران . . نما ینده قنسول رفت و برگشت و گفت کنسول گفته کرا یه کشتی لازم نیست . فرمودند پول برای کرا یه کشتی نیست من پول خواسته ام برای مخارج و نمیتوانم با این عجله حرکت کنم . گفت فقط کشتی ۲۴ ساعت توقف میکند .

بعدا اعلیحضرت در باره مطلب را دیوها و روزنا مهها مطالبی بیان داشته از وضع روزنا مهها کرمان پرسیدند گفتم دور وزنامه هست یکی استقامت که مدیرش رشا دبودیکی هم بیداری که مدیرش ها شمی بود که وکیل مجلس شد فرمودند و آنها بودند که وکیل نشده بودند من گفتم وکیل شان کردند حلافه میدی اینها را جع بمن چه گفتند . بعدبا طاق استراحت رفتند . فردا صبح وقتی آمدند با حسن ناراحتی

گفتند درا ینجا دکتر خوب هست گفتم سرهنگ جلوه رئیس بهدا ری لشگر
دکتر خوبی است گفتن بگوئید بیا ید سرهنگ آ مدوقتی خواست درجه
بگذا رددرا طاق یک تختخواب سفری بود و یک صندلی ا علیحضرت
خواستند روی تختخواب به نشینند، تختخواب شکست بندده دویدم زیر
بغلشن را گرفتم. دکتر گفت ۸ عشتب دارندوبا یدا ستراحت کنند.
روز بعدتا ظهر ازا طاق بیرون نیا مدندر آنوقت ناگهان وارد آبارخانه
شدند عدد ای از جمله آقای ایزدی آنجا نشته بودند اسبابهای زیا دی
آنچا بود پرسیدند یقدرا سباب برای چیست؟ لازمنیست و به ایزدی
دستوردادند هر چه لازم است همراه بپریم و بقیه را ب تهران برگردانید.
 ساعت ۵ بعدا زهراها نروز قصد حرکت داشتند. شاه رخ و قوامی و بنده
ایستاده بودیم. با بنده دست داده فرمودند خیلی خوش وقت هستم که
ب منزل شما وا را دشدم گفتم برای بنده و اعقاب بنده اسباب افتخار
است و سوارا تو مبیل شدن دورفتند. ولی آقای جم‌مانند سرشب از
کاخ تهران خواستند ایشان را و گفتن دبا ید فورا "حرکت کنید" و در
سیرجان خدمت شان برسید. واگر نرسید بیدر بیندر عباس ***
وقتی رضا شاه و همراهان به بندر عباس وا رسیدند چند شب در آنجا
آقا مت گزیدند تا بتوانند وسیله کشتی حرکت کنند. و خانه
چندتین از محترمین شهر برای آنها آمده شده بود. اخیرا "حمدی
نماینده ساق بندر عباس را در لندن دیدم که میگفت پس از سقوط
رژیم دادگاه انقلاب مرا احضار کرد و یکی از اتهامات من پیوستگی
بخاندان سلطنت پهلوی بود که میگفت در رضا شاه و همراهان نش هنگام
آقا مت در بندر عباس در خانه پدرم اقا مت کرده اند. بحاکم شرع گفت
من در آن موقع شاگرد مدرسه بودم و نمیتوانستم مانع ورود رضا شاه
و بستگانش بخانه پدرم بشوم. بینا برای ن نقشی درا ینکار رنداشتم.
احمدی میگفت مزا حمت زیا دی برایم فراهم کرده بودند ولی بعلت
اینکه با آیة الله بهشتی هنگام اقا مت در لار آشناشی داشتم از
زندان آزاد شدم. احمدی میگفت بهشتی در لار ساقه معلمی داشت.
او دارای آواز خوشی بود و مشروبات هم علاقه فراوانی داشت. وقتی

بزحمت بدیدا رش نایل شدم گفت بتوكمک خوا هم کرد بشرط اینکه آن
سوا بق در لار را فرا موش کنی . قول دادم وا وهم بمن کم کرد که
اکنون درخ ارج از کشور زندگی میکنم . * * *

سرا نجا م رضا شاه پس از چند روزا قا مت در بندر عبا س بکشتی مسافری
(بندر) (که برای او وهم را ها نش توقف کرده بود میرود و بده آقا ی جم
چنین میگوید :) از طرف من بها علیحضرت محمدرضا شاه بگوئید بندر
عبا س محل بسیار مهمی است . توجهی با ینجا نشده در اصلاح وضع آن
اقدام کنید .) آنگاه رضا شاه در حال یکه چشمانتی پرا زاشک داشت و
جعبه ای که در آن مقداری از خاک ایران بود بحاضرین گفت :
(این بهترین یا دگاری است که همراه دارم) آنگاه ازیران خارج شد .
وقتی کشتی به هندوستان رسیدها ووهما را ها ن بهیچوجه اجازه ورود
دا دهنمیشد . درا شرشت گرما و طول توقف در دریا حال چندتگان از
همرا را ها ن بهم خورد وعا قبت هم گفته شدبا ید بجزیره کوچک موریس
بروند . رضا شاه که روزگاری تما مچرخهای مملکت یا اراده اش در داخل
ایران میگشت وضعی چنان شده بود که حتی نمیگذاشتند برای استراحت
چندسا عته بیک کشور دوست مثل هندوستان پیدا شود .
قطععا " رضا شاه درا ینجا پیش خود میگفت

(چو آید بموئی تو ای کشید چوب رگشت زنجیرها بگسلد)
این همان شاهی بود که وقتی روزگار با او مسا عد بود خود را از سر بازی
بسلطنت رسانید ولی وقتی ایام بکام و نبودا و را بوسط اقیانوسی
بر دند که حتی اجازه نمیدادند قدم بروی خاک بگذارد . فریاده او
اعتراضه ای او هم شری نداشت . چنانکه اعтраض و فریاده از هزاران نفر
هم هنگا مسلط نتش درا و بی شربود . و که برای نخستین با رمزه تبعید
را می چشیدند ای تبعیدیان دوران او هم بگوشش میرسید که روزنا مه
(نا هید) زبا نحال آنها شده و چنین سروده است :

با زهای وطنم آرزوست مملکت خویشتنم آرزوست
بلبل سرگشته ما ندر قفس بال و پری در چمنم آرزوست
مشتی از آن تربت ویران شده برس رخود ریختنم آرزوست

(سرکلار مونت اسکرا بین) ما مورتب عید رضا شاه بجزیره موریس چنین مینویسد:

من یک افسریاسی انگلیسی در هندوستان بودم. مدته‌سادرن بلوقستا ن و کرمان و خراسان ما موریت داشتم و آنندکی زبان فارسی یا دگرفته بودم. درا وایل مهرماه ۱۳۲۵ از طرف رئیس روابط خارجی حکومت هندبمن گفته شدشما ما موریت یافتہایدکه شاه ایران را به جزیره موریس ببری و در آنجا تحت اللحفظ نگهدا ری. من شگفت زده شدم. گفتند تو دوا و طلب ما موریت درا ایران بودی حالاشا هایران از بندرعباس حرکت کرده بزودی به بمبهی میرسد. گفتم شایع است که او به هندمیا یدگفت این شایعه را ما پراکنده ساختیم. بنظر ما نباید شاه ساق ایران وارد هند بشود زیرا ممکن است مسلمانان هند بر ضد ما که پا دشا ه بزرگترین کشور سلطنتی جهان اسلامی را از تخت سلطنتش دور کرده ایم طغیان کنند. شما با یادوتی کشتی که در ساحل بمبهی در نقطه دوری می‌باشد در نشینان آن را به کشتی بزرگتری منتقل سازید و آنها را بموریس ببری که حکمراں جزیره نگهدا ری شاه ساق ایران و خانواده اش را پذیرفتند.

من میدانستم که رضا شاه مردی خود ساخته از طبقه عالی است که یکه و تنها و صرفاً "با برخوردا ری از اقتدا رخود حکومت قرون وسطائی پا دشا هان قا جا روبه سرکشی ایلات و عشا ییرخا تمهداده و با بنیانگذاری سلسله جدیدی مملکت ایران را در راه پیشرفت و رسیدن بتمدن غرب هدایت کرده است ولی یک محا سبه غلط با عث شدکه سلطنت او و پیايان برسد. زیرا با در نظر گرفتن پیروزی آلمانها، بعوا مل محورا جازه دادتا در مملکتش با ایجا دتسهیلات برای عبور قوای هیتلر که مصمم بحمله به هند بود بپردازد بهمین جهت کشور ایران از طرف متفقین اشغال گردید و ظرف دور روز تما منقاد سوق الجیشی ایران اشغال شد و رضا شاه هم بنفع پرسش از سلطنت کناره گرفت.

بنمن دستور داده شد هیچکس از دوستان و بستانگان شما نباشد از ورود

این کشتی اطلاع حاصل کند. هیچکس حتی ناخدای کشتی حق خروج ازکشتی را ندارد. هیچ فردی مأذون نیست که از ساحل وارد کشتی بشود مگر افرا دی که معین میگرددند. تا ۴ روز دیگر هم کشتی (بندر) به بمبئی میرسد. سواحل غربی هند در اواخر سپتامبر "معمولًا" بدترین هوای تما م دوره سال را دارد. وقتی وارد کشتی شدم نزد ناخدا رفت. لیست ۲۵ نفری مسا فرین را نشانمداد که ۷ نفر شان جزو خدمه و بقیه اعضای خانواده سلطنتی ایران بودند. شش نفر از پسران و دونفر از دختران شاه که بین سنین ۲۵ تا ۱۲ بودند. از میان سه همسرشان تنها همسرسوم و ملکه عصمت همراه خواه هر شاه ندیمه ا و بودوشوهر بزرگترین دختر شاه در کشتی حضور داشتند. مرد کوتاه قدمی هم جزو همراهان بود (قطعاً "ایزدی بوده است). ناخدا گفت این مسا فرین در بین راه برایم خیلی گرفتاری ایجا دکرده اند و خوشحال مکه امروز از کشتی خارج می شوند گفتم متن سفم که هیچیک از آنها حتی خودشما هم مأذون نیستید که از کشتی خارج شوید. ناخدا با عصبا نیت گفت پس ما تا کی اینجا زندانی هستیم؟ گفتم کشتی بر مه چند روز دیگر می آید که آنها را به موریس ببرد. با یده روزا ینجا بمانید. گفت پس بیا ئیدشما را بشاه پیر معرفی کنم. مرا نزد رضا شاه برد. با قا متی خمیده در لب سخا کستری تیره در حالی که روی نرده کنا رعشه کشتی خم شده بود و پشت سرا و جوانان فا میل در حال گفت و گو و خنده بودند دیده میشد. وقتی ناخدا مرا معرفی کرد. من خود را در مقابله یک مرد بلندقا مت که شانها ش خمیده شده و موها یش سفید و خطوط عمیق و هموار چهره اش حکایت از جنگ آزمودگی میکردند که یا فتم. مردی را دیدم که خیلی از عکسها و مجسمه ها یش پیر ترو شکسته تربود. با و تعظیم کرده گفتم سلام برای علیحضرت هما یونی . . . من از طرف نایب السلطنه و فرماندار کل هند خدمت رسیده ام.

گفت علیکم سلام چه کار داشتید؟ گفتم آنها همراه خیر مقدم و آرزوی سلامت ذات مبارک پیغام داده اند که شما و بستگان تان امکان ندارد

درخاک هندوستان پیا ده شوید . ولی بزودی بجزیره موریس میروید
ومیهمان دولت ما در چندماه آینده خواهد بود . شاه با عصبا نیت
گفت موریس ... موریس ... من تا کنون اسم آنرا همنشته‌ام . او
روکردیدا ما دش و گفت (فریدون) این فرنگی مزخرف میگوید به
زبان فرانسه ازا و بپرس که موضوع چیست ؟ من بفرانسه مطلب را
برای فریدون جمگتموا و هم مطلب را بفارسی برای شاه ترجمه کرد .
همه‌نا راحت شدند و گفتند ما هنگام ترک ایران دلخوش بودیم که به
بمبئی خواهیم رفت و احتیاجات خود را خریداری خواهیم نمود .

فریدون گفت ما را با فریقا میباید ؟ بین شیرها و سوسما رها
من گفتم این جزیره بهشتی است برای گذرانیدن تعطیلات شروع تمندان
آفریقا جنوبی ... آنها بیا دجزیره سنت هلن و ناپلئون افتادند .
پس از لحظه‌ای نما ینده‌ای از جانب رضا شاه چند تلگراف اعتراض آمیز
خطاب به پرسش و نایب السلطنه و نخست وزیر هنددا دکه منه‌مبا
پیا مها از کشتی خارج شده به هتل تا ج محل رفت .

وقتی دوباره بکشتی رفتم دیدم که آنها بوضع خودتن در داده اند دولی
گفته من که در موریس پشت میله‌های زندا ن نخواهند رفت اثربری
نداشت . از آنها صورت احتیاجات شان را خواستم . صورت فرا وانی
دادند که شا مل اقلام زیادی میشد . یک خانم از ساکنین جزیره موریس
را که فرانسه میدانست و یک خیاط پیدا کردم و با خود بکشتی بردم
ومیترسیدم که به مقامات انگلیسی گزارش بدنه‌نکه من افراد غیر مجاز
را او رد کشتی کرده‌ام . ولی چاره نبود . یکی از پسران شاه از من دور بین
فیلم برداشت ۱۶ میلیمتری خواست . دو تن از پسران خردسال شاه
پیپ میخواستند . شمس پهلوی یک اتومبیل اسپورت کورسی قرمز
دونفره میخواست . شاه پیرا زم من چهار تخته قالی ایران میخواست .
دو تخته قالی هما زکرمان با خود آوردند بود . خلاصه حدود ۳۶۵۰ پوند
وسایل خریداری شد . پول آنهم از محل سپرده شاه در بانک برویتا نیا
در بمبئی که چند روز قبل از کناره گیری از سلطنت فرستاده بود

تا مین گردید. وقتی ۱۲ چمدا ن و ۶ صندوق و سايل را با اتومبيل کورسي قرمزنگ برا يشا ن بردم خيلي خوشحال شدند. شاه پيرو قتي چک ۳۶۵۰ پوندي را اماضا ميكردنا را حلت نشد. اين يك دهم اعتبا را در با نك بود. عليرضا بمن گفت ما از کجا بدا نيم که شما اجنا س را به اين قيمت خريده ايد؟ عصبا نى شده گفتم اگر نمي�وا هيد همين الان برميگردا نم. ساير فرزندان شاه ترا حلت شده گفتند ما قصد تو هيئن نداشتيم مي�واستيم قيمت را بدا نيم.

تا آخرین لحظه اقا مت در كشتی (بندر) شاه ساق ايران منتظر پاسخ مساعدتلگرا فها يش بودولي هيچگونه تغيير تصميمي گرفته نشد. كشتی پا تزده هزا رتنی (برمه) شاه و بستگانش را بسوی موريس حرکت داد. وقتی بسته ها با زميشدد و پرسراه از بوددن پيب هانارا حلت بودند که با جستجوی فراوان پيدا شد. شمس هم اتومبيلش را پهلوی سه کا ديلاك بزرگ شاه که ازا يران آورده بود ديد و گفت (اين چие؟) مي�واستم رنگش قرمزنگ رو طولش اندکي درا ز تربا شد. گفتم غيراز اين در هند نبود بعد راضي شد. سرانجا مسافت ده روزه ۲۵۰۰ مالي یاران مادر حال يك كشتی جنگي ما را اسکورت ميگردا پايان یافت.

شاه و همراهانش غذا های ايراني صرف ميگردند. شاه آشپز مخصوص خود را يك مردا زکا رافتاده و نجسب و تريا کي بود همراه آورده بود. که ا نوع پلوها و خورشها و چلوکباب برای مسافران تهيه ميگرد. شاه ا شتهاي خوبی داشت. هميشه قبل از غذاي اصلی يك جوجه آب پز همراه با مقداری برنج مي خورد. شاه هر روز صبح حدود دوسا عست در سالن مرکزي كشتی مينشت و با پسرانش که دست بسينه جلو ييش منيا يستادند محبت ميگرد. شاه ا مولا" بنوشتند و خواندن علاقه ای نداشت. زبان فارسي شاه خوب و اطلاعات او در لغات فارسي و عربی بدبود. شاه پير بمن ميگفت آخر چرا ا نگليسها نگفتند که بكمک من احتياج دارند؟ اگر نخست وزير شما ا هميت سوق الجيسي مملكت من را برای متفقين، برايم تشریح ميگردم من فرصت خوبی برای مساعدت

بشماداشتم. شما انگلیسها میگوئید من آلمانها را درایران پنهان
دا ده بودم. این گفته‌بی معنی است پلیس مخفی ما دائمًا مرا قبضه
آنها بودکه مبارا به بیطری مخصوصاً خدشها را در شود. شما میگوئید که به
ایران بعنوان کاتال ارتبا طی جهت حمل تجهیزات جنگی بشوروی
احتیاج داشتید. بسیار خوب اگر بجا این عملیات تأسیس آوردن
ملکت را مطلع می‌خواستید من تمام راه‌آهن سراسری را در اختیارتان
می‌گذاشتمن ولی شما بجای آن کشور را بجنگ کشا نیدید و با بدترین
دشمنان ما یعنی روسیه شریک شدید در حالیکه احتیاج باینکار نبود.
من بدراست نایب‌السلطنه برای انتخاب خودم آفرین گفتمن چون
هیچ مداخله‌ای در کارایران نداشتم و فارسی هم میدانستم. با کمال
صدقت بشاه گفتمن بهیچ‌وجه قلوب پاسخگویی بسئوالات شما نیستم. شاه
هم با وقاریا من رفتار میکرد.

وقتی کشتنی را ردا سکله بندر لوثی شد رئیس کل پلیس جزیره موریس
بدیدارم مد گفتمن میخواهیم فوراً با حکمراں جزیره ملاقات کنم همراه
او نزد حکمراں رفتیم. که (سر بیدکلیفورد) بود. او گفت در سال ۱۲۲۱
فرا نسویها این جزیره را از چنگ هلندیها خارج ساختند در سال ۱۸۱۴
انگلیسها فرا نسویها را اخراج کردند و حاکمیت جزیره موریس را
بدست گرفتند. اکثر قصرها و ساختمان‌ها فرا نسوی است. حاکم جزیره
گفت یک ویلای سه طبقه برای خانواده شاه ایران تهیه و آماده کرده‌ایم.
از حکمراں خواستم که از شاه ایران بعنوان یک میهمان رسمی و
عالی‌مقام استقبال کنید چون او هنوز فکر میکنده که اسیر جنگی است.
حکمراں گفت مطمئناً "چنین خواهیم کرد. اقبالیاً رسماً بکشتی
برمه رفت و با کمال ادب با شاه بی تاج و تخت مذاکره کرد. دو گروه
نظمی بعنوان گارد احترام از شاه ایران استقبال کردند که این
موضوع برای شاه ایران تعجب آور بود. شاه با لباس شخصی و کلاه
از برا بر صفحه گارد احترام عبور کرد ولی نمیدانست چگونه با ید رفتار
کند. درحالیکه ۵ پسر جوان شاه بدون کلاه پشت سرا و بودند با قدمهای

سنگین از برا برگا رداحترا مگذشت و با ادای احترام بفرمانده گارد پاسخ داد. وقتی بمحل اقامت خود رسیدند چشمها ن بپرچم سه رنگ ایران با شیرو خورشید سرخ افتاده بربالی عمارت درا هتزا ربود همه مشغوف شدند.

با اینظرز من نا پلئون ایران را در (سنت هلن) ترک کردم. ما برای تا مین آسا یش شاه و خانواده اش دست به رکاری زدیم بهترین دکترهای جزیره را برای سلامتی آنها بسیج نمودیم. معلم سرخانه برای آموزش فرزندان شاه فرستادیم. متاسفانه شاه خیلی شکسته شده بود سلامتش بصورت نگران کننده ای به مخاطره افتاده بود. مطمئناً "جزبه دلیل کناره گیری از سلطنت علت دیگری نداشت. او در زندان افکار و خاطرات خود محبوس بود.

در بیها رسا ل ۱۳۲۱ تصمیم گرفته شده ژوها نسبورگ همراه خانواده اش برودو بآخره درسن ۶۷ سالگی در پنجم مرداد ۱۳۲۳ همانجا درگذشت. بعداً "بعنوان سرکنسول انگلیس در خراسان مأموریت یافتم و حکومت جدیداً ایران هم را با میل پذیرفت.

* * *

وا لاحضرت شمس پهلوی در خاطرا تش چنین مینویسد:

"یک کشتی برای سفر ما اختصاص داده بودند که کشتی محقق است بود بنام (بندار) که در داخل کشتی از اوضاع بکلی بی خبر بودیم. رابطه ما با وطن عزیز و همه جا قطع گردید و این بی خبری بیش از همه برای اعلیحضرت نا راحت کننده بود. پس از ۴ روز سرانجام مساحل بمبئی از دور نمایان شد. مسافت خاطری به مدد دست داده و خود را برای پیاده شدن آماده کردیم. ولی ناگهان ملاحظه کردیم کشتی بجای اینکه بساحل نزدیک شود راه وسط دریا را پیش گرفت. معنی اینکار را نفهمیدیم همه دچار حیرت شدیم. دل من گواهی میداد که پیش آمد شومی درانتظار ماست.

درا ین موقع دیدیم که از طرف ساحل یک قایق موتوری در آن جمعی

سربا ز مسلح هندی هستند بکشتی ما نزدیک میشود ... ابتدا خوشحال شدیم و فکر کردیم برای هدا بیت کشتی ما بسا حل میآید ولی بعداً "علوم شدکه برنا مهدیگری دارند. سربازان مشغول حمل با روینه خود به کشتی شدند و سه انگلیسی که همراه آنها بودند نزدشا ه رفتند.

آقای اسکرین که خود را نما ینده نایب السلطنه هندوستان معرفی کردا عتب از رنا مهاد را بدها علیحضرت ارائه داد و گفت من میهماندار شما هستم. شما نمیتوانید در بمبئی پیاده شوید با یادپنجم روز در همین کشتی در وسط اقیانوس با شید و قتی کشتی اقیانوس پیما رسیدشما با آن پنجزیره موریس سفر خواهید کرد.

اعلیحضرت از شنیدن این سخنان سخت برآ شفته شده گفتند (پس من زندانی هستم. من آزادانه از کشور خارج شده ام. بمن گفته بودند که در خارج از کشور بسیار کجا که بخواهیم میتوانیم سفر کنم، جزیره موریس کجاست؟ چرا اجا زه نمیدهند من با مریکای جنوبی بروم. چرا اجازه نمیدهند که در بمبئی پیاده شویم و تا رسیدن کشتی اقلادر شهر بمانیم؟) اسکرین گفت (من اظهار ارادت شما را تلگراف میکنم و شخصاً نمیتوانم جزاً نکاری که گفته اند انجام دهم.)

سربا زان هندی در کشتی مشغول. پاس دادند. چندقا یق مسلح هم با آنها پیوستند. دیدیم چاره ای نداریم غیر از اینکه صبور باشیم. وقتی مطلع شدیم که موریس خیلی گرم است گفتیم اقلای اجازه بد هند که چند نفر از ما بشهر رفته و سایل لازم را برای زندگی در آنجا تهیه کنیم. ولی اجازه ندادند و گفته هر چه میخواهید برای شماته هی خواهد شد. توسط آنها تعدا دی پشه بندوبا دیز و یخچال بر قی وا زا یعن قبیل اشیاء خریداری کردیم و خیا ط بکشتی خواستیم تا برای اعلیحضرت و شاہپورها لباس تا بستانی بدو زد. چهار ر مستخدم که همراه داشتیم وقتی اسم جزیره موریس را شنیدند از جاهزه خواستند که با زگردن و گفتن دما بجزیره موریس نمی آئیم. اما حتی اجازه بازگشت به مستخدمین هم داده نشد و بر ما روشن شد که در حکم محبوسین سیاسی هستیم

ورا ه با زگشت حتی به مستخد مین هم مسدود میباشد . آن روز علست
اما نعت ورود به بمبهی را نمیدانستیم ولی بعدا فهمیدیم که از ابراز
احساسات مسلمانان هندبرای شاه ایران نا راحت میشند .

نگرانی همه ما بصورتی بودکه حتی سربا زان هندی داخل کشور را
متوجه ساخت و آنها را متاثر نمود . اعلیحضرت بدوان "عصبانی و ناراحت
بودند ولی بعدا" همه را بصیر و بردباری دعوت میکردند . با اینهمه
احساس میکردم که در زیر آن قیافه متین و آرا مطوفانی نهفته است
واعلیحضرت بیش از همه ما رنج میبردند ولی آشکار نمیکردند . بیش
از هر چیز برای کشور غم انگیز بودند . این غم روزا فزون بود تا سرانجام
طوما رزندگی وحیات ایشان را در نوردید .

در موریس هم ما نندکشتی میهمان دولت انگلیس بودیم و با کمال
سخاوت از ما پذیرائی میکردند ولی اعلیحضرت میلشان این بودکه
در گوشها ای از دنیا مثل یکفرده عادی زندگی کنند و خرجشان را خودشان
بدهند . میخواستند بکانادا یا جای دیگر بروند ولی موافق نمیشد .
تا مدت‌ها از داشتن هرگونه ارتباط با وطن محروم بودیم . فقط
را دیوهای لندن و برلن را میشنیدیم که ناسزا میگفتند . اعلیحضرت
میگفتند جرم من جرمی است که با یده‌های دو طرف بمن فحش بدهنند .

پس از مدتی وقتی نامه برادرم بdest اعلیحضرت رسید برقی ازنگاه
ایشان جستن کرد . با دستی لرزان نامه را با زکرند و چندبار
خواندند که قسمتی از آن چنین بود : ((آن عظمت و شوکتی را که وجود
اعلیحضرت رضا شاه (با یاران بخشیده بودند) این کشور را
بربسته است .)) پدرم این پیام را برای اعلیحضرت فرستادند :
(فرزند عزیز - من نیز از وسائلهای که شما بکار ربرده و مکنونات ضمیر
خودتان را با ضبط کردن در صفحه بمن رسانیده اید استفاده مینما یم
و خوشوقتم که میتوانم لحظه‌ای بصحبت کردن با آن نور چشم عزیز خود
را مشغول ساخته خاطرا فسرده را تسلی بخشم . نداش قلبی آن نور
چشم مهربا ن که با مواجهی نا مرئی تبدیل شده بود با منتهای وضوح

قلب من آنرا تشخیص میدا دچنان درمن تا شیرروح بخش نمودکه با
گریه شوق یک کلمات آنرا در بهترین زوایای قلبم جا دادم. هر
چند بعد مسا فرت ظاهرا" ما را از هم دور ساخته ولی من با چشم دل هر
دقیقه آن فرزندگرا می رادر مقابله نظر مجسم می بینم و هیچ منظره
دیگری نمی تواند آن شب را جایگزین شود. اگر این فکروا میدکه
آرزوی دیدار شما و تمام فا میل با شده لحظه مرابخود مشغول نمی ساخت
دیگر بهیچوجه قدر و قیمتی برای زندگی قائل نبودم و میدوا رم با
تائیدات الهی تیرآمال من بهدف مقصود رسیده بتوانم شما و تمام
فا میل را روزی در آغوش محبت بفشارم.

فرزندگرا می - من از موقعی که بینفع شما تصمیم باستعفای مقام
سلطنت گرفتم و برای پیشرفت کارهای شما مصلحت دیدم کشور را ترک
نمایم تمام امیدواری من این بودکه از دور خدمات ما دقا نه شما را
بکشور شاهد باشم. اطمینان داشتم که شما با قوه جوانی و عشق بعین
در مقابل شدای دوستی ها پایدا ری کرده و همه گونه تا ملایمات را بر
خود هموار خواهید ساخت تا در میدان اجتماع گوی افتخار و نیکنا می
را بربا ئید. من در عین اینکه یک آن و دقیقه از فکرشما غافل نیستم
معهدا خود را با این اندیشه که شما اوقات را بخدمت بکشور مصرف
مینما ثید خوش وقت و خوشحال نگاه میدارم. شما با یادنیست بجیرانات
همیشه بیدار و آگاه باشید. هیچ وقت دستخوش نصایح فریبنده ای که
بوي غرض از آن استشمام می شود نشده ثابت و پا بر جا باشید. حال که
این با رعایتم مسئولیت را در دوره تاریکی بدوش کشیده اید نبايد
از هیچ پیش آمدی بهرا سید. چون موقعیت شما طوری است که
کوچکترین اشتباه از طرف شما ممکن است بقیمت از بین بردن خدمات
۲۰ ساله و نا مفاسد میل تما مشود. با یاد بهیچوجه قوه ای نتواند کمترین
چنان بر جای خود محکم واستوار باشید که هیچ قوه ای نتواند کمترین
حرکتی در را ده شما ایجا دنما يد. این بود آنچه بطور مختصر می توانستم
درا این صفحه بگنجانم تا بموضع خود چرا غرا هشما باشد. در خاتمه قطع

ویقین دارم نسبت به وظیفه مقدس دیگری همکه عبارت از حفظ
خانواده باشد با سجا یای اخلاقی که در شما سراغ دارم کوتاهی نکرده
وزنگیر مودت ویگانگی تما مافرا دفا میل را با توجه شخصی محکم و
تزلزل ناپذیر خواهید ساخت تا آزاین راه نیز من همیشه و برای همه
وقت آزان فرزند دل بند خشنود دلشا دباشم .

* * *

بطور یکه ملاحظه فرمودیدا زروز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ که رضا شاه از سلطنت استعفا کرد، دوران تبعیدا و در خارج از ازوطن آغا زگردید. روز پنجم مهرماه ۱۳۲۰ (۲۷ سپتامبر ۱۹۴۱) با کشتی ایران را ترک گفت. پس از چند شب آن روز در کشتی بدوان "در جزیره" (موریس) واقع در شرق جزیره ما داگاسکا ردر اقیانوس هند بسیربرد. غم و غصه دوری از ازوطن واژدست دادن سلطنت و قدرت و بدی هوای آن جزیره رضا شاه را بشدت مریض کرد.

برا ثرفشا رشا و دولت ایران شاه سبق ایران را به (دوربان) پرت ناتال منتقل ساختند که چون هوای آنجا هم مساعد نبود سرانجام پس از دوما به ژوها نسبورگ انتقال یافتند که پس از عماه اقامت در آنجا روز ۴ مرداد ۱۳۲۳ (۲۶ جولای ۱۹۴۴) درگذشت. پیام فوق را ۲۷ روز قبل از فوت خود بروی نوار ضبط کرده برای (پهلوی دوم) فرستادند. رضا شاه ۶۳ ماه بعد از استعفای از سلطنت فوت کرد.

فریادوفغان علیه رضا شاه

اگر زبان غوغای ملک خورد سیبی برا ورن دغلامان او درخت از بیخ

*

بارفتن رضا شاه از کشور و تغییر سلطنت ناگهان صدای اعتراض در داخل و خارج علیه فردی که ۲۰ سال با قدرت برا بران حاکمیت داشت بلند شد. را دیوهای لندن و برلین و دهلی نہ تنها علیه اومطالب زننده‌ای منتشر می‌ساختند بلکه اشعار موهنه هم پخش می‌کردند که در شاه را دیوهای رسمی کشورهایی مثل انگلستان و آلمان نبود. چند بار رشنیدم که در یکی از همین را دیوهای اشاره خوانده می‌شد که یک مصوع آن چنین بود: (عاقبت آن شاه صیفی کار باد مجان فروش ۰۰۰) این حملات و اعتراضات با عمل رضا شاه ادامه داشت. "اتفاقاً" رضا شاه هم که در دوران حکومت و سلطنتش هیچ صدای انتقادی را نمی‌شنید و علاقه‌ای هم به شنیدن آن ابرا زنمی‌کرد سعی داشت برادر دیوهای خارجی گوش بدهد ولی دستش کوتاه بود و کاری از اساخته نبود که با یعنی اعتراضات پاسخ گوید. بحال خود و مملکت تاسف می‌خورد ولی گله‌گاهی بطوری که همراهانش می‌گویند از فرط عصبانیت را دیوهارا خرد می‌کرد و می‌شکست.

را دیولندن درچها رم آبان ۱۳۲۰ در با ره رضا شاه چنین گفت :

سیاست دولت انگلستان نسبت با ایران مبنی براین است که ایران با یدمستقل بوده و تما میت خاکش محفوظ و نظموا منیت در آن برقرار باشد . برای اینکه فقط دروازه هندوستان است بلکه دروازه تمام آسیا میباشد و عدم استقلال و بی نظمی وا غتشاش در آن برای ماحضرناک میباشد . دولت انگلیس در کارا براین دخالت نمیکند مگراینکه مایوس شودا زا اینکه دولت ایران نتواند روی پای خود بایستد .

در سال ۱۹۵۷ ما با دولت تزاری قرارداد بستیم و ایران را بمناطق نفوذ خود تقسیم کردیم . در جنگ بین المللی اول بعلت دخالت آلمانها و عثمانیها منافع خود را در خطر دیدیم و در کارا براین دخالت نموده قرارداد ۱۹۱۹ را با ایران بستیم . پس از اینکه دیدیم ملت مخالف است آنرا رد کردیم . تما متفویت ما از رضا شاه پهلوی برای این بود که نظم منیت و اقتدار را در کشور خود برقرار رسانی بدو با یاد انصاف داد که در چند سال اول زمان مداری خود بصلاح امور پرداخت و اقداماتی را برای ترقی و پیشرفت ایران انجام داد که ما و همه ایرانیها راضی بودند . ما بمزور هر چه قدر تش زیا دترشداز را هصحیح منحرف گردید و بکارهای بیقا عده دست زد که ملت ایران ناراضی شد . ما هم راضی نبودیم ولی چه میتوانستیم بگنیم . و بحرف هیچکس گوش نمیدادوا گرمیخواستیم جلوی کارهای او را بگیریم با یدبزور متousel میشدمیم و این مصلحت نبود . وقتی دیدیم با نزدیکی بالمانها منافع ما را در خطر میافتد برخلاف میل خودمان اقدامی کردیم زیرا با جنگ هولناکی در گیرهستیم که موجودیت ما را بخطر میانداخت بشما ملت ایران اطمینان میدهیم بمحض رفع مخاطره خاک کشور شما را تخلیه خواهیم کرد و دولت شوروی همکه متفق ماست همین کارا خواهد گردید .

* * *

علی دشتی نخستین نصاینده‌ای بود که علیه رضا شاه شروع به صحبت کرد و تندترین نطقها را ایران نمود که قسمتی از آن چنین است:

از قرا ریکه‌شنیده‌ام گویا شاه مستعفی می‌روند. وقتی آقای فروغی استعفای ایشان را آوردند بطور خصوصی و همچنین در جلسه علنی تذکر دادم که قبل از تفریق محاسبات ۲۶ ساله‌نباشد از ایران بروند. عصر همان روز عده‌ای از وکلا زرئیس مجلس خواستند واشان را پیش‌نخست وزیر فرستادند و عده‌دا دندکه مطابق میل و کلارفتا رخواهد شد.

با یادبومسئله جواهرات هم رسیدگی شود (صحیح است) – بنده سئوال می‌کنم که اگر کمیسیونی معین شدوده روز دیگر متوجه شدمقداری از جواهرات نیست آنوقت آقای فروغی و دولت از عهده مسئولیت بر می‌آیند؟ در این ۲۵ سال حق مالکیت که از اصول مهم حقوق بشر است مرا عات نشداصل مالکیت متزلزل گردید. مردم منتظر بودند که این مطلب بشکل قطعی و صریح در برونا مددولت گنجانیده می‌شد. کسانی که از معا ملهم باشند مستعفی ادعای غبن دارند می‌توانند فسخ کنند. مردم را بزندان انداخته و ملاک آنها را قباله کرده‌اند حال دولت مکلف است اموال آنها را پس بدهد. عجیب ترا این است که تزلزل مالکیت از پادشاه بدواند و بر دولتی همسراست کرده بود. وزارت فرهنگ ملکی را که متری ۷۰ تومان قیمت داشت و سیله‌شهرداری به متری ۱۸ تومان گرفته بود. شرافت و مبارات یک کشور در این است که بی‌зор شهرداری و بقوه حبس و زجر ملک مردم را تصرف کنند. در باره اموال منقول می‌گویند ربانکهای داخلی ۲۰ میلیون تومان دارند. گویا ۲۴ میلیون را به پادشاه فعلی بخشیده‌اند که ایشان چند میلیون آنرا با مورخیریه و لوله‌کشی اختصاص داده‌اندوهی تعارف و مجامله را افتاده بنا می‌آیند (عطایا). یعنی چه؟ این پول‌های مال مردم است. با یادبرگردید. و انگهی پول بآنکهای لندن و آمریکا و برلین چه می‌شود؟ مطلب دیگر در باره حساب ذخیره کشور است که با یادوزیر

دارای آنرا روش کند. شنیده امشهردا ری تهران ۳۵ میلیون تومان
از بابت عمارات آعلی و مبارک آبا دو تهران و ما زندران از سال
۱۳۰۵ از شاه مستعفی طلبکار است ترتیب این مطلب چه میشود.

مشهدا ری کا میونهاي متعددی دارد برای حمل سنگ و گچ و آهک
ساختمانهاي شاهنه برای رفع حوائچ مردم شهر. مطلب دیگر آزادی
محبوسین است که بین نمايندگان اين فکري پيدا شده که طرحی تهيه
کنند که دولت پيشدستی کردواعلام عفو عمومی داد. کا رخوبی است ولی
هنوز هم ميشنويم عده ای توقيف هستند. مسئله مهمتری که دولت با بد
بان توجه کنند آزادی سطق و قلم است. من يقين دارم که اگر در زمان
شاھ سابق آزادی فکر و عقیده و قلم برقرا را بودا ينهمه ظلم نميشدو کار
با ينجا منتهی نمیگردد.

دشتی گفت: متوجه زا ز ۲۰ سال اعليحضرت شاھ سابق زما مدار مطلق
واختیار دارا روبرو نظرت درا مورمالی واقتضا دی مملکت بودند.
وکلامیل دارند که تدا بیر معقولی بشود مخصوصا "به جوا هرات سلطنتی
رسیدگی بشود. بعلوه تکلیف سه ما رضا شاھ از نفت جنوب مشخص شود و تا
رسیدگی دقیق، نبايد شاهزاده ایران خارج شود.

سید یعقوب انوار که یکی از طرفداران سرخست رضا شاھ بود و هنگام
تغییر سلطنت هم با مصدق وکلیه مخالفین رضا شاھ بشدت نبرد میکرد
وقتی رضا شاھ استعفا کرده مجلس گفت: (الخیرفی ماقع) ... یک
پیش آمدی شده که انشا الله برای ملت ایران خوب باشد. نایندگان
مثل سابق اتحاد دارند و با پشتیبانی از دولت و کابینه میدوازند
تمام خرابیهای گذشته جبرا ن گردد. روزنا مههای مانبا ید مدل مغل
منقا رچیده در قفس آهینه باشند. تا کی ملت ایران با ید صد انداشته
باشد که بگوید: آقا ظلم خانه مرا خراب کرده است.

مویدا حمدی گفت در دوره ۱۷ ساله سلطنت رضا شاھ بالغ بر ۴۴ هزار سند
مالکیت بناها و صادر شده که با ید تکلیف آن روش گردد.

درجسه خصوصی مجلس موضوع رسیدگی با شیاء گرانها و جواهرات

سلطنتی واستردا دا ملک مردم و آزادی زندانیا ن ورفع سانسور از
مطبوعات مطرح شدکه دولت از هرجهت و عده مسا عددا د.

روزنما مههای سا بق که سکوت مطلق در پیش گرفته و مطالبا ن کلا" در
تا ئیدا قدا ما ت رضا شاه ورزیم بود حملات را ۲۱۶ غا زکر دند. حتی روزنامه
اطلاعات نوشته (که شاھپورها خیلی لوس شده بودند) سا پر روزنما مههای
نوشتند که سالی ۷۰ میلیون عواید مستغلات و املاک شاه بود و سپرده
رضا شاه در با نکهای خارج حدود صد میلیون دلار میباشد ولی دولت
وقت صریحا" چنین اعلام کرد (دولت با بررسی های دقیقی که بعمل
آورده تا کنون هیچ اطلاعی بدست نیا مده که شاھ سا بق در با نکهای
خارج پول نقددا شته باشد). همچنین روزنما مه بیدا ری کربمان چنین
نوشت: موقعی که رضا شاه در کرمان بود و نفرات ز محترمین شهر به
دیدا را ورفتند، رضا شاه گفت ۷ هزار میلیون تومان جمع کرد و لی
ا مروز که ازا یران میروم هیچ ندارم.

روزنما مه دیگری نوشته وقتی رضا شاه در کرمان بود سر لشگر سیاه پوش
فرمادنده لشگر بیدن شاه رفت و دویست لول تریاک اعلای ما همان
تقدیم کرد که همراه شاه با شدو بعدا" معلوم شد که تریاکها را از دارائی
کرمان گرفته است.

روزنما مه اطلاعات در ۳۰ شهریور ۱۳۲۰ چنین نوشته: ازا مروز دیگر آزاد
شده ایم. دست بندرا از دست و پا بندرا از پا و دهان بندرا از دهان ما
بردا شتند. ازا مروز آنچه را که فکر میکنیم میتوانیم بگوئیم و
بنویسیم. ازا مروز دیگر آزادی خواهی گناهی نیست.

لیقوانی نما ینده مجلس گفت: شاه سا بق بکجا میرود. آیا ما یه
تاسف نیست که پیش از رسیدگی بموضع جواهرات سلطنتی و قبل از
تصفیه حسابهای ۲۰ ساله و غصب املاک و مستغلات مردم و بررسی مسئله
زندانیا ن سیاسی و شکنجه ها و خفه کردن زندانیا ن در گوش زندان،
شاھ سا بق که اینطور مملکت را پریشان کرده رهسپا رخا رج گردد. اگر
شاھ سا بق برو دضا من این همه خسارا ت و خدمات و لطفاتی که بشه

حیثیت فردی و اجتماعی کشور را در شده کیست؟

روزنا مهستاره که ب مدیریت احمد ملکی منتشر می شد و از مطبوعات خیلی آرا م دوره رضا شاه بود با فرا رسیدن شهریور ۲۰ ارگان مخالفین شدو همه روزه مطالب تندی علیه عمال رضا شاه در آن نوشته می شد و همه نویسنده اان با نوشتن مقا لاتی تند تیرا زا یعنی روزنا مهرا بحدا کثر با لای ردن. بتدریج روزنا مهای جدید هم منتشر شد و ملکی در مقا لاتی نوشت تنها اظهار رمحمتی که از طرف رضا شاه ب مطبوعات می شد این بود... (اگریک کلمه بنویسید میدهم ریز ریز تا ن کنند).

عمیدی نوری بعلت مقا لاتی که نوشته و متذکر شده بود که رضا شاه و همراهان هنگام ترک بندر عباس مقداری از جواهرات والواح سلطنتی را همراه داشته و از کشور خارج کرده اند از طرف دربا رمود تعقیب قرار گرفت که در روزنا مهستاره مورخ ۱۶/۱۲/۲۰ چنین نوشته: (اقای فروغی نخست وزیر قول داده اند صورت مجلس گمرک بندر عباس را هنگام خروج رضا شاه از ایران بمعرض افکار عمومی گذا رده منتشر سازند ولی نه تنها از آن صورت جلسه خبری نشاند بلکه نگارنده را که در مقام تذکر آن صورت جلسه برآمد ببها نه نشرا کا ذیب در دادگستری عصر مشروطیت بعده ز سال ۱۳۲۰ تعقیب نمودند) این شکایت بجا ائم نرسید. روزی که قرا ربود آن دریکی از شعب با زیرسی رسیدگی شود عده زیادی از مردم در مقابل دادگستری اجتماع عکرده و شعارهائی علیه رضا شاه میدانند و میگفتند ما هم شکایت داریم. دربا رچنین مصلحت دید که از تعقیب شکایت صرف نظر کند و در آن اوضاع و احوال بحرانی، دیگر ما جرای تازه ای بوجود نمی یاد.

از جمله مسائل دیگر که پس از رفتن رضا شاه در با ره آن سر و صدای فراوان وجود داشت استردا دا ملک بود. وقتی حدود ۳۰۰ نفر از مالکین گرگان و ما زندران به مجلس رفتند و تقاضای استردا دا ملک خسود را مینما یند حاج محتملا سلطنه اسفندیاری که خود را زسران ما زندران بود و بجریان امورا رد بود چنین میگوید: در این چند روزه چیزها ز

گرفتن ا ملک مردم و تعدیات ه ساله شنیده ا مکه ا ز ذکر آن بینهایت متاً شردم . با یادا ملک مردم مستردشود . ولی موقع کشور بحورتی است که با یادبا سکوت و آرا مش بموضع رسیدگی شود . زیرا کا رهای ه ساله را چند روزه نمیشود فیصل داد .

روزنا مه کوشش که در دوران رضا شاه منتشر میشد و بسیار روزنا مه آرا می بود چنین نوشت : اغلب کسانی که تقاضای استردادا ملک خود را دارند کسانی هستند که ب ضرب شلاق و در اثرا قاتم در زندان نا چار شده اند ا ملک و مزاعع خود را که یگانه و سیله ا عاشه آنها بوده در مقابل چند شاهی و احیانا " بدون دریافت چند شاهی بروسای ا ملک شاه و اگذا رکنند .

عمیدی نوری در تاریخ ۱۳۲۵ شهریور چنین نوشت : او راق مالکیت شاه سبق نظر با ینکه شرائط صحت معا ملک طبق مقررات قانون مدنی رعایت نشده و اصل مسلم احترا م بما لکیت مندرجه در قانون اساسی مورد توجه قرار نگرفته با طل میباشد . زیرا اولاً قسمتی ازا ملک مذبور بدون توجه ب خرید و معا ملک صحیح " ا زملک گرفته شده و ثانیاً قبل ازا خذقبا لمهای مربوط قبل " تصرف میشده است . اگر در موادی مالک دست ا ز جان شسته در مقام اعتراض به ثبت اینگونه ا ملک بر میا مدعلاوه بر آنکه به ا اعتراضات ترتیب اثر داده نمیشدم متعرض هم بزندان میافتد .

روزنا مه ها نوشتند : در طول ۱۶ سال سلطنت رضا شاه بالغ بر ۴۴ هزار سندما لکیت بنا م و صادر شده است . جمع مساحت ا ملک پهلوی ۱۷۸ هزار و ۷۳۰ هکتا رمیباشد که معادل ۶۲۰ درصد مساحت کشور لوکزامبورگ یا ۶ درصد مساحت بلژیک و یا حدود ۴۳۴ درصد مساحت سویس میباشد . در امداد ا ملک پهلوی هرسال افزایش یافته میلیونهاتومان شده بود . در اعلام جرمی که دکتر مصدق علیه محمود بدر وزیردا رائی کرده بود معلوم شد با بت بهای دهی که ۸۸۹۵۱ تومان ارزیابی شده بود بقیمت ۱۹۹۹۹ تومان بشاه تقدیم شده است .

مطابق روزنا مهها در با ره چگونگی تصرف ا ملک مردم موجب گردید که شکایات زیادی از مالکین در روزنا مهها بچاپ بررسدا ز آن جمله نامهها و استاد درسمی واخطاریهای زیر میباشد:

(نا مهوزارت دارائی بورشه جعفرقلی اسعد، چون مقرر است که شما در حوزه خوزستان دارای ملک و علاقه جات آب و خاکی نباشید علیهذا متقضی است از این تاریخ تا مدت یک سال با شخصی که صلاحیت آنها برای خریداری ا ملک شما از طرف کمیسیونی که در محل تشکیل خواهد شد تصدیق شود، اقدام بفروش ا ملک خود بنمایید. چنانچه پس از انقضای مدت مقرر اقدام بفروش ننموده با شیدوزارت دارائی ا ملک مزبور را تعرف نموده و در قالب بهای آن ا ملکی برای شما تهیه خواهد شد. از طرف وزیر دارائی - محمود بدر)

(آقای لطفعلیخان سالار ملک مرزا بن - چون مقرر است که هر چه زودتر شما بکلی قطع علاقه ازنقطه مسکونی اولیه خودتان بنمایید لذا اکیدا " بشما اخطار میشود که تا اول مهرماه ۱۳۱۴ با یدبکلی اموال خودتان را هم از آنجا به مسکن فعلی خودتان انتقال بدھید و چنانچه تا تاریخ مذکور بطور کلی قطع علاقه ننمایید آنچه از اموال شما باقی مانده باشد باعوض ضبط خواهد شد. وصول این مراحل را فوری اعلام دارید. وزیر ما لیه)

ملک مرزا بن (سالار) در روزهای پس از شهریور ۲۵ در روزنا مهها چنین نوشت: تعدادیات ما موریین باها لی شمال برآمد پوشیده نیست. چون در سال ۱۳۱۰ وزارت مالیه ا ملک کلارستاق را تصرف کردو عدهای از طایفه بنده را در زندان قصر حبس کردند و زون و بچه ها را با کامیون برداشت برداشتند. بعد به جیرفت - کرمان - شیراز زده خانوار تلف شدند. اموال و احشام را هم برداشتند. در سال ۱۳۱۲ وزارت مالیه ا ملک را بشاه فروخت. بعد در سال ۱۳۱۴ آن کا غذرا نوشتند. در حالیکه چهار سال قبل ا ملک را برده بودند. عدهای از اهالی از ترس درالموت و طالقان ساکن شدند. با این نظر زیکمدوسی پارچه

دهات ییلاقی و قشلاقی و مرانع و جنگلها پس از اداره دارایی و املاک شد . روزنا مهدا دچنین نوشت : دولت در شهرستان گرگان ۱۲۵ قریه و قصبه مهمدا شته که وزیر دارائی مثل اینکه از کیسه فتوت خود بخشش میکند تما م ۱۲۵ قریه که اکثر هم شش دانگی بود در مقابله ۷۵ هزار تومان بشاه ساقی انتقال داده شده تنها سه دانگ قصبه کردکوی که از جمله ۱۲۵ پارچه موردا انتقال میباشد ارزش آن بیش از ۲۰ میلیون و نیم ریال تعیین شدیعنی سه برابر بربهای ۱۲۵ پارچه ارزش داشته است . شیخ عبدالله گله داری در مجله ره آورد مینویسد : ما مردم بندر عباس دیدیم که ۵۸ تن از خردمندان لکین شمال را که تعلی در امام‌آکردن استاد ما لکیت یعنی تما مهستی خود کرده بودند و پنج زن بین آنها بودند حال پریشا ن به بندر عباس آورده و حتی آنها را به جزیره هرمز تبعید کردند که مردم بومی در تابستان از آنجا از گرما میگریزند . چون حاضر نشدن دستدار انتقال املاک خود را بر رضا شاه امضا کنند . وقتی رضا شاه تبعید شد چهل نفر از آن تبعیدیها مرده بودند بقیه آزادگردیدند . شاهد بودم که یکی از زنها میگفت (الهی همانطور که ما را از خانه مان بیرون و در بدر کرده اند خدا جوری در بدر شان کنده روی وطن رانبینند) من خود شاهدا یعنی تبعید بودم که نمیدانم نفرین آن زن مظلوم چه اشی داشت ؟ زیرا رضا شاه از همان بندر عباس تبعید شد آنهم تبعیدی که روی دیدن وطن در آن نبود .

مصطفی فاتح مینویسد : شاه فقید مالک اراضی با پر نفت شاه و قسمت عمده اراضی که لوله نفت از آن عبور میکند بود که حدود ۵ هزار تومان قیمت داشت ولی اداره املاک از فروش آن خود داد ری میکرد و قراردادی با شرکت نفت منعقد شد و سالی ۱۲ هزار لیره از این بابت پرداخت میشد که پس از شهريور ۱۲۰ یعنی قرار دلغو و بقیمت عادله بشرکت نفت فروخته شد .

مجله روزگار نویسنده : رضا شاه در طول ۱۴ سال سلطنت ۴۴ هزار ستد مالکیت داشت یعنی مالک یک یازدهم کل مساحت ایران آنهم از قسمت های آبادش

بوده‌مچنین رضا شاه در سال ۱۳۲۵ حدود ۷۲ میلیون تومان پول نقد را ایران داشت . این املاک در آمل - با بل - بهشتر - رو دسرسا ری - بجنورد ، فریمان . دماوند - رودهن - شاه آباد غرب - گیلانغرب - تاکستان - ورا مین و نقاط پراکنده دیگر قرار داشتند . میهمان خانه‌های بنیاد عبارت بودند از زدنی - آبعلی - با بلسر - رامسر - چالوس - گچسر و نک (بعدا "تعدادی از قبیل هیلتون با آن اضافه شد) و کارخانجات عبارت بودند از حریربا فی چالوس - چیت‌سازی بهشهر - چوب بری تمیشان و چند کارخانه دیگر .. (بعدا "در قسمت بنیاد پهلوی خواهید خواست که چه تعدا دادا اضافه شده است .)

تصرف املاک مردم بخصوص درما زندران و گرگان موجب شد که دیگر هیچکس بفکر خرید و فروش املاک در این مناطق نبود و بهای املاک و حتی مستغلات خیلی تنزل کرده و حتی گفته می‌شد که در بهشهر قیمت یک خانه بچند تومان رسیده بود که البته بنظر اغراق آمیز می‌آید . اکثر ما مورین املاک بمردم ظلم می‌کردند و تعذیات و تجاوزات آنها که پس از شهریور ۲۰ در روزنا مدها بجا پ میرسید بسیار رنا راحت کننده بود . چند نفر از روزهای املاک از قبیل سرتیپ صفاری خوشنام بودند که با مردم حسن سلوک داشتند و پس از شهریور ۲۰ حتی صفاری توانست با سمت استاندار درما زندران خدمت کند . ولی بقیه خیلی بحقوق مردم تجاوز نمودند . که یکی از آین متاجا وزین سرتیپ افشار طوس بود که در دوره دکتر مصدق با سمت رئیس شهربانی بوضع فجیعی بقتل رسید .

قاسم عبدالملکی (هزیرا الدوله) بروزنا مهتجدد چنین نوشت :

در سال ۱۳۱۱ شمسی کا رپردازا املاک اختصاصی در بهشهر املاک موروثی این بند را که سالها قبل چهل هزار تومان در سال عايدی داشت ضبط نمود . هر چه تلگراف و شکایت کردم پا سخی غیرا زته دیدند . سر لشگر بود رجمه ری به بند و عده مساعدت داد بشرط اینکه حداد دوهزار تومان با یشان بدهم . من هم یک هزار تومان نقدا ده و نهصد

تومان هم سندنوشتم، در ۲۶ فروردین ۱۳۱۳ م جدا لسلطان لطیفی و چهارما مورما بدفترشیخ عبدالحسین نجم‌آبادی بردنده. جدا لسلطان بمن گفت بدون سروصداقبا له فروش املاکتان را امضاء کنیدوا لاين چها رنفرما مورشما را بجا اي خواهندپرودكه دیگر روي اطفال خود را نبييند. پس ازا مضا جدا لسلطان گفت ع هزا رتومان با بت اين ا ملاک بشما داده ميشود. فعله" چها رهزا رتومان درا ينجا هست كه دست گردا ن ميکنم ولی پول را در در ربا رب شما خواهيم داد. ده قطعه ا سکنا س يكهزار ريارالي ا ز جي布 خود بيرون آوردو ع نوبت به بندده دا دندو دستورهم دا دندكه دو مرتبه روی ميزبگذا رم. پس ازا نكه يك قطعه ا ز ا سکنا سها را بردا شته خرد كردو پنجاه تومان با بت حق تحرير محضر دا دوا ز آنجا مرا يكسربمنزل سرلشگر بوزرجمهری برد. او هم پس از دريا فت قبا له ها مبلغ ۵۵۰ تومان بمن دا دو بابت بقيه ع هزا رتومان چنيين گفت:

- ۱- مبلغ ۴۵۰۰ تومان با بت ماليات دوساله شما
- ۲- هزا رتومان با بت طلب خود من که اين عهزا رتومان را براي شما درست كردم.
- ۳- پنجاه تومان با بت حق محضر.

"گفتم ا ولا" قيمت ا ملاک من حدود يك ميليون و نيم تومان است نه عهزا رتومان ثانياً محصول دوسال اختيار اكه در با ربرده و بمن مربوط نيست كه ما ليات آنرا بدهم. ثالثاً "دو هزا رتومان شما را وقتی ميدامكه ا ملاكم مسترد شود ولی چون ا ملاک مسترد نشده باید آن هزا رتومان دريا فتی را هم پس بدھيده که ا مروزن من وزن و فرزندانم برای شا مشب معطل هستیم. سرلشگر بوزرجمهری که انتظار چنيين مطالبی را نداشت با تشدید گفت اگر اين مطالب را كه بمن بط سور خصوصی گفتی جاي ديگرتکرا رکنى پشيمان خواهی شد. سپس مرا از منزل خارج كرد.

چندی بعد آيرم مرا خواست كه گفت حسب الامر ذات شا ها نه ممنوع از

مرا جعت بما زندران هستيدوبا يدكتبا" ملتزم شويده بآنجا نرويد.
گفتم من که کاری نکرده ام بعلاوه فقط سالی چهار هزار تoman ازا ملاک
مورoshi ام اجاره ميگيرم که با يدبروم اجاره را وصول کنم درجای
ديگرا صلا" و سيله زندگی و معاش و خانه ندارم آيرم گفت چاره ای جز
اطاعت نیست و بزورا زمن امضادرفت . بعدا" خبر رسيد که آن املک
مورoshi را هم اداره املک در ما زندران ضبط کرده است . هرچه
به سر لشگربود رجمه‌ري و شيباني رئيس املک مراجعت کردم پا سخى
جز تهدید بزندا نندیدم . (اين مطلب را يكى از وکلای مجلس همدر
جلسه علنی خوانده بود) .

روزنما مه مردا مروزکه حملات شدیدی بشاه باق میکردد ۲/۲/۳۲ چنین
نوشت : رضا شاه در بندر عباس خطاب بکنسول انگلیس و با اشاره به
شاھپورها گفت : من دیگر پول ندارم و خرج این بچه هارا کی میدهد ؟
کنسول جواب داد خا طرمبا رک آسوده با شد حکومت هندوستان ترتیب
همه کارها را داده است .

بعلت همین شکایات پی در پی بود که قانون استرداداً ملاک و اگذاری
از تصویب مجلس گذشت و املک و مزارع وکشت زارها را زیادی بصاحبان
اصلی آن مسترد گردید . بدستوراً علیحضرت محمد رضا شاه پهلوی
دقیقاً با این شکایات رسیدگی میشد و خیلی از صاحبان املک توفیق
یا فتنده املک خود را پس بگیرند . از جمله ورش خلعت بری مقداری
زیادا زا املک خود را پس گرفته و صاحب ثروت سرش را شده بودند .
چون بعلت مرورا یا موعمران و آبادی منطقه ما زندران قیمت خیلی
از این املک ترقی کرده بود .

موضوع استرداداً ملاک یکی از مسائل مهم پس از شهریور ۲۰ شده بود .
جالبتر اینکه یکی از دوستان ما زندرانی تعریف میکرده در زمان
رضا شاه قسمتی ازا ملاک مرا گرفتند و در کرمان نشاه بجای آن ملکی
بما دادند . پس از شهریور که مسئله استرداداً ملاک مطرح بود مادر
حالیکه املک کرمان نشاه را داشتیم املک ما زندران را هم پس گرفتیم .

ا و با خوشحالی میگفت ما بلطف رضا شاه و محمدرضا شاه (عوض) و (معوض) هر دو را خوردیم . مسئله خوردن عوض و معوض سوژه‌ای شده بود که تسا مدتها مورد بحث مطبوعات و خانواده‌های منطقه ما زندرا ن و گرگان بود .

روزنامه اطلاعات طی مقاله‌ای چنین نوشت :

"بزرگترین نقطه ضعفی که رضا شاه پیدا کرده بود تملک زیادا و بودکه در این خصوص خیلی حرجی شده بود . رضا شاه درابتدا و با سلطنت این خواسته بدرانداشت . از سال پنجم و ششم بعنوان آبا دکردن املاک او را با این راه هدایت کردند . این خیانت را در حقیقت چندتاره نزدیکان شاه مرتكب شدند . بقدرتی او را تشویق و ترغیب و تحریض کردند و با ندازهای دایره تملک او توسعه یافت که از هرگونه اجحاف و تعدی نسبت به مالکین و مردم بی اطلاع ماند . رفتار فتح خرید ملک و توسعه داده ملک داری عادت شانوی شاه شده بود و در این راه بی با کانه جلو میرفت و نواحی بسیاری را در شمال و غرب و شمال شرق ایران مالک شد و بین مواردی میگفت مالک هم اشخاص جا بری بودند که برای آبا دکردن املاک شاه ب مردم تعدی مینمودند و همین مسئله بر عدم رضا یت عمومی کمک میکرد . این متعلقات در بعضی موارد بشاه پیشنهاد میکردند که فلان مالک همسایه اعلیحضرت به طیب خاطر حاضر است ملک خود را به شاه هنشا و اگذار کنند که از صورت ویرانی خارج گردد . معهذا شاه که تحت تأشیران ضعف خانمان براندازی واقع شده بود زیرا با رنمیرفت و دستور میداد مالک آنرا راضی کنند ولی معلوم است که متعلقات چگونه معا ملده را صورت میدادند و نمیدانستند از این راه چه ضربه مهلكی با وهم ملک وارد خواهند ساخت ."

(ها وارد) را یعنی سفارت انگلیس بوزارت خارجه آنکشور چنین نوشت : " رضا شاه از نظر پول دوستی و تصرف املاک مردم بدتر از احمد شاه است - در مدت دو سالی که از سلطنت او میگذرد شروع زیادی جمع کرده است "

معروف است که در سال ۱۳۰۹ وقتی خدا یا رب رضا شاه گفت اها لی
رودهن (بمناسبت اینکه علیحضرت هنگام قهر از تهران با نجات
رفته بود پیدمیخواهند سند املاکشان را به علیحضرت تقدیم کنند
رضا شاه عصباً نی شدو گفت من محتاج هیچکس نیستم. ملک بچه درد
من میخورد. تمام ایران مال من است. از قرا ر معلوم بعده" که
رضا شاه شروع بگرفتن املاک مردم کرده بودیکبار مدرس هم با و تذکر
داده بود که شما شاه هستید ملک بچه در دشما میخورد. همه مملکت مال
شما است. ولی اطراقیان نگذاشتند حس طمع اورا برانگیختند هنگام
ترک ایران گفته شد ۴۴ هزار ده و مزرعه بنا مرضا شاه و املاک سلطنتی
وجود داشت که سرانجام هم بتدریج بین زارغین تقسیم شد. رضا شاه
که نمیتوانست املاک خود را بزوهای نسبورگ ببرد ولی از باخت غصب
املاک مردم پس از شهریور ۲۶ خیلی مورد حمله قرار گرفت.

مکی با اشاره به گزارش مؤیداً حمدی در مجلس شروت رضا شاه را چنین
اعلام کرده است: "۴۴ هزار پارچه آبادی از قریه و قصبه و بلوک ۵۰
میلیون لیره دینارکهای انگلستان ۸۰ میلیون تومان در بانک ملی ایران.
در تیرماه سال ۱۳۳۷ وقتی محمد رضا شاه بلندن مسافرت کرد بـا و
در بـا ره تمدید مدت با نکشاھی و قرار دادن فت مذاکراتی بعمل آمد
وطبق نوشته روزنامه تریبون دوناسیون بشـاھ و عده داده بودند اگر
از عهده این تعهدات برآید مقداری از دارائی رضا شاه کـه در
بانکهای لندن توقيف بود مسترد خواهد شد. چون آن تعهدات انجام
نشد چیزی از آن پولها مسترد نگردید. ولی پس از کودتای ۲۸ مرداد
و تعویض قرارداد با کنسرسیون ده میلیون لیره از آن موجودیها
وصول شد که آنهم بحورت اعتبار بابت اتومبیلهای دوطبقه لیلاند محاسبه شد.
کرچه این رقم ۵۰ میلیون لیره شروت رضا شاه در خارج اغراق آمیز
بنظر میرسد زیرا در آمدن فت در آن ایا مبمیزانی نبود که با آنهمه
کارهای عمرانی بتوان چنین رقمی را در خارج بحساب شخصی گذارد

ولی یک مقا مرسی دا دگستري که میتوان بگفته او واعتماددا شت میگفت خودشا هدتمدیق ا مضا رضا شاه مربوط بصلح نامه تنظیمی واگذا ری ثروت او بفرزندش در دا دگستري بوده و تصدیق هم شد. در آن رقم ۵۳ میلیون لیره به چشم میخورد. ولی هیچ مقا مرسی در این باره مطلبی نگفته است.

در همان موقع مطبوعات مینوشتند که رضا شاه در داخل کشور ۸۴ میلیون تومان و در خارج حدود ۰۰۰۶ میلیون ما رک ثروت دارد که فروغی در مجلس چنین گفت: "هنوز معلوم نیست که اعلیحضرت رضا شاه در خارج از کشور پولی داشته باشد ولیکن احتیاطاً" با مراععده به ایشان مطابق سندی که در بندر عباس تنظیم کرده است (شا مل وجهه نقد و سهام موجود در بانکها خارجی) میباشد که به اعلیحضرت هما یونی صلح کرده است. ما در باره جواهراتی که گفته میشود رضا شاه همراه خود برده در موقع خروج رضا شاه از گمرک بندر عباس صور مجلس تهیه شده که اشیاء همراه مشخص است و جای شبیه و تردید نیست که جواهرات همراه نبوده است.

اعلیحضرت محمد رضا شاه که میدانست این مسئله ا ملک تا چه حد بزیان پدرش تما مشده و موجب گردیده بود که مخالفین تما خدمات ارزشمند رضا شاه را بعلت تصرف ا ملک از بین برده در جلسه روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۵ پس از خواندن سند او گذاری اموال و املاک رضا شاه پهلوی به محمد رضا شاه پهلوی، نامه ای از طرف محمد رضا شاه با این شرح تقدیم مجلس گردید:

"چون منظورا صلی اعلیحضرت پدر بزرگوارم در واگذاری اموال خودشا ن بما این بود که بمعارف خیریه بر سر دو ما هم همیشه سعی داشته و داریم که وسا یل آسا یش و رفاه عموم را از هر حیث فراهم آوریم. بنا بر این چنین تعمیم نمودیم اموالی که از قبیل ا ملک و مستغلات و کارخانجات بما و اگذار شده است بمنظور ترقی کشاورزی و بهبود حا ل کشاورزان، ترقی

اوضاع شهرها - ترقی صنایع کشور و بهبود حال کارگران.
ترقی فرهنگ و بهداشتی بدولت و ملت اعطاء نمائیم تا بر
حسب اقتضا و برای انجام منظورهای بالایا املاک را بفروش
برسا نندویا با حفظ و توسعه آبادی آنها در ملک دولت نگه
دارند و نیز مقرر میداریم که اگر کسانی با شندکه نسبت به
املاک ادعای غبی نداشته باشند پس از رسیدگی بشکایات
آنها از محل همین املاک رفع ادعا بشود ."

میں لمبتوں کہ سالہا درا یران فعالیت داشته و با خیلی از مقامات
ایرانی آشنا بوده وزبان فارسی را بخوبی تکلم میکنده تو ایلافات
زیادی درباره ایران دارد و در با ره رضا شاہ چنین مینویسد :
" پس از جنگ بین الملل اول ایران راه هرج و مر ج را می پیمود .
رقابت بین روس و انگلیس و سوئی تفاهم همچنان ادامه داشت . زمینه
برای اینکه یک مرد نیرومند از اوضاع بنفع خویش استفاده کند از
هر حیث فراهم بود . با یاد اذعان کرد که انگلیسها از پشتیبانی چنین
مردی ناراضی نبودند زیرا عقیده داشتند که بکمک وی میتوان از نفوذ
روسها در ایران جلوگیری کرد و آرا مش را برقرار رساخت و رضا خان
را برای انجام این منظور مستعد داشتند . مهمترین سرموقیت
رضا خان این بود که قول داد آرا مش را برقرار رکند . بدیهی است ملتی
که جانش از ناامنی و هرج و مر ج بلب رسیده بود بهر راه حلی تن
میداده سالهای نخست فرمان نفرمائی وی صرف تقویت نیروی حکومت
مرکزی و اشاعه نفوذ دولت در سرتاسر کشور و در همشکستن نیروی
رقیبان احتمالی و خلع سلاح طوایف بدوي و استقرار آنها در نقاط
آبادگردید . غارتگری و ستمگری طوایف مختلف سالیان دراز زندگی
مردم ایران را مسموم کرده بود . شاید بتوان گفت اساسی ترین اقدام
رضا شاہ بسط امنیت در سراسر کشور میباشد .
دومین اقدام رضا شاہ ایجاد دوحدت ملی بود که این اقدام بتدربیج
منجر به ظلم و بیدادگری شود و حقیقت ارشاد از دولت جدا و زیر نظر

شخص شاه قرا رداشت و رژیم کاملاً "جنبه استبدادی بخودگرفت. اقدام دیگر رضا شاه توسعه خطوط ارتباطی بود و راه آهن سراسری را از هواز تا بحر خزر بوجود آورد. کار دیگر را وین بود که میخواست تمدن غرب را در ایران مستقر سازد و چون اساس اینکار را متکی برآموزش و پرورش میدانست برای توسعه فرهنگ نقشه بزرگی طرح کرد ولی نتاً یعنی آن نیکو نبود. کار دیگر را آزادی زنان بود که اینکار ربا خشونت صورت گرفت و مسلمانان بدون سختگیری امکان پذیر نبود. رضا شاه دست به اصلاحات دیگری زدولی میتوان گفت یک دیکتاتور مطلق تواند با ترور بود. بهیج روی میل نداشت با ندرزکسی گوش بدهد و هر کس را که ما فوق عادی بود رقیب خود میدانست و اوضاعی برقرار را ساخت که افراد ملت فعلیت خود را محدود ساخته و بیش از پیش را نحطاط سپردند. ازا استعدادهای فردی جلوگیری میشد و هر فردی که ممکن بود روزی تبدیل بیک کانون مخالفت گردد نباشد. سازمانهای مذهبی بکلی مض محل شدند. وظیفه دولت جلوگیری از آزادی بودن تا مین آزادی. متأسفانه اقدام رضا شاه محدود بدهشمکستان نیروی سیاسی و طبقاتی مذهبی نگردید بلکه بطور کلی با صول مذهب لطمه زدونت و نست یک ایده‌آل سیاسی نیرومندی ایجاد کنده موجب وحدت ملی بشود. شاید علت درهم ریختن اساس اقدام رضا شاه در سپتامبر ۱۹۴۱ ناشی از همین عدم موفقیت بود. حرض و آزاده ادر سالهای آخزم ما مداریش برای جمع مال چنان شدید شد که اشخاص و صاحبان املاک و رعایا از دستش بنهیج روی درا مان نبودند. سایر اولیای امور هم روش شاه را سرمشق قرار داده شروع بdest درازی به مال مردم کردند. رضا شاه هم در سالهای آخرون توانی بجلوگیری از اقدام زیر دست از خود نداشت و فساد در میان کارمندان رواج یافت و این بزرگترین لطمہ ای بود که رضا شاه بملت ایران وارد ساخت. سیاست تجدیدگر ویدن بتمدن با ختر طوری عملی گردید که بیش از پیش بر فساد دوا نحطاط افزود. شتابی که رژیم دیکتاتوری برای اخذ

نتایج فوری ابرا زمیداشت مجال نمیداد که تطبیق با مدنیت با ختربرستی صورت گیرد و بربا یه محکمی استوار گردد. نه تنها دیکتا توری حیات ملی را بسوی انحطاط سوق داد بلکه موجب گردید که افرا دبیش از پیش خود را زقید مسئولیت آزاد کرده کمتر برتر قی و تعالی عنا پیت داشته باشد.

نکته دیگرا استقرا رنفوذ اقتضا دی آلمان درا یران بود که نخستین گام در راه استقرا رنفوذ سیاسی بشمار میرفت. خطای رضا شاه در آزاد گذا ردن آلمانها در حوا دست سپتا مبر ۱۹۴۱ به ثبوت رسید و با رفتن رضا شاه تغییرات مهمی درا یران روی نداد. تروری که رضا شاه ایجاد کرده بودا زبین رفت لکن محافل رسمی از وجود عناصر فاسد پاک نگردید. خلع رضا شاه که سلطنت او درا و آخر خیلی ظالما نه شده بود تولیدا نعکاسی نمود لیکن بدنبال آن تغییرات بزرگی روی نداد و آندکی بعد بسرعت متلاشی شد ولی مردم برای اصلاح و تغییر وضع خیلی تحریک نشدند.

به حال از آنجا شیکه میگفتند رضا شاه بست ا نگلیسها روی کار آمده طبیعی بود که گناه و ناکامی و هر مصیبتی که پیش میآمد بگردن ا نگلیسها میانداختند. رژیم رضا شاه و مخالفت شدیدی با آزادی افکار ریشه این تصور را بیش از پیش نیرو بخشید. بدیهی است که هر کس زبان با نتقاضا میگشود تا بودمیشد لکن اگر ا نگلیسها مسئول مصائب ا یران معرفی میشدند کسی اعتراض نداشت.

با برکنا ری رضا شاه را مش در کشور دچار اختلال گردید. ولی فساد کارمندان دولت تشدید شد و در مقابل با یدگفت آزادی افکار برقرار و مدار خلهدولت درا موربیشت گردید.

* * *

در میان طوفانی که پس از شهریور ۲۵ علیه رضا شاه بوجود آمد و همه از مجلس و مطبوعات بشدت اورا مورد حمله قرار میدادند یکنفر در مجلس بدفع شدیدا ز رضا شاه پرداخت و همیدا لله دهستانی نماینده

سا و جبلغ بود که گفت : (این بدی او ضاع و هرج و مرج و نبودن مواد غذائی در نتیجه رفتن یکنفر ازا یرا نمیباشد که او هم شخص رضا شاه بود . نما یندگان همه کرده بشدت با و پریدند که از همه بیشتر سید یعقوب آنوا رحمله کرد و گفت بس است ازا ین حرفها نزنید که دهستا نی در میان آن غوغای و سرو صداها گفت آقا ای آنوا روزی را میبینم که چرا غ بdest گرفته و کوچه بکوچه دنبال رضا شاه بگردی ولی اورا پیدانکن . یکی از نما یندگان گفت در تاریکی میتوان پیدا یش کرد) این گفته دهستا نی موجب شد که در مجلس و مطبوعات مورد حمله شدیدی قرار گیرد . در روزنا مهدا دسلسله مقاالتی (تحت عنوان دهستا نی و پیل سفید) منتشر شد که مدت‌ها به دهستا نی حمله میشد . مهندس دهستا نی در با ره روا بظ پدرش با رضا شاه میگفت : اتفاق وقتی رضا شاه در مقام سردا رسپهی قرار داشت مخالف نما یندگی پدرم بود و کاندیا دیگری در آن منطقه داشت . پس ازا ینکه پدرم به نما یندگی مجلس انتخاب گردید بآن مخالفت توجهی ننمود وا ز رضا شاه همیشه طرفداری میکرد . بتدریج در ردیف نزدیکان رضا شاه قرار گرفت که گاه و بیگانه هم بکاخ سعدآ با دمیرفت و چون علاقه با مر کشا ورزی و با غداری داشت خیلی از پیوندهای درختهای سعدآ باد را شخصا " انجام داده بود . بعلت اینکه دهاد و در همسایگی احمدآ باد دکتر مصدق قرار داشت و برای بررسی حقابه و مشکلات منطقه گاهگاهی هم بدبیدا ردکتر مصدق میرفت که در احمدآ با دتحت نظر بود . یکبار دکتر مصدق از پیشرفت کشور و توسعه را هسازی و راه آهن مطالبی گفت و پدرم در صدد برازدکه نزد رضا شاه از دکتر مصدق وساطت کند . جریا ن را با و گفت که بخاطر حقابه گاهی با مصدق ملاقا تی دارد و اواز پیشرفتها کشور را ضی بنظر میرسد و خوب است از چنین شخصیتی رفع محدودیت بشود . رضا شاه نا راحت شد و گفت شما این (دکتر مکذب) را نمیشناید . این حرفها را بتوزده که بمن بگوئی . هر وقت فرصت پیدا کندا و برآ خودا دامه میدهد .

اخلاق و رفتارهای رضا شاه

در پنجه اقتدار مردان نبودگری که وانگرد
گرچرخ بکار مانگرد کاری بکنیم تا بگردد

*

با مطالعه این ریخ کشورها دیده میشود گاه بگاه افرادی از میان مردم جا معد برخاسته که نقش مهمی در کشور خود را یافا نموده و با اقدامات و روش خود سرنوشت ملتی را تغییر داده اند. این شخصیت های تاریخ ساز در هر لبایی که با شنیدن رای عادت و اخلاقی بوده اند که بررسی آن نشان میدهد چگونه ممکن است (رضا ما زندرانی) از میان توده های مردم بر میخیزد و در کوتاه مدت میتوانند بر اریکه سلطنت یک ملت که نسل تکیه بزند. موافقین هرچه بخواهند بیوغ رضا شاه را بستایند و مخالفین هرآندا زده بر جنازه اش بتا زنده هیچیک نمیتوانند بگشایند و کارهای اورا در صفحات تاریخ تغییر بدند. بی شبها و از مردان بزرگی بود که در سخت ترین شرایط زندگی ملتی در خشید و توanst با اقدامات خود ملتی را از نظر توسعه و ترقی و عمران و آبادی بجلو ببرد. اوجون دارای تربیت ساده سربا زی بود و را پود زندگی ش با خدمت سربا زی بهم آمیخته بود فقط و فقط میخواست با اعمال قدرت

حکومت وسلطنت کنذ بهمین جهت نتوانست بموازات اقدامی که در
جهت عمران و آبادی صورت گرفت فرهنگ مردمی را بجلوببرد.
درنتیجه آزا دی و دمکراسی و مشروطیت و حکومت مردم بر مردم درمسیر
کارهای عمرانی و توسعه اقتصادی گردید.

حقیقت این است که در دوران ۱۳۶۰ سال حاکمیت رضا شاه همه اش کار
و فعلیت و مبارزه با خانخانی و ناامنی و تبرد با خرافات و انعام
یک سلسله کارهای اساسی و بنیادی از قبیل راه آهن سراسری و تاسیس
دانشگاهها و مدارس حرفه‌ای و اعزام محصل با روپا و تربیت نیروی
انسانی متخصص و ایجاد امنیت از زمانی در کشور بود که پا تأسیس
کارخانجات و سازمانهای مولدهای مولدهای مولدهای مولدهای حقوق ملت
ایران در نفت تا حدودی مملکت ایران بصورت یک کشور مسترقبی درآمد.
اما تصرف املاک مردم بزور و عدم توجه با مول پا رلما نی و دمکراسی
و تمرکز قوا ای مملکت دریک فرد و از بین بردن شخصیت هائی نظری
مدارس - فرخی - عشقی - ارانی از مخالفین و تیمورتاش ودا و
ونصرت الدوله و سودا را سعدوا سدی از پا یه گذا ران رژیم و و خانه
نشین ساختن یا با زداشت و تبعید شخصیت هائی چون موتمن الملک
و مستوفی الممالک - دکتر مصدق - قوا مسلطه - فروعی و امثالهم
وضعی بوجود آمد که با وزیدن طوفان شهریور ۱۳۶۰ پا یه های سلطنت او
در همکوبیده شدوا ساس مملکت فرو ریخت و صفحات مطبوعات پراز حمله
و انتقاد از رضا شاه و حکام دوره بیست ساله بخصوص ما موریین املاک
وشهر باشی شد. طغیان افکار عمومی در آن شرایط چنان بود که با
وجود استقرار سلطنت فرزندش محمدرضا شاه گروهی از دستیاران رضا شاه
بپای میز محاکمه کشیده شده و محکومیت یا فتنه.

پس لازما است بدانیم مردی که بیست سال زمان مکشور ما را در دست
داشت و پا یه گذا رسلسله مهمی در ایران بوده کیست؟ چه میکرد؟
چه اخلاق و رفتاری داشت تا بهتر و دقیق تر درباره اش اطلاع را نظر کنیم.
امروز آن پادشاهی که در زمان سلطنتش آنقدر مقندر بود که حتی

وزرا يش از ديدن او بله زه ميا فتا دندستش از دنيا كوتاه است و هيچگونه قدرتی ندارد که از خودوکارها يش دفاع کند و هيچگونه يا داشت و خاطره مدونی هم از خودبجای ننها ده است . ما هم در وضعی نيشتيم که بخواهيم با و تملقی گفته با شيم يا خدما تش را ناديه بکيريم . سعی خواهم کرد با بیطرفي کامل اطلاعات بدست آمدere را منتشر سازم و نيك و بدا و را بدل تا تاريخ بسپا رمتا با مراجعت با آن هر کس به صورتی که میخواهد در با راه رضا شاه و کارها يش قضاوت کند .

محمد رضا شاه پهلوی در با راه پدر خود جنین مینويسد :

" پدرم در هراسا لگی فرمانده واحد کوچکی از تیپ قزاق بود . مردی بلندقا مت که سربازانش اورا میپرستیدند و راه زنانی که در خدمت خوانین و روسای ایلات بودند از روی سخت هر آس داشتند . پدرم خاطرات قبل از کودتا را چنین بیان میکرد : " اوضاع سخت برآ شفته و نومید کننده بود ، دولت مرکزی قدرتی نداشت ، روسای ایلات و گردنشان محلی بر قسمت های مختلف کشور حکومت میکردند . نه عدالت ، نه نظم ، نه ارشاد ، نه قوای تامینیه هیچکدام وجود نداشت .

اشرا رسلح خود دادگاه های مخصوصی داشتند و بمیل خود عدالت را جاری میکردند . در حالیکه رسم " سازمان قضائی در اختیار روحانیون بود که اکثرا " دستخوش فسا دبودند . دادگاه های کنسولی بدعماً وی خارجیان رسیدگی میکردند که از شمول قوانین داخلی مستثنی بودند . حتی در تهران امکان اینکه بعد از غروب آفتاب کسی از خانه خارج شود بعلت فقدان امنیت وجود نداشت . کسی که به نیاز پزشک از خانه خارج میشد بخط مرگ مواجه بود .

وضع خطوط مواصلاتی چنان مغشوش و راهها نا من بود که برای مسافرت از تهران بمشهد میباشد است از رویه رفت و ازان کشور عبور نمود . قبل از تولد من ، پدرم آنچنان از وضع مملکت پریشا ن خاطر و غمگین بود که چند بار کوشید خود را در جنگهاي داخلی بکشتن بدھدو بهمین منظور خود را در معرض آتش قرار داد بطریز معجزه آسان جات یافت

و بخدمت ادامه داد.

نبردقوای قزاق با متوجه سرین در پا شیز سال ۱۲۹۹ او شکستی که برادر خیانت افسران خارجی نصیب قزاقها شد، عقب نشینی در دنای کی که افسران و قزاقها را تا منجیل و قزوین کشانید اتفاقی بود که پدرم را وا دار بگرفتن تصمیم قطعی نمود.

برای پدرم ملت ایران بمنزله عزیزترین جگرگوش اش بود و میخواست اورا سعادتمندو خوشبخت و با سعادتمندی بیند. اگر خشونت داشت بخاطر همین صمیمیت فوق العاده بود. او میدیدیکی از بزرگترین علل ویرانی کشور، هرج و مرج و فقدان امنیت است. او که بمدرسه نرفته و درس اختصاصی دنخواهه و بکشورهای خارجی هم سفر نکرده بود چگونه علل عقب ما ندگی کشور را دریافت و به پیدا کردن راه حلها پرداخته بود. علتش تجربه‌های شخصی و مسافرت‌های دائمی در مملکت بود.

پدرم بکرات شا هددخالت‌های ناروای خارجیها درا مورکشوب بدهمین جهت بکرات تنفروا نزجا رخود را از دخالت آنها نشان داده بود. سختی و مشقت زندگی باعث شده بود پدرم درا بتداری عمربمدرسه نزود و خواندن و نوشتمن را نیا موزد. وقتی که سنی ازا و گذشته در پادگان قصر انجام وظیفه میکرد بدون خجالت شروع بخواندن و نوشتمن نمود و با پشتکار بتحصیل پرداخت. در آن هنگام تحصیل فقط بطبقه معینی اختصاص داشت و این حق در انحصار اعیان زادگان بود ولی پدرم کار وانهای محصلین را با اشتیاق فراوان بکشورهای غرب روانه ساخت. رضا شاه که خود مزه بیسواندی را چشیده بود بهمین جهت بتعلیم و تربیت توجه خاصی داشت. کمتر کسی مانند رضا شاه به استعدادهای طبیعی و صنعتی و کشاورزی ایران پی برد و در احیای آن کوشیده است. پدر من در صد بارآ مذکوه زنهای ایران را که جزو نفوس کشور بحساب نمی‌آمدند از چا در ظلمت بیرون بیاورد. خصلت پدر من نظم و ترتیب و دقت در همه امور بود. زندگیش خیلی ساده بود. ساعت‌های صبح

از خواب بلند میشد. در ساعت ۷ و نیم صبح در دفترش منتظر مراجعت بود. بعد از نهار رنیمساعت استراحت میکرد. ساعت ۸ شب شا مصرف میکردو ساعت ۱۰ شب بخواب میرفت. لباسهای او چند دست لباس معمولی سربازی از پارچه وطنی بود. در ساعت معینی چای میخورد. افراد خانواده در ساعت معینی (موقع نهار) فقط میتوانستند اورابه بینند. البته من ازا ین دستور مستثنی بود مروری دو ساعت غیر از نهار با پدرم بودم. غذا یش خیلی ساده و معمولاً "برنج" بود. ازورزشها فقط برآه رفتن میپرداخت. در صحبت خیلی صرفه جو بود. در جملات کوتاه او یک دنیا معنی نهفته بود. صبر و تحمل زیادی داشت. چه بسا افکار خود را مدت‌ها پنهان نگه میداشت. برخلاف تصویر کنسانی مهربان بود و نمیگذاشت کسی از ظاهرها و ببابا طنش پی ببرد.

قدرت اخلاقی و علم معنوی پدرم بود که بوى اماكن و اجازه‌ها دبیر آنهمه مشکلات فائق شود و سرانجام همین غرور و علوطیع بود که ما نع شده‌نگام اشغال ایران، در کشورش بما ندو به تحمل حضور خارجیان در میهن خود تن در دهد.

پدرم قلبها "عمیقاً" فرزندانش را دوست میداشت. یا زده فرزندش نسبت بوى علاقه و محبتی آمیخته بستا یش و احترام داشتند. من خیلی زود دریا فتم که پدرم در پس خشونت ظاهری، خلق و منش آمیخته بمحبت و رأفت بسیار داشت. حتی مخالفان و دشمنان پدرم سریعاً "دریا فتن" که اوی از آن مردان سرنوشت ساز است که گاه در صحنه‌تا ریخ ایران ظاهر میشود تا میهن خود را از سقوط نجات دهد. اورشیوه کشورداری شباختی بپادشان خاورزمین نداشت و همه کارها را با روحیه نظامی انجام میداد. از تجمل بیزار بود. دریک اطاق ساده بر تشكی که روی زمین میانداختند میخوا بید. فقط روزی دوبار آنهم بسادگی غذا میخورد و تما مروز را بفعالیت مشغول بود. نوجوانان ۱۵ و ۱۶ ساله‌ای که مجسمه‌های پدرم را در شهرهای ایران برافکنند مسلمان "نمیدانستند وی چه مشقاتی را تحمل کرد تا ایران را نجات دهد. استقرار یک نظام

سیا سی جدیدکه تا حذیما دی ازا لگوی غربی الها میگرفت . در عهد پدرم و همچنین در زمان سلطنت من قسمت اعظم نفوذ و امتیازات غیر مذهبی روحانیون از آنا ن سلب شد . با پدپذیرفت که اگر پدرم بمدا خلات روحانیون درا مورسیا سی پایان نمیداد در کوشش های ترقیخواهان نه خودبا دشواریها ئی بمرا تب زیا دتر و برومیشد . پدرم با روحانیون قشی و مرتع مخالف بودنها روحانیت واقعی وی عمیقا " خداشنا س و معتقدبا صول دیانت بودچنانکه من هستم . "

مخبرا للسلطنه دربا ره رضاشا ه چنین مینویسد :

" ا زمردا نی بودکه میشودبا انگشت شمرد . اگر از اشرف نبود و معلومات ادبی نداشت تهوروکفا یت ا وا زیکطرف و خالی بودن مملکت از اشخاص با حزم و عزم اورا بمقام مشامخ رسانید .

با لای سرش زهوشمندی میتافت ستاره بلندی

هنرا ول رضا خان خواستن عذر سرهنگ جدید بشویک روی بود .
با شا ره دیگران ما مورا ردی قزوین میشود . دوره زندگی پهلوی آئینه عبرت است . از سربا زی به سرداری ، از سرداری بسلطنت تا پیش آمد شهريور ۲۰ دوره پهلوی را من سه قسمت میکنم :

۱- کودتای ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴- رضا خان بقول خودش در قزوین آرزویش این بودکه وزیر جنگ بشود . با لاستحقاق سردا رسپه شد . مردم ازا وضع دلتگ ، ازا حمدشاه مأیوس ، سردا رسپه را مردکار دیده یا فتند . کرسی ریاست وزراء همبا و تفویض شد . عده ای دور علم جمهوری آتش افروزی کردند آخوند سلطنت ریختند .

۲- دوره اول سلطنت - رعایت افکار و عنایت بشعار میشد . اشاره بحسن اخلاق میرفت . بحضرت عبدالعظیم میرفتند ، ا نعامه میدادند . مجلس مقامی داشت و ملت احترامی . تا سیاست لازم و مفید بسیار شد .

۳- دوره دوم سلطنت - پهلوی اهرمی بودکه مملکت را تکان داد و روبر تعالی بردا . آرزوهای دیرینه را عملی کرد . اگر لباس سوء اخلاق در کارنیا مده بود میشد بگوئیم دوره پهلوی دوره الماس بود .

پهلوی هوش سرشا رداشت و حافظه بسیار، با بیسوا دی منصرف در عبارات بود و ملت فت اشا رات . نکته سنج و متین . عزم سنگین داشت و اراده آهنین و در کارها بنیان میخواست و مرافق فرجا مبود . مملکت ما رژیم یکنفره شده بود . مثل لوئی چها ردهم که میگفت دولت منم ، یا امیر تیمور که میگفت دنیا گنجایش دوپا دشا را ندارد . عاشه مغلوب ، مجلس مرعوب ، شوار (خدا - شاه - میهن) بود و دیانت از قلم افتاد .

مخبرالسلطنه می نویسد : پهلوی پیرمردی از رعايا را در راه سعدآباد با تومبیل خود دعوت کردتا بتجریش که مقصد پیر مرد بود برسا ند . در موقع تودیع صد تومان همبا و انعا مداد . پیر مرد تضرع نمود که صد تومان را نمیخواهد اما بفرمائید پسر مرا که کمک من است از خدمت وظیفه معاف کنند فرمودا ین صد تومان را بده بآن فلان شده ها پسرت را معاف میکنند . با همه قدرت پهلوی حال اداره ها این بود . یکنفر یهودی سیصد تومان گم کرد و یک مسلمان پیدا کرد و بقوت ایمان شهر باشی داد . یهودی برای اینکه مشتلقی ندهد گفت پول من پا نصد تومان بوده است . شاه طرفین را خواست بیهودی گفت چقدر گم کرده ای ؟ گفت ۵۰۰ تومان ، به مسلمان گفت توجه در پیدا کردی گفت ۳۰۰ تومان . به مسلمان گفت این سیصد تومان مال تو بیهودی گفت توب و هروقت ۵۰۰ تومان تو پیدا شد بیا بگیر . برای افسران اضا فه حقوق پیشنهاد دش پهلوی رد کرد و گفت اینها هر شب در سینما هستند چه میخواهند ؟

پس از مراجعت رضا شاه از سفر ترکیه و کلاشر فیاب میشوند . دادگر عرض میکنند بیران در ترقی از ترکیه پیش است . رضا شاه سخن او را قطع کرده میفرمایند من ترکیه را دیدم . شما میخواهید باین اظهار رنگذاشید بیران جلو ببرود . کوشش من اینست که بیران را در طریق ترقی و قبول تمدن جدیدوا ردد کنم . آیا مردم حاضر نیستند خود را برای زندگی جدید حاضر کنند . تا این اندازه پیشرفت همکه نصیب ایران شده نتیجه

ا عمال وزوروقدرت من است . وهمینکه آن زورا زمیان رفت پیشرفت
بهرنقطه‌ای که رسیده باشد متوقف خواهد بود . ”

زین العابدین رهنما وتجددبرا درش ودشتی وبهرا می‌رئیس اسبق
دفتر مخصوص بعللی که نمیدانم توقیف شدند . روزی درشرفیابی عرض
کردم روی سیاه وموی سفید تکلیفی می‌واردوا شخا من انتظاراتی دارند .
رهنما ودشتی وبهرا می‌اگرتقصیرشان قابل عفواست استدعای عفو
دارند . بعده تی که شاهداشت راه میرفت آخفرمودند آنها را بخشیدم
بروند بولایت خودشان . منظورا ین بودکه رهنما وتجدد بعراق بروند
ودشتی هم‌ا زته را نخارج شود . همینطور هم شد . درمورد بهرا می‌
فرمودندنی کشمش .

در هفته‌ای که ترک چادر شد در جلسه‌ای به‌ادیب السلطنه و حکمت گفت
چادرعا دتی بود خوب که ترکش بجا ای بر نمی‌خورد . شب تا صبح در
قهوه خانه رقصیدن رفع حجاب نیست رفع حجب است . من اگر امروز
شرفیا ب شدم بعرض میرسانم . ادب السلطنه بنمن اشاره کردکه این
حرفها را چرا می‌زنی ؟ پس ازان مکرر بدرها ررفتم دیگر شرفیابی می‌سر
نشد . درختنه سوران ولیعهد عرض کردم انشا الله پلوی عروسی را
خواهیم خورد . درا یا معروضی شرحی بدفتر مخصوص نوشته وقت شرفیابی
خواستم جواب آمد که فرست شاهکم است اگر مطلبی باشد بنویسید .
نوشتم اگر گناهی رفته قلم عفو برا آن بکشند . جواب نیامد . شکوه الملک
گفت عریفه‌شما را بعرض رسانیدم فرمودند آسوده با شید چیزی نیست .
در دوره نهم تقیینیه استدعا کرده بودم فرزندی نصر الله نما یندگی
داشته باشد لطف شاه بقدری بودکه ما مور مخصوص ازو زارت داخله به
 محلات رفت و آنرا انجام داد . پس از فوت ناکام نسبت به فتح الله
آن تقاضا را کردم و پذیرفته نشد .

شب یکشنبه ششم آذرماه ۱۳۱۱ جلسه هیئت دولت با حضور رضا شاه تشکیل
بود . شاه پرونده نفت را مطالبه می‌کندکه نزد تیمورتاش بود . با خشم
وعصبا نیت پرونده وا متیا زرا لوله کرده در آتش بخاری می‌ندازد و

خطاب بوزراء میگوید از این ساعت دیگرا متیا زدارسی لغو شد .
نمیرویدتا متیا زرالغومرا تبرا بکمپانی اعلامدا رید . آنگاه
رضا شاه با عصبا نیت جلسه را ترک کرد . در همان شب هیئت دولت امتیاز
دارسی رالغومرا تبرا کتب " بشرکت نفت ایران و انگلیس اعلام
نمود . این تصمیم با تفاوت آراء مورد تصویب نما یندگان مجلس قرار
گرفت بدین شرح : مجلس شورا یملی موافقت خود را با تصمیم اخیر
دولت راجع بالغای امتیازنا مهدارسی ابرا زواقدا مدولت رادر
این موردتا ثید و تحسین میکند .

بدنبال همین اقدام بود که سرانجام قرارداد (۱۳۱۲) منعقد
گردید که ضمن مزایائی مدت قرارداد را به ۳۵ سال بعداً زخاتمه امتیاز
دارسی یعنی سال ۱۹۱۳ تمدید نمود و تلقی زاده امضاء کننده قرارداد
خود را (آلتفعل) داشت و گفت فقط امضا اوبای قرارداد بوده
است .

در قرارداد نفت تقی زاده - داور - علاوه بر تنظیم قرارداد جدید
بودند من سمت نخست وزیری داشتم لیکن از مذاکره برگزنشتگان
خوب شخنا نه بمن اظهاری نشد . در دوره ای که برای رجال را نیست
بهتر کناره گیری است . در قرارداد نفت شاه به مرحله تمدید مدت
تن در دادالبته در مقابل اراده ای کسی قدرت تفوہ نداشت . بعداً
شاه پشیمان شد گفت ما سی سال برگذشتگان برای اینکار لعنت
کردیم پنجاه سال دیگر مورد لعنت مردم خواهیم شد . قبل از اقدام باید
شورت میشد .

در اصفهان بصارم الدوله گفته بود آن پیر مردگا هی چیزی میگفت و
مرا آگاه میساخت .

غایلبا" به پهلوی سه ایرانی میگرفتندیکی آنکه جلوی قلمه را گرفت .
در زمان او فحش و ناسزا ممنوع بود . انتقاد کمتر میسر بود بعداً زاو
دیدیم در روزنا مه برای هیچکس چیزی باقی نماند . دیگر نسبت طمع
با ودادند . ملکها میخربند و آباد میکرد . کا هی ماحب ملک را مجبور

میکردند . روزی بمن گفتندمن خرج زیادی ندارم حقوقی که بمن میرسد خرج بنایی میکنم . دیگرا ینکه در دوره اورجال تربیت نشد همه گوش بفرمان داشتند . شاید تصور شود پهلوی قساوت قلب داشت اینطور نیست . عبدالله میرزا پسر ایرج میرزا در شب رمزا رتش کش اسرا رکرده و در دادگاه نظر می محکوم با عدا مشد . پدرس در مجلس بودا زا و توسط کردند امر شدرا هقا نونی پیدا کنند . من نزد پهلوی رفتمها بیت لطف را بآن جوان داشتند . در ضمن مذاکره در چشم شان اش دیدم ، اعدا محبس ابد مبدل شد .
سرا نجام اورا بجزیره موریس برندند .

کجا آن بزرگی و آن دستگاه کجا آن همه تخت و فروکله
در بیخ افسر و تخت زرین عاج همان پاره و طوق و زربنه تاج

با ینکه ایلات خلیع سلاح شده بی سلاح نیستند . با همه اینها هشرا رت از سرا ایلات بیرون رفته و نهادی استفاده از دل نظر میان . اینان پیچیدگی میکنند آن طفیان . برادر صولت الدوله علم طغیان بپا کرده بها رلووا ایلات خمسه شریک معرکه شده اند . در لاه همزا دخان سرنا فرمانی برداشت هشیرا زرا محاصره کرده اند . شیانی و صولت الدوله ما مورفا رس شدند . تدبیر شیبا نی این شدکه با طیاره اعلان عفو عمومی در اطراف پرتا ب کند . در این اثنا بختیاری هم در اطراف اصفهان جنگالی کرده و آوا در دادند که ایران جمهوری است و مستوفی الممالک رئیس جمهور ... سردا را سعدما مورا مفهان شد سخت متوجه بود گفت مخاطری نیست . تیمورتاش گفت شاه سخت نگران است . ملاقا تی بکن ... بعما رت سنگی رفت در ایوان غربی نشسته بودند . عرض کردم اعلیحضرت نبا یادا زقاضای فارس و اصفهان نگران باشند . آرا مش برقرار رخوا هدش . اتفاقا " اصفهان وفا رس آرا مشد . شاه بھیئت دولت تشریف آوردند . دست آریا در دستشان بود فرمودند این در قضا یای فارس خدمت کرده یکرتبه اضافه با وداده شود . قانون مجلس پیشنهاد شد از رتبه ۷ به ۸ ارتقاء یافت . صارم ال دوله پسر

ظل السلطان را مغضوبا با طیاره بتهرا ن آوردند. از شاهنشیدمکه فرمودند نمیکشمش و این در موقعی بود که مزدست و شوق الدوله و صادرم الدوله و نصرت الدوله در بستان قرارداد ۱۹۱۹ استرداد میشد؛ دکتر جواهشیخ الاسلامی در مجله آینده با اشاره بیان داشتهای تقدیز آده چنین مینویسد:

"... رضا شاه با فروغی خصوصیتی داشت که با هیچ یک اوزر^۴ و رجال مملکت آن خصوصیت را نداشت غالباً افکار و نیات نهائی خود را با آن مرحوم در میان می گذاشت. در قضیه لغوا متیازدا رسی هم پیش از آن که پرونده نفت را توانی بخواری بیندازد، فروغی را خواسته و محrama نه به او گفته بود؛ امروز می آیم به جلسه هیئت دولت و یک تشددی به تما موزراء می کنم، به خود توهم بدخواه هم گفت ولی آن را به دل نگیر. این جریان را خودت محrama نه به تقی زاده هم بگوکه او نیز پیشاپیش با خبر بآ شد. ولی غیر از شما دونفره هیچکس نباشد از این نقشه من مطلع گردد. بعد که فروغی مخصوص می شود و می خواهد از اطاق بیرون بیان یددوباره از پیش سر صدایش می زندو می گوید به تقی زاده هم نگو..."

پس از ازور و دبه جلسه هیئت وزرا روکرد به نخست وزیر (مخبر السلطنه) هدایت (و گفت): "کارا بین پرونده نفت به کجا رسید؟ تا دیر و زعدرتان این بود که برای تعیین تکلیف قضیه بهتر است دست نگاه داشت، تا وزیر خارجه از آنکارا برگردد. وزیر خارجه و دیگران کیستند تا وقتی که خودم هستم حتیا جی به حضور این وزیر یا آن وزیر نیست..."
بعد از گفتن این حرف‌ها، پرونده نفت را برداشت و پرت کرد تا شوی آتش بخاری و قاطعاً نه وزراء دستور داد که بشینند و ترتیب الگاه امتیازدا رسی را بدھند.

* فروغی وزیر خارجه وقت چندی پیش از این قضیه برای انجام مذاکرات سیاسی به آنکارا رفته بود.

فوا دروحانی درباره لغو قرارداد رسانی چنین مینویسد:

آنچه که از استاد دولتی انگلیس استنباط شده بدون تردید رضا شاه بعد از ۵ سال کوشش (از ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۱) بمنظور اصلاح شرائط قرارداد دارسی با برخورد سختی و تنگ نظری وسیع نیت مقامات شرکت نفت انگلیس و همچنین بعلت نداشت مشاوارانی که بتوازن دبا نما یندگان شرکت نفت برابری کنندن تو است نتیجه مظلوب را بدست آور دبلکه کوشش با وبا لنتیجه بضرر ایران تماشده بنا بر این میتوان گفت اقدام رضا شاه در این مورد توأم با مآل اندیشه نبود واشتباهی بود که علیرغم نیت اصلی او بجزیان کشور خاتمه یافت. دریکی از نشریات خواندنمکه تیمورتاش در سفر بلند مذاکرات محروم نهادی با مقامات نفتی داشته و مطالبی هم بدون اجازه شاه مطرح کرده بود که وقتی رضا شاه از آن اطلاع یافت تردیدش نسبت به تیمورتاش افزایش یافتد و تصور کرده است که با انگلیسها بندو بسته‌های داشته است که تصمیم به برکناری او گرفت.

دشتی مینویسد: یکروز عصر بیدن سردار رسپه وزیر جنگ رفت. بسی پرده گفتم شما در مقام نخست وزیری هستید و در این با ب من اشاره‌ای نفرموده‌اید. گفت آخربو نخست وزیری من موافق نیستی. گفتم عدم موافقت بندو اصولی است ولی اگر با این امر مصمم هستید نمیتوانم مخالفت کنم. بلکه فکر و قلم را بکار رخواهمنداخت. گفت از صاقت و صمیمیت تو مطمئن هستم ولی من خوب فکر کردم (اگر خدا یا رخان را هم بinxست وزیری برگزینم مثل ما هی از لای انگشتانم در می‌رود). بعداً "نژاد حمدشا" ه رفت. نه خود داشت و نه بمن اجازه داد بینشیم. اولین با رکه حضور شاهی میرسیدم دست و پای خود را گم کرده بودم. سخن ازلیا قلت سردار رسپه بمنیا ن آوردم. وهم کار دانی سردار رسپه را تائید نموده گفت بهتر است در مقام خود باقی بماند و این خدمات را دنبال کند. تقریباً "شاه از من خواست که سردار رسپه را منصرف کنم. من که معتقد بودم سردار رسپه با یددر مقام وزارت جنگ بماند یابه مسندي

با لاترا زنخست وزیر برسد چا رتوهما تی شدم . قبله " هم بسردا رسپه گفته بودم تقدیم زاده برای نخست وزیری خوب است . سردا رسپه گفت اورا میشنا سی که چگونه آدمی است ؟ گفتم مرد با ایمان و پاکدا منی است و از دوله ها و سلطنه ها نیست . دبیر اعظم هم گفته های مرا تصدیق کرد . تقدیم زاده آن موضع در مسکو بود . قبله " هم یکبا ربا مدرس در با ره نخست وزیری تقدیم زاده صحبت کرده بودم گفت (من با این فکر تو مموافقم برای اینکه بدانی تقدیم زاده هیچ ... نیست) .

صحبت از این بود که بمسکو بروم و تقدیم زاده را در جریان بگذارم که مطلع شدم فرمان نخست وزیری سدار سپه صادر شده است . متأسفانه از سال ۱۳۱۴ که قضا یای خراسان اتفاق افتاد اسدی کشته شد و بمناسبت نسبتی که با فروغی داشت شاه فقیدا و راکنار گذاشت . دیگر نخست وزیر این که مصدر کارا ربودند بصفت اطاعت مطلق موصوف بوده اند . اگر در شهریور ۲۰ شخص روشن بین و صدیقی چون فروغی نخست وزیر بودشا یادا این پیش آمد رخ نمیدارد . زیرا هم روشن بین بود و هم نسبت بشاه و کشور صدیق ... علاوه بر این در طول مدت همکاری با رضا شاه این جرئت را داشت که آنچه پناظر میرسید به شاه بگوید و میدانست که شاه با وسوء ظن ندارد . راست است که رضا شاه در سالهای آخر سلطنت بمنظیریات زیر دستان بی اعتماد شده بود . با نان بدگمان بود و حالت رعیتی در آن دیده نمیشد . شاه از ایران دل احاظات مخالف خوش نمیآمد و بیدرنگ عکس العمل تندی نشان میداد ولی اگر گوینده را صدیق و بی غرض میدید بسیار را وفات ، از تندی باز میگشت . در آن سالها جذشکوه املک و مختاری مامورین صدیق و موثر کسی پیرا مون شاه نبود و آنها هم مصدر کارهای سیاسی نبودند . چند سال وزیر خارجہ رضا شاه سردا را ننتصا ربود که جز مجاہدگوئی کاری ازا و ساخته نبود . وزیر مختار رما در لندن مرد فقیر مسکینی بود و کوچکترین اطلاعی از جریانات سیاسی نداشت . با یادوزیر خارجہ و سفرای مادر

لندن و مسکو و واشنگتن کسانی با شنده واقع بمسئولیت خودبوده
و آنقدر برئیس کشور صداقت داشته با شنده بی پروا عقا پذخودرا
بگویندو شاه را بتأمل و تفکر و پرهیزا زروش حادوتند بکشانند.

فتح اللطف فرود سنا تورسا بق که مدته آجودان رضا شاه بودم من
چنین گفت: "رضا شاه مردی توانا و با اراده و قاطع بود. نظم
فوق العاده ای داشت. هر روز صبح ساعت عازیز پله های کاخ سعدآ باد
برای رفتن بدفتر مخصوص پائین می آمد و در همان حوال نخستین گزارشی
که بدرست او میرسید از طرف شهربانی بود که خیلی اهمیت داشت، روی
پله ها میخواند و وقتی با خرپله ها میرسید گزا رش تما مشده بود.

شخصاً گزا رشات را تکه کرده در آب جا ری سعدآ با دمیریخت و با ن
نظره میکرد تا از چشمها دور میشد. رضا شاه سوا دآ کا دمیک نداشت
ولی خواندن و نوشتن را خوب میدانست. اکثر گزا رشها را شخصاً
میخواند و دستور میداد. اولین کسی که در دفتر مخصوص بیدید رشاه
میرفت رئیس دفتر مخصوص بود که گزا رش روزانه را میداد. رضا شاه
در هر مورد با قاطعیت در جملات کوتاه و مقطع دستور صادر میکرد.
(اقدا مشود ملزم نیست. مخالفم. کار صحیح است. کار غلط است.)
فضولی موقوف و امثالهم...) که عیناً از هر ف دفتر مخصوص ابلاغ نمیشد.
اکثر روزها سردا را سعد بختیاری و نصرت الدوّله و داربکاخ سعدآ با د
می آمدند و بدنیال رضا شاه را به میا فتادند و مشا و ره در باره کارهای
ملکت صورت میگرفت. پس از قدری راه پیمائی رضا شاه روی زمین
مینشست و آنها هم مجبور بودند روبروی او بنشینند. اینکا رمخصوصاً
برای نصرت الدوّله خیلی مشگل بود که همیشه بالباسهای شیک
بخصوص باشلوار رسیده می آمد و نشستن روی زمین باشلوار رسیده و تمیز
و اطوکشیده اوران را حتی میکرد. بعداً این سه نفر در زمان سلطنت
رضا شاه از بین رفتند.

رضا شاه خیلی از اوقات برای مشا و ره موتمن الملک، مستوفی الممالک،
مستشار الدوّله و امثالهم را میخواست و با آنها مذاکره میکرد. ولی

من چون اجا زه ندا شتم که بمذاکرات گوش کنم از نحوه آن اطلاعی ندارم . ولی بعضی اوقات که در فضای بازاین مذاکرات انجام میشد میدید رضا شاه صورت خود را نزد هر یک از آنها میبرد و حرفهای آنها را میشنید و سر خود را هم بعلمات تصدیق تکان میداد .

وقتی مشغول ساختن کاخ سعدآباد بودیم کروزنگا محركت که من هم بدنبا لش بود منا گهان پرسید بنظر شما اسم این کاخ و ساختمانه ا را چه بگذارم . من که حاضر الذهن نبودم قدری فکر کردم و گفتم (تخت پهلوی) رضا شاه بلطفاً ملهم گفت اگر منظورت این است که شبا هتی با (تخت جمشید) داشته باشد با هم خیلی متفاوت است . برای تخت جمشید سالها زحمت کشیده شده و تا سیاست تاریخی عظیمی بوجود آمده که شایسته همان نام است . در حالیکه اینجا فقط چند ساله است و آنرا نام مناسبی نمیدانم . عرض کنم (قصر خورنق) . رضا شاه گفت آنهم از نظر تاریخی با این کاخ تناوبی ندارد و سرانجام با مشاوره دیگران (کاخ سعدآباد) شد . این اظهار را نظرها نشان میداد که رضا شاه بتاریخ ایران آشنا شد کامل داشت و هر پیشنهادی را بسرعت و سهولت نمیپذیرفت .

رضا شاه بترقبیات کشور خیلی علاقه داشت . وقتی یک کار عمرانی انجام میگردید از صمیم قلب شا دمیشد . هنگامی که راه آهن اندیمشک افتتاح میشد رضا شاه ضمن بازدید از خط آهن جدید که ساخته شده متوجه شد که همه مهندسین و کارکنان فنی خارجی هستند . وقتی همه را با معرفی کردند به فرج خان آق اولی که آنوقت سمت استانداری خوزستان را داشت گفت ما حتی یک مهندس ایرانی هم نداریم . پای خود را محکم بزمین میکوییم و میگفت آخر ما یک مهندس هم نداریم . از همانجا بود که بفکر اعزام محصل بخارج افتاد و خیلی از مهندسین در زمان سلطنت او بازگشتند و مصادر خدماتی هم شدند .

او ایل سلطنت شاه اکثر روزها پیاده از کاخ سعدآباد خارج میشد تا افراد شاکی که نامه داشتند یا شخصاً نامه هارا میگفت و یا مرا مأمور

میکرده نا مه ها را بگیرم . بلا فاصله هم دستور رسیدگی ورفع شکایت میداد . یکبار ردوکار گر آذربایجانی در کاخ بکار مشغول بودند که چون از سوابق شان اطلاعی نداشتند آنها را خراج کردند . روز بعد شاه مطا بق معمول برای گرفتن کاغذها از کاخ خارج شده همان دو کارگر نامه ای با ونوشه و متذکر شدند که ما در کاخ بکار مشغول بسوده واز این نظریق امرار معاش میکردیم بجهت ما را بیکار کرده اند . رضا شاه پرسید جریا ن چیست عرض کردم معلوم نیست اینها با اجازه چه مقامی در اینجا بکار مشغول هستند و چون سوابقی هم از آنها در دستور نیست ترجیح دادم که در کاخ نباشند . رضا شاه گفت اینها بیچاره هستند و داشتنندان اینجا نان میخوردند چرا آنها را بر کنا رکرده بگذارید کار کنند و نان بخورند . خدا خوش نمیآید که آنها را بیکار کنند . بهمین جهت مجدداً بکار مشغول گردیده و مدت ها در کاخ سعدآباد کار میکردند . یک کمیته مشورتی داشت از افراد مردم اعتماد مردم که جلسات آن هفته ای یکبار ربا حضور خود را و تشکیل میشد و مسائل مملکتی مورد بحث قرار میگرفت . اعماقی کمیسیون عبارت بودند از مستوفی الملک ، مشیرالدوله - دکتر مصدق - حسین علی - حاج میرزا بخشی دولت آبادی ، سید حسن تقی زاده - مخبرالسلطنه هدایت - ذکاءالملک فروغی . اینها از مقامات و شخصیت های مورد توجه مردم بودند و حتی سه نفر از آنها (مصدق - علی - تقی زاده) هنگام تغییر سلطنت به رضا شاه رأی ندادند .

* * *

صدق بعداً گفت سردا رسپه در منزل من در حضور این عده گفت (مرا انگلیسها آوردن دولی نداشتند باید کسی سروکار دارند) ایدن گفت : " ما خودمان وسیله سقوط رضا شاه را فراهم کردیم زیرا سیاست او با منافع انگلستان تطبیق نمیکرد . "

* * *

مطلعی میگفت وقتی سرتیب عطا پور فرماده لشگران صفهان بودیکروز عده ای از آخوند های شهر را دعوت کرد و دستور داد که ریش همه آنها را

ترا شیدند. وقتی موردا عتراف قرا رگرفت گفت (اسلحه‌آخوندها ریش است و وظیفه ما نظا میها خلع سلاح و منهم اینکار را کردم) هنگامیکه رضا شاه از جریان مطلع شد دستور داد و را از کار برکنا رو خلع درجه کردند. نظا میها با و (حسین فرنگی) میگفتند و بعداً به آرتشن باز گشت و بدرجہ سر لشگری رسید. در گیلان پا غ بزرگی بوجود آورد و بود که پس از سقوط رژیم اموالش مصادره و مدتی با زداشت بود که آزاد گردید و اکنون در تهران بسر میبرد.

دکتر سجادی در خاطرا تش چنین مینویسد:

رضا شاه وقتی در جلسات هیئت دولت شرکت میکرده روزگری را که طرف سئوال قرار میداد باید با پاسخ دقیق و صریح داده میشد. یک روز در جلسه هیئت دولت از وزیر مالیه پرسید از کشتی آرابیا چه خبر دارد؟ امیر خسروی گفت دیر و زیب از کنان سوئز عبور کرده است. شاه که اطلاع یافت بود این کشتی و سیله‌ها نگلیسها در نزدیک دریای احمر متوقف و لوازم آن که متعلق به ذوب آهن بوده تخلیه شده از این پاسخ بقدرتی عصباً نی شد که دوات بلورین جوهرا برداشته و بسوی امیر خسروی نشانه گرفت و با فریا دگفت همه اطلاعات تودروغ است. بیست سال است خیال میکردم آدمی بلند شوگمشو من گول حرفهای ترا خوردم در حالیکه یک پول سیاها را زنش نداشت و تو قصد گمراهی من را داشتی. امیر خسروی تلو تلو خوران خود را از جلسه خارج نمود و از هوش رفت که پیشخدمتها بزحمت او را بهوش آوردند. روز بعد گلشا ئیا ن کفیل وزارت مالیه شد.

در با ره تغییرات دولت روح هیچکس خبردا نبود. روز افتتاح دوره دوازدهم قانونگذاری شاه با عضای هیئت دولت گفت چون سنت بزر این است که پس از تشکیل مجلس با یددولت استعفا بدهد بنا بر این جم نخست وزیر بربارا رمیا یدو متنین دفتری کا بینه را تشکیل و تا عصر معرفی میکند. تغییر کا بینه خیلی غیرمنتظره بود. چنانکه تغییر متنین دفتری هم بصورت ناگهانی صورت گرفت. زیرا در جلسه هیئت

دولت منتظر نخست وزیر بودیم که نیا مدویس از یک ساعت معلوم شد که منصور الملک نخست وزیر شده است.

سرتیب سیاسی افسر محافظ اطراف کاخهای سلطنتی مینویسد: یک روز رضا شاه از من خواست بطور معمولی دونا ن سنگ از یک نانوائی تهیه کرده برا یش بفرستم. وقتی جلسه هیئت دولت تشکیل میشود از وضع نان سئوال میکند گفته میشود وضع نان خوب است. خاطر مبارک آسوده باشد. بلا فاصله رضا شاه دستور میدهد نانها را بجلسه هیئت دولت بیا و زندوانها را بسوی وزیردار اش پرتا ب میکند و میگوید مگر مردم غیر ازاین همان نی میخورند. هی بگوئید خاطرمبارک آسوده باشد. اگر تا فردا وضع نان اصلاح نشود هر چه دیدید از چشم خودتا ن دیدید. از فردا وضع نان در همه جا اصلاح شدونا ن خوب در دسترس مردم قرا رگرفت.

محمود جم در با ره رضا شاه چنین مینویسد: من در طول سلطنت رضا شاه یا وزیر ویا استاندا رویا نخست وزیر و با لاغره وزیر دربا را بود و در تما مدت کسی را مانند رضا شاه بتمام معنی مردم نظم ندیدم. وقت غذا و سیگار و حوتی آب خوردن واستراحت ا و ساعت و مقدار معین داشت. رضا شاه در قزاقخانه سوا دفارسی را تعلیم دیده بود. مطالعه میکرد. گا هی هم دست بتحریر میزد. ابوالحسن فروغی برایش کتاب میخواند که بیشتر مربوط بتأریخ ایران و اروپا و داستانهای رزمی بود. هنگام دستور دادن بمقامات قدم میزد. و دقیقاً "با رکا خ مرمر ا دور میزدنه ۶۹ با رونه ۲۱ با ر.

رضا شاه هیچ نوع بیما ری نداشت و بدون اینکه پایش در دیگر همیشه یک چوب بدست داشت که در عکسها دیده میشود. همیشه در دستش تسبیح بود که میچرخانید. در ساعت معین در استکان چای میخورد و با خوردن چای سرحال میآمد. دخانیات هم سیگار مخصوصی برای او تهیه میکرد. رضا شاه هرگز سوا رهوا پیما نشد. و در ۱۶ سال سلطنت و ۶۷ سال عمر شا دترین خاطره را مربوط بکودتای ۱۲۹۹ و بدترین خاطره را شهریور

۲۰ میدانست . رغاشا هبمن گفت وقتی ولیعهد ساله شاداره امور کشور را با و میسپا رم و متفقا "راه ما زندرا ن را پیش میگیریم و در میان جنگلها و کوه های سرسبز آن با ستراحت میپردازیم . ا و میگفت آرزو شی غیر از کنا رهگیری از سلطنت و واکذا ری تاج و تخت بولیعه دندا رد .

فرخ می نویسد :

یکبار رضا شاه مرا احضا رکرد و گفت برو اداره صنعت را اداره کن . ولیعهدهم حضور داشت . شاه گفت از هر که میپرسم میگوید فرخ جدی و درست است ا ما بدقلق میباشد . ولیعهدهم گفت (بدقلق) که به ا سب میگویند . رضا شاه خندید و گفت منظورم این است که عصبانی است . تند است . اتفاقا " منهم همین تندی و بدقلقی را میخواهیم . زودتر برو و شروع کن .

کفتم در کارهای اداری پیغام را غماض معتقد نیستم . بنظام و انضباط خیلی اهمیت میدهم . حال اگر بدقلقی همین است که تربیت من چنین میباشد .

در مراسم کلنک زدن ذوب آهن شاه با عصبا نیت میگفت چرا این زمینها را برای ذوب آهن در نظر گرفته اید . که علت آن توضیح داده شد . وقتی شاه عصبا نی شده بود میرزا عبدالله مستوفی مرتبیا " آیة الکرسی میخواند و بمن فوت میکرد که مباردا مورد خشم شاه قرار گیریم . مرآت اسفندیا ری نما ینده مجلس میگفت (این هول و تکان آدم را از مردی میاندازد) .

رضا شاه اگر کسی را خائن میدانست بشدت مجازات میکرد ولی اگر به او ثابت میشد بیگناهی در زندان است با تما مقواسی میکردا و را آزاد کنند و نهاد را حتی هایش هم جبرا ن شود . من شخصا " شاه هدچند مورد بوده ام ، از جمله اینکه وقتی قوا مال سلطنه و مشا را الملک را متهم کردند که قصد قتل سردار رسپه را داشته اند و هر دو برا روپا رفته بودند وقتی معلوم شد که مشا را الملک در مراجعا شرکت نداشتند و را از روپا خواست و وزیر خارجه شد .

وقتی رئیس حسابداری وزارت خارجه بودم تبیل الدوله کاشانی پیشکار ولیعهد و مشاورالملک یک مبلغ واهی مطالبه میکردند که از پرداخت آن خودداری کردم. آنها بسردا رسپه شکایت کردند. مرا احضا کرد و وقتی چشمش بمن افتاد گفت چرا طلب این دو فرمان میدهی؟ یا روپیشکار ولیعهد است بیخودی ادعای باین بزرگی نمیکند. گفتم "تفاقا" چون پیشکار ولیعهد است چنین ادعائی دارد. جو ریان را پرسید توضیح دادم گفت (آیا آنها میخواستند این مبلغ کلان را بخورند آنوقت بتوجهی و عده‌دادند؟) گفتم ۷۰ هزار تومان خنده دید و گفت خوشامد. راضی هستم و بروکارت را ادا مهدبه.

فرد اهم بفروغی گفت هر طور میتواند از من تشویق کند.

وقتی معاون فرهنگ بودم یک روز اعتماد اداره قرارگذاری وزیر فرهنگ مرا خواست و گفت از دربار رتوصیه شده که خانمی را استخدا مکنیم. چون اورا میشنا ختم گفتم صلاح نیست. کاغذما رک دارد بار رانشان داد گفتم استخدا ما و آبروی وزارت فرهنگ را میبرد. من مسئولیتش را قبول میکنم. جو ریان را به تیمور تاش گفتم بعرض رضا شاه رسانید. وقتی شاه فهمید توجه یافت که کارکدا میکارد بار ریان است اورا خواست و با عصای آهنین محکم بسروکله و کوبید و دستور داد این بخشنا مه بهمه سازمانها ابلاغ شود:

(از این تاریخ نامه های که از طرف خاندان سلطنت صادر میشود در صورتی درست و قبل اجراست که شکوه امیر رئیس دفتر مخصوص آنرا اماض کرده باشد .)

رضا شاه برای مملکت بخصوص ارتش خیلی زحمت کشیده بود. وقتی واقعه شهریور ۲۵ پیش آمد خیلی ناراحت شد. غروب روز ششم شهریور ۲۶ بدون آنکه کسی بفهمد تک و تنها به با غشا ه میروند میخواست بداند لشگریک او چه شده و افسران و سربازان بکجا رفته اند؟ آیا در این سربازخانه موجود نند؟ یا فت میشود. وقتی رفت دید سربازخانه خالی بود. توپهای براق و تفنگهای برتوت میز و محیط منظم سا بق

تبديل به بیغوله‌ای شده که برچها رسی دیوارش جذدها آوازشوم سرمیدا دند . اینک فقط یک سربا زکهن سال مانده بود با اندوه گرانش بیکی از درختها تکیه داده و با خویشن میاندیشید .

رضا شاه در شب نروز همه‌اش کار میکرد . خیلی منظم و دقیق بود . از ساعت ۵ صبح که از خواب بیدار میشدتا ۹ شب برنا مهداشت . فقط در شب هنگامه دست تخته نردبا سر لشکرنقدي و سردا را سعد و چند نفر دیگر میزد و سراساعت ۹ هم میخوا بید . بیست سال تمام کار کرده بود . در کارها خیلی دقت داشت حتی با صطبلا ها سرکشی مینمود و برگردان و دست و پای اسبها دست میکشید و بجزئیات رسیدگی میکرد . آنروز دیدکه همه سربازانش را لخت و گرسنه بیرون رانده است . اسلحه‌ها غبار گرفته در گوش سربا زخانه تلمبا رشده است . آنوقت را دیوبلند هم میگفت رضا شاه همه جوا هرات سلطنتی را برده است . پس از این بیخسرو در را دیوبولن با وحمله میکرد . و کلا دست چین شده مجلس اورامیکو بیدند . سید یعقوب انوا ر میگفت (أَلْخِيرُ فِي مَا وَقَعَ) ، همان سید یعقوبی که در مجلس میگفت (خا رجیان با یدبدا نند آن زمان که ایران ضعیف بودگذشت . خلا ایران پشتیش بکوه است . خلا پدردا ردوپدرش ا علیحضرت قدر قدرت رضا شاه پهلوی است) . یکبار رهم وقتی رضا شاه در سال ۱۳۱۲ سرما خورده و بزمحت در مراسمی شرکت کرده بود ، انوار بچا در شاه رفت و گفت (اللهی کسالت ا علیحضرت هما یونی بجا من من بیفت . اللهی هر بلائی که برای ا علیحضرت هست بسر من بخورد)

کلماتی نظیر (نه) و (نمیشود) و (ابنطور نیست) درقا موس رضا شاه بی معنی بود . کاربا یدانجا میگرفت . هیچ کاری از نظر ایشان نشد نداشت . و آدمها با یدلیا قت انجام کار را داشته باشند .

فرخ مینویسد : وقتی برای انجام مراسمی در خراسان حدود ۵۰۰ تن از محترمین شهر ا جتما عکرده و مقامات مملکتی هم حضور داشتند اسدی نایب التولیه مشغول خواندن گزارش خود بود که ناگهان زنبور درشتی بسرعت ازلای درختها در آمد و بگردان رضا شاه نشست و به شاه

نیش زدکه شاه هم با عجله با دست خود در هما نجا زنبور را کشت وزیر
لب میگفت (بروپدر فریمان لعنت)

سپهبد احمدی جعبه محتوی داروه هم را هداشت که فوراً "مقداری آمونیاک
از آن در آورد و بگردن رضا شاه مالیدولی موثر واقع نشد که رضا شاه
میگفت (این آمونیاک توهمنده بودا ره، نه خاصیت) سرانجام
طبیب رسید و مشغول معالجه شد. دنباله کزا رش اسدی قطع گردید ولی
رضا شاه با همان حال برنا مهبا زدیدها را ادا مدداد.

* * *

یکی از درباریان میگفت : رضا شاه با چندتن از نزدیکان بیازی
ورق میپرداخت. در یکی از سفرهای شمال تصادرفا "کسانی که با شاه
با زی میگردند مبلغی با وبا ختند. رضا شاه اقلام باخت هر یک از آنها
را بخاطر سپرد. صبح روز بعد که میخواست بسفر ادا مدد و وقتی از اطا
خواب خودخا رج شده همراهان صف کشیده بودند. به بهبودی دستور داد
پولهای آنها را پس بدهد. ارقام هر کدام دقیقاً در نظر شاه روش
بود. وقتی اینکا رصورت گرفت با خنده گفت شما چند شاهی بمن
باختهاید آنوقت در مقابله آن میخواهید چند میلیون از مردم بگیرید.
من این پولها را پس دادم تا از آن فکر خا رج شوید و بدانید من
دقیقاً "مراقب اوضاع هستم".

سردا رسپه پس از مراجعت از بومهن کا بینه خود را تشکیل داد و هنگام
معرفی به مجلس نامیکی از وزرا رای خود را فرا موش کرده بودا سمش راستوال میکند
تریبون ازو زیری که ناشمش را فرا موش کرده بودا سمش راستوال میکند
واین موضوع موجب شد که وکلای اقلیت و روزنامه نگاران مخالف
اورا مورد حمله قرار داده مینویسند رضا خان که نتوانست وزرا رای خود
را به مجلس معرفی کند چگونه میتواند مملکت را اداره کند.

حسین مکی مینویسد :

رضا خان هنگ مجنگ بین الملل اول در هم دان بوده که بین
زاندار مها و قزاقها کشمکشی در گرفته و کل نل محمد تقی خان سیلی

محکمی با و میزند). در هیچ جای دیگر چنین مطلبی دیده نشده است.

* * *

نقش سردا رسپه – وقتی سردا رسپه در منتها قدرت بود نما یشنا مهای از کارهای او ترتیب داده شد. عنايت الله شیبا نی که نقش سردا رسپه را با زی میکرد چنین گفت: وقتی من نقش سردا رسپه را با زی میکردم خودا وهم حضور داشت. در پایان با زی امام الله میرزا جهان شیبا نی مرا غرق در بوسه کرد و گفت خیلی طبیعی با زی کردی . در حالیکه من فقط یکبار سردا رسپه را دیده بودم .

روزنما طلاعات نوشتشیبا نی چنان نقش سردا رسپه را با زی کرد که برای خودا وهم تعجب آور بینظر رسید. مثل ا و قدم میزد. مثل او سیگار میکشد. او اوسط نما یش شیبا نی تسبیح سردا رسپه را از جیب در آورد و شروع ببازی کرد. حاضران گفتن دوضع بقدرتی طبیعی بود که سردا رسپه از جهت اطمینان خاطر دست بجیب خود برداشته بینند تسبیح در جیش هست یا خیر؟

* * *

وقتی ۵۴ نفر با تها م تبلیغ مرا ما شترانکی در دادگستری محکوم شدن درضا شاه در هیئت دولت گفت یکدها زجوانا ن را با هزار خون دل بخارج فرستادیم که بیا یندبوطن شان خدمت کنند حالا که برگشته اند برای ما بلشویکی را سوغات آورده اند. حالا هم بحبس محکوم شده روزگار خود را سیاه کرده اند. یکی از وزراء گفت محکمه درست قضاوت نکرده با یدا عدا میشدند. رضا شاه ناراحت شدو گفت همینقدر تنبیه برای آنها کافی است. با یدا زندا ن آزاد شوند شا ید بعدها مصدر خدمتی با ین مملکت بشوند.

دکتر نورالدین کیا نوری در مقدمه تزمینه مهندسی خود در داشگاه معماری آخن در ۱۶ سپتامبر ۱۹۳۹ چنین مینویسد:

در سال ۱۹۲۱ مردی بزرگ و سرخست در ایران بعیدا ن آمد که در

قزوین سفرما ندهی نیروهای ارتش را داشت . بدوا " با یک کودتای پیروزمندانه بحکومت رسیدوسرا نجا مدر ۱۲ دسا مبر ۱۹۲۵ به پادشاهی ایران برگزیده شد . در مقابله وظایف بزرگی که در پیش روی او بود هیچ وسیله‌ای نداشت . نخستین ویزیرگترین این وظایف رهائی کشور ازنا منی بود که در این راه دو همسایه بزرگ ایران اشتراک مساعی داشتند . این همسایه‌ها توطئه‌های پلیدی طراحی میکردند و در بسیاری از استانهای ایران قیام مبارا میانداختند . شاه در زمان کوتاهی این قیام‌ها را سرکوب کرد و پس از آن بود که توانست کار آبادانی را برآورد نماید . کشوری که خاندان قاجار را نراپاک فقیر و ویرا ن کرده بود ظرف ۱۵ سال چنان دگرگون نمود که اکنون دیگر هیچ نشانی از گذشته بر جای نمانده است . حکومت رضا شاه ظرف چند سال توانست کارهای مهمی انجام دهد ... عبدالحمد کا مبخش همدرکتاب جنبش کمونیستی و کارگری ایران چنین نوشت :

رضا خان از میان توده مردم برخاسته و دارای روح میهن پرستی و ضد امپریالیستی است . کسی که دست سید خیاء عامل امپریالیسم انگلیس را کوتاه کرده اقداماتی برای تقویت حکومت مرکزی بعمل آورده و راه را برای فعالیت نیروهای متفرقی و حتی حزب کمونیست مسدود نساخته است .

ایرج اسکندری می نویسد : هنگام تأسیس حزب توده ابوالقاسم موسوی جزو موسسین شد . او با من در زندان بود ولی جزو ۳۵ نفر نبود . او جزو سه نفری بود که میخواستند رضا شاه را دستگیر و با هم انزوا علام جمهوری بکنند . یکی از آینهای دکتر مسن بود . آینهای گفته بودند سر راه شمیران یک طناب میکشیم اتو مبیل رضا شاه مجبور است با یستد ، بعد با هفت تیر تهدید شد میکنیم و میگیریم ... از آینهای بچه گانه . " بعدا " هم یکی از خودشان رفته و به پلیس خبر داده بود . رفتندستی جلسه هرسه نفر را گرفتند . وقتی خواست از حزب کنا ر برو و دنیز رفت

و گفتم چرا کنا ر میروید با هما ن لهجه ترکیش گفت من خیال میکردم وقتی حزب تشکیل دا دیم تفنگ بدست میگیریم و مشغول میشویم حالا می بینم همداش صحبت ازنظا منا مهوا ینحرفهاست . من حوصله این حرفها را ندا رم هر وقت تفنگ بدست گرفتید من آما ده ام .

* * *

عباس مسعودی مینویسد : قبل ازا شفال ایران در شهریور ۶۰ بدستور رضاشاه دولت از شرکت نفت جنوب مطالبه ۴ میلیون لیره با بت تفاوت قیمت نفت را داشت . ولی شرکت نفت زیربا رنمیرفت . اما با فشا ر رضاشاه سرانجام مجبور بپرداخت مبلغ مزبور شد و سرریدر - بولاردو زیر مختار انگلستان چک چهار میلیون لیره ای را همراه نهاد ینده شرکت نفت تسلیم دولت ایران کرد و همین نوقت بنخست وزیر ایران گفت ما بزودی تلافی این شانتا ژرا خواهیم کرد . بهمین جهت درواقعه شهریور ۶۲ شاهد بودیم که انگلیسها ، روشهای را وارد کردند که پس ازا شفال خاک ایران بسوی تهران بیا یند . با اینظرز موجبات استعفای رضاشاه و خروج اورا از کشور فراهم شدند .

مجله راه زندگی چاپ آمریکا مینویسد :

قبل از سلطنت رضاشاه آخوندها در ایران همه کاره بودند و در جمیع امور بیویژه کارهای قضائی و صدور احکام مبدلخواه خودحتی صدور سند مالکیت دخالت میکردند . بهمین جهت در زمان وزارت داد و عدله منحل شد و با تأسیس عدله جدید اداره ثبت املاک و احوال و تأسیس دفترخانه بر طبق اصول صحیح بدست افراد ادا جدشرا یط سپرده شد و آخوندهای بیسوا ددست شان از کارهای کوتاه گردید . ضمنا " در مراسم عزاداری قمه زنی و زنجیرزنی ممنوع شد و مقرر گردید مراسم دینی در مسا جدوتکا یا بصورت معقول و محترما نه برگذا رگرد .

در سومین سالی که این مقررات وضع شد شب عاشورا در بابل زلزله ای روی داد و خسارتی وارد شد . با مدادعا شورا عده ای از آخوندهای فرصت طلب از موقع استفاده کرده مردم عالمی را تحریک نموده گفتند

چون شهربا نی قمه زنی وزنجیرزنی را ممنوع ساخته، خدا وند غضب کرده و طوفان و زلزله را فرستاده است. افراد ما جرا جوبه رهبری چند آخوند بشهربا نی حمله کرده موجبات آزادی تعدا دیازقا تلیس و دزدها را فرا همسا ختنند.

وقتی جریان با طلاع رضا شاه رسیده استورداد عددی سرباز از پادگان ساری عازم با بل شوندوپس از برقراری نظم آخوندها ئی را که مسبب واقعه بودند در میدان عمومی شهر چوب و فلک به بندند و سپس بزندان بفرستند و تحت تعقیب قرا رگیرند. بهمین صورت عمل شدو آرا مش برقرار رگردید.

اما محمد رضا شاه آخوندها را مورد لطف و محبت قرار میداد و خزانه مملکت سالی چند میلیون تومان بآنها می پرداخت. دو سال قبل از انقلاب نکبت با ری آخوندی روزی شاهنشاه رئیس سواک را احضار کرده گفته بدموجب اطلاعاتی که دارم عددی از آخوندها از دریا فت مقررات ما هیا نه خودداری کرده و برخلاف سابق هنگام مسافرت به شهرستانها رغبتی برای استقبال از خودنشان نمیدهندو علت را جویا شدند. ما مورین ساواک بجای بررسی و تحقیق دست به صحنه سازی زدند. یکما و بعد که اعلیحضرت برای گشا بشیش یک واحد بزرگ صنعتی با هواز آمدند هنگامیکه از برا بر مستقبلین عبور میکردند و یک آنها را مورد تقدیر قرار میدادند، بمحض اینکه جلوی صف آخوندها رسیدند ناگهان چندتن آنها از صف خارج شده با سلام نظا می ادای اخترا مکردن. البتها ین عمل برای حاضرین شگفت آور بود ولی شاهنشاه بموضع پی بردن و معلوم شدمسئولین ساواک چندتن از افسران با زنسته را با پوشاندن عبا و عما مهونعلین با ستقبال آورده و در صفا سیر آخوندها جا داده بودند تا تعدا دنها بیشتر جلوه گر شود. ولی شاهنشاه با دیده ا غماض از موضوع گذشتند.

رضا شاه که بشدت طرفدار (جدا شی مذهب از سیاست) بوده مواره سعی داشت که مقامات مملکتی بدون دخالت دیگران کارها را انجام بدهند و

میکوشید که از مدار خله مقامات مذهبی در امور مملکت جلوگیری کند. بخصوص عدليه را که در دست حکام شرع و آخوند ها قرا رگرفته بود بحسبت عده ای زقفات که تعدادی تحصیل کرده خارج بوده و عده ای هم تحصیلات قدیمه داشتند سپرد. ولی از نظر اینکه میخواست حماست روحانیون و مذهبیون را همداشت باشد قبل از رسیدن بسلطنت سعی داشت با شرکت در مراسم مذهبی بخصوص در ماه محرم توجه عموم را جلب کند. خیلیها شاهد بودند که اول در تکیه دولت مراسم عزاداری بریامیکرد و میگویند کا هی پا بر هنر و با کوبیدن دست بر سر آهسته آهسته نوحه میخواند.

مستوفی مینویسد: در محرم سال ۱۳۴۱ قمری در قزاقيخانه چادر بسیار بزرگی برپا و روضه خوانی مجللی برای انداد ختن دسته های مختلف محلات هر روز سینه زنان با آنجا می آمدند. سردا رسپه و افسران قشون هم که صاحب مجلس بودند ازوا ردين پذیرائی میکردند. شاه هم با این تعزیه قزاقيخانه تشریف فرماد. روز عاشورا وزیر جنگ با کلیه افسران بنا م دسته قزاقيها برای افتاده در بازار روسایرتکا یا با سایر دسته ها همراه بودند. بعضیها این اقدام را تظاهر و مرتعانه دانسته و برخی آنرا برای حفظ انتظامات میدانستند. ولی عالم مردم اینکار را پسندیده و بسردا رسپه که خود را شریک عزاداری طبقه سوم دانسته و همنگ جماعت شده بود دعا میکردند. در مسجد شیخ عبدالحسین (ترکها) در شب شام غریباً ن دیدم که سردا رسپه همراه چهل پنجاه نفر از افسران قزاقيخانه زقبیل امام اللهم خان جهان بانی - سرلشگر طهماسبی با بازو بند های مشگی سر بر هنر هریک با یک شمع کچی در دست و بعضی ها هم با پای بر هنر نوحه میخوانند. تمام سپهبدان و سرلشگران امروز که آتشب در تهران بوده و در آنوقت در رديف افسران بودند شاهدند. صادق خان را ننده رضا شاه چنین گفته است:

روزی که رضا شاه مجبور شد خاک ایران را ترک کند در پای رکاب اتو مبیل به فرزندش محمد رضا شاه پهلوی چنین گفت: (اگر میخواهی بر احتی

سلطنت کنی وایران را به پیش ببری نگذا رآخوندها جان بگیرند
زیرا دشمن ایران و ترقی، آخوندها هستند .)

رفع حجاب ازبانوان - یکی از کارهای مهم رضاشاها اقدام به رفع
حجاب ازبانوان بود. با نفوذ فراوان طبقه روحانی درجا مעה ایرانی
و اعتقاد اکثر آنها که چادر و چوربا ید برای زنان اجباری باشد
این کار رضاشاه سروصدای فراوان ایجاد کرد. رضاشاه ازاوا یل
سلطنت خود معتقد بود که با یاد زنی روی بانوان درگردش چرخهای
کشور استفاده کردو منظر فرصت بود که این برنامه خود را پیاده کند.
در سال ۱۳۱۴ که در اوج قدرت بود استوردا دکه روز ۱۷ ادیماه در مراسم
جشن دانشسرا یعنی ملکه پهلوی و دختران شاه و همسران وزرای و کارکنان
دولت بدون حجاب شرکت کنند.

این اقدام برای خیلیها حتی اعماق خاندان سلطنت هم مشکل بود.
ملکه پهلوی از جمله کسانی بود که نمیخواست اینکار را انجام بدهد
ولی قدرت رضاشاه آنچنان بود که حتی همسرش جوئی نمیکرد که با
اینکار را و مخالفت کند. در آن روز رضاشاها در حضور مدعاوین چنین گفت:

" من بی اندازه خوشحال مزنانی را در اینجا می بینم که در
نتیجه تحصیل و آموختن داشتم آمده‌ام. وضع و موقعیت حقیقی
خود را به بینند، حقوق و منافع خودشان را بفهمند. همانطوری که
خانم تربیت خاطرنشان ساخت زنان کشور ما به علت کنار
ماندن از جای معلق ادرنوبودنداست عدا دولیاقت ذاتی خود را
نشان دهند.

در حقیقت من با یادگویم آنها قادرنبودند وظیفه‌ای را که
نسبت به کشور محبوب شان بر عهده داشتند انجام دهند و بی خدمت و
صمیمیت خود را آنطور که با یادوشا یاد بشنا ساننداما در حال حاضر
علاوه بر حق شخصی ما دری میتوانند از حقوق و مزایای دیگر
اجتماعی بهره مند گردند.

اما نباشد تصور کنیم که ممکن است نیمی از افراد ملت را به

حسا ب نیا وریم و یا به عبا رت دیگر نبا یدا ین نیت را داشته با شیم که نیمی از قوه عامله مملکت بیکار و عا طل و باطل بماند . تاکنون آماری از زنها برنداشته اند مثل این است که زنان جا معه جدا گانه ای هستند و نبا ید آنان را جزء جا معه ایران محسوب داشت . خیلی جای تأسف است که فقط در یک موقع زنان را سرshima ری کردند آنهم وقتی بودکه خوار بار کم آمدوزنها را سرshima ری کردند تا خوراکشان را تهیه و تا مین کنند .

من نمی خوا هم درا ین با ره تا ثرا ت خود را ظها رکنم ، من نمی خوا هم اقدا ماتی را که بعمل آمده و ترقیاتی را که انجام یافته ذکر کنم ، من نمی خوا هم در مقا م مقا یسه برآمده و فرقی میان امروز و زمان گذشته قائل شوم ، ما شما زنها با یدا ین روز را که روز سعادت و موفقیت شما ست روز بزرگی بدانید و از فرصتی که بدست آورده اید برای خدمت به کشور خود از آن استفاده کنید .

به عقیده من با ید آنچه می توانیم برای سعادت و ترقی کشورمان کار کنیم واستعدا دخودمان را برای موفقیت درا نجا مخدمنت به این ملت بکار ببریم ، ما با ید در تعلیم و تربیت افراد ملت کوشنا با شیم ، گرچه تعلیم و تربیت درا شرمسا عی کارمندان دولت رو به ترقی است ولی هیچ کس نبا یدا زا ین حقیقت غافل بماند که ملت کا روقدرت می خواهد و هر کسی با یدنها بیت سعی و کوشش خود را بکار ببرد و برای سعادت و آسا یش مردم بهتر و سخت تر کار کند .

شما خوا هر ان و دختران من حا لا که داخل جا معه شده اید و برای پیشرفت خود و کشورتان این قدم را برداشته اید با ید بفهمید که وظیفه شما این است که برای کشور خود تان کار کنید ، سعادت آینده در دست شما ست زیرا شما مربیان فرزندان این مملکت هستید و شما ظید که با ید نسل آینده را تربیت کنید .

شما قا درخوا هيدبودكه آموزگاران خوبى با شيدوبه راي ما
هموطنان خوب تربیت کنيد.

من از شما زنا ن تحميلکرده و تربیت شده که از حقوق و منافع خودتا ن آگا هيدوررا ها نجا موظا یيف خودنسبت به کشورتاي قدمبردا شته ا يدا نتظاردا رمبه زندگي کتوني راضي باشيد، در حدو دتوا نائي خودتا ن کارکنيد، در زندگي روزانه خويش صرفه جو و مقتضديا شيدوا زا سراف و خروج هاي تجملي خوددا رى نمائيد.

ای زنان، چادرسیا هبینیا دمسلمانی و رو بندہ آن نشانه ای از
اسلام و تقوی نیست. شما با یدا ز لحاظ روحی و معنوی پرهیز کار
باشید، اندیشه و بینشتن با یدپاک باشد، از ظاهر سازی ریا کارانه
چه حاصل، زمانی که چشم و دل شما با پرده عفت و تقوی راستی
پوشیده نباشد؟ از زرسیم و مال و منال چه حاصل وقتی که شما
در قفس نادانی و خرافی زندگی کرده و از دنیا فهم و کمال
بدور ما نیست؟... در کنج زندان آرمیدن وزیستن و تنها بیاد
افتخارات قدیمتان و بینا مکوروش و داریوش برخود را لیدن
کافی نیست....

وا لاحضرت اشرف در خرداد ۱۳۵۵ در با رهاین روزتا ریخی چنین گفت:
اولین بانوی ایرانی که بدون حجاب در اجتماع ظاهر شد مادرم بود.
پدرم یک مردم تبعیب و مذهبی بود. یا دم هست روز ۲۷ اردی را بانارا حتی
گذرا ندید. و حتی گریه کردند ولی با اطمینان میگفتند که برای ایران
این اقدام ضروری است. بعداً ز آنروز زن ایرانی با بیرون آمدن از
حجاب دارای شخصیت سیاسی و اجتماعی و حقوقی گردید. بمدارس
راه یافت تا امروز که زن ایرانی با اعطای حقوق سیاسی که برادرم
با نهاده داده است درسا زندگی ایران شریک هستند. زیرا زنی که با
ایمان کار میکند کارا و بهتر از یک مرد است.

* * *

بعد از ۱۷ دی پا سبا نان در کوچه ها چا در از سرزنهای بر میداشتند و خیلی از بانوان در خانه میماندند و برای اینکه برفع حجاب اقدام نکنند. در روزنا مدهای آنوقت آگهی هائی دیده شده که بعضی از صاحبان مغازه ها چنین اعلام کرده اند (به زنان چا دری چنیس نمی فروشیم - ورودزن چا دری با ین مغازه ممنوع است - بلیط ورودی سینما برای بانوان بی حجاب نصف قیمت میباشد) .

بعضی ها این شعر ایرج میرزا در مغازه ها گذا رده بودند :

کجا فرمود پیغمبر بقرآن که با یدزن شود غول بیابان
کدام است آن حدیث و آن خبر کو؟ که با یدزن کند خود را چو لولو
در با ره حجاب بانوان در روزنا مهobil المتنین اشعار مفصلی بجای رسیده بود که چند بیت آن چنین است :

کل با همه پرده پوشی خود

بی پرده میان شود بگلزار

آن چیست گرفته ای به پیکر

وین چیست نهاده ای بر خسار

از پیکر خویش پرده برگیز

وز صورت خود نقاب بردار

آن پرده که پرده دار خلق است

پیچیده ترا در آن به حکمت

آن چادر زرنگارت قوی است

آن پرده عفت است و عصمت

به حال با قدرت رضا شاه پای زن بمدارس و دانشگاهها و ادارات باز شدو بتدریج آنها تو انتتدنمشی درجا معهای رایانی داشته باشند ولی هنوزاین ما ده خجلت آور در قانون انتخابات بود :

(کسانی که از حق انتخاب کردن محروم و مندuba رتند از نسوان، کسانی که خارج از رشد و تحت قیوموت شرعی هستند، و رشکستگان بتقصیر، متکدیان و اشخاصی که بوسایل بیشرفا نه تحصیل معاشر مینمایند،

مرتکبین قتل و سرقت و سایر مقصرييني که مستوجب حدودقا نوتنی
اسلامي شده اند)

در زمان سلطنت محمد رضا شاه پهلوی با اجرای برنامه انقلاب سفید
اين ماده از قانون انتخابات نيز حذف شدونه تنهابزنان حق انتخاب
كردن داده شد بلكه از حق انتخاب شدن نيز بهره مندگر ديدند. بموضع
در باره بانوان و حق مساوي آنان با مردان بحث خواهد شد. كه بعدا "در جمهوري اسلامي با رديگربانوان ايراني از حقوق خود محروم
گردیده زنداني بزرگ برای اكثربطقات بویژه بانوان بوجود آمد .
نکته عجیب در زندگی ملت ايران اين است که يکروز با زور (با توم)
پا سبانها، چادر از سرزنهها برداشته ميشود و روز دیگر با اسلحه
پاسدا ران رژيم اسلامي چادر را سري بانوان تحصيل ميگردد با
اين شعار (يا روسري يا توسرى) ... اين افراط و تفریط در يكجا معه
متفرقی واقعا " خجلت آور است. چرا ما نظری بساند و شورها و طرز
زندگی مردمش نمی افکним. لااقل خيلي از کشورهاي اسلامي را که
بانوان دوشادوش مردان بکار روزندگی پرداخته همه باهم در راه اعتلاني
شور خود ميکوشند. زهی تا سف بوضع کشور خودمان ايران

* * *

رژيم جمهوري اسلامي اسنادي را درباره دستخط هاي رضا شاه و
غلطهای املائي او منتشر ساخته و خواسته است آن مرد دليل را تحقير
کند. نه رضا شاه و نه پسرش و نه خانواده اش هيچگدام ادعانداشتند که
رضا شاه سواد کافی داشته است. او در قزاقخانه توانته بود مطالبي
بيا موزد. بهرحال نوشتند که در دستورات كتبی خودما م سوررا
(معمور) و محترما را (محترمن) (صورت را (سورت) نوشتند.
اين غلطهای املائي نمیتوانند خدمات رضا شاه را درباره استقرار
امنيت و توسعه کارهای عمرانی نفی کند. متن اين نامه چنین است:
وقتی (رضا خان) فرمانده فوج تیرانداز همان بود در پاسخ یاور
(ج) چنین مینویسد: (آقای ح - ... یا ور - قزاقها ای که معمور

(ما مور) قزوین حستند (هستند) هم اسم آنها را ممکنست پیدا کرد و مهر آنها را به زنید به سوت (صورت) (و لا یک مهر ممکن نیست .) بعدها زمه رکردن و رد کردن پول به اقای تقی خان قبض دریا فست دارید . (رضای سرتیپ)

محمد رضا شاه مینویسد : " پدرم با اینکه تا ۱۴ سالگی سواندداشت از شروع ب تحصیل و فراگرفتن و خواندن و نوشتن احساس شرم‌سازی نمیکرد . در سر با زخانه وقت خود را بخواندن و نوشتن میگذ رانید . پدرم میگفت برای سرکوبی گروهی از یاغیان در اشناز میبا رزه آنقدر از اوضاع مغشوش ایران متنفر شدم که عمدتاً خود را در معرض گلوله دزدان قرار دادم با اینکه سوا را سب سفید بود و هدف مشخص است گلوله با واصت نکرد . سال پیش از آنکه پدرم نخست وزیر شود ترکها در اشترهور کمال آتا تورک دستگاه فرتوت خلافت را برچیده و جمهوری را اعلام کردند . پدرم نیز تا سیس جمهوری را مرجح می‌شمرد ولی افکار عمومی با صل سلطنت معتقد بود ."

روزنا مها ایران تریبون یک نکته تاریخی دیگر را از قول محمد رضا شاه پهلوی نقل میکند : " وقتی پدرم مسئولیت اداره مملکت را بدست گرفت مرا فرا موش کرد . هفته‌ها اورانمیدیدم و روزها ئی که می‌سل میکردم را به بینندن زدم من می‌مد . دیدارها یش ترس آور بود . در با ره اوضاع درسی من سؤال میکرد و بهر حال از پیشرفت تحصیلی من راضی نبود استادان من در برا برا و میا یستادند و در حال لیکه از ترس میلرزیدند گزا رش تحصیل مرا میداند و لبته من هم میترسیدم . یکبار روا ردا طاق خواب من شود در حال لیکه آتش خشم و غصب از چشمانش زبانه میکشیدا ز من پرسید توروی تخت خواب میخوابی ؟ سپس یکی از همراهانش را صدازد و گفت فوراً " تخت خواب را از طاق ببر بیرون . آنگاه رو بمن کرد و گفت تو سربا زی . سربا ز روی تخت نمیخوابد . تخت سربا ز زمین است تو بعداً ز من پا دشا ه خواهی شد . برای اینکه سربا زی زنها رکه ما نندیک شا هزا ده رفتار کنی ...)

بعضی از مورخین مینویستند سردا رسپه شب و روز عادت داشت دعماً رت بریگا ردقزا ق بسربرد .ا و خیلی اوقات لبا سهای خود را عوض نمیکرد و بالبا س میخوا بیدرحا لیکه چکمه اش را بپا داشت روی زمین استراحت میکرد .گاهی اوقات چند شب نه روز چکمه اش را بیرون نمیآورد .غذا یش همسر بازی بود .

یکی ازا مرای ارتش میگفت رضا شاه در همه کارها یش خشونت داشت .یکبا ردرس فرا صفهان ببا زدید سردا زخا نه رفت .فرما نده لشگربرای خوش خدمتی دستور داده بود که سردا زخا نه را تمیز کرده و سردا زها لبا س نوو آرا سته پوشیده بخود گلاب و عطر بزنند .وقتی رضا شاه وارد شد و بوی عطر بمنا مش خورد گفت این بوی چیست ؟ فرما نده گفت سردا زها می خیلی منظم هستند و پا کیزه ا ز عطرا استفاده میکنند .

رضا شاه با عصبا نیت میگوید (عطرجیه ، سردا زبا یدبوی پهنه و دود با روت بدنه عطرو گلاب ، سردا زی که بخود عطر بزنده بدر درقا میخوره نه سردا زی)

یکی از نکته سنجا ن میگفت یکبا رهم رضا شاه بسردا زخا نهای رفت و ناگهان وارد آشپزخانه شدوا ز آشپز پرسید که ا مروزنها رچیست ؟ آشپز دست پا چه شد و گفت (قربان - آگوشت) .رضا شاه جلو رفت و وقتی دیگهای پلورا دید تعجب کرد و در یکی از دیگهای را برداشت و گفت (مردی که اینکه پلواست ...) آشپزا صفهانی بالجهه مخصوص خود گفت (قربان - چه بهتر) .از این گفته آشپز رضا شاه بشدت به خنده افتاد .البته افرا دی دیگرا این با زدید و گفته را بیکی از فرماندهان نظامی نسبت میدهدند رضا شاه ...

یکبا رهم رضا شاه در سفر بخوزستان اتومبیل ش در گل گیر کرده ولی بسا چند تن از همراهان خود را پیا ده به اهوا زرسانید .در کنار رود کارون بصرف چای پرداخت .نا بیب محمد مشیری که همراه بوده است شنل خود را در میآورد و دوازش اه تقاضا میکند که از آن استفاده کند .رضا شاه میگوید

هوسربا زی با یدبا لبا س خودش را هبرودنه لبا س دیگری ..
ستیب صفاری میگفت خانواده ما با رضا خان روابط نزدیکی داشت.
وقتی کودتا روی دادروزش اسفند در منزل ششته بودم و فکر میکردم
که بخدمت فرهنگ واردشوم. تا گهان صدای دق الباب مرا بخود آورد.
افسری واردش و گفت حضرت اجل میرپنج رضا خان مرا ما مورکرده که
شمارانزدا یشا ن بیرم. با توجه بوضع آنروزها ترسیدم که مرا توقیف
کنند ولی چون به محبت او بخانواده خود آگاه بودم بسرعت راه افتادم.
بعمارت روبروی شهر با نی که رسیدم دیدم میرپنج دارده قدم میزند.
وقتی مرا دیدند فرمودند (خان میل دارم بخدمت حاضر شوی). قدری
تأمل کردم گفتند با سوابق تحصیلی که دارم بخدمت دیویزیون قراق
در میانی ... از فردا صبح سرخدمت حاضر باش. پس از عماه بدرجہ
ستوان سومی نایل گردیدم. این واقعه برنا مهندگی مرا بکلی
تفجیر داد.

پس از مدتی در قسمت مربوط بسازمان املاک پهلوی بمن سمتی داد
که همه هفته حضور رضا شاه میرسیدم و گزارشی از وضع املاک را با طلائع
ایشان میرسا نیدم. در آنوقت درجه سروانی داشتم و امیر موشق نخجوان
رئیس ستاد رتش بود. هر هفته پس از شرفیا بی یک سرستاد دارتش رفته
گزارش شرفیا بی را با طلائع رئیس ستاد میرسا نیدم.
با وجودیکه میرموشق درجه سرلشگری داشت و من سروان بودم چون
میدیدم که حضور رضا شاه شرفیا ب میشوم خیلی بمن احترام میگذاشت و
هر بار که با طلاق او میرفتم از پشت میز خود بلند میشد و در کنار من
مینشست و دستور چای میداد و جریان شرفیا بی و فرمایشات شاهانه را
میپرسید. یکبار یک دوست سروان که با من سوابق والفتی داشت
گفت "حا لاکه تو فرست داری حضور شاه برسی خوب است من و تو مشترکا"
ناهای بنویسیم و از رضا شاه بخواهیم امسال که سال ترقیع ما میباشد
دستور درجه سرگردی ما را بدده. من هم بدون توجه با خلاق رضا شاه این
تقاضا را قبول کردم. وقتی از وسط پوشید آبی رنگی که همراه داشتم

وگزارشات را یکی پس از دیگری در آورده بعرض رساندم بکاغذ آخربسیدم . رضا شاه پرسیداین چیست ؟ با ترس و لرزگفتم چون موقع ترفیع است میخواستم استدعا کنم امر بفرما ثید درجه سرگردی چاکر بموضع داده شود . رضا شاه با عصبا نیت گفت همین الان خودت را برئیس ستاد معرفی میکنی و میگوئی با زداشت هستی و بانا راحتی ازا طاق خارج شد . طبق معمول نزدا میرموشق رفتم ، از جای خود بلند شد و در کنار من نشست . وقتی جریانات را گفت موقعيکه در با ره ترفیع و عصبا نیت رضا شاه صحبت میکردم ، مطابق روش قبلی پیشخدمت چای آرود . با فریاد به پیشخدمت گفت (کی بتو گفت برای این سروان مختلف چای بیا وری . زود برو بیرون) پیشخدمت که متغیر مانده بود ازا طاق خارج شد . ا میرموشق از من پرسیدند چطور حبسی ؟ گفت خیر . گفت پس جرسی اش مجا زات . که اگر رضا شاه پرسید بگوید شدیدترین نوع زندان را در با ره شما مجری داشتم . یک هفته با ناراحتی در زندان مجرد ماندم که ناگهان دستور آزادی من صادر شد و مجددا " بهمان کار قبلی مشغول شدم و جریان شرفیا بیها ادا مه یافت . پس از زندان وقتی برای اولین با رحضور رضا شاه شرفیا شد مرضا شاه با خنده گفت (زندان چطور بود ؟) گفت قربان زندان مجرد خیلی سخت بود . گفت چرا زندان مجرد . گفت چون نوع زندان را نفرموده بودید رئیس ستاد در موردن سخت ترین نوع زندان را اجرا کرده که موردا یرا دقرا رنگیرد . رضا شاه گفت خودم دستور آزادی ترا صادر کردم . بتوجه خوا نواه تو علاقه دارم . بهمین جهت با داشتن درجه سروانی اینکا رمه را بتتووا گذا رکرده ام . درجه تسویانی است و با یدبانی که درجه مهمی است . در ارتش نمیتوان بسرعت با فراد درجه داد . هر آن داده بمن نزدیک با شنبه باید برای درجات خود را حمایت بشنند . اگر مرتب درجه داده شود ارزش درجات نظا می از بین میرود . هر وقت موقع شد درجه سرگردی ترا خودم میدهم . برو بکارت ادا مه بد و نا راحت نباش . من هم از مرآ حم شاه تشكیر کرده بکار ادا مددام

و هيچگا ه در با ره درجه با ايشان مذاكره اى نکردم . يکروز رضا شاه
بمن گفت حا لاديگر موقع سرگردی تورسيده برو به رئيس ستاد راتش
بگود رجهات را بدهد . من هم بسرعت نزدا ميرموشق رفته و جريان را گفت
وا وهم بلafa مله دستوردا دوا وا ولین کسی بود که بمن تبریک درجه را
گفت و مطابق معمول همچای هفتگی را همان پييخدمت آورد . من هم
با عجله درجه سرگردی را تهيه و نصب نمودم تا مبا دا در آن تاخيري
حاصل شود .

سرتيب صفا رى ميگفت رضا شاه در سمت فرما ندهي نيروهای مسلح برای
کوبیدن جنگلیها ا غالب در لاهیجان بسرميبرد که مرتب بدیدا رشان
نا يل ميشدم . شبي ميگفت بزرگترین آرزوی من اين است که قشون
را ازلوت وجودخا رجيها پاک کنم و اگر خدا توفيق بدهدا ينكاري را خواهم
کرد که انصافا " هم با يدگفت به بهترین وضع انجام داد .

برای هرگزارشی دليل مي خواستندوا لابابي اعتنائي روپر و مي شد . روزي در
ما زندران از دكتري شيخ پرسيدند بجه چيزها علاقه داريد او گفت با ساختن
سازی و تربیت اولاد و مطالعه کتاب ... رضا شاه گفت من هم عاشق ساختن
کردن هستم . بشدت طرفدا رتربیت اولاد مي بآ شمولی حومه کتاب خواندن
راندا رم در عوض روزي يكسا عت راه ميروم و بجای مطالعه بي شتر فکر مي کنم .
ا وقدرت تصميم گيري عجبي داشت از وضع نا مطلوب تيپ گilan گزارشی
رسيده بود با عجله خود را با نجا رسانيد و را در سر با زخانه خوا بиде و از غذای سربا زها
شده فرما نده به بندر پهلوی رفته و مشغول استراحت مي باشد . فرمانده
تيپ را منفصل کرد و شب را در سر با زخانه خوا بиде و از غذای سربا زها
صرف کردند . با اين عمل همه فرما ندهان مراقب کا رخوب دند .

* * *
رضا شاه در سفر ب لرستان هنگام افتتاح جاده خرم آباد چنین فرمود :
يکي ديگرا ز آرزوهاي ملي من برا ورده شد . اهميت اين راه زياد
است يك صفحه متروك كشور با يران متصل مي گردد . من از خداوند کمک
ميطليم كه بتوانم ز دل همین کوهها را هن ايران را عبور بدهم
واين افتخار نصيبيم گردد که راه شما را بجنوب و دودري يارا بهم اتصال

داده بندرشا ه را به بندرشا ه پورومل نما يم .

من ازا مروزتما مشما ها ولرهای منطقه را عفوميکنم . تمام خطاهای گذشته را میبخشم ولی اگریکی از شما ها خیال را هزشی نما يدنه فقط اورا معدومخوا هم کرد بلکه ا مرخوا همدا دتما ملرهارا مجازات کنند . بدون اينكه قشون در منطقه با شدخدوتان مرا قب باشيد . دستورمیدهم وسا يل آبا دی منطقه وزندگی شما را فرا همکنند به کشاورزی و گاهداری حشم بپردا زيد . سپس شاهبه (امان الله معروف) خلعت داده گفت امان الله برو - تودرنظر من مثل يك سربا زمي با شی .

رضا شاه بقدري دقيق بودكه درسفرها انگشت بروي ميلهها و شيشه های را ههن ميکشيدتا به بیندكه آيا گردوغبار آن زدوده شده يانه ؟ بهمین جهت هميشه ما موريين سعي داشتند کاری کنند که مورد موآخذه شاه قرار نگيرند .

اور نگ درباره با زرسی وزارت خانهها از طرف رضا شاه چنین مينويسد : روز ۲۴ مرداد ۱۳۵۶ که يك سال و نيمما زسلطنت رضا شاه ميگذشت صبح زود با تفاق دكترا ميرا علم شرقيا ب شديم . ديدم عليحضرت آما ده خروج از کاخ سعدآ با دهستند و گفتند شما هم دنبال ا تو مبيل من بيا ثيد . شاهورا نتده بدون اسکورت بسوی وزارت فوايدعا مه حرکت كرد . دكترا ا ميرا علم ميگفت ديروزا عليحضرت را معاينه كردم خيلي عصبا نسي و تاراحت بود و ميگفت کسالت من از ناراضي تراشان اداري است . و گر نه بنيه اي قوي و سالم دارم . ا تو مبيل رولزرويس سلطنتي چند قدم دور ترا يستا دوشاه ب درب وزارت خانه رسيد كه بسته بود و مستخدمين مشغول تميز كردن بودند . يکربع پشت در قدم زدند تا ساعت اداري فرا رسيد . سرا يدا را اعتنائي نداشت كه شاه با وفر يا دزد كه وقت اداري است در را با زکنيد . سرا يدا ريدون اينكه تازه وارد را بشنا سدبا بسي در را با زکرد . شاه ديد هيچکس دروزا رتخته نه نیست . وقتی کار ميدان مير رسيدند شاه را در حال قدم زدن می بینند و دست و پا چه ميشوند . شاه بآنها ميگويد اگر بيمقا مات وزارت خانه تلفن کنيد همه را برگزار

میکنم . سپس از سمت حیا ط کاخ گلستان وارد عمارت وزارت خارجه آن زمان میشود و هیچکس را پشت میزها نمی بیند . حاج فطن الملک معاون وزارت مالیه خود را به رضا شاه میرساند . رضا شاه ساعت بغلی خود را با ونشان میدهد و میگوید این است نظم ادا رات ... شاه سپس بوزارت عدلیه رفت و آنجا را همنا منظم دید . سپس عازم وزارت جنگ شدو وزراء را خواست و گفت دیگر اجازه نمیدهم این بی نظمی ادامه یا بد . نمیشود از دولت حقوق گرفت و از زیرخدمت شانه خالی کرد . مرا قبیت من بطور دامخواه دنبود . فردا آن روز شرفیا بودیم فرمودند بایار رسی دیروز موجب نظم و ترتیب شده ولی من از اینکار دست بر نمیدارم تا مطمئن شوم بولی که با بت حقوق داده میشود بهدر نخواهد رفت .

روز ۹ آذر ۱۳۵۶ یکبار دیگر رضا شاه به بازرسی وزارت خانه ها پرداخت و آن روز به وزارت مالیه رفت . غیرا ز معاون کسی نبود . رضا شاه بطوری عصبانی شد که معاون از حال رفت . شاه به مستخدمین دستور میدهد که در های وزارت مالیه را به بندند . از آنجا هم بوزارت فوائد عا مه میر وند و دستور بستن آن وزارت خانه را هم میدهند . سپس اسا می کارمندان غایب هر دو وزارت خانه را میخواهند که مو اخذ شوند . این با زرسیها چنان ترس و وحشتی ایجا دکرده که تا مدت ها وزارت خانه ها نظم و ترتیب پیدا کرد .

محمد جنا بزاده شهردا رسا بق شمیران و خواه هر زاده حائری زاده بمن گفت دائی من میگفت : وقتی من با رضا شاه مخالفت کردم بتدریج از کارهای سیاسی کنار رفتم و با دیگر بشغل قضاوت در دادگستری مشغول بودم و در دیوان کشور کار میکردم . چون کاری نداشت همه روزه صبح زودبا طاق کار میرفتم . وزیر عدلیه وقت که نمیخواست من در دادگستری باشم به رضا شاه گفته بود که من چون از اوضاع دلسرد هستم بذا دادگستری نمیروم و میخواست مرا بر کناریا بازنمی شسته کند . من بکلی از اوضاع بیخبر بودم . یک روز صبح زودکه درا طاق مشغول

خواندن پرونده‌ای بودم دیدم درا طاق با زشدورضا شاه با طاق وارد شد. دچار حیرت شدم که شاه درا ینمو قع دردا دگستری چه میکند؟ رضا شاه در سالهای اول سلطنت با دارایات گاہی سرکشی میکرد و خیال میکنم مخصوصاً "آن روز بذا دگستری و با طاق من آمده بودتا بدانکه حقیقتاً" کا رمیکنم یا وزیر دادگستری خواسته است برایم پرونده بسازد. اینقدر رضا شاه در کارکشور داری دقیق بود. وقتی در اطاق کار را دید پرسید چکا رمیکنی؟ گفتم بخواندن پرونده‌ها مشغول هستم. بسرعت خارج شد و با این جریان موضوع برگزاری یا بازنگشتگی من دردا دگستری هم موقوف گردید.

(۱- ع تأثیراتی) در مجله روزگار نوچنین مینویسد :

از رضا شاه همه میترسیدند و سعی داشتند در مسیر اوراق را رنگیرند. در غروب یک سیخ کباب برده و یک گیلاس کنیا ک میخورد. شاه م اوهم مختصری برنج بود. رضا شاه عادت نداشت روی تختخواب بخوابدوروی رختخوابی که کف اطاق پنهان شده بود میخوابید. رضا شاه به ولیعهد خیلی علاقه داشت و روزی دو ساعت عصرها با واصحت میکردوا و را در جریان کارهای مملکت میگذاشت. قبل از سفر ولیعهد با روپا خانم پاکروا ن که یک خانم فرانسوی بود با مورجا ری ولیعهد دوا میرا کرم با مورمالی او رسیدگی میکردند. تنها همبازی ولیعهد (حسین فردوس) بود. رضا شاه بما دام پاکروا ن میگوید هیچکس غیر از فردوس حق ندارد به کاخ ولیعهد بیا ید. چون او از توده مردم است و درس خوان هم هست.

اما میرا کرم که با فردوس خیلی خوب نبود میخواست نوه اش همبازی ولیعهد شود. ویکروز با اجازه ولیعهد نوه اش را بکاخ میاورد. مادام پاکروا ن جریان را به رضا شاه میگوید که یکربع بعد رضا شاه با عصا وارد کاخ ولیعهد میگردد که نوه امیرا کرم را با فحش بیرون میکند. و بما دام پاکروا ن میگوید هیچکس جز فردوس حق ندارد به کاخ ولیعهد بیا ید. فردوس پس از پایان تحصیلاتش از شاه تقدماً میکند که در فرانسه بما ندو در شته طب تحصیل کند ولی وقتی بتهران میا ید

بـدستور رضا شاـه بـدا نـشـكـدهـا فـسـرـی مـیرـوـدـوـبـا زـهـمـدـرـکـنـا روـلـیـعـهـدـقـرـار
داـشـتـهـاـسـتـ .ـیـکـرـوـزـسـتـواـنـ فـرـدـوـسـتـ بـدـسـتـورـوـلـیـعـهـدـاـ توـمـبـیـلـ خـودـراـ
بـداـخـلـ کـاـخـ مـیـبـرـدـوقـتـیـ رـضـاـشـاـهـ مـطـلـعـ مـیـشـوـدـبـشـدـ عـصـبـاـنـیـ شـدـهـاـزـ
راـنـنـدـهـاـیـ کـهـحـضـورـداـشـتـهـجـرـیـانـ رـاـسـئـوـالـ مـیـکـنـدـوقـتـیـ مـیـگـوـیـدـ
مـتـعـلـقـ بـهـفـرـدـوـسـتـ اـسـتـ رـاـنـنـدـهـراـکـتـکـ مـیـزـنـدـکـهـ بـیـهـوـشـشـدـهـاـ وـرـاـ بـهـ
بـیـماـ رـسـتـانـ مـیـبـرـ نـدـوـرـوـزـبـعـدـپـیـشـیـاـنـ شـدـهـبـاـ وـاـنـعـاـ مـیـدـهـدـولـیـ دـیـگـرـ
فـرـدـوـسـتـ اـزـتـرـسـ رـضـاـشـاـهـ اـتـوـمـبـیـلـ خـودـرـاـ بـداـخـلـ کـاـخـ نـبـرـدـ .ـ

فـرـدـوـسـتـ گـفـتـهـاـسـتـ کـهـ منـ اـزـرـضـاـشـاـهـ خـیـلـیـ مـیـتـرـسـیدـ .ـیـکـرـوـزـرـضـاـشـاـهـ
اـزـمـنـ پـرـسـیـدـنـدـرـوـزـهـاـ چـکـاـ رـمـیـکـنـیـ؟ـ گـفـتـمـبـهـ (ـاـکـبـرـمـیـرـزاـ)ـ فـرـانـسـهـ
دـرـسـ مـیـدـهـمـ .ـرـضـاـشـاـهـ عـصـبـاـنـیـ شـدـهـبـاـ عـصـاـپـشـتـ گـرـدـنـ مـنـ زـدـکـهـفـرـارـکـرـدـهـ
بـاـ طـاـقـ وـلـیـعـهـدـرـفـتـ وـنـفـهـمـیـدـمـ چـرـاـکـتـکـ خـورـدـ .ـبـعـدـرـضـاـشـاـهـ مـرـاـ اـحـضـارـ
کـرـدـکـهـ هـمـرـاـهـ وـلـیـعـهـدـرـفـتـ کـهـ گـفـتـ تـمـاـ مـبـدـبـختـیـهـایـ اـیـنـ مـلـکـتـ زـیـرـ
سـرـ (ـاـیـنـ دـوـلـهـاـ وـسـلـطـنـهـاـ وـمـیرـزاـهـاـ)ـ مـیـباـشـدـمـ بـاـ هـزـاـ رـمـشـقـتـ آـنـهـاـ
رـاـکـمـ کـرـدـمـحـاـ لـاـتـوـمـیـکـوـئـیـ اـکـبـرـمـیـرـزاـ .ـ مـعـلـوـمـشـدـاـزـگـفـتـ مـنـ نـارـاضـیـبـودـوـ
بـاـ اـیـنـنـظـرـرـضـاـشـاـهـ اـزـمـنـ اـسـتـمـاـلـتـ کـرـدـ .ـ

نـصـرـالـلـهـ اـنـتـظـاـمـکـهـدـرـاـ وـاـخـرـسـلـطـنـتـ رـضـاـشـاـهـ رـئـیـسـ تـشـرـیـفـاتـ درـبـارـ
بـوـدـمـیـگـفتـ بـاـ وـجـوـدـتـنـفـرـرـضـاـشـاـهـ اـزـعـبـاـ وـعـمـاـ مـهـ مـعـهـذـاـ بـعـلـتـ عـلـاقـهـ
وـلـیـعـهـدـبـقـاـئـمـقـاـ مـالـمـلـکـ رـفـیـعـ اـورـاـ درـدـرـبـاـ رـنـگـهـ دـاشـ .ـ اوـازـمـانـ
سـرـدـاـ رـسـپـهـیـ بـاـ رـضـاـشـاـهـ دـوـسـتـ بـوـدـوـاـ غـلـبـ درـسـفـرـهـاـ هـمـرـاـهـشـاـهـ بـوـدـوـدـرـ
کـارـهـاـ وـسـاـطـ مـیـکـرـدـ .ـسـرـاـنـجـاـ مـبـعـلـتـ مـخـاـلـفـتـ بـاـ لـایـحـهـاـ صـلـاحـاتـ اـرـضـیـ
درـزـمـاـنـ مـحـمـدـرـضـاـشـاـهـ اـزـدـرـبـاـ رـطـرـدـشـ .ـ

اـنـتـظـاـمـمـیـگـفتـ رـضـاـشـاـهـ دـرـسـفـرـبـهـ رـشـتـ دـرـمـنـزـلـ اـکـبـرـهـاـ پـرـسـیـدـاـیـنـ بـالـکـنـ
خـاـنـهـبـرـاـیـ چـیـسـتـ؟ـ گـفـتـهـشـدـبـرـاـیـ رـوـضـهـخـوـانـیـ مـاـهـ مـحـرـمـکـهـ رـوـضـهـخـوـانـ
دـرـبـاـ لـکـنـ مـیـنـشـتـ وـمـرـدـمـدـرـحـیـاـ طـ ..ـ رـضـاـشـاـهـ گـفـتـ اـگـرـاـینـهـاـ خـیـالـ
مـیـکـنـدـکـهـاـ وـضـاـعـبـرـمـیـگـرـدـدـوـاـیـنـ بـاـ لـکـنـهـاـ بـدـرـدـمـیـخـورـدـاـ شـتـبـاهـمـیـکـنـدـ.
پـسـ اـزـحـرـکـتـ رـضـاـشـاـهـ خـاـنـوـادـهـاـ اـکـبـرـدـسـتـورـتـخـرـیـبـ بـاـ لـکـنـ رـاـ دـادـنـدـ
کـهـوقـتـیـ رـضـاـشـاـهـ دـرـبـنـدـرـپـهـلـوـیـ شـنـیدـخـیـلـیـ خـوـشـحـالـ شـدـ .ـیـکـرـوـزـدـکـتـرـ

سجا دی برا ای شرفیا بی آ مده بوددا خل اطا ق شدم و گفت مقاضای
شرفیا بی دارد. رضا شا ه فریاد زد بتوجه؟ من زهره‌ام آب شد.
ملکه عصمت برایم تعریف کرد که در ۱۴۱۳ اسالگی با رضا شاه ازدواج کرد.م.
عاشق رضا شا ه بودوا و هم مردا دوست میداشت. او ایل ازدواج در جعفر آباد
در کنا رعما رت ملکه ما در زندگی میکرد. مگاهی اوقات دوستان ملکه
ما در بعما رت من می‌آمدند و میخواستند مرا کنکه بزندگه در صندوق خانه
مخفی میشد. وقتی رضا شا ه میفهمید می‌آمد و آنها را کنکه می‌زدو
بیرون میکرد. من در عما رت شهوندبا احمد رضا - عبدالرضا - محمود
رضا - حمید رضا و فاطمه زندگی میکرد. چون در آنجا نگهبان بود دیگر
ملکه ما در دوستا نش نمیتوانستند مزا حم شوند.

ملکه توران ما در شا ه پور غلام رضا فقط یک سال با رضا شا ه زندگی کرد.
علت طلاق اوین بود که رضا شا ه برای او نگشترگرا نبهاش میخورد
که حدود ۵۰۰ هزار تومان قیمت داشت. نگشتر را نزد یک نفر یهودی
به یهودی پیغا میدهد که نگشتر بولیان را از ملکه توران برای او
بخرد. وقتی رضا شا ه شب نزد ملکه ما در میرودا و گله میکند که من مادر
ولیعهد هستم ولی هدیه گرا نقیمت به ملکه توران حفظ آبروی شا ه مملکت
علقه‌ای ندارد و هدیه را فروخته و من برای حفظ آبروی شا ه مملکت
آنرا خریده‌ام و نگشتر را به رضا شا ه میدهد. شب بعد وقتی رضا شا ه
نزد ملکه توران میرود و سراغ نگشتر را میگیرد و عذر و بهانه می‌آورد
ورضا شا ه نگشتر را نشان میدهد و میگوید تولیا قت نداری ملکه ایران
باشی و فردا صبح اورا طلاق میدهد.

رضا شا ه مقتضد و صرفه جوبود. "شخسا" بمحابات منزل رسیدگی میکرد.
یکبار رهنگا مرسیدگی بحسا بها بهبودی را کنکه زد که مدتی در بیمارستان
بستری بود. قبل از سفر به روما ماهی صد تومان بولیعهد میداد که
ولیعهد مقداری از آنرا به فردوس است میداد. حقوق ولیعهد پس از
مرا جعت از سفر را روما ماهی ده هزار تومان بود.

وقتی رضا شاه در زوها نسبورگ بودا ز محل در آمده ملاک یک میلیون
تومان برای او حواله شد که پس از فوت رضا شاه معلوم گردید که فقط
۳۵۰ هزار تومان آن خرج شده است. در زوها نسبورگ از رضا شاه
خواسته می شود که خاطرا تش را بنویسد و محمد رضا شاه هم باین امر اصرار
داشت. ولی در جواب با و مینویسد: (بهتر است این نکات تاریک
تاریخ همانطور ناشناخته باقی بماند زیرا قلم من هیچ وقت بر علیه
ملکتمن روی کاغذ نخواهد رفت.)

* * *

مستشا را الدوله صادق که قبل از سلطنت وزیر کابینه اش بود با چند
سطر زیرا زکا ربرکنا رگردید:

جنبه مستطاب اجل مستشا را الدوله وزیر معارف و اوقاف
پا رهای مقتضیات ایجاب نموده است که امروز استعفای کتبی
خود را ازو زارت اوقاف و صنایع مستظرفه با ینجا نسب ارسال
دانید.

مستشا را الدوله بعداً رئیس مجلس موسسان شد که قاجاریه را از سلطنت
معزول و سلسله پهلوی را در ایران اعلام داشت.

* * *

در دوران سلطنت رضا شاه سرنوشت انسانها بخصوص افراد صاحب مقام
بموئی بسته شده بود. هیچ کس از آنها از فردای خود خبری نداشتند.
در ۲۲ فروردین ۱۳۱۴ یکروز پیش از با یان دوره تقینیه ناگهان
علی دشتی - زین العابدین رهنما - تجدد دبیرا عظم بهرا می
توقیف شدند. روزنا مهشق سرخ متعلق بدشتی توقيف روزنا مه
ایران متعلق به رهنما از اگرفته شد که به مجید موقر واگذا رگردید.
بعداً "رهنما و تجدد براق و دبیرا عظم بملایر تبعید شدند ولی دشتی
بعلت کسالت مدتها در بیما رستا ن نجمیه بسته و تحت نظر بود.

دشتی ورهنما فقط یکروز پس از پا یا ن مصونیت پا رلمانی توانستند آزا دبا شند و روز دوم تحت نظر قرا رگرفته زندان وتبعد آنها آغاز گردید و سرا نجا مهم با آنها گفته نشد که چرا و بچه علت توقيف وتبعد شده اند؟ هر معا می که با آنها داده می شد حتی وکالت مجلس (حکیم فرموده) بود و هم زندان وتبعد شان دستوری و امری وغیر قابل پیش بینی ... همه این تغییرات بسته بگزارشات مامورین شهریانی و روابط رئیس شهریانی وقت با صاحبان مقام بود.

زین العابدین رهنما مینویسد:

اوایل ریاست وزرائی سردار رسپه کمیتهای بنام (کمیته تحولات و انقلاب) بریاست سردار رسپه تشکیل شد که اعضای آن عبارت بودند از سردار رسپه - سید محمد تدبیری - سلیمان میرزا اسکندری - ناصر ندا مانی - سید محمد صادق طبا طبائی - میرزا کریم خان رشتی، سرشگر خدا یا رخان - دبیر اعظم بهرامی - حاج عزاسماک اردلان، زین العابدین رهنما.

محل تشکیل کمیته خانه شخصی سردار رسپه بود. جلسات آن در ساعت ۴ بعداً زنیمه شب تشکیل می شد. در همین جلسات تمام حوا دث و وقا یع از جمله تغییر سلسله قاجار مورد بحث قرار گرفت و طبق آن عمل می شد. افراد کمیته در روز اول دست اتحادیگانگی بهم داده و دست در دست شاه فقیدگذا ردن و هدف اصلی هم تغییر سلسله قاجار بود که بآن وفا دار بوده و با کمال صمیمیت آنرا انجا مدادند.

نحوی می نویسد:

نگارنده بمنا سبت دوستی با جها نسوز مترجم و نویسنده که روز ۲۲ اسفند ۱۳۱۸ با تها مقيا مسلح نهاده اعدا مگردید زندانی شدم. با خانبا با اسعد در هنگام بازداشت آشنا گردید که با با نگ رسا عليه رئیس و رضا شاه سخن می گفت و سرا نجا مهم در زندان جان داد. و توطئه بختیاریها عليه رضا شاه را تکذیب می کرد. میر جنگ هم توطئه قتل بختیاریها عليه شاه را درست نمیدانست. هنگام محاکمه مختاری هم

در دادگاه بودم و همتا ئیدنکرد . تحقیقات بنده ازا میرجنگ و مختاری درسالهای بعدنشان دادکه علت توقيف بختیاریها نخست برای گرفتن سهان منتفت جنوب و بعدهم تحقق نظر شخص رضا شاه بودکه عنان صرمقتدر را از میان بر میداشت .

دکتر آذر در مجله آینده چنین مینویسد :

روزی خدمت آقای الله‌یار صالح بودم . موضوع خودکشی دا و پیش آمد . صالح گفت بعد از آنکه رضا شاه از اقدام خود در باره لغویک جانبه قرارداد داری بخلاف میلش به نتیجه وارونه یعنی تمدید مدت قرارداد درسیدرنها ن از وضع شرکتها نفتی آمریکائی که خواستار امتیاز استخراج نفت بودند جویا شدو تضمیم گرفت که بیکی از شرکتها نیزی دریکی از مناطق خارج از قلمرو داری امتیاز داده شود . برنا مهاین بود قبل از آینکه شرکت نفت جنوب با خبرگردان قرارداد نفتی دریک جلسه محروم نه مجلس بفوریت تصویب برسد . این قرارداد سری به تصویب شاه و وزیر دارای ونماینده از نفتی آمریکا میرسد و شرکت نفتی آمریکائی هم مقداری از لوازم حفاری را وارکرده بود تا پس از تصویب مجلس شروع بکار کند . قبل از تصویب آن یک روز رئیس اداره نفت جنوب سرزده با طاق میرزا نصرالله خان جهانگیر مدیر کل امتیازات رفته و با عصبا نیت با میکوید شرکت نفت جنوب نخواهد گذاشت که در ایران امتیاز زنفت بشرکت دیگری داده شود .

هنگام خروج همدررا میکوبدوا زا طاق بیرون میرود .
جهانگیر جریان رافورا "خبر داده همراهان و نزد داروزی دارایی رفتیم . دا و رهم فورا" بدربا رفت رضا شاه را در جریان میگذارد .
روز بعد رضا شاه داروزی دارایی صالح و معاون را احضا رمیکند و در حالیکه پشت میز کارش ایستاده بود مجددا" از دا ورتوضیح میخواهد اما قبل از آینکه اول حرفی بزنده با عصبا نیت میکوید صالح توبکوچه شده است ؟

صالح میکوید جریان را نقل کردم . شاه پس از شنیدن ما جرا با بسی

اعتنایی پشت میز کارخوب برگشت و ما از حضور شاه مرخص شدیم .
دا ورا زا ینظر زرفتا ررضا شاه از فرط ناراحتی روی صندلی نشست و
دستش را روی پیشانی گذارد و بفکر فرورفت . ناراحتی زیاد تراواز
این بود که چرا شاه اجازه نداده او حرف بزند . بعد از یک ربع ساعت
دا ورا زجا برخاست و گفت برویم . در تما مراد هم بین مابسکوت گذشت .

پس از رسیدن بوزارت دارائی هر کدام با طاق خود رفتیم .
دویا سه روز بعد هنگامیکه پیا ده عازم وزارت دارائی بود من گهان
را ننده دا وربین رسید و گفت حال آقای وزیر خیلی بدشده و خانم
فرستاد که شما را بمنزل ببرم . با عجله همراه را ننده دا وربین منزل او
رفتیم خانم و گریه کنان گفت وقتی صبح دیدم دا ورا خواب بلند
نمیشود دکتر میرزا خواستم که بعد از معاينه گفت فوت کرده است .
ضمنا " استکان بزرگی را که دا وردر آن تریاک حل کرده بود تکه های
ریز تریاک که دکترا زده ان او خارج ساخته بودنشان داد . دراین موقع
عده ای دیگر رسیدند و قصد تشییع جنازه را داشتند . چند تن از کارکنان
وزارت دارائی جنازه را بدوش کشیدند . تا گهان ما مورین شهر بانی
رسیدند و گفتند مرحمل پیدا نمیشود که شما ها جنازه را برداشته اید .
چند نفر حمل آوردن دبا تغییر ماما مورین مشایعت کنندگان متفرق
شدند . جنازه دا وررا در همانجا که وصیت کرده بود بخاک سپریدیم .

دکتر عزت الله هما یونفر در کیهان چاپ لندن مینویسد :
رضا شاه دریکی از مراسم سلام سال های اول سلطنتش من بباب ابراز
محبت به یکی از رجال معمرا زا و پرسیده بود فلانی ، احوالت چطوره ؟
مردم عمر جواب داده بود : باز تصدق سرقبله عالم خوب است . نقل میکنند
که شاه پس از شنیدن این جمله با دودستش با زوان آن مردم عمر را
محکم گرفته به طرف قبله برگرداند و گفت قبله ازاین طرف است .
یعنی به من تملق نگو . وازان به بعد دستور داد که از حضور آن مرد
متملق در جلسات سلام جلوگیری شود . مدتی نگذشت که " با دمجا نهای
دورقا ب " و " شاه گیج کن ها " همین رضا شاه را به روزی انداد ختند

که حتی لغت‌ها بی را هم که فرهنگستان انتخاب می‌کرد با ید به تائید و تصدیق او برسد (!) او که سربا زبود دوراً زاین مباحثه که با یاد این کار "سر- باز" بزند که نزد لابد متملقین می‌گفتند :

نگارمن که به مكتب نرفت و خط ننوشت
به غمزه مساله موز صدم درس شد

*

سپهبدورها مچنین گفته است : یکبار ولیعهد مشغول بازی فوت بال با همکلاسان خود بود. رضا شاه هم حضوردا شتنده در مدرسه نظام بازیهای آنها راتماشامیکردند. ولیعهد ضربتی بتوب زدکه توب از محظه بازی به بیرون پرتا ب شد. سر هنگ امیر نظا می مباشر تعليم ولیعهد بدنبال توب دوید که آنرا بمیدان برگرداند. شاه با پرخاش گفت (میخواهید بچه را نترba ربیا ورید. بگذا رید خودش برو و توب را بردارد .)

سنا تور جلال شادمان نقل می‌کرد که همراه وزیر دارائی نزد رضا شاه رفته بود. دولت برای خرید لوازم از خارج گرفتا رمیقه ارزی شده بود وزیر دارائی پیشنهاد کرد که از محل ارز محصلین مبلغی باینکار اختصاص داده شود. رضا شاه عصبا نی شدو گفت (اینها رجال آینده کشور هستندیک دنیا را ز آنها نبا ید کسرشود .)

یکی از درباریان می‌گفت رضا شاه چند بارا را بین مطلب را به نزدیکان خود گفته است :

(میدانید چرا من شاه شدم؟ تاج سلطنت در وسط میدان توپخانه افتاده بود. همه اطراف آن جمع شده و این تاج را نگاه می‌کردند. من از راه رسیدم و آنرا برداشت و خودم برسرم گذاردم. همه کسانی که تا آن ساعت آنجا ایستاده و خیره خیره بتاج نگاه می‌کردند بمن تبریک گفتند و اراده مرا ستودند .)

دکتر هما یونفر مینویسد : (سال سومی که رضا خان بپادشا هی رسید چند نفری از اشراف و بزرگان قاجار را بحضور طلبیده و پس از انجام تعارفات معمولی کلاهش را از سر برداشت و روی زمین می‌غلطاندو

میگویدشما بدا نید من تا ج سلطنت را از سرا حمدشا ه ببرند اشتم که سر خود بگذا رم . تا ج احمدشا ه مثل این کلاه روی زمین افتاده بود . کسی نبود آنرا بردارد . من برداشت و برسگذا ردم . چرا که احمدشاه عاشق بیقراء رزندگی در فرنگ بود و با رستگین سلطنت بردش او سنگینی میکرد .)

این گفته رضا شاه انسان را بیاد آن داستان تاریخی میاندازد که در کتابها چنین خوانده ایم :

درا یران باستان (تاج کیانی) را در میان دوشیرگذا رده بودند و میگفتند پادشاه ایران زمین آن فردشجا عی است که بتواند تاج کیانی را از میان دوشیر بردا ردو بفرق خود بگذاشد . هیچکس جرئت چنین کاری را نداشت ، فریدون سردا رشجاع ایرانی دست از جان شست و با گرزی گران بواسطه دوشیر رفت و وقتی دوشیر درنده با وحمله کردند هر دوشیر را کشت و تاج را برداشت و در میان هلله مردم بسر گذاشت و شاه شد .

البته در زمان سردا رسپه تاج کیانی در میان شیران نبود ولی شجاعت او چنین بود که توانست سلطنت را از چنگ هزاران نفر که با آن چشم دوخته بودند و با وجود تهدیدات فراوان بدست آورد و برسنند . تیمسار میرجها نگیری برایم نقل کرد که وقتی در داشکده افسری بتحصیل اشتغال داشتم مسئله تغییر فرم لباس نظا می مطرح شد . سرلشگر ضرغامی رئیس ستاد ارشاد و سرتیب ارفع رئیس داشکده افسری بودند . از بین دانشجویان مرا انتخاب کردند تا نمونه لباس موردنظر را بمن پوشانده نزد رضا شاه ببرند . رئیس دفتر ستاد ادارتش لباس آما ده شده را در اختیار من گذاشت و من هم آنرا پوشیدم و همراه خود را بکاخ سعدآبا دبرد . ازا ینکه نزد رضا شاه میرفتم بسیار مضر بود و برای یک جوان ۲۰ ساله رفت نزدیک شاه مقتدر خیلی ترس آور بنظر میرسید . به رشکلی بود خود را کنترل کرده وارد کاخ سعدآبا دشدم . مرا تا کنا را طاق رضا شاه برد و پس از لحظه‌ای ما مورین مرا

با طاقی را هنما ئی کردند. در اطاق هیچکس را ندیدم. پیش خود دعا میخوا ندم که با دیدن رضا شاه دچار دلهره نشوم که ناگهان دیدم کنار ا طاق، شاه پشت میزکوچکی نشسته که دوچشم درشت و رعب آورا و بمن دوخته شده است. با مهربانی زیا دبجلو آ مدولاب سهای مراد ورانداز کرد و گفت لباس قشنگی است فقط با ینها بگوچرا ۱۱ ینقدر ملیله های گرا نقیمت با ان دوخته اند. هرچه میشود این زرق و برق را کم کرده و بهای کمتر برای لباس پرداخت بشود. با اینظرزا ز اطاق رضا شاه خارج شده هر جا میرفتم همه مراد احاطه کرده جریان شرفیا بی حضور رضا شاه را میپرسیدند.

وقتی نزد سرتیب ارفع (سلشگر) رفع بعدی) رفتم جریان را پرسید "ضمانت" گفت از وضع داشکده سئوال نفر مودند. هوش بخراج داده گفتم از وضع پرسیدند گفتم وضع لباس و غذا خوب و مرتب است. همین جریان موجب شد که همیشه ارفع مرا قب من بود. با ردیگر و وقتی شاگرد اول داشکده شدم مورد مرحمت رضا شاه قرار گرفتم و در بینی بمن دادند. دا و دبخشند در مجله راه زندگی خاطراتی از رضا شاه را چنین نقل میکند:

رضاشاه اسالی دو با رب ما زندران میآمد. در یکی از این سفرهای برای شهری و سفری امنیت شهربا بل با تفاق را نشده خودا ز قصر با بل خارج شده بیکی از خیا با نهای فرعی میروود. در مراجعت گم میشوند. رضا شاه درستجوی راه بود که چشم بمنا زهای میافتده چرا غی در آن سوسو میزند. با نجا میروند میبینند پیر مردنجا ری بکار مشغول میباشد. بدون معرفی از پیر مرد میخواهد که اورا بخیا با ان پهلوی را هنما ئی کند. نجا رقبول میکند و سوارا تو مبیل میشود. رضا شاه از نجا رمیپرسد که (عمو) در این وقت شب در این جای خلوت چطور جرئت میکنی بکار مشغول باشی (پیر مرد که ما حب اتو مبیل را نمیشناخت گفت (خدا پدر رضا شاه را بیا مرزد که همه جا را من و امان کرده است. با قندوشکر فراوان و برق خیا با نهای همه راحت هستند). شاه گفت پس چراتا اینوقت

شب کا رمیکنی . پیر مرد گفت برای زمستان امسال تعداد زیادی
کرسی سفارش دارم با ید سر موقع تحويل بدهم .

رضا شاه ازا و میپرسد چند سال داردو چند پا دشاه دیده است ؟ پیر مرد
میگوید ندو سه سال و تابحال سه پا دشاه را بخاطردا ردو دلش میخواهد
یکبار بخیابان پهلوی برو و هنگام عبور رضا شاه را به بیند .

شاه از گفتار پیر مرد خوشحال شد و ضمن اینکه را ننده را هر آیا دگرفت
یک صد تومان به پیر مرد انعام میدهدوا و را بمخازه اش میرساند . پیر
مرد از دریافت پول خودداری میکند که را ننده با شاره رضا شاه بنجار
میگوید (عموجان .. این همان رضا شاه است که بتوان انعام میدهد و
برو با این پول خانه ای تهیه کن)

پیر مرد، یکه خورد و دست رضا شاه را میبوسد ولی رضا شاه و را مورد تقد
قرا رداده بکاخ میرود .

روز بعد مردم در مقابل دکان پیر مرد اجتماع کرده از چگونگی دیدار
رضا شاه و نجاح ربا و صحبت میکنند .

یکروز هم رضا شاه صبح زودا ز قصر بابل نزدیک رو خانه میرود . در آنجا
می بینند پیر مرد مشغول ما هیگیری است . ازا و میپرسد چند تماهی
صید کرده ای ؟ پیر مرد میگوید از ما هی خبری نیست . هر چه تور میاند از
بی نتیجه است . با و میگوید حالا با قبال رضا شاه تور را بیان دارد ..
وقتی تور را میاندازدیک ما هی بزرگ بتور میاند فتد که رضا شاه هم با و
کمک میکنند تماهی را از آب بیرون بکشد . در همین هنگام معده ای از
اعضای گار خود را بشاه میرساند که ما هیگیرنا راحت شده دچارت وس
میگردد . رضا شاه دستور میدهد ما هی را بداند اتو مبیل برد و مسد
تومان هم باما هیگیرانهانه میدهد . ما هیگیر میگوید این ما هی دو قران
بیشتر ارزش ندا رد چرا بمن صد تومان میدهید . درا ین موقع تیمسار
نقدي میگوید این رضا شاه است که بتوان انعام میدهد .

رضا شاه از بلند نظری ما هیگیر دچار رتعجب شده و ضمن تحسین اودستور
میدهديکاب خانه آجری با سيم کشي برق در کنا رکله محققا هیگير

برا يش بسا زند . رضا شاه در سفر سال بعد بکلبه ما هيگيركه تبدييل
بخانه شده بود رفت و ضمن احوال پرسی و صرف چای بفرز ندانش سکه
طلاداد.

محل سکونت رضا شاه قصر با بل بود و سپس آنجا بسا ير شهورها ميرفت
و با زديد ميكرد دا گربه تخلف ما موريين بر ميخور آنها را بشدت مجازات
ميكرد . هروقت رضا شاه ميا مدمود مصف ميکشيدند و شكا يات خود را
تقديم ميداشتند . چند هفته قبل آمدن رضا شاه چهل با غبان ويک
سربا غبان با آرا يش با غ بزرگ کاخ ميپرداختند . رضا شاه از گل
شمعدانی آويز خوش ميا مدبدي نجهت شمعدانها را از گلدا نهای
سفالى به گلدا نهای طلائي منتقل ميكردند . چند روز قبل از رسیدن
شاه يكى از گلدا نهای طلائي مفقود ميشود . سرگرد كشور پا دنما ينده
ا عليحضرت در ما زندران (نظير ا غالب روسي املاك كه تجاوزات
وتعديات زيا دي بمقدم آنسا مان كرده اند) سربا غبان و ۴ با غبان
را خواست و گفت سارق در ميان شما است اگر ظرف ۲۴ ساعت گلدا نهای رانگران
پيدا نشود همه شما زندا نى خواهيد شد . اين اخطار همه آنها را نگران
کردو سربا غبان همه را جمع كرده گفت من فالگيري را سراغ دارم كه
ميتواند با گذاردن نام هريک از ما روی سيني و با خواندن دعا و
گردا ندن آن روی ميخ روی اسم هركسي كه ايستادا و دزد گلدا ن
خواهد بود كه بشدت مجازات ميگردد . بهتر است قبل ازا ينكرا ركسي كه
اشتباهها " اينكرا كرده بيا يدخل خود را معرفى كند .

با طرح اين نقشه ساختگى سربا غبان ، همه نگران شدند و يكى از با غبانها
محرمانه بخانه سربا غبان رفت و گفت در يكى از روزها كه گلها را آپاش
ميادم و سوسه شده يكى از گلدا نهای را برداشتهد . در ميان آنها
گذاشتهد . جنگلى مخفى كرده ام و حلا لاحا ضرم محل آنرا نشان بدhem .
بلقا صله هر دو با دوچرخه رفته گلدا ن را از زير خاک بيرون آورده و
پس ازا ينكه در جاي خود نهای دندب سرگرد كشور پا دجريا ن را گزارش دادند .
با غبان در يكى ازا طاقهای كشيك قصر زندا نى گردید . وقتی جريان

به رضا شاه گزا رش شد، اعلیحضرت با غبا ن سارق را خواستند و جریان را ازا و پرسیدند. با غبا ن فقیربا حالت گریه گفت روزی که گلدا نهای را پاک میکردم شیطان مرا گول زدو گفت شاه با ازدست دادن یک گلدا ن طلا فقیر نمی شود ولی توبا این گلدا ن میتوانی وضع زن و بچه خود را سرو صورتی بدھی.

رضا شاه تحت تاثیر صراحت و صداقت با غبا ن قرا رگرفت و گفت اورا آزا دکنند و وضع معیشت اورا فرا هم سازند. ضمناً "بهمه اخطار کنید که گردا ینکا رها نگردند..."

(سرگرد کشوریا دیکی ازما مورین مقتدران ملک در ما زندران بود. یک شب در حال مستی با اسلحه کمری خود بعکس رضا شاه حمله میکند و با شلیک چند گلوله عکس رضا شاه را سوراخ سوراخ میکندا و را دستگیر و مدتی زندا نی میکنند ولی چون عمل او در حال مستی بوده پس از مدتی زندا ن آزاد میگردد و با ردیگر بخدمت ارتشن در میاید.)

*

مطلعی میگفت رضا شاه مرد دقيقی بود. در هر سفر بشمال دستوراتی میداد و در سفر بعدی مراقب بود که دستورات اجرا شده باشد. یکبار گفته بود که خیا بانی را درخت کاری کنند. سال بعد آمدو چند دیدار همان خیا بانها ورشد درختها را داشت. مقامات منطقه وقتی از برنامه شاه اطلاع یا فتنه مقداری درختهای گلدا نی را که رشد یکساله داشت بخیا بان آوردند و با هما ن گلدا نهای بخاک فرو کردند.

غیر مستقیم مطلب به رضا شاه خبر داده شدیا خودا و از موضوع مطلع گردید. وقتی بخیا بان وارد شد و چشم با ولین درخت افتاد بادست محکم درخت را با لکشید که ناگهان گلدا ن از زیر خاک ببا لآمد. درخت را محکم بسینه یکی از مسئولین کوبید و گفت با زهم میخواهید سرمن کلاه بگذا رید.... فوراً "همه تان از کار برکنا رهستید. چرا دستوری را که داده اما جرا نکرده اید.

همین اقدام موجب شد که هر دستور رضا شاه بدون تا خیرو چون و چرا اجرا

میگردید.

با ردیگردریکی از کاخهای ما زندران وقتی استراحت کرده بسود سیگاری کشید. بعضی از نزدیکان که نظم و ترتیب رضا شاه را میدانستند دچار تعجب شدند وقتی دیدند که سیگار خود را خاموش کرد و (تهسیگار) را زیر فرش گذاشت و بسرعت با طاق خواب رفت. در سفر بعدی هنگام ورود به کاخ همان فرش را از زمین بلند کرده و دید (تهسیگار) همانجا مانده است. مستخدمین را خواست و همه را اخراج کرده و گفت شش ماه است که این اطاق را تمیز نکرده است. در سفر قبل آشغال سیگار را اینجا گذاشت و حالاکه مرا جمعت کرده ام هنوز آشغال همانجا است.

*

یکی از کارهای رضا شاه تغییرنا شهرهای ما زندران و همچنین بعضی دیگر از نقاط کشور بود که تغییرات اساسی در استان ما زندران چنین بود:

(با رفروش) که پر جمیعت ترین شهر ما زندران بوده (بابل) تغییر یافت. دهکده کوچک (علی آباد) که مرکز صنعت نساجی شده بود (شاهی) نام گرفت. شهر قدیمی اشرف با ایجاد کارخانه‌ها و عبور آهن از آن (به شهر) نامیده شد. بندر زیبا و فرج انگیز (مشهدسر) به (بابلسر) تغییر یافت.

سالخوردها میگویند قبل از سلطنت پهلوی احوالی ما زندران برای رفتن به مشهد یا یدا ز محل فعلی با کشتی ببا دکوبه رفته از آنجا با تون عازم عشق آباد گردیده و از آنرا خود را به مشهد بر سانندولی با افاده ماتی که در زمان رضا شاه صورت گرفت دیگر نیازی بعبور از خاک سوری نبود.

شهر زیبا نوشهر قبلاً "دهکده‌ای بنا" (حبیب آباد) بود. (را مسر) که چون نگینی در میان شهرهای شمالی ایران میدرخشد قبلاً ("سختسر") نام داشت و دهکده پراز سنگ‌های سخت بود. رضا شاه برای آباد کردن منطقه ما زندران بیش از ساپرین نقاط اقدام کرد.

صدرالاشراف مینویسد: محمودفرهی رئیس تبت با بل مردوا رستمای بود. برای عیادت بخانه اش رفتم زندگی فقیرانه ای داشت. معتقد به الکل بودولی چون درستکار بودا بن عیب راندیده می انگاشتم و تقاضای انتقال بجای دیگر را میکرد. روزی پاکتی سربمهرازدفتر مخصوص رسیدکه در آن نامه ای بودکه فرهی به رئیس کل ثبت نوشته بود. مردا ازا بن جهنم دره نجات دهیدکه برای هفتاد پشت خودهم گناه کرده ام و هزاران ملک مردم را بنا مشاه ثبت داده ام. سپس شرحی طولانی از ظلمهاشی که در ضبط املاک مردم شده وابنا مشاه کارها بیش را انجام داده بودیا آور گردید. دفتر مخصوص نوشته بودکه تحقیق کنیدنا مها ز خود رئیس ثبت بابل میباشدیا جعلی است. وقتی شاه مرا دیدا ز شدت غصب بخود می پیچید و گفت با یادکش شود چه کسی این نامه را نوشته و مرا این نظر متمهم بظلم و ضبط املاک مردم کرده است.

فرهی را خواستم گفت نامه از من است. گفتم چرا نوشته ای؟ مطالعی را که مرتكب شده شرح داده ای و قتی فهمیدنا مه بدفتر مخصوص رسیده خود را باخت. من بفکر فرو رفت و دیدم با آن غصب شاه این بیچاره تلف خواهد شد. فوراً "نژداه" رفت و گفتم نوشته ای گفت در حال مستنده ام. شاه بمن تغییر کرد که چرا این قبیل ما مورین را تغییر نمی دهید. بعد گفتند با یدمحا کم شود زیرا کارا و افترا میباشد. هیئتی را به بابل فرستاده ام با حضور رئیس املاک اختصاصی شروع به تحقیق کردند و مت جاوز از دویست پرونده را آمده نمودند. فرهی گفت زیاد بخسود زحمت ندهید من از روی مستی این نامه را نوشته ام و جنون خمری مرا گرفته بود. در مراجعت هیئت، شاه گفت با یدمحا کم شود که جلسه محکمه تشکیل و به یکسال حبس محکوم گردید. من برای جلوگیری از ایجاد شاه دستور دادم که مدعی العموم از قلت مجازات تمیز بخواهد. شاه مرتب از من می پرسید نتیجه محاکمه چه شد؟ گفتم حداقل مجازات را بعلت بیچارگی و اقرارهای او محکمه تعیین کرده است. بعد از حبس

فرهی، زن و بچه‌ها و بمنزل من می‌آمدند از بی کسی و بی چیزی خودگیریه میکردند و معلوم شد در کارون سرا اطاقی گرفته با ذلت و بیچارگی بسر میبرند. چند روز بعد زن گریه کننا ن آمدوگفت پسر بزرگتر مبرا شر ناخوشی و نداشت دوا و غذا مرد فکری بکنید که ما دونفر (زن و بچه فرهی) از گرسنگی نمیریم. کمک مختصری با و کردم و گفتم نمیتوانم کاری بکنم خودت عریفه‌ای بشاه بتویس و سعی کن بdest ولیعهد برسد. همین کار را کردیک هفته بعداً زدریا ربمن تلفن شد که فرهی را از زندان آزاد کنید.

معلوم شد زن نامه‌ای بdest ولیعهد داده و شاه هم امر به آزادی او داده است.

وقتی شرفیا بـشدم شاه پرسید که آیا فرهی را آزاد کرده‌اید؟ گفتم بعلت کسالت اورا مرخص کردیم. شاه گفت من هم مثل شما ارفاق کردم مقصودم ثبوت کذب اوبود.

* * *

راه‌هن سراسری

یکی از مهمترین اقدامات رضا شاه ساختن راه‌هن بود که شخصاً "کارهای آنرا زیر نظرداشت. غیرا زوزیر جنگ تنها وزیری را که شخصاً تعیین میکردوزیر را بود.

رضا شاه گفته بود روزی که تصمیم گرفتم راه‌هن سراسری را بسازم علمای اقتصاد را گفته بودند تما مژروت ایران بیش از ۷۰ میلیون تومان نیست بنا بر این داروندا رکشور صرف این راه‌هن خواهد شد و دیگر کسی چیزی ندارد که بتواند زراغه‌هن استفاده کند. حالا که قسمت مهمی از این راه‌هن ساخته شده بجا ای ۷۰ میلیون صد و چند میلیون تومان هم اضافه خرج شده و وضع مردم هم بهتر شده است و روز بروز هم از گذشته بهتر می‌شود. با یدا زملت نجیب ایران بخصوص از پیره زنها وضعی تشرکرده هیچ‌گونه ثروت و سرما یه‌ای نداشتند و با پرداخت یک قران عوارض قندو شکر باما کمک کردند که تو انتستیم اینکا رعظیم

ر ا نجا م بدھیم . ا ز موسسات خا رجی همکه کار را هن را ا نجام داده اند راضی هستم ولی با یدگفت که قسمت اعظم کارهای سخت آنرا ایرانیها انجام داده اند .

از عجا بیبا این راه در آن زمان (پل ورسک) بود که فراز دوکوه در شرذمیکی فیروزکوه ساخته شده است . روز افتتاح پل رضا شاه وقتی بعمق دره نگریست از مهندس چکوسلواکی پرسید که آیا این پل توانانی لکوموتیوهاي سنگین را دارد وقتی مهندس پاسخ مثبت داد رضا شاه دستور داد که مهندس مزبور و همکارانش زیر پل با یستند وقطا را زروی آن عبور کند وقتی قطاع رگذشت رضا شاه مهندسین خارجی را خواست و مورد تشویق قرارداد .

وقتی رضا شاه میخواست راه هن را بسا زدته تنها در داخل عده ای با آن مخالف بودند بلکه همانگلیسها و هم روسها همنظر موافقی نداشتند . دشتنی مینویسد : رضا شاه در سال ۱۳۰۴ این گفت اگر مردم بدانند که یگانه آرزوی من کشیدن خط آهن سراسری است آن وقتی که این فکر در ذهن اونتش بست با اوضاع بد مالی و فقدان عوامل فنی آن روز محل ببنظر میرسیدولی ۱۱ سال طول کشید که بدون کمک مالی خارجی یا قرضه داخلی بدون هراس آنرا ساخت .

انگلیسها با ساختن (راه آهن سراسری ایران) که (خلیج فارس را به بحر خزر) متصل ساخت مخالف بودند . انگلیسها میگفتند با این نظر روسها بسرعت و سهولت به آبهاي گرم خلیج فارس که نهایت آرزوی شان میباشد راه می یابند و روسها هم میگفتند انگلیسها خیلی راحت و ساده میتوانند خود را به بحر خزر بر سرنا نند و مرتزی شوروی را بخطیر اند ازند . ولی رضا شاه که تمامقدر خود را برای تکمیل این طرح بکار راند از خود با پا یا نیافتن آن بسیار رخوش حال بود که علیرغم همه گونه نظرهای مخالف داخلی و خارجی با وجود اعتبارات محدود داشتند از نسبت راه آهن سراسری را بکار راند از دولی همین راه آهن یکی از مواردی بود که بسقوط او کمک کرد . زیرا بحسب دقیق متفقین

با یادا زاین راه هن برای حمل مهامات متقدین بشوروی استفاده شودتا آلمانها را شکست بدنهندوبدنبا ل این نقشه وبرنا مه قشون خود را به ایران وارد نمودند و با ورود آنها قدرت رضا شاه در هم شکست واز سلطنت مستعفی و با فشا رآنها از کشور خارج شد.

هزار نقش برآ و دزمانه وتبسوند یکی چنانچه در آثینه تصویر ماست

*
دکترا قبال میگفت وقتی بخدمت نظام مرفت بودم مرا به بیما رستان ارتش فرستادند. یکبا رضا شاه دچار کسالت شدید شد و مرا بحضور شد. با معاينه دقیق و تجویزدا روی مختصری بسرعت حالش بهبود یافته. رضا شاه از سرعت معالجه ابرا خوشوقتی کرد و گفت در کجا تحصیل کرده ای. گفتم در فرانسه پرسید جزو محصلین اعزامی بودید گفتم خیر. پدرم به هزینه خودش مرا برای تحصیل با روپا فرستاد. با اینکه از نظر تحصیل در دا خل کشور وضع خوبی داشتم ولی پدرم میگفت چون وضع مالی من خوب است بهزینه شخصی ترا با روپا میفرستم تا هزینه تحصیلی محصلین اعزامی بفردادیگری تعلق بگیرد که استعداد دارد ولی توانائی مالی ندارد. رضا شاه ازین گفته من خوشحال شد و گفت جای خوشوقتی است که پدران و ما درانی هستند که اینقدر به تحصیل فروزندهان خود علاقه دارند. اگر همه مردم بکوشند و فرزندانشان بعلم و دانش پرداخته و از مدارج عالی تحصیل برخوردار شوند این مملکت بهشت خواهد شد.

دکترا قبال میگفت من وقتی اطلاع یا فتم که برای معالجه رضا شاه میروم دچار رترس و نگرانی شدم ولی چند با که اورا معاينه کردم و از نزدیک با او طرف صحبت شدم دیدم ما نند پدر مهربا نی با من رفتار میکرد. دکتر طا هر ضیائی میگفت پدرم ازا زوکلائی بود که همیشه در مجلس از رضا شاه طرفدا ری میکرد و بلوای یحیی که دولت میا ورد رأی موافق میداد. رضا شاه هم در شرفیا بی دسته جمعی و کلابه ا و هم ما نند تنی چند از زوکلائی مجلس ابراز محبت مکیرد. یکبا ردر مجلس بین اوضاع هزا ده افسر که نظر خیلی موافق با رضا شاه نداشت گفتگوی دوستانه ای شدوا و میگفت

چرا در بست همه‌لوا یح دولت را قبول کنیم پدرم می‌گفت رضا شاه مشغول اقدا ما تی است که بنفع مملکت میباشدوبا یدمورد حما یت قرار گیرد، و یک مثل خراسانی را برای او بیان کرد. روز شرفیا بی رضا شاه وقتی به پدرم رسیده‌ها ن مثل خراسانی را یا آورشد. مثل اینکه ما مورین شهر با نی آنقدر مراقبت داشتند که حتی گفتگوهای خصوصی نمایندگان را هم با طلاع رضا شاه میرسانیدند.

رضا شاه وقتی بمشهد سفر کردیکجا ردم منزل پدرم اقا مت داشت که دارای با غوسيع و بزرگی بود که در آن زمين تنیس هم ساخته بود.

رضا شاه پرسیدا ین زمین تنیس دیگر برای چیست؟ پدرم گفت چون فرزندانم تا بستا نهادا را روپا می‌یند علاقه‌دا رند که ببا زی تنیس بپردازند این جهت آنرا ساخته‌ام. رضا شاه گفت خوب بودسا ختمان را آن با لاء روی تپه‌می ساختید که منظره‌اش بهتر باشد. پدرم گفت اطاعت می‌کنم، پس از ۲۶ سال با رديگر پدرم همراه و کلاشنفیا ب شد.

پس از اعدام اسدی نایب التولیه خراسان که خیلی با پدرم دوستی داشت، پدرم می‌ترسید که مورد غضب رضا شاه قرار گیرد. وقتی رضا شاه و رادرمیان نما یندگان دید بعنوان ابراز محبت از او پرسید که آیا ساختمان را روی تپه ساخته‌اید؟ پدرم جواب مثبت داد و معلوم شد هنوز مورد لطف میباشد.

این امر نشان میدهد که رضا شاه دارای چه حافظه‌ای بود که پس از ۲۶ سال با آنهمه کاروگرفتاری مملکت یادش بود که بپدرم گفته ساختمان را روی تپه بسازد.

* * *

دکتر عبدالها دی حائری در (كتاب تشیع و مشروطیت) مینویسد: سردا رسپه در حا لیکه از پشتیبانی آیة الله میرزا نائینی - آیة الله اصفهانی - آیة الله حائری برخوردا ربودگا می‌جدید در راه خلیج احمد شاه از سلطنت برداشت. نائینی با فرستادن تمثال علی بن ابی طالب و شمشیر حضرت عباس بموضع و اهمیت سردا رسپه در ایران

کمک فراوانی کرد . تمثا ل مزبور در حرم حضرت عبدالعظیم — ورد استقبا ل و پیژه قرا رگرفت و در با غشا ه جشنی برپا شد و سردا ررفعت که حامل نامه نائینی بودنا مه او را که برای (حرز وجود حضرت اشرف) نوشته بود تقدیم داشت .

سردا رسپه پس از خا موشی غائله شیخ خزعل بدیدا رمیرزا نائینی و چندتن دیگرا ز علمای نجف رفت و موضوع گفتگوی علماء با سردا رسپه این بود که اوبزوادی پا دشاه ایران خواهد شد و قول داد که اصل متمم قانون اساسی را که مجلس زیرکنترل علماء باشد اجرای خواهد داشت . این امر نشان میدهد که سردا رسپه برای پیکار رضا حمد شاه نیاز جدی به پشتیبانی علماء داشته است .

در دوره رضا شاه اقداماتی ضورت گرفت که با اندیشه دوره انقلاب مشروطیت سازگار نبود ولی میرزا نائینی به هیچیک از آن اقدامات اعتراض نکرد بلکه به رغم بیعلاقگی دستگاه رضا شاه به علماء پیوند دوستی خود را با رضا شاه حفظ کرد و فرزند خود را با هدایاتی نزد رضا شاه فرستاد .

* * *

یکی از اقدامات رضا شاه لغو القاب بود که در زمان قاجاری به با پیشکشی و با انجام خدمتی با شخاص داده میشد .

در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۰۴ قانونی از مجلس گذشت که از این تاریخ کلمات (خان) ، (میرزا) ، (آقا) ، (بیک) ، (سلطنه) ، (دوله) ، (دیوان) ، (حضرت اشرف) و (حضرت الا و حضرت اجل) (وغیره ملکی میگردد) و بجای همه آنها جناب و جناب عالی کافی است . همچنین کلمه (جلیله) و (مبارکه) از نام وزارتخانه ها حذف میگردد . اینکا رتو لیدا شکال هم کرد . از جمله (میرزا آقا خان اشرفی) که بعدا "هموزیر شده رسم کلمه نام ا و که در شنا سنا مه هم ثبت شده بود حذف گردید و با این قانون دیگر نام و عنوانی نداشت . ولی مقاومت کرد و پس از شهریور ۱۳۰۶ که بمقام وزارت رسید بهمان نام (میرزا آقا خان اشرفی) بشاه معرفی شد .

قدرت وضع رضا شاه

در با رسلطنی ایران در شرائطی که شاه قدرت می یافت همه کارها را بر محور فکروا ندیشه شاه میگردا نیدوز ما نیکه شاه ضعیف میشود را از همه کارها کنا رمیکشد. این وضع از بخشتانه وزارت دربار در شهریورما ۱۳۲۱^۵ بخوبی استنباط میگردد که چنین است :

" وزارت دربا ربتمام محاکم و دادگاهها ابلاغ مینما یدکه از این پس شعار دوبار رسلطنی بجای (چه فرمان یزدان، چه فرمان شاه) - (مرا داده فرمودوا و دا وراست) خواهد بود ."

رضا شاه در عین حالیکه مملکت را با افکار شخص خودداره میکرد میکوشید که به رکاری لباس قانونی بپوشاند. بهمین جهت ادوار مجلس پی یکی پس از دیگری تشکیل و خاتمه می یافت و به رکاری که اراده میگرد جنبه قانونی داده میشد.

حبيب الله مختاری مینویسد : در یکی از اعیاد فسران ارشدر قصر بر لیان حضور رضا شاه شرفیا ب شدنده خطاب به آنها چنین گفت :

" شما تصور نکنید که من همیشه با یدبای شموقانون را اجرا کنم. رویه ایده آل شما با یدآن باشد که قانون در کشور حکومت کنند شخص .. شخص میروند ولی قانون می ماند. مملکت را با ید قانون اداره کند. شما با بیستی در کار خود طریقی رفتار کنید که وجود عدم من موشود کار نباشد. فقط چیزی که هست از موقعیت من استفاده کنید و مشکلاتی را که دارید رفع نمایید و نقطه نظر شما اجرای قانون باشد و بس .. جزا این فکری بخود را هندهید ."

یکبار رضا شاه ب سر لشگر جلایر مدحت رئیس بازرگانی ارشن چنین گفت :

" اگر روزی دیدید من با یک افسر دریک اتو مبیل نشته و با او در کمال صمیمیت هستم و با دیگری در کمال تشدد رفتار میکنم نه با ان صمیمیت و نه با این تشدد ترتیب اش ندهید . هر چه حق و حقیقت است و قانون حکم میکندرفتار کنید. درتما مرا حل اجرای قانون را رعایت کن نه نظروا حساسات مرا . زیرا قانون با ید در مملکت حاکم باشد . اگر

من هم بشما ایرا دکردم صریحاً "جواب بد هید عملی که شده درست بوده و قانونی است".

* * *

وقتی رضا شاه بسلطنت رسید با وگفتند که آقا محمدخان قا جا ردستور داده بود که سر بریده کریم خان زندواستخوانهای نادرشاها فشار را از قبیر درآورد و رده زیر پله‌های کاخ گلستان دفن کرد. تا از روی آن عبور کرده آرا مش درا و بوجود آید. رضا شاه دستور داد که پله‌های کاخ گلستان را بشکا فندو سر بریده کریم خان و استخوانهای نادر را در بیا ورندو با تشریفات چاصی بخاک بسپارند. بعداً هم آرا مگا ه بزرگی در خرا سان برای نادرشاها ساخته شد.

این اقدام رضا شاه موجب شد که با زمانه‌گان کریم خان زندگانی را بشیراز بتهرا ن آمد و شمشیر کریم خان را بر رضا شاه تقدیم نموده و شرحی در شکر ازا و همراه شمشیر تقدیم داشتند.

* * *

رضا شاه بچند چیز خیلی علاقه نشان میدادیکی لباس نظامی که همیشه به تن داشت. غیرا زچند مورد محدود، هیچ‌گاه با لباس غیر نظامی دیده نشده است. یکی نام (رضا) که پسوند همه پسرهای او بود. البتہ بملک هم علاقه زیادی داشت که آبا دی و عمران املاک و گرفتن املاک توسط ما مورین املاک از مهمترین نقاط ضعف او گردید که خیلی به اول طمه زد. ولی در نظم و ترتیب و دقت در کارها نموده بود. از جمله مطالبی که خیلی مورد علاقه رضا شاه بودا عزاً محصل بخارج بود.

اولین گروه محصلین اعزامی ارتش را در سال ۱۳۰۲ که سردار رسپه بود با روضا فرستادوا بین پنجاه نفر را تا قسمتی از راه بدرقه کرد و چنین گفت "شما نباشد تصویر کنید که اعزام پنجاه صاحب منصب با روضا برای دولت ارزان تمام می‌شود. بلکه با ید بخاطر طربیا و رید که دولت ایران تا چندی قبل حتی قا در بجمع آوری پنجاه سر با زنبود تا امنیت را حفظ کند. فرزندان عزیزم مملکت ما ثروتی نداشد فقط عایداتش از

کشا ورزی است ببهمن جهت هزینه تحصیل شما از دسترنج زا رعیت
تا مین شده است . با یدبا کمال جدیت به تحصیل پردازید و با سرمايه
علمی بکشور با زگردید و به نگاهی جان و مال و نا مسوس مردم
بپردازید . برویدهمہ شما را بخدا میسپارم ."

یکبا روز ما ن سلطنت خود بمحصلین غیرنظامی گفت "اگر زمامداران
سابق محصل بخارج میفرستادند مملکت ایران بوضع امروز مبتلا
نباشد . پیشرفت‌ها ریزی دی میداشتیم . با یدبادنیکه چرا شمارا از یک
کشور با دشای بیک کشور جمهوری میفرستم . برای اینکه از نزدیک
به بینیکه تنها حس وطن پرستی است که فرانسویان در جنگ گذشته از
خود نشان دادند و شما هم با ید آنرا سرمش بگیرید . از خدا میخواهیم که
با معلومات زیادتری برای خدمت بکشور با زگردید ."

یکبا ردیگر هم‌هنگا ما عزام محصل گفت امیدوارم همه فرزندان من
تحصیلات عالیه داشته و با حس وطن پرستی در کشور بکار مشغول گردند .
درا روپا طوری عمل کنید که موجب سربلندی و افتخار ایران باشید .
بروید شما ها را بخدا میسپارم .

علاقه‌اش بکارهای عمرانی و تجهیز ارتش ایران فوق العاده بود
و قدم بقدم مرا قبض پیشرفت‌ها و کارها بود . هیچ مانع و رادعی در مقابله
وجود نداشت و با یدکارها بسرعت انجام میگردید . رضا شاه با رامش و
امنیت مملکت عشق میورزید . اگر نقطه‌ای نا من میشدش بروز
نداشت . او تا مدت‌ها شبها در سر برآ زخانه میخوابید . با اینکه شاه شده
بودولی در حقیقت همان سر باز بود .

عبدالحسین مفتاح دیپلمات ایرانی مینویسد : در سال ۱۹۳۲ در زمان
رضا شاه من کنسول ایران در (کویته) بوده‌ام . آنوقت انگلیس‌ها در
آنچه بودندوازن را استراتژیک برای یشان خیلی اهمیت داشت . یک
دانشگاه جنگ داشتند که حالا کستانیها از آن استفاده میکنند .
وقتی وارد بلوجستان شدم مطلع گردیدم که ارتش در اثر قلع و قمع
اش را مقداری اسلحه بدست آورده که نمیدانسته‌انها را چه کند . از

تهران کسب تکلیف کرده بود که رضا شاه گفته بود من خودم می‌ایم رسیدگی می‌کنم وقتی رضا شاه بزا هدا ن آمدو سلاحها را دید گفت اینها که بدر دنی خورده همه اش را معذوم کنید نظراً می‌باشد هم طبق دستور مقداری از سلاحها را معذوم و مقداری را هم پنهانی باشد مراتب افغانستان فروخته بودند من عصباً نی شده است اندی جمع آوری کرده و می‌گفتم وقتی ما داریم با راه هزاران افغانی می‌جنگیم چطور ارشت به آنها اسلحه می‌فرمود بهمین جهت گزارشی را بتهران فرستادم.

رضا شاه عادت داشت که هر گزارشی را فوراً برای افسر مربوطه می‌فرستادوازا و نظر می‌خواست و جوابی که داده می‌شد برای گزارش دهنده ارسال میداشت هیچ کار پنهانی وجود نداشت وقتی گزارش من که نوشته بودم این مقدار اسلحه را مثلاً به ۴۵ هزار توتومان توسط فلان افسر فروخته اند و مدام را فرستادم و ادعای من ثابت شد آن افسوس احضا رگردید همچنین در برابر سرتیپ البرز که از افسران مورد توجه رضا شاه بود گزارش داده بود که در اشرف تفتا را واهالی (جا مسپ) و (قصر قند) و (گواتر) شهرهای خود را تخلیه کرده اند و با ین تطرف مرز پنهان ورده اند کشت و کشتا رزیادی شده حتی سرتیپ البرز می‌گفتند بدست خود ۷۲ نفر را کشته است سرتیپ البرز که خود را مورد توجه رضا شاه میدانست گزارش مرا رد کرد و بطرز بدی نوشت این قنسول شاهنشاهی بخودا جازه میدهد بیک افسرا رشد اعلیحضرت اها نت کند وقتی جواب البرز آمد از من جواب خواستند نوشت که لباس ارشت مقدس است اما اگر اعمالی کردند که شاپیسته این لباس نیست من مسئول نیستم پس از رسیدگی معلوم شد گزارشات من صحیح است و رضا شاه همین افسوس‌گلی را هم احضا رکرد و کمیسیون تحقیقی با مر اعلیحضرت با عضویت افخمی و با بندر و رفع افسران ارشد وقت ارشت تشکیل و بمن همت تکلیف کردند که در این کمیسیون شرکت کنم وقتی به کمیسیون رفتند دیدم گزارشات من چنان منعکس شده که گوئی خودم در کمیسیون بوده ام بعد قرار رشد هیئتی برای رسیدگی به بلوچستان

بروند. ازو زا رت خا رجه نما ینده خواستند و فردی گری را معرفی کردند ولی رضا شاه وقتی سامی را دید گفت با ید مفتاح خودش برود. رضا شاه تا این حد مرافق کارها بود.

عبدالله مستوفی مینویسد:

سردا رسپه وقتی در مقام فرمانده کل قوا قرا رداشت برای اینکه قدرت خود را بدان خلیلها و خارجیها نشان دهد شبی که دو عضو عالیرتبه سفارت انگلیس (بریجمن کاردار - اسمارت عضوارش) بالباس سنتی ایرانیان وارد خانه (عزیز کاشی) آوازه خوان و همه کاره و همکار او و (امیرزاده خانم) شدن دست از شنیدن آواز خوش ایرانی استفاده کنند، پس از پذیرائی شایان از این دو دیپلمات انگلیسی بدستور او ما موریین نظمیه وارد خانه شده جریان امورا صورت مجلس میکنند.

خانمها را وسط شب به نظمیه میبرند و دیپلماتها را آزاد میکنند. فردای آنروز این خبر مثل رعد در تهران مداکرد. سردا رسپه از مجتهد بزرگ تهران (حاج آقا جمال اصفهانی) درخواست صدور حکم شرعی برای مجازات این دوزن کرد. که اوه مدستور داد در میدان توپخانه آنها را شلاق بزنید. سردا رسپه با اینکار در میان مردم خیلی وجا هت تحصیل کرد. نه بخاطرا جراحت حد شرعی در با ره دوزن بیکس و بیکا رویی مدافعانکه برای شکستن طلس مذی شوکتی سفارت انگلیس. زیرا در حقیقت شلاق خوردن این دوزن در حکم شلاق خوردن دو عضو عالیرتبه سفارت انگلیس بود. بعدا "با تغییر این دو عضو سفارت قدرت سردا رسپه بیشتر بهمداد شکار شد.

* * *

در زمان رضا شاه یک مهندس ایتالیائی که مقیم ما زن دران بود و برای راه آهن کار میکرد در با غچه منزلش پلنگی نگه میداشت این پلنگ را آقای مهندس از زمان شیرخوارگی به خانه آورد و سرپرستی کرده بود، به همین مناسبت بین آنها اتفاقی وجود داشت و مهندس بی پروا به داخل قفس پلنگ میرفت و جیوان در نده را مثل گربه ملوسی به بازی میگرفت. یکباره رضا شاه آن حوالی میگذشت اورابه تماشای

پلنگ بردند. در حضور شاه مهندس وارد قفس شد و دقا یقی پلنگ را به بازی گرفت و بر پشت آن سوار شد و دستش را بی پروا دردها ن پلنگ فرو برد ولی برخلاف انتظار، رضا شاه ازاین نما بیش خوش نیامد. بی آنکه عنا یتی نسبت به صاحب خانه ابرا زکندر اهاش را به طرف اتومبیل کج کرد و گفت: "این بازی ها عاقبت ندارد!"

روزنا مهقیا م شرق مینویسد: در شب اول فروردین ۱۳۰۶ ملکه برای موقع تحویل سال بحضور معمومه مشرف میگردید و در بالی غرفه های رواق ایوان آینده که بین حرم وایوان است با عده ای از بانوان و خدمتکاران جای میگیرند. قبل از موقع تحویل، چادرهای سیا ه خود را بجا در سفید تبدیل میکنند. چون هنوز رفع حاجاب نشده بود این عمل موجبات عصبا نیت طلاب را فراهم ساخت که مردم را تحریک کرده بطریف غرفه ها ریختند تا خانواده شاه را از حرم بیرون کنند. شیخ محمد تقی با فقی خزانه دار آیة الله حاج شیخ عبدالکریم هم در رأس تظاهر کنندگان بود ولی خدا ماسته جلوی آنها را گرفته گفتند چون حفظ انتظامات با ما میباشد اجازه نمیدهیم به غرفه ها بروید. جریان به سرعت با طلاع رضا شاه میرسد که بلافاصله با اسکورت بسمت قم حرکت میکنند که دو ساعت از شب گذشته بصحن آستانه میرسد. عده ای از نظامیان هم همراه او بودند. داخل حرم شده عده ای از طلاب را م ضرب میسا زند و شیخ محمد تقی را گرفته دمرخوا با نده شاه با عصای ضخیم خود به پشت او میزد که شیخ فرید میزد (یا امام زمان بفریاد برس) رئیس نظمیه هم آنجا بود که شاه با عصا بسروکله وزد که اورا تحت الحفظ به تهران آوردند. پس از مراجعت شاه با حسن تدبیر حاج شیخ عبدالکریم جلوی بلو اگرفته شد و با وساطت ایشان شیخ محمد تقی از زندان آزاد شد در حضرت عبدالعظیم تحت نظر بود. سیدی هم که در ما جرا شرکت داشت و هنگام رسیدن شاه فرا رکرده بود سرازنج در آورد و پس از شهریور ۲۰ با یران مراجعت کرد.

صدر ا لشraf مینویسد: وقتی وزیر عدلیه بودم از طرف ملکه پهلوی

شرحی نوشته و خواسته بود که اجرای حکمی معلق گردد من زیربار نمیرفتم ولی وقتی فشا رشدید شد صبا ط را وا دار کردم که نا مه ملکه را بطرف نشان بدهد تا اینکه حاضر به مصالحه گردد . یکروز رضا شاه مرا خواست و گفت هیچکس حق مداخله در کار عدليه را ندا رده رچند بمن خيلي نزديك باشد . من متوجه قضيه شدم و دستور اجرای حکم را دادم و معلوم شد طرف با ديدن نا مه ملکه شرحی بشاه نوشته و شاه بملکه قدغن کرده که در امور دولت نبا يددخالت کند . آن روز بعد خالت از هیچکس حتی سفارشی از ملکه در هیچ امری مسموع نشد .

مدرالاشراف مینویسد : درسالهاي كه من وزير عدليه بودم محدث حسن آيرم رئيس كل شهرهاي بود . درسال ۱۳۱۴ آيرم بعد رفع معالجه بفرنك رفت و ديجير بر نگشت . رکن الدین مختاری رئيس شهرهاي بني شد . روساي شهرهاي بني قيتمان را زيا دي داشتند و جنا يات شهرهاي بني درآن ايا مقابل احصاء نیست . رویه هر رئيس شهرهاي بني این بود که شاه را تحت تاثير خود قرا ردا ده و چون شاه هم میدانست دشمن زيا دي دارد برای حفظ خود و سياست خود قيتمان را زيا دي بروساي شهرهاي بني میداد . اقتدار آنها و تقریباً شاه زيا دتر را زهر رئيس السوز را يی بود .

در حقیقت وزراء تحت نظر رئيس شهرهاي بودند بخصوص بعداز تیمورتاش كه سوء ظن او و بهمه رجال و وزراء زيا دتر شده بود . رئيس شهرهاي بني هم برای اينکه اقتدار خود را زيا دتر کنده رچند وقت يك زمينه برای تراسدن شاه تهیه میکرد و پرونده میساخت . گاهی شبانه توزیع میکردند در بدگوشی بشاه و صبح بنظر شاه میرسا نیدند تا شاه را متوجه سازند . آنوقت بیچاره ها يی را دستگیر و با شکنجه اقرار میگرفتند . آيرم درا وايل با شخاصی که درسابق به پيشرفت شاه کمک کرده بودند و تقریبی بشاه داشتند از قبیل تدین - دادگر - رهنما - تجدد و غیره دشمنی میکرد زيرا محرمسا ه بودند و میخواست دورادور شاه را خالي کند . همچنانی میخواست که عدليه هم آلت دست باشد که من حاصل نبودم شريک جنا يات اوبشوم . یکروز شاه مرا خواست و پرونده اي

را دادکه رسیدگی کنم. گزا رش این بود که صمماً الملک بیات از شرکت سنتا ب رشوه خواسته و از شخص واسطه ده هزا رتو مان اسکناس و یک چک بمبلغ چهل هزا رتو مان بنا نمایند و بده است. از شهریانی خواستم که شخص واسطه را نزد من بفرستند. سرانجام گفتند در دسترس نیست و از کشور گریخته است. از بیان موضوع را پرسیدم گفت هنوز قواردا در امضاء نکرده ام ولی آیرم پیغام داده که مقا طعه سنتا ب خیلی مهم است با یاد پنجه هزا رتو مان بمن بر سود من جواب تندي با ودادم.

آیرم برای ساختمانهای شاه در بابا بلوبابا ب لسرورا مسرچوب زیادی از کارخانه تمیشان گرفته وبهاء را بحساب گذارد و لی ب مایل نمیدهد و در هر کاری دخالت میکند. بشاه گزا رش دادم که تحقیقات بجا ائم نرسیده و اتها می بربیان نیست. در همان روزها هم آیرم از ایران خارج شده بود. بشاه گفت براشت شما در بابا ره بیان از چه با بت است؟ گفتم بواسطه تقرب آیرم در بیان حقیقت تردیددارم شاه گفت حقیقت را بگوئید گفتم این پرونده مجعلول را آیرم درست کرده است. بامراقبت اعلیحضرت امروز هیچکس جرئت نمیکند هزا رتو مان رشوه بگیرد این آیرم است که ازا و هزا رتو مان خواسته و مذاکره با بیان را بشاه گفتم شاه گفت پس چرا بمن نگفته اند؟ گفتم لابد ترسیده اند. گفتم از اداره گمرک شنیدم هعهزا رددست ورق بازی هر دست ۳ ریال وارد کرده و دستی عتومان فروخته است. بشاه گفت از خودا و شنیدم که گفت من ورق بازی را مجانی بقما ربا زها داده ام که از مجا مع شبانه و قما رها مطلع بشوم. بشاه گفت دیگرا ز آیرم چه میدانید؟ گفتم هر روز بجهیئت دولت مینوشت که حسب الامر هما یونی فلان جنس برای دربار لازم است که بدون عوارض گمرکی وارد میشد. از قبیل بیست هزا رمترا محمل گلدار - سیمان برای کامپاساکس وغیره ... بشاه گفت چطور دیگر مردم با امضاهای مستعار هم این مطالب را ننوشتند. گفتم آیرم تمام گیشه های پست و تلگراف را تحت نظر گرفته و تما مطرق وصول مطالب

با علیحضرت را مسدودسا خته است . شاهدستی روی شانه من گذاشت و گفت این نوبت دوم است که اشتباه کرده ام و بکسانی که لایق نبوده اند زیاد اختیار دارم (شخص دیگر تیمورتاش بود) . گفت علت نزدیکی آیرم آن است که بپدر و ما درم و ولیعهد خیلی همراهی کرده بود .
بعدا " مختاری رئیس شهر با نی شدا و هم بدنه ای را آز آیرم آن موقته بود . کشنن سردا را سعد - نصرت الدوّله - مدرس در زمان او صورت گرفت . او میخواست عدالیه تحت نفوذ او باشد .

او اهل رشوه مثل آیرم نبود . بعدها ز من متین دفتری وزیر عدالیه شد .
بتما محاکمودا دسراها ابلاغ کرده بگزا رشات و راپورتهای مامورین شهر با نی ترتیب اشرا ف داده شود مگر آنکه خلاف آن ثابت گردد .
در سال ۱۳۰۵ اکه رضا شاه دستور انتخابات را داده بود سرتیب فضل الله زا هدی که کمک زیادی در ترقیات رضا شاه کرده و مورد توجه او بود
میخواست سردا رمعتمدو میرزا حمدخان خمارلو انتخاب شوندولی رشته ها زیربا رستمیر فتند . زا هدی عده زیادی از مخالفین انتخاب منظور خود را حبس و شکنجه کرده و چهار نفر را بقدره چوب زده بود که یک نفر مرده و سه نفر دیگر بشدت مجروح شدند . اهالی رشت بدون استثناء تعطیل و بازار را سیاه پوش کرده بودند . تیمورتاش که از سوابق من در رشت مطلع بود بشاه پیشنهاد کرده بود که برای حل مشکل بفرستد . پیشنهاد کرد که ادیب السلطنه سمیعی هم همراه باشد . نزد رضا شاه رفتیم گفت غائله انتخابات را رفع کنید که حقوق مردم و حیثیت دولت و قشون هم رعایت نشود . سرتیب زا هدی قول دادا قدام خشونت آمیز نکنند ولی برخلاف قول خود سید محمود مدنی مدیر روزنامه مدنی را گرفته بپیاده تا فومن بر دند که با تلگراف دستور آزادی اورا گرفتیم . سرانجام مصلاح در این داستان شد که انتخابات رشت متوقف شود و بهمین صورت عمل شد .

* * *

درا وچ قدرت رضا شاه در حالیکه همه مخالفین بکنجدی فرونشسته بودند و هیچکس یا رای مخالفت با شاه را نداشت دولت دکتر متبین دفتری سقوط کرد که بینه منصورا الملک تشکیل شد. در هشتم تیر ماه ۱۳۱۹ ناگهان مدیران جرایدا زطرف رضا شاه بکاخ سعدآبا داحفا رمیشوند و رضا شاه خطاب به آنان چنین میگوید:

"این ملاقات بیشتر برای اظهار عدم رضایت از سیستم کاراست. بما همیشه میگویند خاطر مبارک آسوده باشد کارها منظم است ولی از طرفی ما می بینیم حقیقتاً نظریکه لازماً است و موقع اقتضا دارد کار نمیشود. امروز وضع فوق العاده است که بیشتر برای ید در صدد پیش بینی بود. یکی از پیش بینی های لازم بیداری مردم یعنی آشنا ساختن عموم بوسیله دولت بوضعیت حاضراست که در این خصوص هیچ اقدامی نشده مخصوصاً" وزارت کشور رئیس دولت غفلت کرده اند و با لآخره با گفتن خاطر مبارک آسوده باشد کارها درست نمیشود. صحیح است که ما متکی بقوای منظم و بیطریقی هستیم ولی این کافی نیست و باید آحاد مردم را برای روزهای سخت حاضر و تربیت کرد. اما این عمل با وجود داشتن تما موسایل، داشتن تشکیلات، داشتن مجلس، داشتن مطبوعات و داشتن رادیو وغیره است اما بهبود جوهر آنها استفاده نکرده ایم. وحالمن دولت را متوجه میکنم که برای بیداری افکار و مستعد کردن مردم برای روزهای مشکل تری متفقاً اقدام نمایند."

این اظهار را ت رضا شاه که مرترا هل صحبت و نطق بودنشان میدهد که چه خوب به واقعیت ها توجه داشته است. از (خاطر مبارک آسوده باشد) که روزی صدها با ربگوشش میخورد رنج میبردو میدانست که مطالبی بدروغ با و میگویند. این اظهار را ت رضا شاه نشانه ای ازنگرانهای اواز توسعه خطر جنگ دوم و سرا یت شعله های آن با پیران بود که سرانجام منتهی باستعفا و تبعیداً و گردید.

* * *

یکی از کارهای مضحك دوره حکومت ۲۰ ساله دریافت پروا نه برای

مسافرت از شهری بشهر دیگر در داخل ایران بود و مورین شهریانی با ینظر زکنترل رفت و آمده هم مردم را در اختیار داشتند. پس از شهر یور ۴۰ در تاریخ ۲۵/۷/۳ اعلام کردید که از این پس مسافرت در داخل کشور بدون پروا نه آزاد میباشد.

* * *

وا لامضرت اشرف در باره پدرش چنین مینویسد: مردی درشت اندام و بلند با لا، قوی، با نشاط، پرچوش و انرژی که در حیا ط آجر فرش خانه ملن. سیگار ایرانی میکشید و دور حوض آب قدم میزد. من همان روزی بدنسی آمد که برادرم متولد شد یعنی ۵ ساعت بعد از این مدت گردید. ولی شورو هیجانی که هنگام متولد برادرم پدید آمد بود هنگام متولد من وجود نداشت. من همیشه ببرادر هم زاده باسته بودم. چند با رازدواج کردم. صاحب چند فرزند شدم. سه با ربه تنها ئی تبغید شدم معهد زاده رتما احوال هسته مرکزی زندگی وجود من محمدرضا پهلوی بوده چنانکه امروز نیز چنین است.

پدرم در باره دوران کودکی خود بمندرجات صحبت میکرد ولی از همان سخنان محدود شد برایم روشن شد که او بعلت مرگ پدر و اینکه مادرش حاضر نشده بود زیر نظر خانواده شوهر زندگی کند کمک مالی اورا قطع کردند بهمین جهت با تنگدستی و سختی بزرگ شده که همین شرایط او را مردی نیرومند و پر طاقت ساخته و تکاء بنفس را بخوبی آموخته بود. در آن زمان فقط شروع تمندان قا در بودند درس بخوانند. ولی چون پدر بزرگ من نظا می بود پدرم هم تصمیم گرفته بود سربا زیشود. جوان فوق العاده قوی و بلند قد بود. حتی قا مت بلند و در میان مناطق کوهستانی شمال که مشهور است بلند قدترین مردان ایران با نجا متعلق نبودند نیز جلب توجه میکرد. در شاهزاده سا لگی قدش متجاوز از ۱۸۳ سانتی متر بود. وقتی وارد بیریگان دقا ق شد با کلاه پوستی و چکمه چرمی در حالی که سوار بر سب بودا بعثت خاصی داشت. ا و برای کارهای بزرگ قهرمانی و جسورانه ساخته شده بود که قا در به آفرینش افسانه های

نظمی است . بعنوان کا رشنا س درجه اول تاکتیک توانست خصوصیات یک فرد جنگی با انضباط خط مقدم جبهه را بدست آورد . پیشرفت او دوعلت داشت یکی آشنائی برخانشناسی میدان جنگ و دیگر تمايل با قدر ما ت قهرمانی و ما نورهای جسورانه که زندگی خود را بمخاطره میا فکند . درنتیجه همین صفات بود که بمردم شکست نا پذیر مشهور گردید و توانست وفاداری افرا دش را جلب کند . در چند مورد حتی نفرات خود را پشت سر گذاشت و یکه و تنها بدون سلاح وارد منطقه روسای عشا یرگردید و با دست زدن بچنین کاری توانست بردشمن غلبه کند .

از دیدگاه تاریخ میتوان گفت که در صحنہ سیاسی ایران ظهور مردی چون رضا خان قابل پیش بینی بود .

پدرم هرگز حرص سیاسی نداشت و حتی پس از آنکه شاه شد با زهم خود را یک سربا زساده میدانست . تما نیروی اوصاف مهارتهاي نظامی امش شده بود بهمین سبب در بریگا دقزا ق ترقی کرد . او دیدکه (آتا تورک) مانند او یک نظامی است و در صدد میباشد که از کشوری ویران شده که به (مردبیها را روضا) مشهور شده بود ملتی نوبسازد .

پدرم طرفدار جمهوری مشابه ترکیه بود اما بعلت مخالفت رهبران مذهبی بسلطنت رسید .

او مقتدرترین مردا ایران شد . همان خصوصیاتی که او را سرباز نیرومند ساخته بود . چنان نافذی که میتوانست زیر دست را بزآنود را ورد . نگذشتن از خطوا و شتاب و پا فشاری در انضباط شدید نظامی او را پدری با ابهت و با جذبه ساخته بود . من هر وقت می دیدم شلوا ری با حاشیه قرمزنزدیک میشود فرا رمیکرد . استنباط ماین بود که برای جلوگیری از کدورت خاطرا وفا مله گرفتن بهتر است . موردي را بخاطر نمیاورم که هیچیک از ما را تنبیه کرده باشد . اما حضورا و ترس آور بود و انعکاس صدای اود رحال عصبانیت چنان رعب انگیز بود که حتی بعد وقتی زن کا ملی شده بود لحظه ای را بخاطر ندارام که بدون هراس از پدرم

گذرا نیده با شم .

ما در متاج الملوك از نظر جسمی درست نقطه مقا بل پدرم بود . کوتاه و ظریف با موی بورو چشمان سبز زیبا . قدش بزحمت بها لاترین ردیف نشا نهای نظا می پدرم میرسید . او هم ما نند پدرم شخصیتی مقندر داشت . او از مخالفت با تصمیمات پدرم نمیهرا سید . پدر و داشی من هردو از سرها زان بریکا دقزا ق بودند و پدر و ما درم قبل از عروسی بکدیگر را ندیده بودند . ما درم در ۲۴ سالگی شوهر کرد و پدرم مشوشی باومیگفت (خوب شد که شا سن آورده و در چنین سنی شوهر پیدا کردی) ولی ما درم میگفت (تو اشتباه میکنی هیجده سال بیشتر نداشت) . زن اول پدرم دختر عمومیش مریم خا نم بود که سرزاز رفت و همدم اسلطنه دخترش بود . وقتی ما درم علیرضا را آبستن بودها زن دیگری ازدواج کرد . نخستین ازدواج او در ۱۷ سالگی بود .

ما درم با عروسی پدرم بقدرتی عصبا نی شد که تا مدت‌ها حاضر نمیشد پدرم را ببیندو شاههم با تمام قدرتش وقتی ما درم را می دید پنهان میشد . سرانجا مپدر و ما درم بتفا هم رسیدند . ما یا زده فرزند بودیم . بچه‌ها همه‌ها زهم جدا بودند . ما درمن ملکه وبرا درم و لیعهد و بچه‌های دیگر با ما درها یشان در قسمتهاي مختلف کاخ زندگی میکردند . با این‌همه خواه و برا در ، دوران کودکی من اغلب به تنهاي میگذشت . معاشران من (ننه‌ام) بودا هل شهرستانک و دیگری زن نا بینائی که هنگام خواب برا یم قصه میگفت (دختر برا درا و هنوز با من زندگی میکند) . هرگز بفکر من میرسید که شا هزاده هستم فقط در روز تا جگذاری پدرم این واقعیت را برای مدتی کوتاه احساس کردم . من و دایه‌ام در میان جمعیت ایستاده بودیم که کا لسکه پدرم را دیدم که با تاج پر از جوا هر عبور میکرد . پس از تا جگذاری بکاخ گلستان رفتیم . که فتحعلیشاه برای فرزندانش ساخته بود ولی پدرم موافق نمیکرد که ما در آنجا زندگی کنیم زیرا بتاریخ رسای خاندان قاجار آلوده بود . او و میخواست کاخ اختصاصی خودش را بسازد . قبل از پایان کاخ مسرسر

در سال ۱۳۱۷ در خانه بسیار کوچک و ساده زندگی می‌کرد. زندگی ساده نظاًمی را ترجیح میداد. روی زمین میخواست بیوتنها چیز تجملی او یک قوطی سیگار نقره‌ای بود. بمحض اینکه در کاخ گلستان در جای خود مستقر شدیم رضا شاه بما فهماند که دیگر جای سبکسری نیست. من مجبور بودم برادرم را والاحضرت خطاب کنم. در درون کاخ، مادر اطاقهای که در گذشته متعلق بزنا ن صیغه سوگلی شاه بود زندگی می‌کردیم.

اطاقهای ما با شکوه نبود ولی راحت بود. من برخلاف شمس کنه با عروسکها یش بازی می‌کرد و دنبال ما در مرآه بیفتدمیخواستم با برادرم باشم، گاهی یواشکی میرفتم کی دو ساعت با او بازی می‌کردم. بعدها ساعت یا زده و نیم صبح با پدرمنها رمیخوردیم. اگریکی از ما دیر می‌آمد جرئت نمی‌کردوا ردا طاق بشود. علیرضا بیش از همه ما شبیه پدرم بود. تنها کسی بود که اغلب بعلت تا خیر موجب عصبا نیت پدرم می‌شد. غذاها خیلی ساده بود. پدرم و برادرم گاهی برای اینکه ما حرف آنها را نفهمیم با زبان رمزی با هم صحبت می‌کردند. اگر مامیدا نستیم که پدرمان زیرا ین ظاهر خشن و تنگ نظاًمی لطیف ترین احساسات را نسبت بمنا دارد دقعاً "خیلی شاد می‌شیدیم. وقتی هم بزرگ شدیم با دقت با او صحبت می‌کردیم تا موجب تکدر خاطرا و نشویم. با آنکه از پدرم می‌ترسیدم ولی پا ره از خصوصیات اورا داشتم. سرخستی، غرور زیاد، اراده‌آهنتیں. گاهی میدیدم که خواهرو ما درم درکنا رهم خواه بیده‌اند من بگریه می‌بافت ادمونزددا یه ام میرفت و فکر می‌کردم که هیچ جای خاصی برایم وجود ندارد. فکر می‌کردم که خودم با یه مستقل‌ا" فکر کنم و اقدام نمایم.

با خواه‌شمی در بچگی زیاد سازگار نبودیم وقتی بزرگ شدیم با هم صمیمی شدیم. شمس دوست داشت با صدها عروسکی که داشت بازی کند و در زندگی زنا شوئی بیشتر بخانه داری وزندگی زناشوئی می‌پرداخت میخواست شوهر کند و بچه‌دا ر بشود. ولی برای من تنها کسی که اهمیت داشت بروادرم بودورا زدلم را با و می‌گفت. از پدرم طاعت می‌کردم چون

مجبور بودم ولی بحرف برا درم گوش میکردم . بقدرتی با برادر منزدیک بودم که خود را با اویکی میدانستم . و حالت پسرها را پیدا کرده بودم . در این سواری و تنبیس و ورزش‌های دیگر برا درم و رفقا یش ملحق میشدم . در مسا بقات اول میشدم . من هنوز هم معاشرت با مردها را برابر زنا ن ترجیح میدهم . برا درم ملایم ، محترم ، خجول و من با نشاط ، تنداخو ، و گاه سرکش بودم . ا و در مقابله بیما ریهای دوران طفولیت ضعیف و آسیب پذیر بود ولی من با وجود جشه کوچک قوی و تندرست بودم . پدرم میگفت (هر چه سلامتی در دنیا هست بتودا دده شده) وقتی برا درم در ۲۶ سالگی حصبه گرفت پدرم با وجود وجدا ن کارکده را و بحد اعلاء وجوددا شت هر چند ساعت یکبار میباشد و مدوکنا رخت برادرم مینشست . شبی ما درم بمن قرآنی دادو گفت (اشرف برای برا درت دعا کن) من نمیتوانم قرآن بخوانم ما تما مشب قرآن برسد عاکردم . من تب و عوا رض تب اور احساس میکردم و هنگام مسختهایها در من تجلی میگردید . هر وقت اوبیما رمیشاد حساس میکردم که منه بیمارم . پدرم چون بكمبود تحصیلات رسمی خود آگاه بود تصمیمش این بود که ماتحصیل کنیم و دست کم یک زبان خارجی را یاد بگیریم . ما دارای بیان نسخه میباشد . دنیای سحرآمیز پا ریس را شرح میداد که ما را مسحور ساخته بود . هفته‌ای یکروز با داده این بحث مسخرانه میرفتم . پدرم ما هی صد توان مقرری بمن میداد . از اتو میبلی رانی خیلی لذت میبردم . با وجود توان فعالیت مردانه دلم نمیخواست پس بودم . چون دوست دخترنداشتم رفای برا درم را انتخاب کرده بودم . بیشتر اوقات را با مهرپور تیمورتاش پس جوان و نجیب تیمورتاش میگذراندم . فعالیتی برای ازدواج ما وجود داشت که پدر مهرپور متهم بشرکت در توطئه‌ای علیه پدرم شد و بزندان افتاد . افراد خانواده ا وغیرا ز مهرپور که بسویس رفته بودند بد هکده زادگاه شان تبعید شدند . رفتن مهرپور بسویس با برا درم مرا غمگین ساخت . قرار بود علیرضا ، مهرپور و حسین فردوس (مردی که در سالهای اخیر نقشی غمانگیزی در زندگی

ما با زی کرد) ونا برادریها یم همراه ولیعهدبروندومن درا یران
بها نم. آنوقت بمفهوم تنها ئی پی بردم. با رفتن برادر محس کردم
که قسمتی از وجود خود را از دست داده ام. من و برادرم مانند (چهره های
در آئینه) بوده ایم از هم جدا شی نا پذیرولی از آن روز دریا فتم که باید
مکوشم هویتی جدا از برادر هم زادم پیدا کنم. با تما مقوا بدرسها یم
پرداختم، بتحوی که پدرم جوا هری بمن جایزه داد که بندرت درباره
کسی انجام میداد. وقتی پدرم گفت من وما دروخوا هرم برای دیدن
ولیعهد بسویس میرویم سعی میکردم رفتارنا مناسبی از من سونزند
تا میبا دا نظرش را تغییر بدهد.

وقتی از راه روسیه با ترن بسویس رفتیم، برادرم کا ملا" تندrst و
خوشحال ببنظر میرسید و خیلی قوی تروسا لمتر از گذشته بود آنچنان
تحت تا شیر زندگی او پا ئی قرار گرفته بود که هرگونه حرکت خشنی را
فرا موش کرده کا ملا" اروپا ئی شده بود. ما بقدرت دو سال مطلب داشتیم.
برادرم میگفت تحت تا شیر رویه دمکراتیک مدرسه اش قرار گرفته تمام
محصلین از شا هزاده و افراد عادی برادرندوتا زه با ین حقیقت پسی
برده بود که در بین مردم ایران چقدر نبا برای اقتضا دی واجتما عی
وجود دارد. برادرم بخود میبا لید که کا پیتنا ن تیم فوت بال مدرسه شده
است. برادرم میگفت با دونفر دوست شده یکی ریچاردلمر که بعدا"
رئیس سیا وسفیر آمریکا در ایران شد و دیگری ارنست پرون پسر فراش
مدرسه بود که بعدا" با ایران آمد تازما ن مرگش در سال ۱۳۴۰ از دوستان
نزدیک برادرم بود.

از پدرم تقاضا کردم که درا روپا بما نمودرس بخوا نم با سخدا دکه (دست
از این چرندیا ت بردا روز و دیرگرد) سخت ناراحت و عصبا نی شده و
احساساتم جریحه دارشد. پاسخ پدرم روپا ئی را که برویم با زشه بود
بست. روپا ئی که از زندگی خود ملذت بخش تربوداییکه زن میتوانست
در این دنیا استعدا دخود را پرورش بدهد. معهذا قسم خوردم که را هی
برای تماس با غرب پیدا کنم. این اولین تلخی ناکامی بود که

تحصیلات دانشگاهی را از من دریغ داشتند که در معاحبت با اشخاص
گویند که بود را احسا نمیکردم. فکر با زگشت با پیران و زندگی سراسر
اهنگ با ط توأم با تنها ظی برایم در دنیا ک بود. پس از مراعات پدرم
تصمیم گرفت چادریا حجاب سنتی را ممنوع کنند و اجازه دهد که زنان
فعالیت اجتماعی بپردازند. پدرم در خانه حالت مردان یک نسل
قبل را داشت که وقتی یکروز با پیرا هن بی آستین سرمیز نهاد
دستور داد فوراً "پیرا هن" را عوض کنم. اما بعنوان پادشاه احساسات
شدید شخصی را کنار میگذاشت. وقتی این تصمیم را گرفت بما کفت
این دشوارترین کاری است که تا بحال مجبور بانجام آن بسوهه ام
باید از شما بخواهیم که برای زنان ایران سرمشق باشید. در زمستان
سال ۱۳۱۵م مسلمان برای اولین بار ملکه ایران و دختران اورا ب بدون
چادر و حجاب دیدند. دستور داد کسانی را که حفظ بنا نگام میگذارند
نمیشنند. زنان با جبا رفع حجاب بشود. وقتی عکس مادر مطبوعات
چاپ شدیکی از ملیان رضا شاه را محکوم کرد که چرا اجازه داده است
زنان خانواده اش رویشان را ب مردم نشان بدند. اما یکی از افسران
عما مها و را برداشت و دستور داد دریش اورا بترانند. پدرم از ته قلب
مذهبی بود ولی پی برده بود که بسیاری از آداب و رسوم که موجب عقب
ماندگی است بقا یای سنتی دیرین اجتماعی است نه از مبانی اسلام.
ولی ملیان این اقدام را خطیر بزرگ می دیدند. در حالیکه در قرآن
چادر با صلاح امروزی الزامی نیست.

در سال ۱۳۱۵م برادر تحصیلات را در سویس بپایان رسانید و با پیران
با زگشت. آن روزا زشا دترین روزهای زندگی من بود. برادرم دیگر
بچه مدرسه نبود خیلی سنگین تروموقر ترشده بود. همه با خوش آمد
میگفتند زیرا او پادشاه آینده ایران بود ولی برای من همان برادر
دوران کودکیم بود.

رضا شاه و خارجیها

رضا شاه چون سربا زبود و هیچ زبان خارجی هم نمیدانست هیچگونه رابطه‌ای با مقامات خارجی نداشت. رابطه اول با خارجیها وزارت خارجه بود. غیرا از ترکیه هم بهیچ کشوری سفر نکرد ولی در عین حال میکوشید که روابط ایران با خارجیها خوب باشد و اگرا زطرف خارجیها هم نسبت با و و خاندان پهلوی و کشور ایران اهانتی میشد بشدت مقاومت میکرد و بقطع رابطه میپرداخت.

دومورده آن قطع رابطه با آمریکا و فرانسه میباشد که جویان چنین بود: قطع رابطه با آمریکا - روز ۶ آذر ۱۳۱۴ جلال غفاری وزیر مختار ایران درواش نگتن بدلیل تخلف از مقررات رانندگی توسط پلیس آمریکا با زداشت شد چون وزیر مختار بدون معرفی خود در صدم مقاومت با پلیس برآمد و موردا هانت قرار گرفت مدته در قرارگاه پلیس با زداشت گردید. سرانجام مناچار بمعروفی خود شد که اورا آزاد کردند. وقتی به رضا شاه گزارش دادند که پلیس آمریکا بوزیر مختار را ایران بی ادبی کرده است بلطفاً صله دستور داد که روابط سیاسی ایران با آمریکا قطع گردد. چند ساعت قطع رابطه ادا مهد است تا یمنکه در ۶ آذر سال ۱۳۱۷ والان موری رئیس بخش خاورمیانه وزارت خارجه آمریکا با ایران آمدو با عذر خواهی از روشن غلط پلیس که ناشی از سوءتفاهم بوده رضا شاه موافقت

کردکه بین ایران و آمریکا مجددا "روابط سیاسی برقرار گردد در
۱۳۱۷ین کا رصورت گرفت .

قطع را بده با فرانسه - درا واخر سال ۱۳۱۵ ایران در شما یشگاه
بین المللی پاریس شرکت کرد . همین امر موجب شد که بعضی از
مطبوعات فرانسه پوش رضا شاه و دولت ایران اعتراضاتی بنمایند .
مجله اکسلسیور طی مقاله ای ضمن اشارات بکارهای رضا شاه اورا
(گربه ایران Chat De Perse) (نا مید . بطوريکه میدانيد در زبان
فرانسه به (گربه Chat) (گفته میشود) این روزنا مهنویس چند جای
مقاله (Chah De Perse) (بجای شاه ایران مینوشت)
ومطلب دیگر که مورد احتراض سخت رضا شاه قرار گرفت ولی چون
دولت فرانسه متذکر شده بود که مطبوعات در کشور ما آزادند و نمیتوان
جلوی کارهای را که میکنند گرفت مگر بحکم قانون و از دولت فرانسه
کاری برنمیآید و مطلب دیگری هم در مطبوعات فرانسه علیه شاه
ایران نوشته شده بود در رضا شاه آنرا از ناحیه مخالفین بویژه بستگان
نصرت الدوله میدانست دستور داد را بده ایران و فرانسه قطع شود .
چندی بعد با وساطت هایی که صورت گرفت با ردیگر روابط ایران و
فرانسه بهبودیافت و با اقداماتی که صورت گرفت بعضی از مطبوعات
فرانسه ترقیات و پیشرفت های ایران را مورد تجزیه و تحلیل قرار
داده اقدامات رضا شاه را مورد تائید قرار دادند .

در طول سلطنت رضا شاه دیگر با هیچ کشوری قطع را بده نشد . روابط
ایران با کشورهای همسایه بخصوص ترکیه و عراق خیلی صمیمانه بود
که منجر با نعقا در قرار داد سعد آبا دشکه این کشورها با ایران هم پیمان
شدن دولی در شهر یور ۲۰ این (هم پیمانی) هیچ نفعی برای ایران نداشت .
با انگلستان و شوروی روابط عادی وجود داشت .

* * *

بعضی از ما مورین سیاسی و مورخین و نویسنده‌گان درباره سیاست
خارجی زمان رضا شاه چنین نوشتند:

کشور کا رش بمنزله ا نقلابی بود در طریقہ سنتی و مورث تولید کا لاء.. برای بسیار نوآوریها بکار رشنا سان خارجی نیاز داشت و سعی داشت از کشورها ئی با شنکه ا زندرسیا سی برای ایران خطری نداشتہ با شنکه بهمین جھت کا رشنا سان روسي و انگلیسي مطرح نبودند. درتا بستا ن سال ۱۹۳۱ کنٹ شولنبرگ سفیر آلمان در ایران بمن گفت در سفرای آلمان در خارج تغییراتی داده شده و من بجای او سفیر آلمان در ایران شده ام. او بمن گفت با تیمورتاش روا بط حسن نامه برقرار کنم. مردی است کم و بیش غیر شرقی، بدون پیشدا وری و با قاطعیت وقدرت تصمیم گیری سریع. هر روز با شاه ملاقات میکند و بیشتر از وزیران از تمايلات شاه آگاه است بهمین جھت ا غالب مستقلان "تصمیما تی میگیرد در حالیکه وزیران دیگر جرئت اظہا رنظر ندا رند. میگفت تیمورتاش دا رای قدرت جسمی و فکری بی نظیری است. میتواند سرا سر شب بقما رومیخوا رگی بگذراند و روز بعد دون کوچکترین خستگی بکار شدید فکری بپردازد. طبیعت با واستعدادها فراوانی عرضه داشته است. قبل از مسا فرتم با ایران آگاه شدم که رضا شاه تصمیم گرفته ولیعهد را بیکی از موسسات تربیتی سویس بفرستد تا و آنچه را که پدرش فاقد آن بود بیبا موزد. وزیر در راه ره مراه ولیعهد جوان از طریق آلمان عازم سویس بود. در نظر رضا شاه آلمان کشوری بود که با حضور کمونیستها ای را نی آلو ده شده بود و می پنداشت که ممکن است آنجا سوء قصدی بجا ن فرزندش بشود. تیمورتاش را در قططار دیدم خیلی اروپائی و شیک پوش بود و شور زندگی درا و می ترا وید. یک لحظه تو نستم ولیعهد جوان را که با چشم ان درشت، کنجدکا و قدری بیمنا ک خود بمن خیره شده بود ببینم.

از راه روسيه با زحمت فراوان بتهران رسیدم. برای تقدیم استوار نام خود آن ماده میشدم که یک روزنا مه آلمانی در مونیخ مقاله جنگ ای با عکس های فراوان تحت عنوان (شاه بی اصل و نسب) نوشته بود و طی آن متذکر شده بود که شاه ایران آدمی است ناشناش و غیر معروف

بوده و شاه بیزنش دستور میدهد که چکمه‌ها یش را از پایش در بیساورد. همچنین موقعی که نگهبان جلوی سفارت آلمان بوده کنت کوادت سفیر آلمان با وسیلی زده است. مقاله‌های اندازه‌ای برپا یه حقایق تحریر شده اما چندان دروغ به آن آمیخته بودند که میشدنا درستی آنرا با ثبات رسانید. مقاله‌های از تراکت بود. وقتی شاه از مطلب آن آگاه شدیکی از بذترین حملات عصبی با ودست داد. ولین اقدام متقابله شاه این بود که آلمانها را از قورخانه خراج کند. با فروغی وزیر خارجه ملاقات کرده گفتم تصدیق میکنم که شاه توهین شده و با یدخاطی کیفر ببیندولی او یک روزنا مهندگا راست و غیر مسئول و دولت آلمان هیچ مسئولیتی ندارد. موقعی میتوان اورا تعقیب کرد که دولت ایران شکایت کند. گفتم چهاریان را بدولت آلمان گزارش میدهم ولی آتش خشم شاه فروکش نکردو دستورداد کلیه اعضا سفارت ایران در آلمان احفا رشوند. با وزیر خارجه ملاقات کرده اورا قانع کردم که اینکا ربط لایحه نیست. او هم شاه را منصرف کرد. پس از مدتی معطلي برای تقدیم استوارنا مهشفياب شدم. مرد بلند با لائی را در لباس نظامی در برابر برخودیا فتحم که بـا اندامی درشت و شانه ای پهنه استوار را بستاده و هر دو دست را در گمر بند چرمی پهنه خود فروبرده بود. لباس او بدون زر و زیور بود. یک بلوز قهوه‌ای ما یل بزرگ که تقریباً تازانوی او میرسید و شلوار سواری بر نگ آبی با چکمه‌های بلند و زمخت و شمشیری کج و کلاهی کپی که پوشش او را تکمیل میکرد. بروی سینه حما یل داشت و غیرا ز آن دویا سه نشان دیگر علائمی که حاکی از درجه باشد در لباس او نمیدید. شنیده بودم فتحلی شاه هنگامی که سفیر انگلیس را پذیرفت چنان‌الما سهای درشتی بخود تزئین کرده بود که چون سوری میدرخشید. واقعاً چنین ظاهری که من دیدم بیشتر برآ زنده سربا زخانه بود. براین بدن غول آس سری بچشم میخورد که شبا هتھائی با سرمهغا ن شکاری داشت. صورت او تراشی دقیق و در عین حال خشن داشت. بینی عقاوی پهنه

و محکم او بینحوي جسورا نه پيش آ مده بود و با درنظرگرفتن جاي زخمی
كه بین چشمها يش دیده میشدحالت بی نظمی عجیبی بجهره ا و میداد.
چشمها يش درشت و سیا ه بود و بعمق آنها نمیشدپی برد . گوشها يش
پهن و استوا ر بود و دهان او (رازدار) و کم حرف بمنظرمیرسید . موج
نیرومندی از قدرت و خشونت از همه اعضای وجوارح ا و میترا ویدکه
برا شرتو داری، که ا زسرا سر وجودا و نما یا ان بودتا اندازه ای تعديل
میشد . ا و غرور آ میزترین راههای زندگی را طی کرده بود . از سربازی
ساده توانست کهن ترین تاجهای جهان را در اختیار بگیرد . تنها کسی
است که در دوره معاصر توانست سلسله ای را بینیا ن نهد . طرفین شاه
مخبر اسلطنه رئیس وزرای فرتوت و فروعی وزیرخا رجه در لباسهای
زردو زی ایستاده بودند که در جوا رشاه غول پیکر کوچک و نحیف جلوه
میکردند . من سرفرو د آ وردمو استوا رتنا م خود در سینی طلا گذا ردم .
هنگامایرا دنطه در هر بندی بچشمها ن شاه خیره میشد و شاید اینکار
من شاه را که زیر دست نش جرئت نمیکردند چشم در چشم بدوزندقدرتی
عصبا نی کرد .

جواب آ ما ده شده را با صدائی آ هسته خوا ندکه با هیکل درشت و سبیرا و
در تعارض بود . کنا یهای زدکه با یدروا بطایران و آلمان از اختلالات
احتمالی دور بآ شد . گفت مرئیس جمهور آلمان سخت بهایران و بخصوص
با شخصیت شاه علاقمندا است . هنگامیکه شاه صحبت میکردیا بسخنان من
گوش میدا چهره ا و همچون سنگ بود . دردها ن و چشمکش کوچکترین
تغییری دیده نمیشد . برای خدا حافظی دست دادوا زا طاق خارج شد .
از مذکرات استنباط کردمشاه شخصیتی برجسته دارد اما هر عین حال
آدمی تودا روپیچیده است که بسهولت نمیتوان اورا شناخت . موقعی
که شرفیا ب بودم ، بیا دگفته " قن هینتسه " وزیرخا رجه سابق آلمان
افتادم که باما گفته بود رخا رج از مملکت بروی نان خشک واقعیت
قدرتی از کره شیرین چا پلوسی بما لیم تا خوردن آن آسانتر شود . در
این ما موریت سعی کردم ازا ین نصیحت پیروی کنم به مدیحه گوئی

دربا رهشا ه پرداختم . گفتم شاه شخصیتی دارده درنگا ه اول بیننده را تحت تاثیر قرار میدهد . فروغی هم گفت کشوری ما نندانی سران احتیاج بچنین مردمی بعنوان رهبردارد . از زمانی که زما م سوررا بدست گرفته نظم و امنیت بکشور بازگشته است . ازا ینکه چنین وزیر خارجه داشتمندی وجود دارد خوشحال شدم ولی تردیددا شتم که این موضعیف الجثه بتواند با جنگا و ربیح و خشن و نتراسیده ای که شاه ایران است کنا ربیا ید .

نخست وزیر وقت مخبر اسلطنه هدا یت بود . پیر مردم محترمی که به آلمانی روان و بدون غلط و بی لهجه صحبت میکرد . ازا ایرانیان محترم روزگار قدیم بود که تربیت آلمانی را برآ مالت فطری خود مزید کرده بود و در برخورد و سخن گفتن وقا روصمیمیت را هم تأمکرده و در مذاکرات با شخص تازه وارد لطف و گیرائی مسحور کننده ای از او میترا وید .

وقتی در ایران به بررسی پرداختم توجه یافتم روابط ایران و روسیه خوب است . سفیر روسیه بمن گفت شاه منا سبات خوبی با آنها دارد . زیرا شورویها قبل از رسیدن بسلطنت لازماً جانبداری کرده بودند در حالی که انگلستان طرفدار جمهوری بود . شاه در آن روزها غالب برای مذاکره بسفا رت روس آمده بود . مستوفی الملک بمن گفت شاه مملکت را بمنفع جیب خود میچا پدوهیج وزیری جرئت طرح این موضوع را در حضور شاهنداد رو بهتر است یکی از نمايندگان خارجی که شاه ازا و حساب میبردا ین نکته را ضمن صحبت پیش بکشد . از بین همکاران شاه تیمورتاش هوشیا روکار آمداد است اما زن و قمای در زندگی اونتش اساسی دارند . فروغی مردمی است نظریه پسورد از نظر سیاست عملی چندان کارمهی ازا و ساخته نیست . دا و راز همه هوشمندتر است اما بهیج هدفی پای بندنی باشد .

درا ولین سالها ئی که رضا شاه بسلطنت رسیده بود بمیزانی محدود در زندگی اجتماعی شرکت میکرد . هنگامی که شولنبرگ سفیر

آلما ن بودیکبا ررضا شا ه درضیا فت سفا رت شرکت کرد. در آن هنگام کاظم بعنوان پیشکار و سرپیشخدمت بکار مشغول بود. وقتی میهمان جلیل القدر در با لای میز جای گرفت برای یک لحظه افکار کا ظلم متوجه هی سال قبل شدکه برای درجه داری بنا مرضا که فرمانده‌ی نگهبانان سفارت را داشت از پس مانده‌های غذا چیزی به محصل نگهبانی میبرد. اوردا ینمدت هنوز پیشکار بود. اما رضا داری درجه دار شاهده بود.

در دوره اقا مت من یکبا رهم شا ه درضیا فتی شرکت کردکه با فتخار ملک فیصل پادشاه عراق بربپا شده بود. تضادی بین این دو بود. یک ایرانی غول پیکر، کندوبطئی، کم حرف و کج خلق با آن عرب کوتا ه قد، ریزه، تندو تیز، پرگو و جدا ب. در طرفین رضا شا ه همسران ما مورین سیاسی نشسته بودند که شاه بعلت ندانستن زبان نیتوانست با آنها حوفی بزند. در تما م طول شا م آ شا رکج خلقی و ملال از چهره شاه هویدا بود. طرز غذا خوردن شا ه نهنجا ربود. نطق خود را چنان آهسته بیان میکردکه کسی چیزی نعیف‌فهمید. بمصحف اتما م شا م ملک فیصل را تنها گذاشت و رفت. روز بعد هم بوزیر دربا رگفت این آخرین با ربودگه در چنین مجا معی شرکت میکند.

یکبا ردر مسا بقه اسب دوانی در ترکمن صرا شا ه بود. هنگام برگذا ری مسابقه اصلی بر دبا یکی از دو تن، یک افسرویک ترکمن بود. ترکمن با شلاق خود بچشم اسب افسر کوبید. من ناراحت شدم ولی سفیر انگلیس گفت قبلاً "افسر هم همین کار را کرده است. سرانجام مرد ترکمن مسابقه را بر دو مردم برای اوتظا هر میکردند. ناگهان دوفراش سورسیدند و ترکمن را کشان کشان نزد شاه بردند. با چکمه سنگینش با و ضربه زد و ترکمن خرد و خمیر بزمین افتاد آنگاه دوفراش اورا از میدان خارج کردند. وزرا، همدوا دور شا ه در حال یکه دستها را چلیپا وارد دورشکم قرار داده ایستاده بودند. شاه با عصبا نیت با رولز رویس دستگیره طلائی اش مسابقه را ترک گفت

ولی روز بعد بشا ه گزا رش دا دندکه اول افسرا ینکا ررا کرده بودکه
شا ه دستور دا دبلافا صله آن ترکمن را بکاخ آوردند و صد تو ما ن باو
غرا مت داد.

رضا شاه از پروفسور هرتسفلدر با ره کلمه پهلوی سئوالی کرد که او
گفت در وهله اول نام زیان قرون وسطائی است که قبل از پدید آمدن
فارسی دری با آن سخن میگفتند. سپس این کلمه بسکنه خراسان اطلاق
میشدوسرا نجا م معنی آن معادل پهلوانی است.

در زمان رضا شاه ایران زیرت تحت الحما یگی تقریبی روس و انگلیس
رهائی یافت و استقلال واقعی خود را بازیافت. مناطق نفوذی گانه
بکلی از بین رفت. اصلاحات فراوانی شد. وكلای مجلس رادر بست در
اختیار داشت. بزرگترین کارش تاسیس راه آهن سراسری بود.
میگفتند رضا شاه ما حب صدمیلیون شروت شده است. اومیگفت من در
این مملکت کارهای کرده ام و مسلمان "در آن شریک و سهیم هست".

پس از روی کار آمدن هیتلر در آلمان و عدم رضایت شاه از کارمن
اقدا ماتی شد که شغل من تغییر کند. بنابراین تغییر ماموریت یافتم
و برای خدا حافظی بکاخ اختصاصی نزد رضا شاه رفتم. در پشت میز
تحریری که مرصع و کاردمشق بود در یک صندلی با همان ساخت شاه
نشسته بود. روی میز تحریریش لوحه‌ای طلائی که توسط هرتسفلدر تخت
جمشید کشف شده بود قرار داشت شاه هنگا مورود من از جا برخاست.

من کرنشی کردم و سهیلی معاون وزارت خارجه طبق مرسوم دسته‌های
خود را چلیپا و اربروی شکم گذا رده تعظیم غرائی کرد ولی جرئت
نمیکرد که به ارباب و آمرخود چشم بدوزد. شاه بمن دست داد و نشسته و
ما هم نشستیم. لباس نظمی خاکی رنگ بتن داشت که تکمه‌های آنرا
تا زیر گلوبسته بود. کلاه بر سر نداشت و این نخستین بار بود که
توانستم سر بر هنها و را ببینم. موها یش از تیرگی به سفیدی تبدیل
یافت و کوتاه بود. نظرم آمد که صورتش از گذشته کوچکتر
و گونه‌ها یش قدری آ و بخته شده. چشما نش درشت تروکود تروغیرقابل

نفوذتر شده بود . از هیکل و بدن او همچون گذشته آن قدرت و خشونت و سیطره نمی تراوید . بلکه عدم تحرک و کشیدن تریاک آثار مرئی خود را درا و بجا کذا رده بود . اما در عوض هفت خطی و حیله گری که همواره در نهادا وجود داشت بنحوی برجسته تر جلوه گری می کرد . در حینی که با ونگا ه می کردم بایا دم را نیستی فرستاده شده اند .

رضا شاه بچشمهاي من نگاه نمیکرد بلکه با تسبیح خود بازي می کرد . حس کردم که محیطی بسردی بخ حکم فرماست . سهیلی گفته های اورا بفرانسه ترجمه می کرد . ازا و ضاع آلمان پرسید گفتدم دوست نام می گویند ملت آلمان چاره ای نداشت بین حکومت کمونیزم و حکومت مقدریکی را انتخاب کند . شاه هم گفت (حکومت مبتنی بر قدرت در این زمان تنها نوع حکومت ممکن شمرده می شود . در غیرا ینصورت ملتها بدان کمونیزم میباشد) هنگام مودا عسه با ربا من دست داد . در با رسوم مدتی دست من را در دست خود نگذاشت و مثل اینکه از بهترین دوستان خود جدا می شود . بایا دسردا را سعدوزی زیر چنگش افتادم که ظرف چند ساعت ازا و ج محبوبیت بقعر مذلت و مسکن است افتاد .
بلوشر سفیر آلمان در ایران مینویسد : سفیر افغانستان بمن گفت رضا شاه با و گفته است که ایران آمده است که برسنفت با انگلیسها دست به اسلحه بشود و من خود شخصا " حاضر برای اینکار جا نم را فدا کنم .

دکتر علیرضا ارغندی در مجله آینده در با ره روایت نظا می ایران و آلمان در زمان رضا شاه چنین مینویسد : همکاری نظا می ایران و آلمان به نیمه دوم قرن نوزدهم برمی گردد . در سالهای قبل از شروع جنگ دوم بخاطر تصرفی که مردم ایران از انگلیسها و روسها داشته اند همکاری زیاد تر با آلمانها مورد استقبال قرار گرفت . از کودتای ۱۲۹۹ انسازی ارشد در حقیقت یک ضرورت تاریخی بود . برای اینکه یک ارشد از هم پا شیده قا در نبود نظم داخلی

را برقرار روازگسترش جنبش‌های انقلابی و آزادیخواهانه جلوگیری کنده‌همچنین مانع نفوذ دولت جدیدشوری بشودوازمنافع انگلیسها و عوامل داخلی آن دفاع کند. با زسازی نیروهای مسلح براساس طرح‌های دولت انگلستان شروع گردید و کلیه نیروهای نظامی تحت فرماندهی رضاخان در آمدواس یک دیوان‌سالاری نظامی ریخته شد. دولت آلمان از موقعیت مناسب که رضاخان فراهم‌ساخته بود برای احیای روابط خود با ایران استفاده کرد و برای فروش وسائل نظامی با ایران اقدام نمودوا ولین دفترهوا پیمائی ایران را احداث و با فروش آ هوا پیما (یونکرس) آلمانی و تأسیس آ موزشگاه تعمیر هواپیما واعزا م خلبانان و مکانیسین‌های آلمانی روابط نظامی دوکشور توسعه یافت. بدنبال آن کارخانه‌های میتسا زی پارچین و سیله آلمانها تاسیس شد. رضاشا هدستوردا دتما موسائل جنگی را حتی المقدور از آلمانها خریداری و در سلطنت آ با دامت مرکز ساخت و مدیریت کارخانه مسلسل سازی بعده سرهنگ هازه آلمانی قرار گرفت.

در سال ۱۳۵۸ سرهنگ ارفع جهت خرید ۲۰۰ هزار فرشتگ به آلمان سفر کرد ولی موفق نشد.

اوج همکاری نظامی ایران و آلمان هنگام بودکه رئیس‌ ستاد ارتش ایران تصمیم گرفت برنا مه آموزش نظامی ارتش آلمان را در ایران پیاده کند و متخصصین نظامی آلمان را با ایران بیاورد. بدنبال آن تعدادی از افسران ایرانی برای فراگرفتن فنون نظامی با آلمان فرستاده شدند. ولی بعلت فعلیت ضرر زیمدا نشجوبیان ایرانی در آلمان و انتشار مقاولات انتقادی در مطبوعات آلمان علیه رضا شاه، دستوردا دآلمانها از جمله افسران آلمانی قورخانه‌ها را ایران اخراج گردند.

بعقیده شولنبرگ سفیر آلمان در ایران علیت عدم موقیت آلمانها در فروش وسائل جنگی زیادتر با ایران موضع ضد آلمانی سرهنگ ارفع

بود. وقتی سرهنگ شفائي جا نشين او شدفروش سلاح آلماني با يران زيا دترشد. شركت (ونك ها نس) يك ماشين سواري ضدگلوله به رضا شاه هديه کرد (طبق اسناد رسمي آرشيووزا رت خا رجه آلمان سورخ ۱۸ شهریور ۱۳۰۳) سفير آلمان درا يران نيزگزا رشدا دهوا پيماهای یونکرس با خلبانان آلماني در عمليات نظامي کرده است موفقیت زيا دي نصیب ارتضي ايران نمودند.

سفير انگلیس درا يران در هما نوقت به سفير آلمان درا يران گفته بود (تا زمان نیکه نفت ما بدون خطر و صلح دوستانها ز درون لوله های نفتی به سوی خلیج فارس در جریان هست من راضی هست).

با روی آمدن هیتلر در سال ۱۳۱۲ آرموا بط سیاسی و نظامي واقعه دی و فرهنگی ايران و آلمان توسعه یافت واولین کلوب آلمانی در ايران تأسیس شد. بتدریج سروکله مستشاران آلمانی درا يران پیدا شد و در تمام سازمانهای دولتی نفوذ کردند. مسافرتهاي دکترها خت مدیربانک مرکزی آلمان و فن شیراخ رئيس سازمان جوانان آلمان با يران مورداستقبال گرم دولتمردان ايران قراگرفت و رضا شاه نيزا برا زخشنودی نمود. رضا شاه در دیدار دکترها خت در باره هیتلر صحبت کرد. اسلامهای صمیمهای نه هیتلر را همراه داشت که رضا شاه هم از قدمات هیتلر برا زخشوقتی کرد.

بتدریج آلمان در سال ۱۳۱۹ مقام اول را در تجاوز خارجي ايران بدست آورده، متخصصين نظامي آلمانی در تماام سازمانهای نظامي ايران حضور داشتند و در فروش و سایل نظامي آلمان برتری خود را حفظ کرد. آلمانها کارخانه هواپيما سازی دوشان تپه را دايرکردن که قرار بود تا سال ۱۳۲۰ تعدا دی هواپيما در داخل ايران ساخته شود سرهنگ اسماعيل خان شفائي نقش مهمی در این کارها داشت.

با شروع جنگ دوم جهانی ايران بیطرفي خود را علامداشت که این بیطرفي در حقیقت بنفع آلمانها بود. چون دولت ايران برداشت واقع بینانها ز موقعیت زمان نداشت بهمین جهت این سیاست

بیطرفی منجر به شکست شد. آلمانها به نفت ایران چشم داشتند و وزارت جنگ آلمان فکر اشغال ایران و عراق را داشت و در سال ۱۳۱۹ در این با ره هم طرحی هم آمده ساخته بود. رضا شاه میکوشید و سایل نظامی زیاد تر بآلمان سفارش بدھدولی برای اعلام بیطرفی مقداری هموسا سایل نظامی از انگلستان خریداری میکرد. ولی دولت انگلستان سفارش‌های جنگی ایران بخصوص هواپیماهای نظامی را لحاظ نداشتند است و در گزارش چهارم سفند ۱۳۱۸ با ایران جواب منفی میدهد. رضا شاه که از جواب منفی انگلستان عصبانی شده بود و وزارت جنگ دستور میدهد که وسا سایل نظامی زیاد تری با آلمانها سفارش بدھد. در تیرما ۱۳۲۰ فرمان ندهی ارتش آلمان با همکاری ایتالیا و آئیهایا یک مرکز فرمان ندهی نظامی در منطقه بوجود آورد و مشغول شناصائی مناطق استراحتی ایران گردید (ما بر) را با ایران فرستاد که مشغول برخانه هندوستان شد که با اشغال ایران این برخانه بهم درخواه ورمیانه و هندوستان ایران را اشغال کرد. این خورد و آلمانها اخراج و طرفداران آنها در ایران دستگیر شدند.

* * *

(برتران دوکا ستل بازاك) (نظامی و دیپلمات فرانسوی که سالها در خواه ورمیانه ما موریت داشته در کتاب خود چنین مینویسد: رضا شاه مردوطن پرست و با اقتداری بود. قبل از اوقا جا ریه بقدری ضعیف بودند که حتی نمیتوانستند نظمی در کشور بوجود بیا و رندر در نتیجه ایران مرکز تاخت و تاز خارجیها شده بود. وقتی انگلیسها به ایران یک قرارداد تحت الحمایگی را پیشنهاد میکردند و کشور ایران دچار نکبت بزرگی شده بودیک سرهنگ قزاق دامن همت بکمر بست. در بر این راه داها و انگلیسها جنوب و روسها شمال ایران را ترک گفتند. رضا خان توانتهای مقدارهای محلی و منطقه ای را در هم بکو بدو ایران مقتدری بوجود بیا ورد. انتخاب کلمه (پهلوی) برای سلسله خودکهنا مخطی بود از سراسر ایران نشانه توجه و بفرهنگ ایران بود.

رضا شاه نظیر آتا تورک و سلطان عبدالعزیز بن سعود مجبور شده بـ
مقامات مذهبی کشور کـنا رـبـیـا یـدـوـهـمـبـآـنـهـماـمـقـاـبـلهـکـنـدـ. مـذـهـبـیـونـ
با رـیـاـسـتـ جـمـهـوـرـیـ اوـمـخـاـلـفـتـ کـرـدـنـدوـپـاـ دـشـاـهـقاـجاـ رـهـمـکـهـ مـیـخـواـستـ
درـفـرـاـ نـسـهـ بـسـرـبـرـ دـوـدـرـآـ رـاـ مـشـ بـمـیـرـدـبـاـ رـسـیدـنـ رـضـاـخـانـ بـسـلـطـنـتـ بـهـ
آـرـزوـیـ خـودـرـسـیدـ. باـ اـینـکـهـ درـ ۴۸ـ سـاـ لـگـیـ تـاـ جـکـذاـ رـیـ کـرـدـهـ بـسـوـدـنـحـوـهـ
زـنـدـگـیـشـ بـهـیـچـوـجـهـ تـغـیـیرـنـنـمـوـدـوـتـاـ آـخـرـعـمـرـعـاـ دـتـ سـرـبـاـ زـیـ وـکـاـ رـطـاـقـتـ
فرـسـاـ رـاـ اـداـ مـهـدـاـ دـ. روـیـ زـمـیـنـ مـیـخـواـبـیدـ. سـاعـتـ ۵ـ صـبـحـ اـزـخـوابـ
برـمـیـخـاـسـتـ. لـبـاـسـ سـاـدـهـ قـزـاقـیـ مـیـپـوشـیدـ. فـقـطـ مـرـغـ وـپـلوـمـیـخـورـدـ.
دـفـتـرـکـاـ رـشـ بـاـ طـاـقـ یـکـ رـهـبـاـنـ شـبـاـ هـتـ دـاشـتـ وـتـنـهـ تـزـیـئـنـشـ یـکـ قـالـیـ
وـنـقـشـهـ اـیـرـاـنـ بـوـدـ. بـنـظـمـ وـتـرـتـیـبـ وـنـظـافـتـ سـرـبـاـ زـاـنـ خـیـلـیـ اـهـمـیـتـ
مـیـدـاـدـ. اوـ دـیـوـاـ نـسـاـ لـارـنـبـودـکـهـ رـوـیـ صـنـدـلـیـ بـنـشـینـدـبـلـکـهـ مـدـرـدـفـتـرـ
کـاـ رـخـوـدـقـدـمـمـیـزـ. ظـهـورـنـاـ گـهـاـنـیـ اوـ دـرـهـرـجـاـئـ لـرـزـهـ بـرـاـنـدـاـ مـحـاـضـرـانـ
مـیـاـ فـکـنـدـ. یـکـبـاـ رـکـهـ سـاـکـنـاـنـ تـهـرـاـنـ تـظـاـهـرـاـتـیـ کـرـدـنـدـاـ عـلـانـ کـرـدـکـهـ
(اـزاـهـاـلـیـ مـحـترـمـتـهـرـاـنـ دـعـوتـ مـیـشـوـدـکـهـ سـاـکـتـ شـوـنـدـوـکـاـ رـکـنـنـدـ)ـ اوـ بـاـ
کـسـیـ تـعـارـفـ نـدـاـشـتـ.

مشـتـ آـهـنـیـنـ رـضـاـشـاـهـ بـزـوـدـیـ نـظـمـرـاـ دـرـدـاـخـلـ کـشـورـبـرـقـرـاـ رـسـاخـتـ وـاتـکـهـ
مـملـکـتـ رـاـ بـخـاـ رـجـیـهـاـ کـمـکـرـدـ. هـمـهـ خـاـ رـجـیـهـاـ رـاـ پـسـ فـرـسـتـادـ. اـنـگـلـیـسـهـاـ
بـصـعـوـدـرـضـاـشـاـهـ بـرـاـ رـیـکـهـ قـدـرـتـ بـاـ نـظـرـخـوـشـ مـیـنـگـرـ بـسـتـنـدـزـیرـاـمـیـپـنـدـاـشـتـندـ
کـهـ اـینـ شـخـصـیـتـ نـیـرـوـمـنـدـجـلـوـیـ دـسـتـ اـنـدـاـ زـیـ روـسـهـاـ رـاـ مـیـکـیرـدـاـ مـاـ
رـضـاـشـاـهـ بـزـوـدـیـ بـاـ خـوـدـآـنـهـاـ هـمـسـرـشـاـخـ شـدـ. وـقـرـاـرـدـاـ دـنـفـتـ رـاـ گـوـکـرـدـوـ
تـوـاـنـتـ شـرـاـ یـطـ بـهـتـرـیـ رـاـ بـاـ نـگـلـیـسـهـاـ بـقـبـولـانـدـ.

باـ اـینـحـالـ اـصـلـاحـاتـ رـضـاـشـاـهـ بـاـ مـخـاـلـفـتـ شـدـیدـمـلـاـهـاـ کـهـ کـاـهـشـ قـدـرـتـ وـ
نـفـوـذـ خـوـدـرـاـ بـچـشـمـ مـیـدـیدـنـدـرـوـبـرـوـشـدـ.
هـنـگـاـ مـیـ کـهـ رـضـاـشـاـهـ تـوـاـنـتـ نـفـوـذـ رـوـسـ وـانـگـلـیـسـ رـاـ دـرـاـ یـرـاـنـ کـاـهـشـ
دـهـدـبـسـوـیـ آـلـمـاـنـهـاـ رـوـیـ آـوـرـدـ. هـمـیـنـ اـمـرـمـوـجـبـ شـدـکـهـ مـتـفـقـیـنـ بـرـایـ
بـرـکـنـاـرـیـ وـتـبـعـیـدـاـ وـدـرـشـهـرـبـیـورـ ۲۰ـ پـاـ فـشـاـ رـیـ کـنـنـدـ.

ایوانه مورخ معروف شوروی مینویسد: در سالهای اول استقرار خاندان پهلوی یک سلسله اقدامات مفید بمنفع محافل ببورژوا- فئodal و بمنظور تحکیم استقلال ایران صورت گرفت و حقوق وامتیازات اتباع خارجی محدود گردید. سیاست توسعه مناسبات عادی دوستانه سیاسی و اقتصادی با شوروی در پیش گرفته شد. در مسکو قراردادی در باره تضمین بیطری ایران با مفاخر سید که هیچیک از طرفین حق شرکت در اتحادیه و یا موافقت نا مهعلیه دیگری راندا شته باشد. همچنین موافقت نامه ای در باره شیلات سواحل جنوبی بحر خزر و یک موافقت نامه با زرگانی و گمرکی با مفاخر سید.

زمینه لغو کا پیتولاسیون فراهم شد. ضمناً "خود مختاری ایران در استقرار تعریف آزادگمرکی اعلام شد. دولت شوروی اولین دولتی بود که آنرا برسمیت شناخت. رضا خان در زمان نخست وزیری سعی میکرد خود را متصرفی و ملی جلوگرسازد. از سلیمان میرزا - دکتر مصدق و ذکاء الملک برای شرکت در کابینه دعوت کرد. ضمناً گفت میکوشد که دین اسلام همیشه شکوفان باشد. هرچه قدرت رضا شاه زیاد تر میشود سرکوب جنبش‌های دمکراتیک شدت می‌یافتد. اواز قدرت خود برای تمرکز ایلات و عشایر استفاده کرد. بکلی اصول خانخانی را برهمنزد. ایران را به مده استان و ۴۹ شهرستان تقسیم کرد. کسانی را بکارگما رده مورد اعتماد شخص او بودند. در دستگاههای دولتی رشوه وجود داشت که پس از کشف رشوه خواری دروزارت راه و قانون ضریب خواری وضع شد. بسیاری از اراضی فئodalها مصادره شده‌اند. آنرا یا بخود اختصاص داده یا به طرفداران خود یعنی افسران و کارمندان عالی‌ترین بنحوی که شاه یکی از بزرگترین مالکین گردید. سلطه بقا یا کهنه فئodal لیسم در ایران بدون تغییر باقی ماند. در زمان رضا شاه بر پیکر روشن‌فکران ایران ضرباتی وارد گردید. مشروطیت و آزادیهای دمکراتیک عمل اوج گردیدند. مجلس آلت دست رضا شاه بود. عبا و عما مهدهای از روحانیون برداشت شد و عده‌ای از روضه خوانها منع شدند. لباس و کلاه مردم

فورم اروپا ئی یافت .نشانه های ناسیونالیست درسیا است داخلی در با ره اصلاح زبان فارسی بچشم می خورد .کارها رفشا شدگرگوئی قابل ملاحظه ای در ساختار طبقاتی و سیاستی و اجتماعی جامعه ایران بوجود آورد .

احداث تاسیسات صنعتی و شبکه های راه ها موجب گردید که تعداد کارکنان کارگاه های ایران به ۵۵۰ هزار نفر بررسد .وضع زندگی طبقه کارگر بسیار بد بود .ارتشر بیکاران همواره وجود سودا شت و دهقانان نیز داشتند "برصفوف آنان افزوده می شد .سازمانهای کارگری و اتحادیه ها و حزب کمونیست ایران مجبور شدند مخفیانه کارکنند .

حزب کمونیست درخواست از ایران نشریه (پیکار) و (بیرق) ، (انقلاب) و همچنین (ستاره سرخ) را منتشر می ساخت ولی اعتنای بهادردا خل مرتبا سرکوب می شد .عده ای از کارگران با زدایش شدن دو قانون فعالیت ضدکمونیستی بتصویب رسید .

دکتر ارانی رهبر کمونیستها ای ایران در زندان بقتل رسید .در ژوئن ۱۹۲۶ در شهر سلماس سربازان قیام کردند و شهر خوی را تصرف و بشهر ما کو حمله نمودند ما واحد های ارتش دولتی آنها را سرکوب کرد و دادگاه های نظامی عده ای از آنها را اعدام کردند .در نواحی جنگلی فومن سربازان فرازی و دهقانان دسته های پارتبیزان تشکیل دادند .بزرگترین قیام مدرسال ۱۹۲۶ در ترکمن صحرا برپا شد که رهبری آنرا افسری بنا مسالار جنگ بر عهده داشت .در ژوئن ۱۹۲۶ سربازان پا دگان مراوه تپه قیام کردند و دهقانان و بجنورد و شیروان را تصرف نمودند ارتش قیام مخراسان را سرکوب کرد .در استان خراسان جنبش پارتبیزانی دهقانان بر هبری شخصی بنا مزلقو بیو قوع پیوست که اخود را (پادشاه آواره) می خوانند و خواهان لغوان حصار تریاک بود .در نواحی جنوبی ایران یک قیام مدھقا نی بر هبری مهدی سرخی علیه اتحاد تریاک بوقوع پیوست که همه این جنبشها سرکوب شد و حدود ۱۵۰ انفاراز دهقانان تیرباران شدند .عده ای تبعید وزندانی گردیدند .

همراه با جنبش کارگری و دهقانی جنبش عشا پری نیز بوقوع پیوست. در سالهای ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۶ قیام ترکمن‌ها و کردها و در سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۸ اقیام مبلغهای و در سالهای ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۸ معربها ولرها صورت گرفت. از اواخر سال ۱۹۲۷ عشا پرجنوب ایران دست بقیام مسلحانه زدند که عشا پر ممسمنی و پویرا حمدی و قشقاوی و بختیاری مخالفت خود را بارضاه اعلام داشتند که خواستا رلغومقررات نظامی واستقرار خود مختاری بودند در اواخر سال ۱۹۲۹ رضا شاه توانت قیام مها را خاموش کند. مولت الدله با آنکه به رضا شاه کمک کرده بود در زندان کشته شد. سردار اسد بختیاری بقتل رسید و سوسا پرخانها نیز تحت تعقیب قرار گرفتند.

در زمان رضا شاه نه تنها شرکت‌کنندگان در جنبش‌های دهقانی و عشایری تعقیب می‌شدند بلکه افکار آزادیخواهان نه بشدت سرکوب می‌شد و بریکر روش فکران ایرانی ضرباتی وارد شد. عشقی کشته شد. ملک الشعرا با زداشت گردید. فرخی در زندان بقتل رسید. کلیه احزاب غیر قانونی شد. مطبوعات متفرقی تعطیل گردید.

در سالهای آخر، رضا شاه از تعقیب سیاست دوستی با شوروی که منافع بسیاری در برداشت و باعث تحکیم استقلال سیاسی و اقتصادی ایران می‌گردید عدول کرد و جنبه ضد شوروی بخود گرفت. زیرا شاه بالما نهان نزدیک شده بود. فا شیسته در تهران بولتن هائی بزبان فارسی منتشر می‌گردند و بمطبوعات از طرف هیتلریها کمک می‌شوند.

در ارشاد گروهی بر هبری (آریانا) خود را آماده استقبال از هیتلر می‌گردند. با وجود هیتلریها در نتیجه عدم موفقیت در کشانیدن ایران بجنگ، تدارک یک کودتای نظامی را میدیدند و دریا سالار کارناریس با بن منظور وارد تهران شد. قرار بود روز ۱۸ اوت ۱۹۴۱ مأموریت آلمانی همراه افسران هم‌فکر خود دست بکودتا بزنند. بهمین جهت متفقین وارد خاک ایران شدند. رضا شاه ظاهرا" با متفقین موافق می‌گردولی عملانه "سعی داشت از آن سربا ز زندگانی سرانجام از سلطنت

مستعفی گردید و پس از آن ۱۷۰ انفر از طرفداران آلمانها درا بران
دستگیر شدند.

* * *

حسنین هیکل مینویسد:

رضا شاه گرچه بعداً زرسیدن بمقام افسوسی شروع بفراغیری خواندن و
نوشتن کردا ما در اصل سوادی نداشت. او برای مستحکم کردن تخت
سلطنت خودنا مددگاری نداشت را بعنوان (پهلوی) برگزیده دولی متسافانه
حرص و طمع او در غصب املاک از مقام اجرا زیاد تر بود. اقداماتی که
ازدواج پسر بزرگ او با قدیمی ترین خانواده سلطنتی خاورمیانه
بود. بدین خاطریک هیئت آزمایشی بقا هرمه فرستاد دوبار (علی ما هر)
رئیس کابینه سلطنتی تماس بر قرار گرد. علی ما هر میگفت چرا چهار
خواه رفاقت روق نتوانند و سیله گسترش نفوذ مصادر سراسر خاورمیانه
 بشوند. از بخت خوش ممکن است برای همه آنها تخت سلطنت پیدا
 بشود. بدین ترتیب تهران برای اینکار در نظر گرفته شد و فرقه روق با
 این کار موافق شد. وقتی ولیعهد ایران وارد قصر هرمه شد و بر بار
 پیچیده مصر اورا مردی فوق العاده خجالتی واخودنا مطمئن یافت.
 آنها اگر از نحوه تربیت او آگاه بودند کمتر متعجب میشدند. زیرا در
 محیط سخت سربازی متولد شده بود. ناگهان پی برده که با ید در کاخها
 بسربرد. گرچه بچه با هوشی بودوا استعداد فراگیری خوبی داشت اما
 دوران مدرسه برای معلمان و شاگردان روزهای سراسر جانکاری بسود.
 سوال وجوابهای ولیعهد را مرتب مروزه میکردند تا اطمینان حاصل
 کنند که ولیعهد میتوانند بهم آنها جواب معتبر بدهد. هنگامی که
 رضا شاه با چشم انداز و سبیلهای زبرخود با اونیفورم کامل نظا می
 میرسید معلمان برخود میلرزیدند و شاهزاده رنگش کا ملا" تبدیل به
 گچ میشد. پا دشا هفريما دمیکشید و به رکس که در دسترس بود فحش
 میداد. مدتی طول میکشید تا آنها بحال عادی بازگردند.

سومین نمونه‌ای که محمد رضا شاه زدواران کودکیش برا یم تعریف کرد گفت پدر مطاطعه‌تما مکتا بهارا ا تلاف وقت میدانست و میگفت تنها آموزش لازم برای فرمانروای آینده ایران فراگیری چگونه سربا زبودن است. بهمین جهت دستور داد که تختخوا ب راجمع کنندتا ولیعهد روی زمین بخوا بد. تنها با دخالت تاج الملوك مادرش تخت را با وبا زگرداند. تاج الملوك تازمان مرگ رضا شاه همراه او بود اما ازا ینکه دو همسر دیگر گرفته بود شدیداً دلگیرشد.

خواه ردو قلوی شاه اشرف سهم مهمنی درسیاست حکومت برا درش بازی کرد. اشرف شخصیت نیرومندی دارد که خودا و بمن گفت رضا شاه در زمان حیا تش شدیداً اورا تحسین میکردوحتی یکبار در حال اعراض گفته بود که طبیعت در رحم همسرش در هم ریختگی ایجا دارد. اشرف باید پسر و محمد رضا با یددختر میشد. شاه پیر هرگز نمیتوانست احساساً تش را پنهان کند و مخالفت بی پردها و بآفرزندانش که اغلب شکل تحقیر داشت نتوانست هیچ کاری در راه افزایش اعتماً دبنفس جا نشینش انجام دهد. فوزیه هنگامیکه برای اولین بارنا مزدش را ملاقات کرد شگفت زده شد از نظر جسمانی مریض احوال و خجول بمنظیر میرسید. فوزیه بخاطر کشورش با ولیعهد ایران ازدواج کرد ولی ملکه نازلی گفت (بسیار رخوب بگذازید ازدواج صورت بگیرد) ما بخاطر خدا یکنفر با ین مرد جوان اصول آداب معاشرت را یا دبددهد).

فوزیه در بارا ایران را بسیار رکوت نگر و تنگ نظریاً فت. تاج الملوك اورا متهم کرد که با اشرا فیت کهن ایران آسا نتر خوی میگیرد تا با دوستان نظاً می رضا شاه همسران آنان... فوزیه در برابر برترهای پدر شوهرش طاقت نیا و ردود رمقابل او استادگی کرد.

محمد رضا شاه بمن گفت در آخرین ملاقاتی که با پدرش داشت برا اولین بار برا اوهما ننديك پدر، نه مثل گذشته هما ننديك پادشاه و فرمان نده کل قوا رفتار میکرد. در چشم ان مرد پیر اشک جمع شده میرسید (آیا میتوانی تخت سلطنت را حفظ کنی؟ من در حفظ تاج و تخت

شکست خوردم ا ما نیروهای قوی ترا زمن مرا مغلوب کردند . من تاج
 و تخت را برای تونگهدا شتم . آیا قا در بحفظ آن خواهی بود ؟ (فرزند
 تو ا نست سرش را تکان بددهد که رضا شاه گفت (فرزندم - توجه داشته
 باش که مقاومت نکنی ما و تما مجهان مواجه با طوفانی هستیم که از
 همه ما قویتر است . سرت را خمکن تازمانی که طوفان بگذرد . فرزند
 پسر بیا ور . فرزند پسر بیا ور .) این را گفت و عازم جنوب آفریقا شد .
 وقتی شاه در دادنشگاه موردو سوء قصد قرار گرفت بیا دوصیت پدرس افتاد
 که گفت (یک فرزند پسر بیا ور) بهمین جهت با ثریا اسفندیاری ازدواج
 کرد که اشرف مخالف این ازدواج بود زیرا از زمان جدا شی با فوزیه
 او تبدیل با ولین زن کشور شده بود .

این وضعی که برای من
 پیش آمده برای این است
 که نخواستم نفوذ اجنبي
 در کشور من راه یابد .
 سر بر اطاعت اجنبي فرد
 نیاوردم . از مردن و حشمتی
 ندارم و مردن اکنون آرزوی
 قلبی من است .
 از گفته های رضا شاه
 در رژوهانسبورک



رضا شاه (در آئینه خاطرات)

بدنبال مطالبی که از زبان و قلم افراد مختلف درباره رضا شاه بنظرت ان رسید لازم دیدم خلاصه بعضی از مندرجات کتاب (رضا شاه در آئینه خاطرات) را که ابرا هیم صفائی تألیف کرده باشد اضافه کنم تا این مجموعه از هر حیث کامل باشد.

"دکتر صدیق اعلم میگوید در خرداد سال ۱۳۵۰ رئیس تعلیمات عالیه و متوسطه بودم. مدرسه موسیقی جشن فارغ التحصیلی گرفته بود. از رجال و شخصیت‌ها هم دعوت شده بود که ساعت ۴ بعداً زیر پر شوند. آنوقتها مرسم بود که یک ساعت بعداً زدعوت، مرا اسم شروع میشذیزیرا را جال بتدربیج می‌آمدند و مردم تصور میکردند هر کس دیرتر آمد مهمتر است. سراسار ساعت ۴ بعداً زیر پر شد رسانید در مرا اسم حضور یافت. ممتاز الدوله وزیر فرهنگ ما را معرفی نمود که شروع بسئوالاتی نمودند که پاسخ لازم داشت. از ممتاز الدوله پرسیدند دعوت برای چه ساعتی بوده است ا و گفت ساعت ۴ بعداً زیر پر شد رسانید حا لام ساعت چهار و بیست و چهار ساعت بیاند چرا مدعوین نیا مدها ندبهتر است در را بیندیدتا هر کس سراسر ساعت بیاند نتوانند در مرا اسم شرکت کند. با این نظرزیخی از رجال آمدند وقتی در بزرگ آهنی را بسته دیدند مرا جمعت کردند. برای اولین بار سردا رسپه وقت شناسی را بمقدم آموخت. در تما معمرو تمام مدت سلطنت

اين وقت شناسی را رعایت ميکرد.

گلشاهیان مینويسد: وقتی واردخدمت دادگستری شدم سردا رسپه نخست وزیر بود که یکروز برای دیدن عدليه آمد. معاضاً لسلطنه پيرنيا وزیر دادگستری بود. ضمن سئوالاتی گفتند عدليه خراب است و بايد فکري برای اصلاح آن کرد. ضمناً "سردا رسپه" گفت بمن گزارش داده اند که يكی از خرابیهای کار دادگستری بعلت طرز کار قسمت اجرای دادگستری میباشد. بعد از سالها وقتی حکمی برای اجرافرستاده میشود بتا خیر میباشد. مردم تضییع میگردد من یاور روح الله خان آجودان خود را معرفی میکنم که رئیس اجرای عدليه بشود. اینکار صورت گرفت.

وقتی رئیس وزراء رفت کمیسیونی تشکیل شد. مسیو پرنی مستشار عدليه همدران کمیسیون شرکت میکرد. در این جلسه میرزا علی حق نویس که مدتها همدرکا بینه سید ضایاء معاون بود پیشنهاد کرد بهتر است که در حیاط عدليه یک داربپا کنیم و یک قاضی و یک وکیل دادگستری را بدآربزنیم تا عدليه اصلاح بشود. مستشاران دیوان کشور با استهزاء گفتند میخواهید لابدا این دونفر را هم با قرعه انتخاب کنید. حق نویس گفت اتفاقاً "فکرش را هم کرده" امشیخ عبدالعلی لطفی از قضا (بعداً وزیر دادگستری شد) و معین السادات رئیس کانون وکلاه را دونفر را را بدآربزنیم تا عدليه اصلاح شود. مستشاران دیوان کشور پرسیدند به چه جرمی؟ حق نویس گفت امرآقا رئیس وزراء... ما بشخص ایشان پیشنهاد کنیم و قطعاً هم تصویب خواهند فرمود. مسیو پرنی از این گفتگو خیلی عصبانی شد و گفت مگراینجا دیوان بلخاست. این صحبت‌ها در دادگستری هیچ معنی ندارد. مستشاران دیوان با خنده گفتند چون معاون وزرات عدليه این پیشنهاد را اکرده است بهتر است خود ایشان بعرض رئیس وزراء برسانند. ولی معلوم نشد کسی جریان مذاکرات جلسه‌گزارش شدیا نه؟

اما وقتی سردا رسپه شاهد عدليه را منحل کرد و روزی که قضا

دیوا نعالی کشور با پیش از معرفی شدن دگفته شده کا پیتولاسیون باید
ملغی گردد . اینکا رانجا مشدکه از کارهای مهم زمان رضا شاه بود .
رضا تجدد میگوید رضا شاه در ایران انقلابی برپا کرد و مسیر تاریخ را
تغییر داد . یعنی ایران بسرعت بسوی انحطاط میرفت که او یک مرتبه
اوپا را برگرداند . در سال ۱۲۹۵ وضعیت ما زندگان خیلی تأثرا نگیز
بود . عبدالسلامی تا جربا شی روس هر کاری دلش میخواست انجام
میداد . یکبار ربا طاق حاکم ما زندگان میرودو وقتی حاکم دیر جلوی
پا پیش بر میخیزد گوش حاکم را میگیرد و تا درا طاق میآورد و میگوید
برای استقبال من باید تا اینجامی آمدی ...
بعد عبدالسلامی را کشتندور رضا شاه نظم کا مل در همه جا بر قرار رساخت .
یکروز حضور رضا شاه شرفیا ب بودم (وستدا هل) سوئدی رئیس نظمه هم
شرفیا ب بود . با نگاهی غصب آلو دبه احیاء السلطنه بهرا می گفت به
او بگوهر پیره زنی گزا رش این شهر را بمن میدهد چنان تو ، اگر از این
رویه ات دست برند را میدهم زیر دیوا رنظامیه دفت کنند . با انگشت
سبابه با واشاره کرد و گفت برو ...
رضا شاه مردم با شخصیتی بود . از همان دوران وزیر جنگی شخصیت خود
را نشان داد .

علی اصغر حکمت میگوید : در سال ۱۳۱۲ اشی در هیئت دولت بعرض
رساندم که نقص تهران نداشتند دانشگاه است . فرمودند تا سیس کنید
من همه جور کمک میکنم . روز بعد ، دا و روزیر ما لیهنا مه نوشست که
حسب الامر ملوکانه ۲۵۰ هزار تومان در بودجه سال ۱۳۱۳ برای دانشگاه
اختصاص داده شد . بهداور گفتم کافی نیست گفت شروع کنید تا سال
آنده . دویست هزار متر مربع از حاج رحیم اتحادیه متري ۴ ریال
خریدم . تا آخوندیما ه سال ۱۳۱۳ ساختمانها را تما مکرديم که قرار شد
رضا شاه از آن با زدید کنند . اتفاقا " آن روز با ران شدیدی گرفت به
ادیب السلطنه پیغا مدادیم با ران شدیدا است با شد برای روز دیگر
شاه گفت اگر سنگ هم از آسمان ببا ردخوا هم آمد . اتفاقا هنگام افتتاح

آفتا ب خوبی همشد . روز ۱۵ بهمن لوحه را هم آماده کردیم شاه پرسیید
لوجه از چه ساخته شده گفتیم از طلا گفت چرا میخواهید طلا را دفن کنید
بهتر است از فلز معمولی باشد . روز افتتاح با زهم پرسیدند که لوجه
از طلا نباشد . مخبر السلطنه نخست وزیر هم گفت الحمد لله نمردیم و
این روز را هم دیدیم که داشتگاه افتتاح گردید .

در سال ۱۳۱۴ یکروز به هیئت دولت آمدند گفتندا ین عادت منحوس
که زنها پیچه و نقاب میزنند با ید برجیده شود زنها مثل بانوان سایر
نقاط دنیا آزادا شند و در کارهای اجتماعی شرکت کنند . مقدمات
کار را فراهم ساختیم . یکباره دیگر هم در هیئت دولت گفتند بواسطه
حوالشی که در خراسان پیش آمد و بعضی از اشرار مجازات شدند باشد
کار بانوان همانجا مگردد . وزیر معاون پیشنهاد میکند که یکروز من
و خانواده ام در مجلس عمومی زن و مردحا فرشویم . با لآخره من پیر مرد
حاضر شدم اقدام کنم . روز ۱۴ دیما ۱۳۱۴ تعیین شد که ملکه و شاهدختها
با لباسهای زیبا و نجیب نهای شرکت کردند . خانم‌ها جو تربیت
خطابهای خواندوشان هم گفت روز خوبی است که از امروز ایران میتواند
وارد گرگه ملل متعدد جهان بشود . ولیعهد بنیان گفت پدر ما زاقدام
شما برای آزادی نسوان خوش وقت است .

رضاشاها از تمايل افراد به بيگانگان بيزار بود . یکي از فرزنهای بواسطه
اینکه در میهمانی نامناسبی در سفارت فرانسه حاضر شده بود از وزارت
خلع گردید . برگرفته از همین احساس بود . در سال
۱۹۳۶ دولت فرانسه نهاده بیشگاهی ترتیب داده بود . روزنامه‌های
فرانسه علیه ایران مطالبی نوشتند که اعلیحضرت عصباً نی و ناراحت
شدند . وزیر معاون فرانسه پیشنهاد کرد که مجموعه‌ای از مطبوعات
ایران را بفرستیم . اعلیحضرت به وزیر خارجه گفته بودند جواب رد
داده شود . بنده هم از جریان بی خبر بودم تلگراف تبریکی به وزیر
معارف فرانسه کردم . معلوم شدم گناهی ندارم ولی قانع نشدم .
بنده و سهیلی از خدمت خارج شدیم .

عباس خلیلی مینویسد: رضا شاه به کوتاه کردن دست ا جانب و اعاده استقلال مملکت خیلی علاوه داشت. وقتی امنیت را در کشور برقرار ساخت او را (تا درثانی) خواندند. با آینکه شاه در نظاره دستوراتی میدادند. وقتی قوا م مته بتوطئه در قتل رضا شاه گردیدا زمان خواست که نزدا و بروم و بگویم که قوا م میگوید من ازا مشب در منزل رامی بندم و با کسی رفت و آمدن نمیکنم. وقتی نزد سردار رسپه رفتم گفت قوام توطئه قتل را چیده و ا مروز توقیف شده است. خواستا رعفو ایشان شدم پذیرفتند. او ایل سلطنت بخیلی از نکات توجه داشتند. مزروعه ای متعلق بیک پیره زن بالی سعدآ با دبود. بزن مراجعه شد نفر و خت گفت از آن صرف نظر کنید. (البته با یدگفت این تازمانی است که هنوز مذاخله ما مورین املاک در مازندران شروع نشده بود که بزور ا ملاک مردم را میگرفتند و منتقل میساختند).

محمود فرخ خراسانی مینویسد: در سال ۱۳۱۸-۱۹ بندۀ وکیل مجلس از خراسان بودم. روزی که وکلا شرفیا ب بودند اعلیحضرت رضا شاه با جبهه گشاده ای وارد شده و مقابله حاج محتشم السلطنه اسفندیاری رئیس مجلس ایستادند. رئیس مجلس ضمن بیانات خود گفت (قبله عالم) شاه بقدرتی عصبا نی شد که با تکرا را ین کلمه بمورت استهزا و ملامت گفت (تملق تاکی؟) و از مقابله رئیس مجلس که عرا یافش ناتمام ماند رشد و بدیگران هم التفاتی نکرد.

یکی ازا مرای ارشت هم میگفت یکبا رضا شاه دستوراتی داد که مقام دستورگیرنده گفت (او مرجهاین مطاعم با رک اطا عت میشود) رضا شاه با خنده گفت کی گفته اوا مرما را جهان اطا عت میکند. این مزخرفات چیست؟ چرا حرف زدن را یا دنمیگیرید.

سرلشگر منصور مزین مینویسد: روزی در سلام بودیم. همیشه سردار مدحت که افسر تحصیل کرده ترکیه بودا زطرف عموم افسران به رضا شاه تبریک میگفت اتفاقا "در آن سال فوت کرد. یکی دیگرا زامرا ای رتش

که ارشادا فسرا ن ارتش بود ضمن تبریک گفت (این عید سعید سلطانی را به سلطان ابن سلطان - خاقان ابن خاقان از طرف خود و عموم افسرا ن تبریک می‌گویم) - بمحض این که این جمله ازدهان او بیرون آمد شاه با تغییر زیا دگفتند چه می‌گوئی؟ من کی پدر مشا ه بود؟ من خود مشا ه شدم چرا دروغ می‌گوئی... با عصبا نیت ام را ارتش را ترک گفتند.

من تنها ستوا ن یکمی بودم که در دیما ه ۱۳۰۴ به آجودانی رضا شاه مفتخر گردیدم. پدرم مزین الدوله که سا بقا" معلم نقاشی وزبان فرانسه ناصرالدین شاه بود در زمان کودتا معلم احمد شاه و وزیرالآل آجودان شاه بود که از وضع فلاکت با رکشورا برآزنا راحتی می‌کرد و در راه افغانستان هم تدریس می‌نمود. حقوق معلمین عما ه عما ه بتا خیر می‌افتا دکه باتها آجر میدادند که بفروشنده زندگی خود را تأ مین کنند. سربازان هم چون حقوق نمی‌گرفتند باید همان لباس نظا می به تخم مرغ فروشی و هیزم شکنی و یا عملگی اشتغال داشتند ولی رضا شاه با این اوضاع اسف بار خاتمه داد.

یک روز نگهبان در دربار ربودم که مخبر السلطنه شرفیا بشد. اعلیحضرت فریاد میزدند آقای نخست وزیر شما توجه کنید که افرادا دین مملکت بانان و دیزی آبگوشت شکم خود را سیر می‌کنند. گران شدن نان یعنی چه؟ من اجازه نمیدهم که نان گران بشود. با اینکه اعلیحضرت به دونخست وزیر خود مستوفی الممالک و مخبر السلطنه احترام می‌گذاشت معهدا برای آسا یش مردم هم عصبا نی می‌شدند. یکبا رهم که موقع کشیک من بود دستور دادند تما مرا ای ارتش درستا دجمع شوند که در جلسه شرکت کرده فرمودند که یکی ازا مرا ای ارتش از من خواسته تا حقوق افسرا ن و درجه داران با حقوق خارجیها تطبیق داده شود. آیا فکر می‌کنید که اگر حقوق نظا میها اضافه شدبا ید حقوق کارمندان را هم اضافه کرد. آنوقت ما لیا تها اضافه می‌شود و مردم ناراضی خواهند شد. شما که مثل من مسئولیتی در کشور ندارید و از بالانسبت با مور مملکت نظر نداشید چطور

چنین قضاوت میکنید و پیشنهاد دبیمورد میدهد .

یکروزهم مجلل الدوله رئیس تشریفات دربا رپیشنهاد مشا غلى برای افرا در دربا رکرده بود که علیحضرت فریا دزدند چند دفعه گفت مدر مملکت نبا یدتبعیض وجوددا شته باشد . با یدبه تناسب لیاقت افراد به آنها شغل داده شود . شما میخواهید نظرمن را تغییر بدید و اشخاصی را بکار بگما رم که میدانم صلاحیت آنرا ندارد .

سپهبد آق اوی میگوید : در سال ۱۳۵۴ بدستور شاه در کمیسیونی شرکت کرد که مربوط به ازدیا دواحدهای ارش ای ارتشد بود . سرشگر امیر طهماسبی وزیر جنگ و سرتیپ حبیب الله شیبانی رئیس ستاد ارش هم شرکت داشتند . صورت جلسه تهیه شده ازا مضا آن خوددا ری کرد و گفتند شما هر چه جوان دردهات بوده بعنوان سربا زی شهر آوردهای دور مرکز دهات یکمشت پیره زن و پیر مردمانه اند . نه کشا ورزی داریم ، نه نظامی گری . . . علیحضرت مرا احضا رکرده پرسیدند چرا صورت جلسه را امضا نکردی ؟ نظرات خود را گفتند . پرسیدند چه با یدکرد ؟ گفتند ایشان منطقی است چرا علاج نمیکنید . پرسیدند چه با یدکرد ؟ گفتند قانون نظا موظیفه تصویب شده یا با یدگردان دا وطلب تشکیل دادیا بصورت منطقی نظا موظیفه گرفت و لاطینیا ن خوا هدش . گفتند خودت برون نظا موظیفه را ادا ره کن . . . دیدم ثبت احوال دفتری ندا رد گفتند بهتر است به ثبت احوال بروم و دیگری نظا موظیفه را ادا ره کن که همکاری داشته باشیم . بدنبال آن مجلس سربا زگیری در تهران و اصفهان و اراک تشکیل دادم . وقتی در اراک آگهی سربازگیری منتشر شد مردم نقلاب کردند ۱۶ هزار نفر ازدها ت شهر ریختند . بنده ششیم را از غلاف بیرون کشیده بمردم گفتند متفرق شوید و لا اینجا هر قدر بتوانم میکشم و کشته میشوم . به افسران گفتم شمشیر کش بیا یند که آمدن و حمله کردن و چند نفر را زدند . مردم فرا رکردن و عده ای هم در کنسولگری انگلیس متحصن شدند . تما مراجعت اراک را دعوت کردم در فرمانداری جمع شدند . با آنها گفتم همه شما را میکشم و بعد خودم استخار

سیکنم . حاجی میرزا محمد علیخان بلندشدو عما مهاش را بزرگمین زدو گفت هرچه بگوئید ما میکنیم . گفتم جمعیت را متفرق کنید . حاج میرزا شفیع و احتشا م به کنسولگری رفتند مردم را متفرق ساختند و با این نظر شروع با جرای قانون کردیم . اعلیحضرت دستور دادند محکمه نظا می تشکیل داده مقصربین را مجازات کنیم . نه کسی را زدیم . نه کسی را کشتیم . نه کسی را خفه کردیم . فقط یکنفر کشته شده بود که نعش او را به کنسولگری برده میخواستند جنجال بپا کنند که جلویش گرفته شد . بعد با صفها ن رفتم . حاج آقا نورا لله همراه علماء در مسجد شاه متحصن شده بود من هم مجلس سربازگیری را در چهل ستون تشکیل دادم . مشارالدوله حاکم اصفهان گفت جلسه ای داریم با حضور سرلشگر آیرموصا رام لا لدوله و حاج آقا نورا لله شما هم بیا شید گفتم با حاج آقا نورا لله کاری ندارم از رجال دعوت کردم به مجلس سربازگیری . . . محااسب الدوله از اخوان صفا بود . مفخر الملک و چند تن دیگر آمدند . از طلاق کسی حاضر نشد که خطاب را بخواهد . در چهل ستون مجلس سربازگیری با حضور چند هزار نفر تشکیل شد به شیخی صد توان دادم که خطبه را خواند . من گفتم مسلمان نمود ز روی قرآن با شما حرف میزنم جهاد و حفظ جان در اسلام از واجبات است و دستورات نظا می برای جهاد لازم میباشد . افغانها به اصفهان آمدند با فراد میگفتند با یستیدتا چاقورا بیا و ریم سرشمارا ببریم . اگر آنها ساقه تعلیمات نظا می داشتند میباشد . یستادند و مقاومت میکردند مسلمان "اوضاع عوض میشد . مقصود از نظا موظیفه این است که جوانان یا دبگیرند چگونه جهاد کنند . در همان مجلس ۲۵۰ نفردا و طلب خدمت شاند .

وقتی بتهران برگشتم اعلیحضرت را پی بودند . گفتنداز وضع خوزستان نا راحت هستم تقاضا کردم با اختیارات تامرا بفرستند به تیمورتاش فرمودند گفتم جزا یعنی هیچکس نیست که بخوزستان برود . بروید به مخبرالسلطنه بگوئید من حاکم و ما موافق العاده خوزستان هستم هرچه میگوییم بنویس . . .

شبی که وارد اهواز شدم اقتل اتفاق افتاده بود شهر شلوغ بنظر میرسید . با اینکه شیخ خزل را گرفته بودند وضع شهر بهمان صورت زمان شیخ بود بینقا ط مختلف رفتم و گفتم نیت اعلیحضرت رفاه و آسا یش عموم است و بتدریج سلاحها را جمع کردم . گفتم یک دست من شمشیر و دست دیگر مترا زواست . من کا روش دست را با ترازو وزن میکنم و با آن شمشیر که دستم هست یا جایزه میدهم یا گردان خطا کاران را میزنم . بکسانی که خدمت کرده بودند خلعت دادم و هر کسی که خیانت کرده بود تحويل محکمه نظامی شد و مجا ذات رسید با این تصریح عهزار قبضه تفنگ گرفتم .

سرهنگ سید عبدالله مجا ب افسر شهر با نی مینویسد : وقتی رضا شاه بشیرا ز آ مدیکی از تجا رده درجه ۲ شکا بیت کرد که سرتیپ ابرا هیم زند دستور داد مرآ شلاق بزنند . اعلیحضرت این شخص را خواستند من اورا بردم نزدا یشا ن . تا جرگفت مرا توی حوض آب انداخته چوب میزدند تا سرمزیر آب برو و خفه شوم . جریان رسیدگی شد چون صحت داشت دستور دادند سرتیپ زند تو قیف و خلع درجه گردد و برای محاکمه به تهران اعزام شد .

این اقدام رضا شاه موجب شد که در منا برو مسا جدهم جا به رضا شاه دعا میکردند .

ملک مدنی نما ینده ملایر خا طرا ت خود را چنین بیان میکند : قبل از سلطنت رضا شاه صفحات غرب دچار رنا امنی بود . وقتی امنیت برقرار رشد و شاہ برای افتتاح راه خرم آبا دبمنطقه آ مددرد و سمت جاده مردم و خوانین صفت کشیده بودند که شاه بترتیب از رو سای عشا یسر احوال پرسی میکرد . شرکت نفت دعوت کرد که بمنا طق نفتی رفتیم در مراجعت اعلیحضرت پرسیدند وضعیت چطور بود ؟ عرض کردند در آنجا شهر با نی تشکیلاتی ندا ردو پلیس شرکت نفت کا ررا هنما ئی را نجام میدهد و همچنین صنفر تفنگچی با یک خان بختیاری بنا حکومت آنجا هستند . رضا شاه بسرعت دستور داد که حاکمی بمنطقه اعزام و ارتضی

وژاندا رمری در آنجا تا سیس گردید.

درا ردیبهشت ۱۳۵۶ از ملایر خبر رسید که جلوی دکان نا نوائی مردم جمع شده اند و مردو چند پیره زن زیر دست و پا له شده اند. فوراً "اعازم حوزه انتخابی شدم. در هما نوقت ناگهان خبر رسید که علیحضرت فردا بملایر می‌باشد. جلوی راه استاده بودم که ناگهان دیدم رضا شاه تنها با یک شور وید الledge خان اسلحه دار باشی بی خبر روا رددند. از من پرسیدند مگر ملایر هستی؟ گفتم دیر روز آمد فرمودند بیا بالا برویم فرمانداری... پرسیدند جریان جیست؟ چرا مردم را کشته اند؟ در زمان سلطنت من نباشد از این کارها بشود اعرض کردم کسی را نکشته اند اینها برای زدحای مردم زیر دست و پا له شده اند شاه گفت اگر خلاف بگوئی مجازات خواهی شد گفتم حقیقت همین است. شاه گفت بستگان مقتولین و چند تن از معتمدین را حاضر کنید. چون کسی همراه من نیست به شاه بختی فرمان نده لشگر هم تلگراف کنید که فوراً "به ملایر بباید.

بستگان مقتولین و معتمدین حاضر شدند شاه جریان را پرسید گفتند زیر دست و پا له شده اند. شاه پرسید کسی آنها را نزد هاست گفتند خیر. شاه پرسید کسی این حرفا را بشما یا دنداده است گفتند خیر همه مردم شهر میدانند. دستور دادند به ریک از بستگان مقتولین ۳۰۰ تومان بدهند و ضمناً "گفتند در زمان سلطنت من نباشد از این اتفاقات بیفتند. مردم با ید در رفاه آسا یش باشد.

بعد شاه از من پرسید امشب کجا استراحت کنیم گفتم یا منزل چاکریا پا رک سیف الدوله... وقتی شاه خواست حرکت کند حاج معین التجار که پیر مردی بود گفت اجازه بدهید عای سفر بخوانم. دعای سفر رادر گوش شاه خواهد نداشت علیحضرت را بوسید. در پا رک سیف الدوله همراه شاه راه افتادیم سئوالاتی کردند که این پا رک مال کیست؟ گفت آنرا سیف الدوله وقف کرده است گفت ای کاش درسا یرنقا طهم مردم خیر خواه برای مردم شهر پا رک میساختند. شاه آنگاه از وضع مردم شهر سئوال

کردنگفتم وضعنا ن خوب شده وا ز استقرا را منیت خیلی راضی هستند
وا ز شرا شرا رلرستان بکلی آسوده شده اند.

محمد مهران شهردار سابق تهران میگوید: در سال ۱۳۱۶ یا ۱۳۱۷ او زیر
مالیه مرا احضار کرد و گفت ا علیحضرت قصددا رنده ما لیات بردا آمد
متفرقه خود را بپردازند و شما ما موریت دا رید به دربا روپرید و به
حسا بهار رسیدگی کنید. گفت ا علیحضرت که همه ما هه مالیات حقوق خود
را می پردازند لابد میخواهند ما لیات کا رخته ها ئی را که تأسیس
کرده اند بپردازند تا برای دیگران سرمشقا باشد. بنده بدربار رفتم
و پس از رسیدگی بحسا بهار شرفیا ب شدم. ا علیحضرت چکی بابت مالیات
خود دادند که بخزانه دولت واریز شد. بخود گفت ا ها وجود داشتن
مخصوصیت، مالیات خود را بدون اینکه کسی مطالبه کند میپردازد. در
سال ۱۳۱۹ وقتی پیشکاردا رائی گیلان بود مرضا شاه مرا دید گفت شما
فلانی هستید که در فلان تاریخ آ مدیدواز من مالیات گرفتید. گفت
قربان خود تا مالیات دادید کسی ازا علیحضرت مطالبه مالیات
نکرده و حق مطالبه هم ندارد. شاه لبخند زد و عبور کرد.

سپهبد امیر موشق نخجوان میگوید: بعدا زکودتا از طرف سردا رسپه با
درجها میرتو مانی فرمان نده قوای قزوین شدم پس ازا اینکه قوای
شوری ایران را ترک گفت میرزا کوچک خان با هم دستا نش از قبیل
خلوقربان - احسان الله خان - دکتر حشمت - کسما ئی قسمتهای
مهمی از جنگل را اشغال کرده بودند. سردا رسپه به گیلان آ مدد و دستور
داد برای عملیات جنگی ستادی با مشا رکت سرتیپ حبیب الله خان
شیبانی تشکیل تا نقشه عملیات تنظیم شود. در همین موقع خالوقربان
از میرزا کوچک خان جدا شده به بندر پهلوی نزد شورویها رفته بود.
با روسها مذاکره کردم که خالوقربان را تسلیم کنند. کنسول روس گفت
با اعضای شورای نقلابی بر شت میایم. که تعدادشان ۸ نفر بود. از
من خواست که اگر آنها را تحويل دا دتعهد کنم که کشته نشوند. به بندر
پهلوی رفتم ا ز قشون روسیه سان دیدم. عصر آ نروز خالوقربان را آوردند

با و گفتم شما اینجا چه میکنید؟ با یدبرشت بیا ئید من همه جو ر بشما
کمک خواهیم کرد. گفت از دست میرزا کوچک خان نا راحت بودم و اینجا
آمدم ولی بمن قول داد که به رشت بیا ید. دور روز بعد هم راه سه چهار
هزار نفر فردمسلح آمدند. گروهی توبیچی از اهالی ترکیه در بیان
آنها بودند که پس از تسلط آتا تورک فرا رکرده به میرزا کوچک خان
پیوسته بودند که پس از جدا شی خالوقربان نزدا و ما ندند. گروه
خالوقربان را گروه بندی کرده بسته بسته باختی ما موریت داد که
مرا قب آنها باشد. از وجود خالوقربان برای سرکوبی میرزا کوچک خان
استفاده کردم. او هم با قوای بسمت افرا دمیرزا کوچک خان در جنگل
حمله کردو قوای اورا در هم شکست. در نتیجه میرزا کوچک خان به جنگل
گریخت که از سرما خشک شد. سرش را بریده نزد من آوردند من عمل اورا
تقبیح کردم ولی گفت خواستم بدانید که میرزا کوچک خان از بین رفته
است. خالوقربان را نزد سردار رسپه بردم اورا بدرجہ سرهنگی مختار
نمود و سپس برشت مرا جعث کرد. بعد دستور دادند خالوقربان را بزنجان
بفرستید که برای جنگ با سمیتقوای آذربایجان برود. سپس خود من
بفرماندهی قوای اعزامی برای سرکوبی سمیتقوی عیین شدم. وقتی
با نجا رفتم معلوم شدم سمیتقوای فرادوا فسرا ن ژاندا ر مری بریا سست
سرهنگ ملکزاده را (غیر از خود ملکزاده) تیرباران کرده است. همراه
خالوقربان و قوای برا سرکوبی سمیتقوی فتیم. مقبلی از اهالی
زنجا که غیر نظا می بود به اردیه ما پیوست و بعددا خلارت ش گردید
وبدرجہ سر لشگری رسید. از نجا به مها با درفتیم. بعداً من بتهران
آمدم سرتیب امام الله جهان نیانی بفرماندهی قوای آذربایجان
منصوب شد و قوای سمیتقوی را شکست داد که خود سمیتقویه ترکیه فرار کرد.
در زمان فرماندهی سر لشگر مقدم مرا غمای سمیتقوی و سران ایلات ترکیه
بیان بزرگی دعوت شدند و در آنجا سربازان مسلحی که در اطلاعات حاضر
داشتند بسمت سمیتقوی و هم را هاش شلیک کردند و بحیات هم آنها
خاتمه داده شد.

سلشگر مقدم مرا غهای میگوید: روش رضا شا در: میتوان چنین خلاصه نرد: ۱- نظم و دیسیپلین در کارها ۲- پشتکار و فعالیت مداوم ۳- جدیت در با لابرد سطح و وضع موجود ۴- صرفه جویی.

رضا شاه میگفت مرا می بینی که شاه مملکت هستم با هزا رگونه گرفتاری و مسئولیت هر روز بین لشگریا ن هستم و بجزئیات امور رسیدگی میکنم من ببا لابرد سطح معلومات نظا میان خیلی اهمیت میدهم.

رضا شاه در با ره پیشنهاد خرج میگفت ما مملکت خراب و بی سامان و بی قشون سدا ریم. ما مسئولیت اداره یک مملکت خراب و بی سامان و بی تشكیلات را بعهده گرفته ایم و با یدهم را اصلاح کنیم. اینها همه پول و اعتبار لازم دارد. ما هر اصلاحی را که شروع میکنیم هنوز بودجه آنرا تا مین نکرده ایم متوجه میشویم که اصلاح ضروری دیگری هم هست که اگر آنرا انجام ندهیم اصلاحات قبلی ما همبی نتیجه است. بنابراین با یدهمیشه صرفه جویی کنیم.

سلشگر حسن ارفع چنین میگوید بعد از اینکه رضا شاه بسلطنت رسید میخواستند بلوچستان هم مثل سایر نقاط ایران آرا بشود. قرارشده تیمسار امان الله میرزا جهانبانی همانطوری که اذربایجان را منظم کرده بود کار بلوچستان را سروسا مانی بدھند. ایشان نیز بسرعت اینکار را انجام و عشاير بلوچستان را شکست داد و دوست محمدخان به تهران فرستاده شد که در تهران تحت نظر بود. یک افسر شهریانی همیشه مراقب او بود. روزی برای شکار طراف تهران میروند. دوست محمدخان اردکی را شکار کرده از افسرخواست که برودا ردک را بیاورد و وقتی افسر دوست محمدخان با گلوله بسوی او شلیک کردو و را کشت. با برنا مهای که تهیه کرده بود چند شتر در بیان آن ماده بود که بمنان فرار کرد ولی در آنجا دستگیر شد و در تهران محاکمه و اعدام گردید. بعد از آن مشدن سرتیب البرز فرمانده منطقه شد. افسر خشنی بود که بی قانونیها ایزیا دی کرد و مورد تنفر مردم و افرا دنظامی بود. بار دیگر تیمسار جهانبانی عازم منطقه شدند و منهم را بعنوان رئیس ستاد

خود همراه بردند، فورا "سرتیب البرزی برکنا رگردید. با ما موریس
انگلیسی جلساتی تشکیل گردید زیرا بیشتر تحریکات از نا حیه آنان
بود و نظم و امنیت در سراسر منطقه برقرار شد.

(نگارنده بخاطردا رمکه بعدا شهریور ۱۳۴۰ سلسله مقاالتی در روزنامه
"داد" انتشار یافت در باره جنا یا سرتیب البرزی در بلوچستان
۷۵ نفر را قطعه قطعه کرده و یا دستور کشتن آنها را داده است. از قرار
معلوم بدستور شاه احضا روکا رش به محاکمه کشید. دقیقاً "جريدة" جریان را
بخاطر طندا رمولی دریا داده استهای مختلف دیده میشود که این افسر
در بلوچستان خیلی جنا یت کرده است).

خاطره دیگر مربوط به روا بطریان و ترکیه است. قبل از اینکه رضا شاه
بسلطنت بر سر آتا تورک موفق شد علیرغم کمک متفقین آن روز بیوانیها
را از ترکیه خراج کند. در سال ۱۹۲۳ در ترکیه جمهوریت را اعلام و با
متفقین در لوزان قرار داد بست و ترکیه را مستقل ساخت. سدار سپه
وزیر جنگ هما نوقت سرهنگ کوپال آجودان خود را مورسا خست که
یک شمشیر مرصع و یک جلد کلام الله مجید به آنکا را ببردو تبریکات
وزیر جنگ ایران را تقدیم کند.

آتا تورک شمشیر را بوسید و روسی سرش گذا ردونا مهتشکر آمیزی هم نوشته.
رضا شاه همیشه معتقد بود که با یدروان بطریان و ترکیه از هرجهت
بهبودیا فته اختلاف مرزی حل گردد. من آنوقت در تبریز بودم موضوع
اختلاف مرزی مطرح شدم ایندگان ایران مرکب از فروغی سفیر ایران
در ترکیه سر لشگر افخمی رئیس رکن دوم و بنده بودیم. در مذاکرات با
نمایندگان ترکیه اختلاف پیدا کردیم. رشدی آراس رئیس هیئت
نمایندگان ترکیه گفت ما به رضا شاه اعتماد داریم هر طور تضمیم
گرفتند ما هم موافق هستیم. حضور رضا شاه رفتیم توضیحات داده شد و در
موردنده های موردا خلاف اظهار را نظر کردیم رضا شاه گفت این تپه ها
چه اهمیتی دارد. با یدحتما" بدشمنی یک مدرساله ایران و ترکیه خاتمه
داد. اگر ما و ترکها با هم با شیوه از روس میترسیم و نه از انگلیس ..

رضا شاه این را گفت و از اطاق خارج شد. در جلسه کمیسیون نظر
اعلیحضرت مطرح شد و طرفین توافق کردیم و اختلافات بسهولت حل
شد. سال بعد اعلیحضرت بدعوت آتا تورک به ترکیه رفتند.

سید باقر کاظمی وزیر خارجه - ادیب السلطنه رئیس تشریفات دربار،
سرلشگر امان الله میرزا جها نبانی - سرلشگر عبدالرضا افخمی - سرلشگر
کوپال و بنده که سرهنگ بودم و عده‌ای افسر همراه بودند. ارتشدید علی
پاشا و عده‌ای تا مرز باستقبال آمده بودند. وقتی با قطا رب آنکارا
رسیدیم آتا تورک رئیس جمهور و عصمت اینونون خست وزیر باستقبال
آمده بودند. برخورد فوق العاده دوستانه بود. آتا تورک و رضائیه در
این سفر خیلی بهم علاقه مند شدند. شب اول شام مجللی داده شد.
ساعت ۹ و نیم شب سرمیز شا مرفتیم. رضا شاه عادت داشت که ساعت ۱۵
شب بخواهد. همینکه سوپ را آوردند چند دقیقه میل کرد و بساعت نگاه
کرد و بزبان ترکی به آتا تورک گفتند من میروم میخوابم. آتا تورک
اول دست پا چه شد ولی بعد گفت اجازه بدهید من هم هم رشما باشم.
اعلیحضرت و آتا تورک رفتند و پس از ۲۵ دقیقه که ایشان را با اطاق خواب
رسانیدند بیرگشتند و بربنا مهشادا مهیا فت.

آتا تورک نطقی بزبان فرانسه ایراد کرد و بعده از سرلشگر کوپال
پرسید آیا شما حاضرید برای شاهدان بمیرید؟ این افسران ترک همه
حاضرند برای من بمیرند. کوپال گفت بله بنده هم حاضر. اعلیحضرت
درا این سفر بربنا مه خود را تغییر ندا دند و این سفر تاثیر زیادی در
روابط دوکشور داشت.

خاطره دیگر اینکه وقتی سردا رسپه وزیر جنگ بود امان الله میرزا جهانبانی
را ما مور خریدا سلحه کرد متمهم جزو ۸۰۰۰ سدم. اسلحه خریدا رشد و از
راه بصره حمل گردید. وقتی سلاحها به ترق و سیده مدت انگلیس گفت
من اجازه نمیدهم این سلاحها با یاران حمل شود زیرا مخالف قرارداد
(سن ژرمن) میباشد. سردا رسپه خیلی عصبانی شدو توضیح خواست.
معلوم شد نصرت الدوله وزیر خارجه کا بینه و شوق الدوله این قرارداد

را ا مضا کرده است . دولت به پرسن ارفع (پدرم) که سمت نمايندگي
ا يرا ن درسا زما ن ملل را بعهده داشت دستور داد که اين قسرا رداد
را ردكند . چون با يد قرا ردا دبتصويب مجلس و توشيح احمد شاه ميرسيد
که چون مجلس و شاهان ين قرا ردا درا تنفيدينکرده بودند ا عتراف شد .
قرا ردا د (سن زرمن) درسا ل بعدا زقرا ردا دورساي ا مضا شده بود و
فرا نسه و انگلیس وا يتا ليا کشورهای خا ورمیا نهرا بین خود تقسیم
کرده و حق نظارت در خلیج فارس بعهده انگلیسها گذا رده شده بود .
سردا رسپه ا قدما ت زیادی کرد و سرانجا مقطعي شد که ايران این
قرا ردا درا قبول نکرده و تو ا نستیم ا سلحه ا ز طریق خلیج فارس وارد
کنیم .
بدنبال همین کارها بود که رضا شاه تصمیم گرفت را هن سراسری را
بسازد که هیچ دولتی نتواند بحاکمیت مالطمه وارد کند .

*

ويران سرا

اگرا يرا ن بجز ويران سرانیست
من اين ويران سرا را دوست دارم
اگر آب و هوایش دلنشیین نیست
من این آب و هوای را دوست دارم
من این دلکش زمین را می پرستم
من این روشن (سما) را دوست دارم
حسین پژمان

درگذشت ناگهانی رضاشا در (ژوها نسبورگ)

اگر زرین کلاهی، عا قبت هیچ به تخت اربنادشا هی، عا قبت هیچ
گرت ملک سلمان، درنگین است و رآ خرخا ررا هی، عا قبت هیچ
(با با ظاهر)

رضاشا و همراهانش در جزیره (موریس) خیلی زجرکشیدن دولی عدم
رضا یت و اعتراضات سرسلسله پهلوی اش ری نداشت و با ی دروزهای
تبغیدرا درا بین جزیره دورافتاده میگذرا نید. سرانجا مبا اقدامات
اعلیحضرت محمد رضاشا از طریق دیپلما سی موافقت شدکه به
ژوها نسبورگ در آفریقا جنوبی منتقل گردد. این شهر شبا هتی به
نیویورک از نظر آسمان خرا شها دارد. مرکز تجارتی آفریقا جنوبی
است که صاحبان معا دن طلا و شروتهای فراوان زیرزمینی با استثمار
سیاه پوستان آفریقا ئی برای خودیک امپراطوری در آنجا بوجود
آورده اند که هنوز که هنوز است سفید پوستان با سیاست تبعیض نژادی
در آنجا حکومت میکنند.

رضاشا در این شهر در خانه ای اقا مت داشت که من در سفر آفریقا
جنوبی این خانه را ارزان دیدم. این خانه روی تپه ای مشرف
بحومه های شما لی ژوها نسبورگ بنا شده و وسیله درختان چنار و بلوط

ا حافظه شده بود . برچم سه رنگ ایران بربالای این خانه درا هتزار بود .
این خانه قبل از موزه مهندس معدن بنام (مونتن ویو) بود که
تبديل به موزه گردید . در تاریخ دوم بهمن ۱۳۵۰ اعلیحضرت محمدرضا
شاه پهلوی فرمانی صادر کرد که بیانداقا مت رضا شاه کبیر در این خانه ،
تبديل به موزه میشود .

در این موزه مجموعه ای از زیبا ترین فرشهای ایرانی جمع آوری گردید .
بردیوا رهای آن نمونه های سفالین و کاشی های قدیمی که بعضی
متصلق به ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد بوده میشده نشانه ای از عظمت
ایران باستان بود . همچنین نمونه های از مینا کاری بازمینه های
آبی نیلی و فیروزه ای که بیشتر آن از طلای ناب ساخته شده بود و مراکز
آنرا یک تاج تشکیل میداد توجه همه را جلب میکرد .

در طبقه اول ساختمان مجموعه شمعدانها و میثیا تورهای پرده دیواری
قدیمی متصلق بزمان صفویه وجود داشت . در اطاق نشیمن تصویر تمام
قدشا هنر شاه آریا مهر که در زمان ولیعهدی نقاشی شده و همچنین یک
صندلی مخصوص رضا شاه بچشم میخورد . در اطاق خواب صندلی و میز
مخصوص رضا شاه که از آن استفاده میکرده در کنا رهم قرا رداشت . چند جلد
قرآن با جلد مخلع و یک نقاشی از مساجد اصفهان و چند عکس از خاندان
سلطنت پهلوی دیده میشد .

رضا شاه که روز ششم فروردین ۱۳۲۱ از جزیره موریس به زوها نسبورگ
رفته بود روز چهارشنبه چهارم مرداد ۱۳۴۵ درگذشت . عکسها یش نشان
میدهد که خیلی بیما رونجور و شکسته و غم زده بود . وازا و مشتی استخوان
با قی مانده بود و برخی نقل میکنند که وقتی قیا فه رونجور خود را در
آنده میدید زمزمه کنان میگفت (اعلیحضرت قدر قدرت - قوی شوکت ،
رضا شاه پهلوی ... های ...)

قطعه "رضا شاه که در جوانی سرداری رشیدوبی با ک و نترس بود و هر
ما نعی را با قدرت از پیش پای خود بر میداشت درا یا مکهولت و دوری
از وطن با رنج فراوان بسرمیبردو با خود قطعاً" این شعر راز مزمه میکد :

درجوانی بخویش میگفتم شیر، شیر است گرچه پیرشود
چونکه پیری رسید دانست پیرپیر است گرچه شیر بسود

*

اما رضا شاه با همین روحیه ضعیفی که داشت و بخصوص خیالی از دوری فرزندش محمد رضا شاه رنج میبرد برای او پیغامونوا رمیفرستاد دواو را با استقامات و مقام دعوت میکرد. و در یکی از پیامها با وченین یا دار ورشده بود:

(پسرم از مشکلات نترس و در برا برنا ملایمات مقام و متکن ...) مسعودانصاری مینویسد: وقتی رضا شاه در زوها نسبورگ بود در موقع مختلف با وتلگراف میکردم و مخصوصاً "سالروز تولدشان را تبریک میگفت. رضا شاه از دیگران این تلگرافات خیلی خوشحال میشد و با امضاء (رضا) به آن پاسخ میداد. به علی ایزدی گفته بود من که به انصاری خوبی زیادی نکرد، امکنه این طوراً زمان یا دمیکند. این قرابت خون است که این طوراً و را بمن نزدیک میکند. بحق با یدگفت رضا شاه با ایران خیلی خدمت کرده است. دوره قبل از سلطنت او با دوره سلطنت بهمیوجه قابل مقایسه نیست.

علی ایزدی را که عمری با خاندان پهلوی زیسته در جنوب فرانسه دیدم. از خاطراً تشن در سفر رضا شاه به زوها نسبورگ پرسیدم گفت وقتی رضا شاه در بندرعباس میخواست سوا رکشی شود دا و طلبانه همراه ایشان رفتم و تا آخرین روز عمر در کنارا ایشان بودم. من خوداً ستاد تاریخ هستم با یدبگوییم رضا شاه از بزرگترین شاهان ایران بود که آرزوهای زیادی برای ترقی کشور و سعادت ملت ایران داشت. شب و روز بفکر تعالی و ترقی مملکت بود. با اینکه کسالت داشت وایا مسختی را در تبعید میگذرا نید خیلی آرزو میکرد که با ایران با زگردد و دور خاک وطن بسربرد. ولی وضع سیاسی و موقعیت زمان جنگ و نظر متفقین بصورتی بود که نمیتوانست این آرزو را عملی سازد. بعضی روزها که رضا شاه خسته میشد میگفت (میرزا علیخان) بیا برویم گردش... همراه او گاهی

درژوها نسبورگ بمغا زه یک قا لیفروش کلیمی میرفتیم و بقا لیهای ایران نظره میکردولذت می برد . مرد کلیمی هما زا ینکه شاه سبق ایران بمغا زها و رفتہ غرق درا فتخا رمیشد و چای خوبی برای رضا شاه تهیه میکرد .

ایزدی میگفت برخلاف آنچه خیلیها تصور میکنند رضا شاه انسانی رئوف و مهربان بود ولی در کارهای مملکت خیلی تند و سخت گیر و عصباً نی بینظر میرسید . به پول ولیاس و تزئینات اعتنائی نداشت و چیزی هم همراه خود بخارج از کشور نیا ورد . سالهای اول تما مه زینه رضا شاه و همراهان در تبعید با متفقین بود ولی بعداً "از ایران تأ مین میشد . انتظارنا مه و کاغذا زا ایران داشت که خیلی کم برای او فرستاده میشده رضا شاه در دوران سلطنت و بعد از برادرت کا غذمینوشت - مطالب را با دقت میخوا ندو میتوانست نامه هم بنویسد که چند ناما مه دستخط رضا شاه را همدرتها نداشت که متأسفانه از بین رفت .

در تبعید بدرج اعلیحضرت ضعیف میشند و آثار رضع در ایشان مشاهده میشد . یک روز بعداً ز ظهر که در باغ قدم میزند در برابر خود شبح ضعیفی از اعلیحضرت را مشاهده کرد . بعلت ضعف بدرختی تکیه داده صندلی خواستند . روی صندلی نشسته گفتند (چه ضرری دارد که یک چای بخورم) . پس از صرف چای با طاق رفته استراحت کردند و یگررا رفتنه صبحها را ترک کردند . روزها درایوان مینشستند وقتی حضور شان بودند از دل درد شکایت داشتند . تقاضا کردند پزشک مخصوص ببیا بید ، رضا شاه فرمود دکتر لازم نیست . من ببیما رنیستم . من همیشه از استراحت و آسا یش گریزان بودم . عمری که صرف خدمت بکشور نشود فایده ندارد . من که ملام محمد جعفر نیستم که بخورم و بخوا بم . اشخاصی که مرامیشناسند میدانند که قبل از کودتا جزا نزوا و گوشہ گیری و تأسف بوضع مملکت هیچگونه اشتغالی نداشم . هیچگونه اختلالی در بدن من وجود ندارد . با اینکه حس میکردم تراحتی رضا شاه از بیکاری و دوری از کشور است ولی میدیدم بسختی نفس میکشند و در نگ ایشان پر بده و ارتعاش خفیفی

در دستهای ایشان نمایان است.

معمولًا" علیحضرت در آغاز شب قسمتی از وقت خود را صرف شنیدن اخبار را دیو میکردند. همینکه پیچ رادیولندن را با ذکر دند سخنگوی رادیو گفت حال مزاجی اعلیحضرت رضا شاه خطرناک است. بمحض شنیدن این خبر فرمودند چون سربرا طاعت اجنبی فرودنیا وردم زمردن وحشتی ندارم و مردن اکنون آرزوی قلبی من است. این وضعی که برای من پیش آمده برای این است که نخواستم نفوذ خارجی در کشور من راه یابد و برای خاطر سعادت وطن بود که امروز دچار اینهمه رنج و تعجب هست. عید نوروز فرا رسید. نه برای اعلیحضرت و نه برای هیچیک از مادری از شادی عید دیده نمیشد. اعلیحضرت شب عید مطابق معمول مشغول شنیدن را دیوبودند. یکی از رادیوهای خارجی بمناسبت عید مطلبی انتشار داد که طی آن گوشہ و کنا یه هائی نسبت با اعلیحضرت داشت. اعلیحضرت وقتی شنیدند گفتند اینها از من بدشان میآید و حق هم دارند بمن بدبگویند برای اینکه نمیخواستند در مملکت لجام گسیخته ما کسی باشد که از آنها موآخذه کند و خود را برا برا و مسئول بدانند. در (موریس) وضع خیلی بد بود ولی در (ژوها نسبورگ) وضع بهتری داشتیم. یکبار (ارنست پرون) از طرف اعلیحضرت محمد رضا شاه بزورگ نسبورگ آمد و نهاده و پیا می برا اعلیحضرت و همه افراد خانواده سلطنت آورد. از همه مهمتر ارمنیان گرانبهای از ایران آورده مشتی خاک و پرجم سه رنگ ایران بود.

رضا شاه با دیدن پرچم سه رنگ و خاک ایران اشک از چشم انداش جاری شد و آنرا با طاقت خود بردو همواره با خیره میشد.

آخرین شب زندگی اعلیحضرت رضا شاه خاطره انگیز بود. خیلی مسرور بودند برای ما لطیفه های نغزو خاطرا تی جالب بیان میکردند. بقدرتی سر حال بودند که هر گز فکر نمیکردیم آخرین شب زندگی ایشان باشد. ساعت عصیج روز چهارشنبه ۱۳۲۳ مرداد آبود که من در رختخواب بسر میبردم صدای در را شنیدم. وقتی در را کشودم سید محمد پیش خدمت

گفت هرچه ا علیحضرت را صدا میونم بیدا رئمیشوند. گفتم شاید دیشب
دیر خوا بیدند و حا لاخوا بشان برده است. ا و گفت بهتر است بیائید
ا علیحضرت را ببینید. فوراً لباس پوشیده خود را بخوابگاه ا علیحضرت
رسانیدم. چهره ا یشان خیلی آرا مبودا صلاً ا شری ا ز مرگ دیده نمیشد.
دست ا علیحضرت را در دست گرفته دیدم هنوز گرم است. پرسیدم (حال
مبارک چطور است؟) جوابی نشنیدم. بدکتر (پروسن) تلفن زدم همراه
پروفسور تنکین متخصص قلب حضور یا فتندو پس از معاینات دقیق
گفتند ساعت همچبح برا شرح ملطف قلبی فوت کرده است.

ازوا لاحضرتها تا آخرین روزهای عمر فقط شاپور غلام رضا و شاپور
عبدالرضا در کنا رپدر خود بودند. خیلی از تنها ئی و بیکاری و وضعی
که برای او وجود آورده بودند رنج میبرد. همین جریانات و کمالت
قلبی موجب شد که در ژوها نسبورگ دارفانی را بدرودگوید. وصیتش
این بود که در ایران بخاک سپرده شود که سرانجام ما یعنی وصیت
خوشبختانه عملی شد.

پس از درگذشت شاه لباس رسمی نظامی بر تن بیجا ن شاه پوشانیده
و نشانها را نصب نموده برای حمل بقا هرمه ما ده ساختیم که با احترامات
نظامی بقا هرمه برده شدو پس از تفصیل و مرا سمشهی در سردا بی به
اما نت گذا رده شد. دو تن قاری تا روزی که جنازه درقا هرمه بود بالی
سر جنازه قرآن میخوانندند. * * *

یکی ازوا لاحضرتها که هم را هر رضا شاه به ژوها نسبورگ رفته بود گفته
است که در حقیقت با ید گفت انگلیسها بتدریج پدر مرا کشته است. زیرا
او مردی قوی و سالم و نیر و مند بود. از روز و روز به ژوها نسبورگ یک
پزشک انگلیسی او را تحت نظرداشت و بعنوان معالجه اکثر روزها از
او دیدن میکرد و قرصها ئی میداد که بنتظر ما ضروری نبود. شاید با این
عمل میخواستند بتدریج او را مسموم کرده بحیان تش خاتمه دهند. این
قرصها چنان اعصاب را تحریک میکرد که ا و بشدت عصبا نی و
نا را حتی میشد بنحوی که گاهی از فرط عصبا نیت را دیوبی را که

همرا هدا شت با مشت ولگد میشکست زیرا میخواست ا خبار خارجی و تهران را بگیردوا غلب موفق نمیشد . ما همنمیتوانستیم آن پزشک را از معالجات منع کنیم . انگلیسها با این اقدام زیرکانه پدرمارا مسموم کرده و بتدریج انتقام مخالفت خود را با او که سالهادر مقابل انگلیسها مقاومت کرده بودگرفتند .

۱ علامیه دربا رشا هنشا هی

دربا رشا هنشا هی با نهایت تأسف با ستحضا رعموم میرساند : طبق خبرواصله ا زژوهان نسبورگ اعلیحضرت رضا شاه پهلوی قدری قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه ۴ مرداد ۱۳۲۳ بعلت مرض قلبی بدروز زندگانی گفته اند . بدین جهت دربار شا هنشا هی از تاریخ فوت تا سه ساعت عزادار خواهد بود که چهل روز آن عزای کامل خواهد بود .

مجلس ترحیم اعلیحضرت فقید رضا شاه پهلوی از طرف دربار شا هنشا هی و دولت روز دو شنبه نهم مرداد ساعت ۱۱ با مدد در مسجد شاه منعقد خواهد بود .

وزیر دربا رشا هنشا هی - علّه

دکتر صدیق اعلم بهنگا مدرگذشت رضا شاه چنین گفت :
رضا شاه کبیر سرسلسله دودمان پهلوی، یکی از اعظم سلاطین ایران بود که در آفریقا جنوبی، در غربت چشم زجها ن فرو بست و وطن پرستان بر رحلت اوفسوس خوردند .

نه آن دریغ که هرگز بدر رودا زدل

نه آن حدیث که هرگز برون شود ازیاد

او بکالبدایران روح تازه دمیده بود و مملکت را از حال ملوك الطوافی و فیروز وسطائی وارد عصر جدید نموده بود . یعنی آن کاری که در اروپا

بمدت دویست سال انجام شده بود در نتیجه راده قوی رضا شاه ظرف ۲۰ سال صورت گرفت. نخستین سجیه بزرگ رضا شاه شجاعت او بود. در اشهرمین دلیری روز سوم سفند ۱۳۹۹ با عده قلیلی نظامی بتهزان آمد و بساط قاجاریه را در کوتاه مدت برچید. ارتضی بوجود آورده که امنیت را در اقصی نقاط ایران برقرار رساخت وزمینه را برای اصلاحات اساسی آماده کرد. اوردر سرکوبی متوجه سرین شخص "در پیشاپیش شروها" اعزا می‌بکارزا میرفت و بدون اعتنا بخطه فتنه ها را رفع می‌کرد و همه را تابع دولت مرکزی می‌ساخت. دومین صفت با رزا و اراده قوی او بود. هر کاری را که پس از مطالعه تضمیم می‌گرفت آنرا بموقع اجرا می‌گذاشت و هیچ رادعی ممکن نبود و راز عملی ساختن نیت خویش با زداید. تما مصلاحات آن عصر فقط در سایه اراده آهنین رضا شاه انجام شد و امکن نبود.

سومین خصلت او تما پل شدید بکار رو عمل بفعالیت و احترازا ز تظاهر و حرافی بود. در مقابل از سستی و زبونی و بی قیدی ولا بالیگری پرهیزداشت. مردی جدی و فعل و وقت شنا س بود. برنا مه خود را در کلمه (کار) خلاصه کرده بود. و آنهم با نظم و ترتیب و بدون اتلاف وقت هیچگاه نطق او از چند سطر تجاوز نمی‌کرد و در هیچ موقع بحاشیه نمیرفت و دیگران را هم بر حذر میداشت.

چهارمین سجیه او وطن پرستی افراطی بود. تما مفادا کاریها بیش در اشراف عشق بمرز و بوم و عظمت و افتخار ایران بود. تما مهتش درسیاست خارجی صرف با لابردن حیثیت آبروی کشور بود و گمترین سوادب و جسارت را نسبت بوطن تحمل نمی‌کرد. کلیه عوازلی را که بوحدت ملی کمک می‌کردا ز قبیل زبان رسمی - شعائر ملی - آداب و رسوم - لباس و تعطیلات رسمی، بحدا علی تقویت مینمود. بهمین جهت بحفظ آثار باستانی می‌کوشید و هزار مین سال فردوسی را جشن گرفت و آرا مکاه با شکوهی برای اوساخت. وقتی مجبور شد خاک وطن را ترک گوید مشتی خاک را از مین برداشت و چون تربت مقدسی با خود بردوتا

آخرین دقایق حیات آنرا می بوئید و می بوسید .
سعیدنفیسی در با ره رضا شاه چنین مینویسد :

مردان بزرگ در تاریخ فراوانند . در میان آنها کسانی هستند که پایه‌گذا رتمدنی بودند و بنیانی گذاشتند که پس از ایشان نیز مانده است و بنا ماند ایشان در تاریخ خوانده شده که اینها فراوان نیستند . رضا شاه پهلوی از کسانی بود که سرنوشت ایران را دگرگون کرد و مسیر تاریخ را تغییر داد . پس از تأمین استقلال ایران و کارهای مهمی که برای امنیت کشور و تشکیل ارتش نوین ایران انجام داد باید اصلاحات اداری و قضائی و اجتماعی و اقتصادی و کشاورزی و توجه به هنر و فرهنگ و وسائل ارتباط و بهداشت را پایه‌ها و اساس تمدن جدید در دوره سلطنت او داشت در حالیکه در ۱۳۴۱ سال فرمانروائی قاجار بدترین دوره تنزل و انحطاط ایران بوده است .

ویکتور هوگو کوکا نشمند معروف فرانسوی در با ره دوره قاجار نوشته کنه (ایران نه ملت است و نه دولت) این بهترین معرفی ایران از آن دوره میباشد . زیرا در زمان قاجارها هم دولت نبود که برای مردم دلسوزی کند و هم حاکمیتی وجود نداشت بنحوی که دولت انگلستان جایگاه تا بستانی خود را جزو خاک انگلستان بشمار آورد و به صورت یکه حتی کخدای قلهک را هم سفارت عزل و نصب نمیکرد . سفارت روس هم همان وضع را داشت در حالیکه رضا شاه ایران را بصورت کشوری متمدن و مستقل درآورد .

از ۱۴ سپتامبر ۱۲۹۹ تا ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ که رضا شاه برای ایران حاکمیت داشت وزمانی کوتاه برای ایران گذشت هر روزی پایه‌ای برای تمدن جدید نهاده شد .

محمود جم در با ره حمل جنازه رضا شاه از زووها نسبورگ بقا هر چنین مینویسد : در مردادما ۱۳۲۵ خبر فوت رضا شاه رسید . برای ترتیب انتقال جنازه تصمیم گرفته شد در مصر با ما نت گذاشده شود . با تشییع رسمی بمسجد رفای منتقل شد که آرامگاه خانواده سلطنتی مصر در آین

مسجد را رد

وقتی درب تا بوت با زشد قیا فه رضا شاه نمودا رگردید. شاه با اقتدار در لباس نظا می درحا لیکه تما منشا نها بروی سینه نصب شده ملبس بود. شاه خیلی لاغر شده و میدا نستم که شاه هنگاماقا مت درا بیران از بیما ری زخم معده رنج میبردو غذای ایشان هم علاوه بر برنج (کته) قدری کیا ب بود. قرا رشد لباس شاه هنشا هی را که بعدا زفوت بتمن متوفی کرده بودند در آورند و بایشین اسلامی تغسیل نما یند. کفن تهیه شد و سپس در سردا بی که برای شخص فاروق ساخته شده بود با مانت گذا رده شد. دونفر قرا ری بقر آثت قرآن مشغول بودند. روزی که لباس اعلیحضرت رضا شاه زتن در آورده و قرا رشد بتهرا ن فرستاده شود فاروق میل کرد لباسها و نشانها را تماشا کند. وقتی لباسها و نشانها را نزدا یشان بر دیم فاروق گفت من چون خود را فرزند اعلیحضرت فقید میدانم برای یادگار این لباسها و نشانها نزد من باقی بماند. گفتم گمان نمیکنم موافق شودا ینها با یادبته را برود. اصرار فاروق در نگهدا ری لباسها و نشانها از جمله نشان ذوالفقار خیلی زیا دبود. جریان را بعرض رساندم پیغام فرستاده شده که یادگار راهای دیگری از تهران برای فاروق فرستاده خواهد شد. فاروق عاشق کلکسیون مدل و نشان و تمیز را سکنا س و سکه های پول بود و هدف این بود که نشانها را طلا و نقره و عقیق و زمرد و یا قوت رضا شاه هم در کلکسیون ضبط شود. یکروز که فاروق مخالفت مرادید مردابکتا بخانه خود برد و کلکسیون نشانها و مدل سلاطین را نشان داد و گفت دوست دارم نشانها را رضا شاه هم جزو این کلکسیون باشد. بهرحال حتی یکی از نشانها هم با ودا دهند.

حسنین هیکل مینویسد: رضا شاه یک شمشیر قدیم جوا هرنشان سلطنتی را که در مرد اسما جگذا ری از آن استفاده کرده بود با خود بخراج از ایران برد. هنگامیکه مرد، بیوه اش شمشیر را در گنار چسده در تا بوت گذاشت و اجازه خواست تا بوت با بیران فرستاده شود ولی مقامات انگلیسی

وروسي که هنوزا يرا ن را تحت اشغال داشتندادند بهم مين
جهت تا بوت بمصر فرستاده شد . بعدا زپا يا نجنگ هنگا ميکه تا بوت
را با يرا ن فرستادند وقتی آنرا با زکر دند شمشير در آن بنو تاج الملوك
گفت شمشير را در مصر برداشتند . بعدها معلوم شد که ملک فاروق آنرا
برداشتند است . فوزيه خيلي رنج کشید ما در شوهربا و گفته بود (پس
رفتا رخا نوا ده سلطنتي در کشور شما اين طور است؟ خاندان پهلوی
ممكن است ما نندخاندان محمد على ساقه کهن نداشتند شندا ما
حدا قل دزد نيسنند) شايقات در دربا را يرا ن وجودداشت وا شرف هم
باها پيوست و گفت ملكه ايرانی نیست در حا لیکه طبق قانون اساسی
با يدا يرا نی باشد . وقتی هم فوزيه صاحب پسر نشدا وجود آينکه فوزيه
به ايران و شوهرش علاقه پيدا کرده بود با دستور دادند که ديگر با يرا ن
با زنگردد .

* * *

از يكى از دربا ريا ن زما ن رضا شاه موضوع شمشير جواهر شان را پرسيدم
تکذيب کرد و گفت رضا شاه شمشير را با خود نبرد . موضوعي را که فاروق
مي خواست از کنا رجنا زه بريدا ردهما نشانها بخصوص نشان ذوال فقار
بود که آنهم با ودا ده نشدلake از تهران برای فاروق چند نشان فرستاده
شده بلکه لکسیون نشانهاي خودا غافه کند .

صدراللشاراف مينويسد :

روز هشتم اردیبهشت ما ۱۳۲۹ همسراه و لاحضرتها علي رضا و غلام رضا و
عبدالرضا و سپهبدی زدا ن پناه و سر لشگر بود رجمهری و انوشیروان سپهبدی
و دهقا ن مدیر تهران مصور و ۱۲ تن افسرا رتش وعده ای مستخدم برای
حمل جنا زه رضا شاه عازم مصريديم . نما ينده پا دشاوه و نخست وزير مصر
از ما استقبال کردن دو بقصر عابدين رفتيم . سفيرا يرا ن در مصر على
دشتي بود . روز بعد مسجد رفا عی که جنا زه رضا شاه نزد قبورا جداد
فاروق با ما نت گذا رده شده بود بيزر زمين رفتيم . جنا زه را از صدقوق
بيرون آوردند . چون كفينها بواسطه داروهاي مو ميائی سياه شده
بود تعويض شد و با كفنهاي نود رصد فوق قرار گرفت . روز بعد فاروق

ما را به نهاد دعوت کرد و وقتی رفتیم شاه بعذر کسالت حضور نیا فست.
شا ید بعلت رنجش در مورد فوزیه بود. روز حرکت جنازه هیئت علماء و
دانشمندان مصر برای مشایعت جنازه در مسجد رفاقتی حاضر شدند و از
مصر عازم گردیدم. امیر فیصل نایب السلطنه و پسرهای پادشاه و
مقامات سعودی در فرودگاه آزمای استقبال کردند. جنازه را حمل و دو
قاری بقرائت قرآن مشغول بودند. جنازه را بمدینه عمل کردیم. چون
شاه موقع حرکت از تهران گفته بود که در حرم منبی اکرم بر جنازه نماز
گذاشت. شاه مجامعت مسجد با پنج هزار نفر بر جنازه نماز گذاردند.
در آنجا فکر می کرد مرضا شاه اگر مرتكب نواحی بی شما رشد و ظلم بی
پایان نموده ولی نظر باینکه ا جانب او را از ایران با سارت برداشت
واز غصه تلف شید شاید میتوانست مصالح عمر کنند که قطعاً "اواخر عمر
بدرگاه خدا روی آورده و متنه شده که این فیض نصیب او گردیده که در
مسجد پیغمبر بر جنازه اش نماز گذاشت. رده میشود.

روز بعد از جده عازماً هوا زدیم. تجلیل بی سابقه از جنازه شد. باتری
سلطنتی جنازه را بسوی تهران حرکت دادیم. در قم افسران ارشاد
جنازه را بدوش گرفته بداخیل حرم برداشت. روز ۱۶ آذر در بیشهت وارد تهران
شدیم که روزم آرا رئیس ستاد رتش برنا مهجانی تهیه کرده بود.
محمد رضا شاه در ایستگاه راه آهن بدیدن جنازه پدر رفت و بی اختیار
خود را روی جنازه نداخت که فوق العاده رفت با روتا شانگیز بود.
جنازه با اتومبیل مخصوص که غرق درگل بود در حالیکه لباسهای نظامی
را روی جنازه گذاشت و نشانها را نصب نموده بودند بحضور عبدالعظیم
برده شدو پس از آنجا مرا سمهذهبی دفن گردید.

با یدیا دا ور شوم که هنگام استانداری خراسان شاه مرا خواست و گفت
یک آرزوی مهم من آوردن جنازه پدر مباری ایران است و با ید چنان زه را از
مصر بمدینه برند و در مسجد رسول اللہ طواف بدنه ندو در ایران در حرم
قم برده یکی از علماء برآن نما زبگذاشت. شهرت این مطلب در قم
هیا هو پا کرد. بعضی مقدسین واشخاصی که بر ضد خاندان پهلوی و

گروهی از طلاب گفتند رضا شاه ظالم بود و نباشد بحزم حضرت معصومه
وارد گردد. قوای انتظامی دونفر را تبعید کرد. جمعی بطرفاء آنها
بنای اعتراض را بر دولت گذاشتند. شاه تحریک را از ناحیه علماء
درجه اول قدم داشت. از من خواست که به ملاقات حاج آقا حسین بروجذی
بروم. ایشان هم صلاح نداشتند که جنازه بقم برود زیرا اگر از طرف
روحانیون تجلیل نشود برای شاه خوب نیست. از طرفی هم محیط
مناسب تجلیل از جنازه از طرف علماء نیست. ا و گفت در قم چند هزار
طلیبه درس خوان هست و لی اشخاص دیگری هم هستند که در لباس پر و حانیت
آمیبا شند و ممکن است آنها تظاهراتی بگنند که من نه وسیله تضیيق
وند حال جلوگیری از آنرا دارم.
وقتی مطلب را بشاه گفتم متقا عدن شد و سرا نجا مجا زه بقم حمل گردید.

* * *

پکی از وزیر ا کا بینه قوا مال سلطنه درباره دفن چنا زه رضا شاه
سیگفت: موضوع حمل و دفن جنازه در دولت مطرح شد. سپهبد احمدی
که از مرای خیلی نزدیک به رضا شاه بود و در کا بینه شرکت داشت
گزارشی در این با رهدا دو گفت از جمله اشخاصی که زیرتا بوت خواهد
بود خودا ایشان خواهد بود و ضمناً "گفت قرار است جنازه در (قصر شهود)
در کاخ سعدآباد بدخاک سپرده شود. قوا مال سلطنه گفت قرار بگیرد
حضرت عبدالعزیز بخاک سپرده شود خوبست ا دیب السلطنه را بخواهیم
وبشاہ پیغا م بدھیم.

وقتی ا دیب السلطنه آمد گفته شد بهتر است جنازه در حضرت عبدالعزیز
دفن گردد. پس از رفتن او قوا م بوزرا گفت نظرتان را بگوئید. دکتور
شا یگان وزیر فرهنگ گفت نعش ایشان ا مانت است شاید ا زن نظر مذهبی
کراحت داشته باشد که در مکان غیر مقدسی دفن شود. ا میر علائی وزیر
کشاورزی گفت دفن جنازه در پناهگاهی مقدس مثل حضرت عبدالعزیز
شا یسته تراست. در این با رهایی سپهبد احمدی و ا میر علائی
گفتگوی تندي شد و جلسه هیئت دولت بهم خورد و سرا نجا مبا تدفین در

حضرت عبدالعظیم موافق شد که آ را مگا هی همسا خته شود .
اوایل سلطنت محمد رضا شاه بعلت سروصد اهایی که علیه رضا شاه و عمال
حکومت خود کا مه دوره ۲۰ ساله بلند شده بودا وسعي داشت بکلی خود را
از ما جراهای آن دوره کنا ر بکشدو لی ب تدریج که قدرتش افزوده
می شد کوشش ب عمل می آمد که بصور مختلف از رضا شاه و خدمات او تجلیل
شود . پس از اینکه جنا زه رضا شاه با تجلیل از قا هر ه ب تهران آورد شد
آ را مگا ه مجللی برای شاه فقید بنا گردیدسا لی چند بار مراسم رسمی
در آ را مگا ه برگذا ر می گردید و شخصیت های خارجی که ب تهران می آمدند
برای ادای احترام ب آرامگاه رضا شاه پهلوی میرفتند . (لازم به توضیح است
که کا بینه قوا م در آ ذرع ۲۶ سقوط کرد و جنازه در سال ۱۳۴۹ با یلن آ ورده شد) .
سرهنگ علوی که عصو کا ردا حترا محمل جنا زه رضا شاه ب تهران بوده در
روز نما مهسا م چنین مینویسد :

من بعنوان سرگروه بان دانشکده افسری جزو کا ردا حترا محمل كالبد
رضا شاه کبیر بودم . مرحوم رزم آرا رئیس ستاد وقت بدا نشکده آ مدواز
گا ردا حترا می که باید اعا مگرددسان دید . سپس گفت شما بنمایندگی
ارتش شاهنشا هی انتخاب شده اید که به بندرشا هپور فته و کالبد
شاهنشا ه فقید را از دانشجویان دانشکده افسری مصر تحويل بگیرید و
با تشریفات نظا می حمل کنید . ما ب آنجا رفته و با نظم و ترتیب و
تشریفات نظا می کالبدشا هنشا ه فقید را از کشتی سلطنتی مصر با سکله
آورده و در واگن مخصوص سلطنتی قرار دادیم . مردم بین راه بشدت
ا بر از احساسات می کردند . وقتی قطا رب تهران رسید همانند تشریفات
بندرشا هپور سوت تما مکشته ها و پا لایشگا هها و کارخانجات ب صدا
در آ مدوت ما م پرچم های ملی نیمه ا فرا شته و دانشجویان و دانش آ موزان
مداد رس با بازو بندسیا ه در طول مسیر حاضر بودند . پس از توقف قطار
ا علیحضرت محمد رضا شاه پهلوی در واگن گا منها دندوب روی جایگاه
کالبد در خود افتاده واشک از دیدگان شان جا ری بود . تما ما میران
دولتمردان در مقابله کالبد رضا شاه زا نوب زمین زندن دوبا تشریفات

نظا می کا لب در حکت داده شد. هنگا می که بمیدان ایستگا ه راه آهن تهران وارد شدیم سپهبد شاه بختی فرمان نده میدان بود و نیروهای شاهنشاهی و عشا پرسا پیر طبقات گردآمده بودند و ۲۱ تیر توپ شلیک شد و دسته های موزیک چند کشور خارجی که در میدان بودند مراسم احترام را همراه افسران و سربازان خود بجا آوردند. سپس کا لب در بر روی یک اراده توپ قرا رگرفت و ۸ اسب سفید آنرا بحرکت در می آوردند. در پشت سرتوب جای کا ه مخصوص قارئین قرآن قرا رداشت و روحانیون هم در کلیه مراسم شرکت داشتند. در پشت سر اعلیحضرت خاندان سلطنت و هیئت دولت و نمايندگان اعزامی از طرف پادشاهان و روسای جمهور و سفراء و نمايندگان مجلس و روسای ایلات و سایر طبقات در حکمت بودند و در پیش جنائزه ۴۵ تا ۳۴ گل بوسیله افسران حکمت داده می شد و نشانهای شاهنشاهی فقید را همراه داشتند و با این نظر و با شریفات رسمی در حالیکه سرا سرخیا با نهای مسیر مردم اجتماع کرده و ابراز احساسات می کردند جنازه بحضرت عبدالعظیم برده شد. با این نظر (را مگاه رضا شاه) یکی از مهمترین مراکزی شده بود که هر روز بمناسبتی در آنجا اجتماعاتی می شد و تا ج گلها نشانه می گردید. در هر برنا مهای تقدیم دسته گل با را مگاه دیده می شد.

در جلسه ۲۹ خرداد ۱۳۶۸ یک طرح دوفوریتی از طرف نمايندگان مجلس تقدیم گردید که (عنوان اعلیحضرت رضا شاه کبیر) به سراسر سله خاندان پهلوی داده شد. طرح مذبور با تفاوت آراء در مجلس بتصویب رسید و از آن پس همه جاناما و (رضاشاه کبیر) ذکر می شد. روز یکشنبه اول فروردین ۱۳۵۵ (بمناسبت پنجاه همین سال سلطنت پهلوی) مراسم سلام رسمی برای اولین بار در آرا مگاه رضا شاه برگزار شد. در این مراسم اعلیحضرت محمد رضا شاه چنین گفتند:

دروید من بر رضا شاه کبیر سردا ر بزرگ تاریخ ایران. مردی که از میان نملت برخاست و هرگز جزبه ای را ن نیندیشید. برای ایران زیست و برای ایران مرد.. ما خاندان پهلوی مهربانی جزمه بر

ایران و عشقی جز سرافرازی ایرانیا ن داریم و وظیفه ای
جز خدمت بکشور و ملت خویش برای خود نمی‌شنا سیم . ما از میان
ملت ایران برخاسته‌ایم . در خاک مقدس ایران زاده شدیم و
در همین سرزمین مقدس بخاک خواهیم رفت . پنجاه سال است
که جبهه پیوسته‌ها و ملت در گرما کرم تلاش شکوهمند در راه
روستا خیز ملی ایران است . ایران امروز^{*} ایران ایمان و
اعتقاد و امید معنویت و بشردوستی است و این نقشی است که ما
نه تنها در کشور خویش بلکه در صحنه جهانی ایفا می‌کنیم . ما
برای همه ملل جهان خواستار مصلح و ترقی و رفاه و نیک بختی
هستیم و صدای ما در هر مردمدای حق وعدالت است . ما
خوشبختی و رفاه خویش را در رفاه و خوشبختی همه ملل جهان
ونه بحساب دیگران می‌جوشیم . من پرچم شاهنشاهی ایران را
برا فراشته و پرا فتخا رتراز همیشه بشاهنشاهی ایران آینده
خواهیم سپردوا و نیز آنرا همچنان پرا فتخا رو برا فراشته
بدست جانشین خود خواهد داد . ایران جاوید روز بروز
سرفراز تر و ملت ایران روز بروز بروز مند تر و سعادتمند تر
خواهد شد .

روز ۲۴ اسفندماه ۱۳۵۶ بمناسبت یکصد مین سال تولد رضا شاه مراسم
با شکوهی در سراسر کشور و همچنین در آرامگاه رضا شاه با حضور شاهزاده
شهبا نوبات شرکت همه طبقات و بالباس رسمی برگذاشت . در ساعت ۱۲
و ۲۷ دقیقه بعد از ظهر (موقع تولد رضا شاه) سوت تمام کارخانه‌ها و
زنگ کلیه مدارس بصدا در آمد . در داشتگان تهران مراجعتی با حضور
استادان و دانشجویان برگذاشت که دکتر صدیق اعلم با ارسال
تلگرافی از طرف عموم داشتگان بروان رضا شاه درود فرستاد و
سپاه قلبی خود را از ترقیات شکرف دوران پهلوی حضور شاهنشاهی
آریا مهراب برآ زنمود .

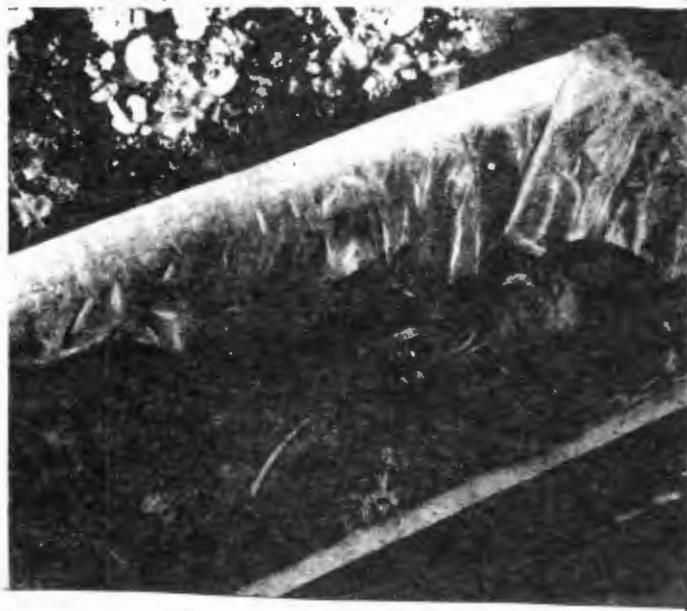
در آرامگاه رضا شاه دکتر آموزگار نخست وزیر و دبیر کل حزب رستاخیز

شريف ا ما مى رئيس مجلس سنا ، رياضى رئيس مجلس شورا يمللى ،
ارتشددا زها رى رئيس ستا دبزرك ا رتشتا ران ، دكترسيدحسن امامى
اما م جمعه تهران هريک يا ايرادنطبقها ئى خدمات دوران پهلوى را
ستوده وبروان با نى (ايران نو) درودفرستا دند .

شب تولدرضا شاه مرا سميگرى از طرف هويدا وزير دربار دركاخ
گلستان ترتيب داده شده در آن كليه شعرا و نويسندگان و روزنامه نگاران
داخلی و خارجی شرکت داشتند . در روز تولدرضا شاه در سراسر کشور مدها
طرح عمرانی که از مدت‌ها قبل مقدمات آن فراهم شده بود افتتاح شد .

× × ×

این است آخرین عکس سر سلسله (پهلوی)



وقتی در (ژوهانسبورک) بود میگفت آرزوی من است
که (زنه) یا (مرد من) بایران بازگردد .

انہدا مآرماگاہ (رضا شاہ)

زانقلاب زمانه عجب مدارکه چرخ
ازاین فسانه هزاران هزارا ردیاد
که آگه است که (کا ووس) و (کی) کجا رفتند؟
که واقف است که چون رفت تخت جم بریاد
"حافظ"

*

با سقوط رژیم در سال ۵۷ گروهی از آخوندهای قشری که دشمنی عمیقی
با خاندان پهلوی بخصوص شخص رضا شاه داشتند بفکر انزوا نهادا مرا مگاه
ا و فتا دند، وقتی جنازه رضا شاه با یاران آورده شد رهمناروز گروهی
از فدائیان اسلام میخواستند جنازه را ربوده آتش بزنند که با مراقبت
ما مورین شهریانی توطئه آنها کشف شد و مرتكبین دستگیر گردیدند.
نواب صفوی در سال ۱۳۳۵ ضمن اعتراضات خود میگوید: ما هنگام
تشییع جنازه رضا شاه میخواستیم وقتی اعضای خاندان سلطنت از
خیابان امیریه حرکت میکنند اعضای فدائیان اسلام در پناه جمعیت
کثیر استقبال کننده موضع بگیرند و هنگام عبور اعضای خاندان سلطنت
آنها را مورد شلیک قرار دهند، پایگاه اصلی عملیات خانه سید محمود
طا لقا نی (امیریه - قلعه وزیر) بود. خود نواب برای نظارت بر
عملیات در خانه آخونددیگری بنا نمود و رضوی در خیابان ظفرالدوله
مستقر گردیده بود. لحظه‌ای قبل از ینکه خاندان سلطنت بمنطقه
برسندما مورین شهریانی نواب را در خانه مخفی شده دستگیر کردند.
خواهرزاده آیة الله طلاقانی بنا منور الدین علوی طلاقانی خود را
به آیة الله رسانیده موضوع دستگیری نواب صفوی را میگوید که جریان
بهم میخورد ولی چند روز بعد با فشار آیة الله کاشانی اقدام به آزادی
نواب صفوی میگردد.

پس از سقوط رژیم آرا مگاه مجلل و تاریخی رضا شاه که مبارکه هنگفتی

برا یش خرج شده بود بدست شیخ صادق خلخالی ویران گردید و هیچکس نبود که باین شیخ بی فرهنگ بگوید مگر در روسیه و فرانسه و چین و کوبا و سایر ممالک که انقلاب شدسا ختما نهاد و موزه ها و قصور سلطنتی و مقبره سلاطین از بین برده شدکه ا وبا بغض و عنا دوبی دانشی که داشت این ساختمان غظیم را که ثروت ملی بود با دینا میت منفجر ساخت.

* * *

محمدعلی مسعودی بمن میگفت اطلاع موشقی دارد که در بحرا ن سال ۱۹۷۸ علیحضرت دستور دادند که مقبره رضاشا را بشکافند و استخوانهای داخل مقبره را در آورد و در نقطه‌ای دیگر را زایران دفن کنند. فردی که ما مورا ینکا رشد محترما نه آنرا نجا مدارا دوم محل دفن همسری باقی نداشت اگر روز مقتضی شد اعلام شود.

منصور رفیع زاده رئیس ساواک آمریکا مینویسد: در نوا مبر ۱۹۷۸ نا صر محمدقوچ بیگی یک دیپلمات ایرانی به واشنگتن آمد. با هم شا خور دیم بمن یک گزارش محترمانه ای داد که نا آرا میهای وضع ایران موجب شده که شاه دستور بدده استخوانهای پدرش را از مقبره اش خارج کنند و جایش دسته گل رز بگذا رند و مقبره را به بنندن سپس استخوانها را در جعبه ای گذا رده روی آنهم علامت کتاب گذا رده شده است. گفتم چرا شاه ینکا را کرده است. گفت نمیدانم ولی خیلی خیلی محترما نه است که حتی ساواک هم نمیداند. من هم با اشاره به ارشیور زا هدی گفتم که شاه تا اینجا استخوانهای پدرش را هم در آورد و شما هم اسناد و اثاثه خود را ب منت و منتقل کنید. بعد چه اتفاقی خواهد افتاد؟ شاه مردم را اینجا را خوب میشناخت وقتی خمینی بقدرت رسید و ب قبر رضاشا حمله شدو نیش قبر گردید فقط گلهای خشک را در آنجا یافتند. محمدنا صرقوچ بیگی گفت این جعبه را من از تهران به قاهره برده ام و حا لاهم به آمریکا آمده ام. هیچکس از کاری که توسط من صورت گرفته خبر ندارد.

وضع خانوادگی رضا شاه

در نشریات مختلف و با نقل و قول از مطلعین وضع خانوادگی و ازدواج‌های رضا شاه چنین است :

در ۱۷۱سا لکی با مریم دختر عمومی خود که بسیا رهم‌زیبا بودا زدواج کرد که ازا و صاحب دختری گردید که بعداً "همدم‌السلطنه" نام گرفت. از بخت بد، نه‌زیبا ؎ی ما در را با رث بردو نه قدوقاً مت پدر را. هنگام تولدا و ما در ش در گذشت و رضا خان ازا بین واقعه بسیا رغمکین بود. همدم‌السلطنه مدتی همسر سرلشگر آتا بای بود که ازا و چند فرزند دارد. در با ریان او را خیلی قبول نداشتند. سال‌های آخرسقوط رژیم محموداً صلانی اظهار میداشت که با او زدواج کرده است. بکباره رژیم جمهوری اسلامی خبر دستگیری او را (بنام فاطمه پهلوی) انتشار داد ولی بعداً آزا دکر دید و در گوش عزلت در تهران بسر می‌برد. همسر دوم رضا خان دختریک افسر قزاقخانه بنا متیمور خان آیرملو می‌باشد که او را (میرپنجم آیرملو) مینا میدند که بعکس سردا رسپه قا متی کوتاه داشت. بهمین جهت هیچیک از فرزندان او و چه از این همسر و چه از همسران بعدی قا مت رضا شاه را نداشتند. می‌گفتند فقط شاهپور علیرضا دلاوری او را داشته است.

احدشا ه لقب (تاج الملوك) را به مرسد ارسپه داد. تاج الملوك در سال ۱۹۶۸ بخبرنگاریک مجله خارجی گفته بود (پدر و ما در شوهرم از افراد معمولی بودند و خوش هم صلا"سواندشت و لی بخاطر پیشکار فرا و ان توانت وارد قوا قرقا بشود و با همان بیسواند نرده بان ترقی را پله پله طی کنندتا بدرجه میرپینجی رسید .)

رضا خان قبلان" در کوچه روغنی های تهران زندگی میکرد و وقتی وضع مالیش قدری بهبودیا فت در محله قدیمی سنگلچ خانه ای خرید حقوق رضا خان بمدت توان رسیده بود و در اشراف شاهزاده های جنگی با وسیمه تو مان پا داش داده شده با شمشاد توان رسیده تو نسته بود در چهار راه امیراکرم کاروان سرائی را خریداری و اقدام ساخته آن کند که سالها بعد پس از ینکه بمقابل سلطنت رسید آن خانه قراولخانه سلطنتی شد .

درواقع میتوان گفت همسرا صلی رضا خان همان (تاج الملوك آیرملو) بود که بعدا" ملکه پهلوی نامیده شد . این خانه نواحه از مهاجرین آذربایجان شوروی هستند که پس از مدتی اقامت در رضا شاه تهران آمدند . میرپنج آیرملو که از زرشادت رضا خان آگاه بود فرزند خود را با ودا دواین در حقیقت وصلتی بود بین دو خانه نواحه نظامی آذربایجانی و ما زنده ای در آبان ۱۲۹۶ ان خستین فرزند آنها شمس پهلوی بدنیا مدوپس از ۱۸ماه فرزندان دوقلوی خانه نواحه (محمد رضا - اشرف) متولد شدند و فرزند بعدی (علیرضا) بود . همسر دیگر رضا شاه ملکه توران بود که شاھپور غلام رضا از او میباشد که این ازدواج خیلی بطول نیان جامد . ملکه توران بعدا" همسو ملکپور را زوجاً معروف تهران شد . آخرین همسر رضا شاه ملکه عصمت از خانه نواحه دولتشا هی و دختر مجلل الدوله بود که این دو همسرا زخانه ای قاجار بودند . والاحضرتها (عبدالرضا ، محمود رضا ، هاشم ، احمد رضا ، حمید رضا) از این ازدواج میباشند . که این دو همسر رضا شاه حیات داشتند حتی ملکه عصمت در تهران زندگی میکند ولی تاج الملوك پهلوی که در سن کهولت و در آخرین روزهای

رژیم به آمریکا رفته و با وا لاحضرت شمس پهلوی زندگی میکردد در مکزیک درگذشت و جنازه اش با مانت گذا رده شد که شاید روزی بایسرا آورده شده در مقبره خاندان پهلوی بخاک سپرده شود. او تا آخرین لحظه حیات از مرگ فرزندبر و مندش اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی آگاه نگردید. در دوران زندگی هم یکبا ردا غ دیده بود و آنهم مرگ ناکهانی شاھپور علیرضا بود.

وقتی در نخست وزیری ریاست با زرسی را بر عهده داشتم کاغذی بدستم رسید که خانمی نوشته بود که فرزند رضا شاه است و میراث پدر را باو نداده اند. جریا نزا بمرحوم دکترا قبال گفتم با سوابق وزارت دربار و نزدیکی بشاه و خاندان پهلوی گفت نا مهرا بدفتر مخصوص بفرستید. یکی دو نفر هستند که چنین ادعائی را دارند و دربار رهم بهیچوجه این ادعاهای را قبول ندارد. هیچکس هم حقیقت را نمیداند. شاید رزمانی که (آن با با...) سرباز افسر بوده مثل هرجوان دیگری با زنهای ارتباط داشته و این فرزندانشی از آن معاشرتها باشد. ولی رسیدگیهای قبلی وزارت دربار رو دفتر مخصوص حاکی از آن است که این امر صحت ندارد و این زن تا حدودی اختلال حواس دارد. ولی وظیفه با زرسی نخست وزیری این است که بهر حال این شکوهای را بدفتر مخصوص بفرستد.

مهندس امیر پرویز میگفت وقتی استاندار همدان بودم یک زن همانی بمن مراجعت کرد و گفت دختر رضا شاه میباشد و خاندان پهلوی حقوق او را تضییع کرده است و تقاضای رسیدگی بوضع خود را داشت. با وگفتم اینکارا را زوظا یاف استانداری خارج است و دفتر مخصوص با یدبان رسیدگی کند. او گفت "کرارا" نا مهنشته و مراجعت کرده ولی نتیجه ای نگرفته است. عده ای معتقد بود وقتی میرپنج رضا خان فرمانده آتشیات همدان بود شاید را شرداشت روابط با زنی این فرزند بوجود آمد که بهر حال مورد قبول خاندان پهلوی و شخصی رضا شاه نبود. پس از سقوط رژیم با ردیگر همان زنی که مدعی است دختر رضا شاه است

شرحی به آیة الله خمینی نوشت که در روزنا مها طلاعات در تاریخ هفتم فروردین ۱۳۵۸ اجا پ نموده و چنین است: (ا) ینجا نب صدیقه دختر رضا خان (شاہ سا بق) وزهراء سوا دکوهی میباشد. مدت ۵۰ سال است که پرونده دادخواهی ام مطرح میباشد. در حال حاضر قدشنا سنا مه است. بجهت اینکه وزارت دربار رگفت شوهرش مصدقی است واشرف پهلوی هم گفت که با این خواه برسیوا دکه با لوجه صحبت میکند، نمیتوانیم شنا سنا مه پهلوی بدھیم، ناچار تقدیم شنا سنا مه مادرم بمن داده شود که با داره ثبت احوال فرستاده شد. بیش از چهل هزار تومان خرج شدولی هنوز بجا ائ نرسیده است. تقاضای احراق حق (دارم ۰) خانم مطلعی میگفت در زمان نخست وزیری رجائی این خانم رادر نخست وزیری دیدم که پس از دوندگی های زیاد برایش مقرری تعیین شدوا کنون درایران بسرمی بود.

محمد رضا شاه پهلوی در کتابهای خود تعدد افرزندان رضا شاه را یازده نفردا نسته و درباره این مدعی فرزندی رضا شاه در هیچ کجا حتی در نشریات مختلف هم مطلعی دیده نمیشود. افزونه افرزندان رضا شاه غیر از محمد رضا شاه - شاهپور علیرضا - شاهپور احمد رضا و شاهدخت فاطمه که در گذشته اندبقيه در قيد حیات اندور نقا ط مختلف دنیا پراکنده میباشد. فقط شاهپور حمید رضا پس از سقوط رژیم در تهران ماند که بعلت اعتیاد بدموا دمود مردمی در زندان بود.

حمید رضا در تاریخ دوم بهمن ۱۳۵۷ ابروزنا مه ها چنین نوشت: (اینجا نب ای ۱۷ سال است که طبق تصمیم و فرمان شاهنشاه از کلیه عناوین و مزایای خاندان سلطنت محروم بوده و فقط با حقوق ناچیزی که دارم خیلی ساده و معمولی هما نندسا برخانواده های ایرانی زندگی میکنم و خروج از کشور را جایز ننمایم. تنها دلخوشی من این است که مردم را از خودشان میدانند. اینجا نب در داخل و خارج صاحب هیچ موسسه و کارخانه ای نبوده و چنان نچه خلاف آن ثابت شد حاضر ممتد عی و گذار کنم). حمید رضا پهلوی پس از سقوط رژیم را مخانوادگی خود را از (پهلوی) به

(اسلامی) تغییردا دوچندبا رهم با زداشت شده ولی کویا از طرف رژیم اسلامی مستمری مختصری برای اعماش با و پرداخت میگردد. رضا شاه بعلت علاقه فراوانی که به تحصیلات فرزندان خودداشت همه را به بهترین دانشگاههای دنیا فرستاد و اکثرا "همزبانهای فرانسه و انگلیسی را فراگرفته‌اند. ولی حمیدرضا پهلوی که کوچکترین فرزند رضا شاه بود علاوه براینکه تحصیلات عالی نداشت، کارها یعنی موجب شدن که محمدرضا شاه هم و را طرد کرده بود. در نخست وزیری گزارشی دیدم که رئیس شهریاری وقت بنخست وزیر نوشته بود که محمدرضا شبهاد رکابه‌ها و رستورانها با افرا دنابا بسرمیبرد و روش اصلاح شئون خاندان سلطنت است. از طرف شاه دستور داده شده بود جلوی کارهای او گرفته شود و در صورت ادامه همان روش در خانه یا منزلی تحت نظر ریگاه داشته شود. از طرف دربار ما هیانه حقوقی با وداده می‌شدو وقتی هم شاه با فرادر خاندان سلطنت گفت بود از این خارج گردند چون حمیدرضا خود را مسئول آن دستور نمیدانست در تهران ما ندکه هنوز هم در آنجا زندگی می‌کند.

شاپورا حمیدرضا پهلوی پس از سقوط رژیم در خارج از کشور درگذشت. او هم از جمله افرادی بود که در هیچ‌یک از کارهای مملکت دخالتی نمی‌کرد و زندگی محدودی داشت.

از قرار معلوم دچار بیمه ریهائی از جوانی بود که اورا بحال انسزا در آورده بود. یکی دوبارا و را دیدم، هیچ‌گونه حال و احوالی برای بحث و گفتگونداشت یه خواب و خوراک و وزن و زندگی آرا موبرکنا راز هرگونه ما جرا علاقه فراوان نشان میداد.

درباره ازدواج با خانواده پهلوی مطالب زیادی وجود دارد. راجع با ازدواجها اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی در جلد های بعدی بطور تفصیل مطالبی تهیه شده ولی در اینجا فقط بوملت سایر افراد خاندان پهلوی اشاره می‌شود.

مخبر السلطنه مینویسد: عروسی فرمایشی هم یکی از موارد تجدداست.

در کا بینه جم عکس عده ای از جوانان را بشاهد ختها عرضه کردند تا که
قبول افتاد و که در نظر آید . پسر جم و پسر قوا مالملک پستداشتا دند .
چه حاجت به عکس بود . جم و قوا مهر دور قله ک بودند و عمر هام محل گردش
آنها و شا هدختها صحرای دروس بود . هم دیگر اخوب می شناختند . قوام
پس از قضیه ا سعد مرور دلطف واقع شود ره مسا فرتها ملتزم رکاب بود .
مجلس عقد بیمه ای منعقد شد . یک طرف تا لارضا شاه ایستاده بسودoba
فا صله وزرا ا سابق و لاحق و طرف دیگر ملکه و شا هدختها روی کرسی
نشسته بودند ساکت و مامت . دا ما دهای عبوس زیر دست عروسها ایستاده
متفرگ بودند . نه شیرینی در کار بودن میوه . ما مجمعه خوئی و سید محمد
ببهای ای آمدن نزدیک شاه رفته و تبریک گفتند . زیرا عقد در خارج
بعمل آمده بود . جم و پهلوی یکی بمن و یکی بصالح اختیار داد .
روی هم رفته مجلس خنکی بود . بعد آین خنکی به برودت کشید . پسر قوام
از اول ناراضی بود جم را نمیدانم . شنیده بودم دامادهای ناصر الدین
شاھ با یاد از پائین پای عروس در رختخواب بخزندرا یعنی موقع از رسم
رختخواب اطلاعی ندارم لیکن در اتو مبیل دا ما دهای میباشد پهلوی
شوفر قرا ربگیرند . تا پهلوی رفت کار بتفریق کشید .
والا حضرت اشرف در باره ازدواج جهای خود چنین مینویسد :
من ازا زدواج گریزان بودم . هنگام بلوغ میکوشیدم که از آن فرار کنم .
ولی ناگهان با وضعی مواجه شدم که با یاد باره ازدواج تن در میدام .
موضوع را با برادرم مطرح کردم شاید بمن کمکی بکند .
برا درم اظهار داشت کوششی برای تغییر نظر پدر ما ن شمری ندارد
چون معتقد است دختر باره اید در سن معینی ازدواج کند باید نظر پدر
را عمل کنی . قرار بود فریدون جم افسر جوان ارشش شوهر آینده من
با شدو علی قوا مبارشم ازدواج کند . جم را جوانی بلند باید لاؤ خوش
اندا موبای سلیقه یا فتم ولی شمس بآ و ابراهیم علاقه کرد چون خواهیز رگتر
بود حق تقدم بآ و داده شد . و باین سبب رسما " نا مزدهای ما را عوض کردند .
من از همان اول از علی قوا مبدم آمد . یک هفته تما مگریه کردم مادرم

گفت او مرد خوبی است در انگلستان تحصیل کرده و از خانواده محترمی است. میدانستم یا باشدتن با زدواج بدهم یا عاق والدین بشوم. تن بعروسی دادم و پیرا هن سفیدپوشیدم ولی اگر پیرا هن سیاه میپوشیدم بهتر بود، تنها جنبه خوش آیندآن این بودکه توانستم هر روز با اتومبیل بمنزل بستگان شوهرم بروم. در تسامندوران ازدواج از قوا مدوری میکردم. مردی سرد، بدون جاذبه، حسابرگر بود که انسان نمیتوانست اورا دوست داشته باشدوازا و خوش بیاید.

شوهرم ازاین بی علاقه‌گی هیچ ناراحت نبودوراضی بودکه دامادشان باشد. از همان آغاز ازدواج اطاق خواهیما نمجزا بود. هر روز بکاخ میرفتم و با برادر منها رمیخوردم. تازمانیکه با برادرم بودم مجبور نبودم که با زدواج سرا سرنگیت با رخداد فکر کنم. با رها بفکر طلاق افتادم ما جرئت نکردم که آنرا بیان کنم. پدرم میخواست ایران را از قرون وسطی بعصر جدید برساند. پدرم شاهزاده خانم فوزیه را برای برادرم گرفت. در جریان ازدواج‌جهای برادرم گفته میشدیما آنها رقا بتدارم. واقعیت این است که من همیشه سعی کرده‌ام هر کسی را که نقش مهمی در زندگی برادرم را رد دوست بدارم. خیلی با فوزیه تفاهمندیدم. ازدواج آنها شباختی با زدواج من نداشت با اینکه دیگران آنرا ترتیب داده بودند یکدیگر را دوست داشتند. فوزیه اولین دوست نزدیکی بودکه من داشتم. او هم‌ما ننددو همسر بعدی برادرم خویشن داروگاهی سرد بودا ما قلبی مهربان و بخشنده‌داشت. چون میدانستم دلش برای خانواده‌اش وزندگیش در مصر تنگ میشود سعی میکردم آرا من خاطراو را فراهم‌سازم. من فوزیه‌ا وقات خوشی با هم‌داشتیم. یکروز بمن گفت بهتر نیست که هر دوی ما در یک زمان آبستن شویم. من با اینکه تحمل دیدن شوهرم را نداشتمن وازا و بدم می‌آمد با خوردن داروی مسکن با شوهرم همبستردم. اول من آبستن شدم بعدها و... هنگامیکه شهرام بدنسیا آمدا و سه‌ماهه آبستن بود. فوزیه و پدر و برادرم بدیدن من آمدند و تبریک گفتند فقط شوهرم آن روز نیا مده پرسش را ببینند. این نشانه‌ای

از چگونگی روابط زناشوئی ما بود. اصرار بطلان داشتم.
برا شرتبعیدپدر، مهرپور تیمورتاش و خانواده اش بتهران بازگشتند.
برای اولین بار در عمرمبا مهرپور و برادرش و چند تن از دوستان
زندگی جدیدی را خارج از خانواده سلطنتی آغاز کردم. از چارچوب
اخلاق و رسوم ایرانی هم میشدگاهی قدم فرا ترکذاشت مشروط برآنکه
سروصدا ائی در خانواده سلطنتی بوجود دنیا ورد. شباهائی را که بادوستان
خود میگذرانیدم با اینکه بی آلایش بود بفکرا زدواج با مهرپورافتادم.
ولی حس کردم که بیشتر بطرف برادرش هوشنج جلب میشوم. در این موقع
مهرپور در اثرباره اش توبیل در گذشت. هوشنج خواست با من ازدواج
کند ولی برادرم گفت وصلت با خانواده ای که قبل از خانواده پهلوی
خیانت کرده صحیح نیست. وقتی به هوشنج گفتم پیشنهاد کرده با هم
فرا رکنیم. ولی دیدم اینکا ررسوانی ببا رمیا وردویی من تنها
شا هزا ده نبودم بلکه زنی بودم که سیر عشق. یکشب در منزل ناخواهیم
منتظر هوشنج بودم که نیا مدد معلوم شدن نظر هوشنج هم تغییر کرده است.
خود را سرزنش کردم و زدم زیر گریه. گریه بخاطرا زدست دادن هوشنج
و تخیلات عاشقا نه جوانیم. بعداً "معلوم شد برادرم را نست پرون رانزد
هوشنج فرستاده و گفته شاه بصمیمیت تو نسبت بخوا هرش تردید ندارد
اما اعلیحضرت که خوا هر خود را میشنا سدمیدا ندکه این ازدواج سبب
نارا حتی تو خوا هدشد. اگرا ورادوست داری دیگر با اول ملاقات نکن.
از برادرم سپا سکذا رشد مکه از اشتباه غما نگیزی مرا نجات داد.
فهمیدم که هرگز نخوا هم تو نست بقیمت قطع را بخطه با برادرم راه دیگری
برگزینم. میخواستم با آفریقا ای جنوبی نزد پدرم بروم. من آنرا اولین
تبعیدولی بمیل خود میدانم. از راه قا هره رفتیم با فاروق آشنا شدم.
جوانی بود خوشکل و خوش اندام با چشم انی آبی و مردی وطن پرست که
نظریات خدا نگلیسی داشت. یکبار رفا روق بمن گفت دوستم دارد و
میخواهد با من ازدواج کند و گفت میخواهد فریده را طلاق بدده. سعی
کردم فاروق را منصرف کنم. چند شاهزاده دیگر مصری هم خواهان ازدواج

با من بودندولی با احمدشقيق پسروزی در با رفا روق آشنا شدم که
ما درش اهل قفقا زبود و پدرش ازا هالی ترکیه که زیبائی ما درش را
با رث برده بود. ازا خوشم آمد.

بزحمت به ژوها نسبورگ رفتم و لاحضرت علیرضا باستقبال من آمده
بود و قتی بدیدا رپدرم رفتم هم دیگر ادر آغوش کشیده بوسیدم.
جریا نات ایران را پرسید شرح دادم گفت (خدا یا به وطن ما رحم کن.
پروردگارا به پسرم کمک کن) (بمن گفت زودتر با ایران برو و بپرا درت
کمک کن. علیرضا در ۲۶ سالگی جسور و صاحب اراده ای قوی بود درست
ما نندبی پرواژی و شجاعت پدرم. وقتی پدرم موضوع ازدواج مرا با
احمدشقيق فهمید گفت خوش نمی‌آید فرزندانم با خارجیان ازدواج کنند.
وقتی ژوها نسبورگ را ترک میکردم پدرم گفت (من میدانم که تو خیلی
قوی هستی، اما میخواهی همیشه بخاطر برادرت قوی باشی همیشه در کنار
او بمان و با و بگو در مقابله هر نوع خطری محکم با استد).

با زحمت فراوان و تحمل خطرهای بیشما رخود را بقا هر رساندم.
ملک فاروق و ملکه فریده باستقبال من آمده بودند. فاروق در کاخ
عا بدین درباره عشق و ازدواج خودبا من صحبت کرد. احمدشقيق هم
خواستگاری خود را تجدید نمود. من مجبور بودم قصد شقيق را از فاروق
پنهان نگاهدا رم. شقيق خوش قیافه، مودب، جدی، با پشتکار خود
ساخته بود و مدیریت مالی یک کارخانه قندرابعهده داشت. من این
خصوصیات را تحسین میکردم. درباره ازدواج با وجود این بودندادم.
در همین موقع فوزیه همتقاضا طلاق کرد. قدم اول را فوزیه برداشت.
شاه مقاومت کرد ولی فوزیه گفت حاضر نیست با ایران برگرداند. همین
جهت با طلاق موافق شد. پس از طلاق خاتمه داده ما ارتبا ط خود را با
فوزیه حفظ کرد. شوهرش یک افسر مصری بود که زندگی ساده ای داشتند.
پس از خلع فاروق از سلطنت، ما از نظر مالی به فوزیه کمک میکردیم
و ترتیب ملاقات اتش را با شهنا ز درسوییس فراهم نمودیم.
پس از مراجعت با ایران برای تقویت برادر ما قدر مکردم. نخستین

کارانتشار یکروزنای مهبد که احتیاج بکمک مالی داشت .
بعداً "از پرستیرا ژترین روزنا مهای عصر شد . شایعات بصورتی شد که
مرا (قدرتی پشت سلطنت) یا (پلنگ سیاه ایران) نا میدند . چون زن
بودم و درسیا است مداخله کردم شایعات فراوان علیه من بوجود آمد .
برا درم پیشنهاد کرد که ازدواج کنم . من هما حمدشیق را انتخاب
کردم . فهمیدم که فا روق ناراحت خواهد شد زیرا نه تنها پیشنهاد ازدواج
اورا رد کردم بلکه پیشنهاد ازدواج یک مصری دیگر را پذیرفت ام که
مقام جتماعی اش خیلی پائین ترازا و بود . همراه نصرالله انتظام
به مصروفتم . ازدواج خیلی ساده در سفارت ایران برگذاشت . با
این نظر زدا رای شوهری خوشکل وجوداً بشدم .

فا روق حتی دسته‌گل هم برای ما نفرستا دولی نمیتوانست بشوهر من
گذرنا مهنده چون موجب تیرگی روابط ایران و مصر میشد . ××
(دکتر غنی چنین مینویسد : در اثر رفت و آمدخانواده‌های سلطنتی
ایران و مصر این ازدواج صورت میگیرد .

قبل ازا ازدواج یکروز آقای جم برای احوال پرستی به بیمارستان
برای عیادت ملک فا روق میرود . ملک ازا شایعه ازدواج والاحضرت
اشرف با یکنفر مصری کوچک مکدر شده و گفته‌اند چطوروا لاحضرت رعایت
خاندان خود را در ایران نو مصربن میکنند و ما را هم‌دچار محظوظ میسازند .
جم بشاه چنین تلگراف میکند (جای بسی سرشکستگی ایرانیان است که
در مقابل اینکه خواه را علیحضرت ملک فا روق ملکه ایران است خواه
شا هنشاه ایران زن یکنفر عضور تبعه دو مصری شود و در میان امثال واقران
خود شرمنده و سرشکسته شود) . پس از چندی از دفتر مخصوص پاسخ داده
میشود (مطا بق اطلاعی که والاحضرت شمس‌الدّه اند درقا هره‌ای از احمد
شفیق تعریف شنیده اند مخالفت ملک فا روق روی اساس صحیح نیست
و یک نوع تمايل شخصی در بین است ... مرا قبیت فرمایید که دربار
قا هره‌ای سباب اشکال و مزا حمت بیمور دی فرا هم‌تنما یسید . بهتراین
است که والاحضرت مرا جمعت نماید و احمد شفیق با ایران بیاید تا

عقد در تهران صورت گیرد. سفارت ایران در مصر گزا رش میدهد که احمد شفیق پسر شفیق پاشا رئیس دفتر خدیوعبا س حلمی میباشد که پس از عزل خدیوعبا س و انتخاب ملک فوا دبسلطنت از مصر بعید شد و در اروپا زندگی میکرد. تحصیلات احمد شفیق در اروپا بوده و در شرکت بیمه کار میکرده است .)

والا حضرت می نویسد: شفیق با پول خانواده اش در تهران شرکت هوانی پا رس را تأسیس کرد. پس از ازدواج در زمینه رفاه اجتماعی شروع به کار کرد. وقتی پدرم درگذشت یک میلیون تومان بمن ارث رسید و همچنین یک میلیون متراز مین کنا ردریای خزروا ملاکی در گران و کرمانشاه . با ۱۵۰/۰۰۰ تومان سرمایه شخصی (بنیاد خدمات اجتماعی) را بوجود آورد و در تهران خود کمک کنم . بعدا " این سازمان تبدیل (به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی) شده بصورت بزرگترین سازمان اجتماعی ایران درآمد .

درا بن راه از کمک یک دوست قدیمی عبدا لحسین هژیرا استفاده کرد. هژیر مردی بود با هوش و دلسوز که مسائل را از دیدگاه های سیاسی و تاریخی میدید. ظاهری گیرا و جالب داشت . یک چشم مصنوعی بود . این سازمان خدمات زیادی بمقدم کرد .

پس از اینکه علاوه بر شهرها مکه از قوا مبود صاحب شهریا روآزاده شفیق شدم، احساس میکردم که شفیق توجه یا فته که با وعلقه ای ابراز نمیکشود . با قیا فه خوب و دلپذیری که داشت برایش آسانیش نزد زنان دیگر مشکل نبود. فکر کردم که شفیق با زدواج مان و فادر نیست . تا سرانجام مشهور یکی از معشوقه های شفیق نزد من آمدوخته بود . این را گفت که احساس سرشکستگی کردم . وقتی به شفیق گفتم وهم اعتراف کرد . با این نظرز چند سال در حال جدا شی بودیم . در پا ریس پسر شهریا رمبتلا باستخوان دردشده . پولی همندا شتم . در همین اوقات بسیار ری از شبها را در کازینو میگذراند بقا یا پولی را هم که داشتم زدست رفت که مرابرا مدت مدیدی از میزهای قما دور کرد . دوستی بنا مجها نگیرجها نگیری که

از بیما ری پسرم مطلع شدم کمک آمد . مبلغی بمن و امداد در همین موقع با مهدی بوشهری آشنا شدم . ما در شاهزاده قفقا زوپدرش از تجار جنوب ایران بود . اهل تئاتر و هنر بود . برایم کتاب می‌آورد بتدربیج مهدی جزوی از زندگی من شد . پس از دست دادن هوشنگ دوباره عاشق شدم . مهدی مردی بود که برا یش نمیتوانستم عیبی پیدا کنم . سومین ازدواج من با او سرگرفت .

وقتی از شفیق جدا شدم و دوباره زن گرفت . شهریار و آزاده گفتند که میخواهند با پدرشان زندگی کنند . منهماً صراحت نکردند که با من زندگی کنند زیرا من (یک ما در کاملاً) نمیتوانم باشم . همچنانکه هیچ وقت (همسر کاملاً) نمیتوانستم باشم . ولی آزاده دخترم پس از چند ماه نزد من آمد . من هرگز نمیخواستم بجهه‌ها یعنی ظوری که من از پدرم میترسیدم از من بترسند . همیشه میگفتم آزاداً نه حرفشان را بزنند . رنجش شهریار را دیرترالایی می‌افتد . شهریار ریاست شبهه برادرم علیرضا بود . مثل اینکه برای نظامسا خته شده بود . ابتدا میخواست خلبان شود ولی چون چشمش نزدیک بین بودنی روی دریائی را انتخاب کرد و در ۱۶ سالگی در نیروی دریائی بریتانیا نامنویسی کرد . شهram پسر شوهر اول مدرسه لوروزه را تما مکرده در ها روا ردمشغول تحصیل بود و خود را برای کار و کسب آزاداً ماده مینمود . در چهل سالگی گاهی از شتباهاتم پنده گرفته بودم ولی اکثراً "با زهمان کا رهارتکرار میکرد . در ۴۴ سالگی بخاطر عشق با مهدی ازدواج کردم . بعد از مردی در آمد که گمان میکنم کاملاً ترین انسانی باشد که در عمر مشناخته ام . پس از سالها گذشت هنوز عقیده امتغیر نکرده است . برای ما همسل به ویلای من در جنوب فرانسه (ژوئن لوپن) رفتیم . در آنجا با سنا تور کندي وزاکلین آشنا شدیم . مهدی با خواه رکنی بمدرسه رفتند . بکندي گفتم شنیده امشما بزودی رئیس جمهور آمریکا میشود . خنده دید و گفت این هدف هر سیاستمدار فعلی است . فکر میکنم هم را ده وهم قابلیت آنرا داشته باش و وقتی با آن برسم خواه هم تو نست به کشورم

خدمت کنم.

من یکبار ربا آزاده دخترم کا رمبه کدورت کشید. در ۲۵ سالگی عاشق شد و میخواست با مردی ازدواج کند که مناسب نبود عکس العمل من خیلی تند بود بخاطرا ینکه میدانستم بعداً "پشیمان خواهد شد. گفتم من این مرد را درخانه من خواهم پذیرفت. پس آزاده ازدواج او را کمتر میدیدم... دو سال بعد با پسر کوچکش گریه کننا نمود و گفت حق با توبود میخواهم بخانه برگردم.

* * *

والاحضرت اشرف سه فرزند داشت. یکی شهرام پهلوی نیاکه در کارهای مالی مداخلات زیادی میکرد و شخص محمدرضا شاه را هم زکارهای و روش خود کرارا "نا راحت میساخت. دیگری شهریار رشفیق بود که نمونه‌ای از پاکی و شجاعت بشما رمیرفت که متأسفانه بدست تروریست‌های جمهوری اسلامی در پاریس کشته شد. تنها دختر او آزاده شفیق نا مدارد که مدتها روز نا مه (ایران آزاد) را در پاریس منتشر میساخت و با رژیم جمهوری اسلامی مبارزه میکرد که از قرار معلوم بعلت مشکلات خانوادگی از کار روز نا مه نگاری دست کشیده است.

والاحضرت شمس در زمان رضا شاه بعقد فریدون جم در آمد پس از رفتن رضا شاه از اوج داشده بعقد مهرداد (مین باشیان) پهلوی بدرآمد. همیشه زندگی آرامی داشته و در کارهای مملکتی دخالتی نداشت. تنها کار اوریا است عالیه شیر و خورشید بود و شوهرش با یونکه ساله‌ها وزیر فرهنگ و هنر بود بعلت متأثراً و پشتکاراً روابط زیادی که داشت مورد احترام همگان بود. مدتها هم نایب رئیس حزب رستاخیز و عضو دفتر سیاسی حزب بود که با روش معقول و متین خود فردی جالب بمنظور میرسید.

تنها ایراد به شمس پهلوی علاوه بر کارهای اعماقی دفتر اداره خرید و فروش اراضی این بود که در کاخ خود در شاهدشت کرج کلیسائی ساخته و میگفتند مسیحی شده است. پس از سقوط رژیم درخانه بزرگی در کالیفرنیا زندگی میکرد. ملکه پهلوی هم با او بسر میبرد. یکبار

مخالفین رژیم پهلوی بخانه آنها حمله کردند که با مداخله پلیس جلوی تجاوزات آنها گرفته شد.

روزنامه های خارجی چنین نوشتند: خانم (بودنیشن) که ادعای میکندا صلا"ا ایرانی است و شوهر آمریکائی دارد جمعیتی در حدادود دوهزار داشتند و شجاعی ایرانی را برای انداده و بخانه شمس خواه هر شاه در (پورلی هیلز) رفته تا ما در و فرزندان شاه را بکشند و خانه را باش بکشند پلیس اقداماتی کرد و جلوی جمعیت را گرفت ولی آنها سنگ و چوب و چماق و کوکتل مولوتوف بخانه حمله کردند.

بهمنین جهت آنها به مکزیک نقل مکان کردند. ملکه ما در درسال ۱۳۶۱ در آنجا فوت کرد و در آخرین روزهای عمر خیلی شکسته و رنجور و ناتوان شده بود و در تبعید زندگی را بدرود گفت. جنازه اش در آنجا با مامت گذارده شد و این آگهی هم از طرف رضا پهلوی (رضا شاه دوم) انتشار یافت: با قلبی آکنده از تاسف و تا شر در گذشت شا دوران علیا حضرت تاج الملوك ملکه پهلوی ما در بزرگ خود و ما در گرامی اعلیحضرت محمدرضا پهلوی شاهنشاه فقید ایران را، در نتیجه یک دوره کمالت ممتد، در کشور مکزیک با طلاق عموم هموطنان عزیز میرساند. نظر به مقتضیات کنونی و اوضاع فوق العاده حاکم بر کشور عزیزان ایران، جنازه آن فقید سعید در محلی به و دیعه گذارده رضا پهلوی خواهد شد.

*

دختر دیگر رضا شاه هدخت فاطمه پهلوی بود که هیچ دخالتی در کارهای سیاسی نداشت. ولی بعلت ازدواج اولش با (هیلر) آمریکائی، مشکلی برای خاندان سلطنت فراهم ساخت.

هیلر در با رهای این ازدواج چنین مینویسد: هنگامیکه پرس عبد الرضا در کالیفرنیا تحصیل میکرد برای تعطیلات یک دوست آمریکائی خود را بنا مونسان (هیلر) با ایران آورد. هیلر با فاطمه ملاقات کرد و این دعوا شق یکدیگر شدند. فاطمه اعلام کرد که برای تحصیل قصددا ردبه

کا لیفرنیا برو دو همینطور هم شد . بعد از رفتن فورا "با هیلرا زدواج کرد . هیلر نه تنها آمریکائی بود بلکه قصد هم نداشت که مسلمان بشود و این مسئله با عث درگرفتن یک خشم قابل پیش بینی در سرا سر ایران شد . سرانجام از آقا خان محلاتی که مادرش یک شاهزاده قاجار بود کمک طلبیده شد . آقا خان زوج جوان را در پاریس دید و هیلر را تشویق کرد که مسلمان بشود . ما ازدواج مزبور یک ازدواج ناخواسته بود که منجر بطلاق شد .

هنگامیکده آیة لله شیرا زی خطبه عقد را در پاریس میخواستند نام (هیلر) را به (علی) تبدیل کرد . * * *

به هم صورت هنگامیکده ازدواج در بارشا هنsha هی اعلامیه ای منتشر ساخت و شا هدخت فا طمه را ازعنا وین سلطنتی محروم نمود ولی بتدریج روابط او بصورت عادی در آمد و هم را هیلر با ایران آمد . این ازدواج هم سرانجام خوبی نداشت . شا هدخت از شوهر آمریکائی خود را حب دو پسر بسامی (داریوش - کیوان) شدو همچنین دختری داشت که هیلر هنگامیکده ازدواج پورتا ب بهوا دختر بزمیں افتاد و درگذشت و این ا مرنیز به تیرگی روابط آنها کمک کرد و منتهی بجدا نی شد .

شا هدخت فا طمه تا مدتی در تهران بسرمیبردو چون بفراغرفتن فن خلبانی علاقه داشت همین امر موجب شد که با (خاتم) که تادرجه ارت شبده در ارتش ایران ارتقاء یافت ازدواج کند . در باره سرنوشت وزندگی ارت شبده خاتم در فصل دیگری خواستگان محترم را در جریان خواهیم گذاشت ولی فعلای بدبان له زندگی شا هدخت فا طمه می پردازم . شا هدخت از ارت شبده و پسر دیگر با سامی (کامبیز - رامین) دارد که مطلعین میگویند هر چهار فرزند گرفتا را عتیا دا تی هستند .

والاحضرت فا طمه پهلوی برا شرا بتلا به بیما ری سرطان در سن ۵۸ سالگی در روز ششم خرداد ۱۳۶۶ در لندن درگذشت . در تشییع جنازه اش چند تن از اعضای خانواده سلطنت پهلوی شرکت داشتند فقط ما درا وملکه عصمت در تهران بود که نتوانست در مراسم شرکت کند . او دو سال بود

که از سرطان رنج میبرد. مطلعی میگفت ارت شب دختر تماز همسر قبلی خود که دختر خاله اش بود دختری دارد که همسر پسر مهندس مجید اعلیم میباشد. باین دختر و فرزندانش شروت قابل توجهی رسیده است.

گویا والاحضر هم قسمتی از شروت خود را اختصاص بگمک با فرادی داده و برای فرزندانش بعدا زمرگ خود مقرری معین کرده و قسمتی از شروت خود را به مرمت بنیادی درآورده است. شایعات درباره کمیسیونهای دریافتی ارت شب دختر تماز ملات خریدا سلحنه بخصوص هوا پیماهای جنگی زیاد بود که حتی در کنگره آمریکا نیز مطرح گردید.

در آخرین روزهای زندگی شا هدخت فاطمه با عجله مرا اسم ازدواج یکی از پسرانش با دخترها شمپور در لندن برگذاشت که این ازدواج هم خیلی پا بر جا نیست و مثل اینکه در آستانه طلاق قرار گرفته است.

چون درخانواده پهلوی که هر یک در گوشها ای از جهان بسر میبرند و حدتی وجود نداشتن جوان این خانواده که از شروت سرشوار بیهوده ای دارند مثل اینکه اکثر شان جوانان سعادتمند نیستند. نمونه آن فرزندان شا هدخت فاطمه میباشد.

یکی از مطلعین که با بعضی از اعضای خانواده پهلوی ارتباط دارد میگفت ناراحت ترین وضع را ملکه توران ما در شاه پور غلام رضا دارد که شروتش را یک خانواده که از قدیم با اودوستی داشته خورده اند که با راهی دادگاه تو استه ۷۰۰ هزار مارک از آنها پس بگیرد که آنرا نزد یک تاجرای پرانی گذاشته و از بیهوده آن امرا رماعاش میکند. باین صورت ده کاهی در آلمان درخانه کوچکی بسر میبرد و مدتی نیز در لندن زندگی میکند که تنها پسرا و درا ینجا اقا مت دارد.

دکترا رسنگانی مینویسد: در شهریور ۱۳۲۳ دیداری با مظفر فیروز دست داد. مظفر میگفت همین الان از دادگستری آمده است زیرا از پسر رضا خان بعنوان وکیل عدليه بدا دادگستری شکایت کرده ام که عصمت پهلوی (مادر چند تن از شاه پهلوی) با بت مهریه خودا زپرس شوهرش مبلغ زیادی طلب کار میباشد ولی هر چه بدر برا رمراجعه میکند نتیجه ای نمیگیرد و از پارسال

تا بحال هم من هرچه بعدلیه مراجعت میکنم بی نتیجه است . بجانشما من تما می این پول را وصول خواهم کرد بدون اینکه زحمتی بمن وارد آید . پرسیدم مهریه عصمت پهلوی چقدراست ؟ مظفر گفت چیزی کمتر حدود سه میلیون ریال که بموجب عقدنا مه غیررسمی در محضر با مضاء رضاخان رسیده است .

* * *

یکی از فرزندان رضاشا که خیلیها معتقد در شاد و صراحت پدرش را داشت شاھپور علیرضا پهلوی بود که بعلت حادثه سقوط هوا پیما درگذشت . همین امر موجب بروز شایعاتی درباره مرگ او شد .

ژرا ردویلیه مینویسد : رضاشا همیخواست ولیعهد تربیت غربی پیدا کنده بهمین جهت او را همراه شاھپور علیرضا بسویس فرستاد . آنها ۸ماه در یک خانواده سویسی که سه دختر و یک پسردا شتند پا نسیون شدند ولی فردوس است را که همراه ولیعهد فرستاده بودند در شبانه روزی بسر میبرد . دکتر مودب نفیسی سرپرست اوبودویک معلم ایرانی هم بنام مستشار همراه داشت . در ۱۲ سالگی ولیعهد بآداب و رسوم غربی آشنا شد . بسیاری از خانواده ها که سلطنت و حکومت داشتند فرزندانشان در مدرسه روزه بودند . در مدرسه شاگرد متوسطی بود مگر در مورد روزش بخصوص فوت بال که با زیگری ممتاز بشما رمیرفت .

بعدا " رضاشا هنگران شد که چرا پسرش را بسویس فرستاده و با تربیتی که پیدا میکند خواهد توانست سلطنت را حفظ کند . او فکر میکرد پسرش خیلی ملایم و ضعیف است و بر احتی میتوان او را بتله انداخت . او فکر میکرد پسرش خیلی محظوظ است وزود تسلیم خواهشها میشود که در مورد تبعید دکتر مصدق همین کار را کردا و هم پذیرفت . او فکر میکرد پسرش برای حفظ سلطنت با یادداشت و محکم و انعطاف ناپذیر باشد و لاسلطنت بخطروخواهدا فتاد . حتی گاهی فکر میکرد کنانا ربرود و از پشت سر سلطنت پسر را ادا ره کند . بعضی مواقع احسان میکرد علیرضا برای جانشینی او شاید بهتر باشد زیرا علیرضا فکر اروپائی نداشت . و سخت با رآمد بود . علیرضا عصبی ، غیور ، بلند پروا ز بود . بسیاری

از صفات پدر را داشت .

سرلشگرها می‌گفت سرلشگر شفائي برای من چنین نقل کرده است : از طرف اعلیحضرت ما موریت یا فتم که به پا ریس رفته باشہپور علیرضا که بحال قهرا زته را خارج شده بود مذاکره کرده او را بته ران بیا ورم پس از چند روز به پا ریس رفته و بدون اطلاع قبلی خود را به آ پا رتمن و الا حضرت رسا نیدم وزنگ را بصداد آوردم . خود لودر اپا ز کرد دیدم ریشش بلند شده ولباس ساده ای بتن دارد . تا مردید تعجب کرد و مردی بسان دعوت نمود . نیمساعت در آنجا نشستم پس از آن دیدم ریش خود را طلاح کرده و با لباس مرتبی بسان آمدو علت سفر مردا جویا شد . گفت میدانید که اعلیحضرت ازاین سفر شما ناراحت هستند و میخواهند که هر چه زودتر بته را برگردید و اگر مشکلی هم هست آنرا حل کنند . شاھپور علیرضا خیلی عصبانی بود و می‌گفت برادرم همه چیز را برای خودش میخواهد و هنوز حتی ارث ماراندا داشت . با و گفت میدانید که من همیشه در خدمت پدر شما و خانواده پهلوی بوده ام . حالا مصلحت نمیدانم که این حرفاها مطرح شودا یعنی بضرر همه شما خواهد بود بته را نباید داد . میخواهند حل خواهد داشد . گفت من هرگز بته را نمی‌آیم و میدانم که با زهم مشکلات بقوت خود بایقی خواهد بود .

ماً یوس از نزد او لاحضرت مرا جمعت کردم ، دوروز دیگر که میخواستم بته ران بیا یم دیدم و الا حضرت هم با همان هوا پیما عازم تهران است . تعجب خیلی زیا دترشد . تا مردید گفت فکر نکنید که تغییری در فکرم حاصل شده من فقط میخواهم برای دیدن ما درم بته را نبرویم که خیلی دلم برایش تنگ شده است . با شاه کاری ندارم .

محمد صادق تهرانیا ن مدیر روزنامه خراسان می‌گفت باشہپور علیرضا روا بطنزدیکی داشته است . یکبار وقتی در مشهد بیدید روا لاحضرت رفته بود با کمال تعجب شنید که علیرضا می‌گوید برا درم قدرت اداره مملکت را ندارد . من استنباط کردم که را بظها و با شاه خوب نیست . مردی شجاع و صریح اللهجه بود که خیلی از درباریها اعتقاد داشتند

شبا هت زیا دی از نظرا خلاقی و دلیری به رضا شاه داشته است. کسانی که از زبان او مخالفت با شاه را کرایند می شنیدند وقتی هوای پیماش سقوط کرد حق داشتند بیش از دیگران به شایعات مخالفین درباره روابط شاه و علیرضا بیان ندیشنند.

منصور رفیع زاده مینویسد: در ۱۳۵۴ آکتبر ناگهان را دیوتهران برنا مه خود را قطع کرده تماس‌های را دیویشی با هواپیمای شاهپور علیرضا که در راه گرگان به تهران بوده قطع شده است. پس از چندبار پخش خبر گفت با نهایت تأسف هواپیما سقوط کرده و بخشی از جسد وا لاحضرت بر فراز کوهستان البرز پیدا شده است.

بدین ترتیب هواپیمای اودرسا نحه‌ای مرموز سرنگون گردید. از این خبریک ملتی عزادار و شاه هم بظا هر در غم برادر متاثر شد و از اعکسها ئی در حال تسلی بخشیدن به مسرور فرزند او اشترا ریافت. شاهپور علیرضاتنها برای درتنی شاه از یک ما در بود. رضا شاه چند زن داشت و تعداد دزیادی اولاد... تنها پسری که طبق قانون اساسی میتوانست بعد از شاه بسلطنت بر سدا و بود.

شاه آدمی بود متزلزل اما علیرضا مطمئن و رو حیه اجتماعی داشت. شاه مردی سرد و کناره گیر و لی علیرضا آدمگرم و معاشرتی بود.

علیرضا برای حتی با تیمساران می‌جوشید و شوخی می‌کرد و با افراد غیر نظامی نشست و برخاست داشت. با وجودا بین اختلاف رو حیه دو برادر با یکدیگر خیلی صمیمی بودند. شاه با قبول اینکه گارد محا فتش زیر نظر علیرضا باشد با وظیفه نشان داد. با اینکه وفاداری علیرضا به برادرش چون و چران داشت در کودتای ۲۸ مرداد که شاه از مملکت خارج گردید علیرضا خطرماندن در ایران را بعنوان فرمانده ارتش زیرزمی نی برای حفظ منافع برادرش پذیرفت ولی را ببطه دو برادر خالی از خدشه نبود. علیرضا بر کارهای پاره از فرماندهان لتش نظارت داشت و موافقی شاه ازا و ناراحت می‌شد که تغییراتی در برادر فرماندهان بدون مشورت با او میداد. علیرضا افسر روزیده ای بود که بین

ارتشیان احترامویژه‌ای داشت. نفوذ او در میان ارتشیان شاه را ناراحت کرده بودواین نا را حتی وقتی افزایش می‌یافت که در جلسات درباره مشاورین شاه درز مینه تضمیمات مهم مملکتی اغلب جانب علیرضا را میگرفتند. آنچه قوزبا لاقوز میشدکه علیرضا نمیتوانست مصلحت اندیشی نشان بدهد وزبان خود را مها رکند و گا هی شفاهای به برادرش اعتراض میکرد. همین امر موجب گردیدکه جان علیرضا بخطربیافت. سالها بعدسا واک پسر جوان علیرضا را نیز تحت کنترل قرارداده بود که او در مکالمات تلفنی شاه را قاتل پدر خود معرفی میکرد. *** نگارنده ضمن خواندن این مطلب و شایعات دیگر کوشیدم با چندتن از دربار ریان بی نظر صحبت کنم همه آنها اختلاف شاه و علیرضا را تکذیب میکردند. با اطلاعی همکه خودم از روایه محمد رضا شاه پهلوی داشتم میدانم و کسی نبودکه به رد لیلی قدکشتن انسانها را داشته باشد چه رسیده برادری که نسبت به اونها بیت صمیمیت را داشت. تاریخ نشان میدهدکه خیلی از شاهان از ترس تاج و تخت حتی فرزندان خود را زبین برده اند ولی حادثه سقوط هوا پیمای علیرضا فقط یک تصادف بوده ولاغیر ... پسر شاه پور علیرضا پس از سقوط رژیم بانشیات خارجی مصاحبها ائم داشته و حتی گفتہ دیگر خانواده پهلوی با یران با زن میگردند ولی حتی یک کلمه با این مطلب که محمد رضا شاه در قتل پدرش دخالت داشته اشاره نکرده است. و اکنون در شرایطی است که میتواند بر احتی این مطلب را بگوید.

یکی از کسانی که در امرهای پیمانی مسئولیتی داشت و پروازهای پیمای والاحضرت آشنا بود میگفت شایعه‌ای انتشار داده بودند که هوا پیمای والاحضرت بنزین نداشت درحالیکه همواره قبل از هر پروازی هوا پیمای از هرجهت کنترل میشود و هوا پیمای والاحضرت هم کنترل شده بود. در این حادثه که هوا پیما بکوه برخورد بود خلبان همچنان خود را از دست داد، اگر خلبان فرضاً بجان والاحضرت علاقه‌ای نداشت بجان خود که علاقمند بودوا این هم مثل بقیه شایعات بود.

بهرام مومنی به مجله روزگار نوچنین مینویسد: (موقع سقوط ھوایی شاھپور علیرضا من رئیس اداره بازرسی هوا پیماشی کشوری بودم و کار رسیدگی به سوانح هواشی با ینجا نسب محول میشد. تشخیص هیئتی که با تفاوت من لشه ساقط شده را در کوههای بین بابلسر و تهران مورد معاينه قرار دادیم این بودکه اول سربال هوا پیما بکوهه خوده بود و بعد بال از رو برو شکسته است. ملخ هوا پیما تا آخرین برخورد با قدرت تما میچرخیده است و علائم هیچگونه انفجار و قدان حرکت فرمانها نیز بچشم نمیخورد. بنا بر این سقوط ھوایی شاھپور علیرضا هیچ علت دیگری جزا ینکه خلبان هوا پیما سرگردانی مهاجر دید کافی نداشت و هوا پیما برای پرواژشبانه بخصوص درهای ابری آما ده نبوده است نمیتوان ذکر کرد. چون خود خلبان مسئول رفع نواقص فنی و تعمیر هوا پیما نیز بوده احتمال اینکه شخص ثالثی در هوا پیما خرا بکاری کرده باشد هم وجود ندارد.)

علی پهلوی (فرزند شاھپور علیرضا) پس از سقوط رژیم را ایران ماند و نا مخدود را به (علی اسلامی) مبدل نمود. رژیم خمینی اورادستگیر کرده و مدتی در زندان اوین نگهداشت شد تا سرانجام از زندان آزاد و بخارج از کشور گریخته و در لوس آنجلس طی مصاحبه ای چنین گفت:

پس از انقلاب با علاقه و توجه مخصوص درا ایران ماندم تا بینم کسانی که ادعای پیروی از اخلاق و اصول اسلامی را دارند چگونه کشور را اداره میکنند سرانجام مرادستگیر کرده بزندا ن بودند. پس از آزادی با کمک عده‌ای از روحانیون که آنها را روحانیون سفید مینامند از ایران فرار کرده است. اینها آنسته از روحانیون هستند که بطور کلی و اصولی با خمینی و دارودسته اش مخالف هستند که به چوچه قصدندارند بحکومت برستند. آنها معتقدند که ایران به سه ستون استوار است (پا دشاهی - روحانیت اسلام بمعنی واقعی - ارتش) که هر کدام از اینها زمین بخورد آن دودیگر هم زمین خواهد خورد.

علی پهلوی در مارس ۱۹۸۷ با مجله نیوزویک مصاحبه دیگری کرد.

نیوزویک می نویسد: علی پهلوی برادرزاده شاه ایران که خود را (گوسفندسیا) خانواده سلطنتی میداند در سال ۱۹۸۲ زایران گریخت و لی به منطقه کردستان ایران با زگشت و چندماه بهمراه کردها با رژیم خمینی جنگید. اخیراً با (تیرمن) نما پنده نیوزویک معاحبه زیر را بعمل آورد:

س - آیا ملاها در ایران مستقر شده‌اند؟

ج - مذهب شیعه در ایران ریشه عمیقی دارد ولی را خمینی با اسلام شیعه تفاوت دارد. تصور نمیرود خمینی سبعاً زمرگ خمینی در ایران ادا می‌باشد بدوجانشینی هم برای اونمی بینم.

س - آیا برای فا میل پهلوی در آتیه جائی در ایران هست؟

ج - خانواده پهلوی از ایران خارج شده‌اند و هرگز برگشته‌اند. در نزد مردم خانواده پهلوی صحیح یا غلط از سکه افتاده‌اند ولی در عین حال مردم ایران سلطنت طلب هستند. و هر برای از رضا پهلوی و دکتر بختیار و بینی صدر در نزد مردم ایران اعتباری ندارند. وقتی خمینی هم بمیردهم چیز مثل آخرین روزهای سلطنت شاه در هم‌فروخواهی دریخت. رژیم خمینی با خون بچه‌ها رشیدیافت و رژیم را بیکاری ارجاعی است. قبل از انقلاب ایران تروریسم فقط علیه اسرائیل بود ولی حالت تروریسم تازه‌ای پیدا شده‌که علیه غرب می‌باشد. دولت ایران سالی ۵۵ میلیون دلار بحزب الله در لیبان کمک می‌کند و خانه‌های زیادی در بیروت برای پاسداران انقلاب خریده است و ایران تروریسم را (بمب اتمی مستضعفین) میداند. روسها ظرف ۵۰ سال در بین شیعیان نفوذ یا فتوخیلی از ملاها را حب مقام رژیم جمهوری اسلامی به آنها تمایل دارند. ولی در ارتش هنوز گروهی نا سیونا لیست باقی مانده‌اند که گراشی بغرب دارند.

در نیس یک جوان تحصیل کرده‌ای را دیدم که در روزنامه (نیس ماتن) کار می‌کرد بنا م کریستی (پهلوان) که بخوبی فارسی صحبت می‌کرد و می‌گفت مدتها در داشتگان بوعالی همدان بکار اشتغال داشته است.

از قرا ر معلوما و فرزند زن خا رجی شا هپور علیرضا میباشد که شوهر ا ولش پهلوان نا مداشت است . پهلوان با نوه سا عدمرا غهای ازدواج کرده و از کسانی است که با یارانوا یارانی عشق میورزد .

همچنین بعدا زسقوط رژیم عکس پسر و دختر زنده پوشی در مطبوعات چا پ شد که پسر خود را بهزا دپهلوی فرزند شا هپور حمید رضا معرفی میکرد و میگفت من و همسر مقصطفروش خانه خود را داشتیم که توسط افراد کمیته انقلاب دستگیر شدیم . ا و در مصاحبه ای به روزنا مهندس کاران گفت : از چند سال قبل شاه دستور داده بود که خانواده ما را از دریا ببریون کنند . ما هی ۵ هزار تومان بمن و ما هی ۲۲ هزار تومان بپدرم داده میشد . شاه به نصیری دستور داده بود که اگر خطای ا ز من و پدرم سرزد ما را با تیر بزنند .

دکتر غنی مینویسد : معااضدمدیر کل وزارت خارجه را دیدم شرحی در باره تحصیل و الاحضرتها بیان میکرد . میگفت آفتی بودند . شا هپور محمود رضا نسبتا " عاقلتر بود . شا هپور حمید رضا متوجه شاه هپور حمید رضا شلوغ بود . شاه هدخت فاطمه هم ا ذیت میکرد . یکوقت میخواست خود را بکشید با وسم نمی فروشنده ۲۴ قرص آسپرین خورد که چند روز معالجه اش میکردند . حمید رضا مکرر فراز میکرده که ما در شان میخواست آنها را بتهرا ن ببرد . معااضدمیکوید با یاری ا جازه تهرا ن باشد عصمت پهلوی میگوید خیر شاه جوانا است نمیداند . شاه ما ، درزوهای نسبورگ است و به آنجا تلگراف میکند . جوانا بآمدوال احضرت عصمت پهلوی توضیح دهد یکجا اجرازه ای بسوریه و فلسطین آمده اید . ثانیا " اختیار بچه ها کا ملا " با ا علیحضرت هما یونی است هرچهارا ده فرما بین دعمل شود . این بچه ها زبان (آرگو) داشتندا ز قبیل (دکیسه - زکی) و امثال هم . محمود رضا گفت چه کنیم تو مبیل داشتیم و زبان شوفره ا را موختیم . خانواده هائی که با خاندان پهلوی ^X وصلت کرده اند عبارتند از : آیرملو - ا میرسلیمانی - دولتشا هی جم - قوام شیرازی - اسفندیاری بختیاری - دیبا - آتابای - ا میرا علم - جهانبا نی - زند -

اقبال - بزرگ نیا - خاتم - زاهدی - افشار - خامنه‌ای - بوشهری،
مین باشیان (پهلوی) - اصلاحی - اعتنای مینی - بقائی - هاشم پور.
از خارجیها غیر از ملکه فوزیه که از خاندان سلطنت مهربود، احمد
شفیق، علی هیلر - همسر علیرضا (لهستانی) - فرانسوی (بودندکه
اکثراً منجر به جدا شدن است. ولی بعضی از زنوهای رضا شاه همسر
خارجی دارندکه بزندگی مشترک در خارج از کشور ادا میدهندکه از
وضع آنها اطلاعی در دسترس نیست.

ازدواجی که در خارج از ایران مورد توجه قرار گرفت مربوط به رضا
پهلوی (رضا شاه دوم) در آمریکا میباشد که با یا سین اعتنای مینی
که از یک خانواده سرشناس زنگانی میباشد صورت گرفت. مطبوعات
خارجی مینویسندکه (رضا شاه دوم) با همسر جوان و زیبایش زوج سعادتمندی
هستند.

* * *

شعری از (ناصر الدین شاه)

ناصر الدین شاه همگاهی شعر میگفت. این شعر ازادر حرم حضرت
رضا دیده شده است:

در عمرابد، ای شه معبد صفات
اسکندر و من صرف نمودیم اوقات
بر همت من کجا رسدم همت او
من خاک در توجستم، اواب حیات

*

روزنما منگاری در زمان رضا شاه

یکی از مهمترین حرفه‌ها در جهان امروز روزنما منگاری و انجام خدمت در رسانه‌های گروهی است که در بعضی از ممالک آزاده‌ی روزنما منگاران میتوانند با انتشار مطلب مستندی موجبات سقوط رئیس جمهوری چون نیکسن را فراهم سازند.

درا یران نیز پس از استقرار مشروطیت بکار روزنما منگاری توجه خاصی مبذول گردید. عده‌ای که داعیه‌آزادی خواهی و نشر افکار نوومبار زده با دیکتا توری و قلدری را داشتند با یتنکارا شتغال ورزیده با انتشار افکار رواندیشه‌های گروههای طرفدار خود نقش مهمی در توسعه‌آزادی و دمکراسی داشتند. بهمین جهت زندگی اکثر روزنما منگاران با حبس و ترور و تبعید و قرض و بدھی مواجه بود. تعدادی از روزنما منگاران هم توانستند بمناسبت غل مهم دولتی و پارلمانی بررسند. نخستین روزنما منگاری که توانست بمقابلنگاری منسخت وزیری بر سر سید ضیاء الدین طباطبائی بود که روزنما مه (رعداً مروز) او هم روزنما مدهای مبارزه‌مان خود بشما رمیرفت. دا ورهم روزنما مه (مرداد آزاد) را منتشر ساخت ولی وقتی بوکالیت وزارت رسیداً زکا روزنما منگاری دست کشید. ملک الشعراً بجهات رهم عاشق روزنما منگاری و سرودن شعرونشر مقاله بود که مدت‌ها

روزنامه (نوبهار) را اداره میکرد. تقدی زاده رئیس مجلس سنا مدتها روزنامه (کاوه) را در آلمان منتشر میساخت و با وجود اشتغال سیاسی هرگز کارنویسندگی و تحقیق و مطالعه را نکرد. سید محمدتدین که مدتها رئیس مجلس شورا یملی بود و نقش مهمی در تغییر سلطنت قاجار و استقرار سلطنت پهلوی داشت روزنامه (صدا تهران) را منتشر میساخت. سید محمد صادق طبا طبائی رئیس مجلس نیز روزنامه (مجلس) را منتشر ساخت که بعد از اختمام با انتشار اخبار مجلس یافت.

علی دشتی که از روزنامه‌نگاران و نویسندگان بر جسته عصر پهلوی بود سالیان در از روزنامه (شفق سرخ) را منتشر میساخت و بکار روزنامه نگاری و نویسندگی عشق میورزید. در اوایل سلطنت رضا شاه عشقی مدیر روزنامه مقرن بیستم تیر و شدوفرخی مدیر روزنامه طوفان در زندان از بین رفت.

روزنامه‌نگاران در زمان رضا شاه بدودسته تقسیم شدند. عده‌ای با رژیم درافت آن دنیا نظری عشقی - فرخی - دکتر ارانی که از بین رفتند. عده‌ای شروع به همکاری با رضا شاه کردند از قبیل رهمنا، دشتی، صفوی عبا س مسعودی که با آنها مقاماتی داده شد. چون رضا شاه بکار روعمران و آبادی توجه داشت روزنامه و مطبوعات انتقادی در زمان سلطنت او نمیتوانست وجود داشته باشد. تنها روزنامه‌ای که بمعنی (حروفهای) در آن ایا می‌جودد آمده روزنامه اطلاعات بود که در عین انتشار اخبار روز به حمایت از رضا شاه و رژیم پرداخت و در حقیقت بزرگترین روزنامه ایران در آن ایا مشد.

روزنامه‌های ایران - کوشش - ستاره تیراژ چندانی نداشتند. سایر کسانی که قبل از سلطنت رضا شاه روزنامه داشته و یا قلم بدبست می‌گرفتندیا بزندان افتادند و یا روزنامه‌نگاری و نویسندگی را رها ساخته بدنیا کار دیگری رفتند و یا در سازمانهای مملکتی به آنها کاری سپرده شد.

پس از شهریور ۱۳۵۰ روزنامه داده تحت عنوان (رضا شاه و مطبوعات) چنین

نوشت :

رضا شاه محیط ترور و وحشت را با اختناق مطبوعات آغاز نمود . وقتی فلسفی مدیر روزنامه حیات جا وید موضوع بودجه وزارت جنگ را پیش کشیدا و راخواست وبا مشت دودندا ان اورا شکست . میرزا هاشم خان مافی مدیر روزنامه مه وطن را که از روش پارهای افسران انتقاد کرده بود به دستورا و مفروض نمودند . میرزا حسین خان صبا مدیر استرا راه ایران را در میدان سپه با چوب فلک کردند . فرخی مدیر روزنامه طوفان که شعری علیه حکومت نظا می گفته بود بیندازان انداخت .

دشتی مینویسد : سردا رسپه وقتی وزیر جنگ بود دستور دارد میرزا حسن خان صبا را شلاق بزنندوا و را حبس کرد . روزنامه نگاران متخصص شدند . ضیاءالوا عظیم مدیر ایران آزاد را بسمنان تبعید کرد . عمل نا مألف وزیر جنگ تشنجی برانگیخت . میرزا حسن خان صبا پس از ۴۵ روز آزاد شد . یکشب بمنزل من آمد و گفت از دست رفیقت بتوضیه اوردم . گفتم فریقم کیست گفت سردا رسپه که ما مورفرستاده مواببرند . گفتم مکر دسته گلی به آب داده ای ؟ گفت (آخرا و ایرانی را می خورد و هیچ نمپس نمیدهد) گفتم فکر می کردم حق و حساب خوبی گرفته ای . گفت وزیر جنگ بمن هیچ کمکی نکرده است . روز بعد نزد وزیر جنگ رفتیم موضوع صبا و روزنامه اش را مطرح کردم گفت (این مرد نا آرامی است و مرتب می خواهد خالگری کند) گفتم بعد از آن تنبيه از ایشان دلجوئی کرده اید گفت نه . گفتم با وکمک مالی کرده اید گفت چنین تقاضائی نداشت . گفتم اجا زه شرفیا بی با و بدھید . روز بعد نزد وزیر جنگ رفت وا زخانه سردا رسپه را ضی بیرون آمد .

من این فکر بخاطر مرسید که سردا رسپه برای نابسا مانیهای اجتماعی دست بیک سلسه کارهای اساسی زده و باید اورا یا ری کرد . در قبل این کوشش مستمر متوقع حمایت است . بنا بر این هرگونه عدم هماهنگی در نظری نوعی اخلالگری است . که مدیر روزنامه شلاق میزد و حبس و تبعید می کرد . او غافل از این بود که همه مطبوعات نمیتوانند

از سیاست و تبعیت کنند. با یشانیا آور شدم که مطبوعات در حکومتهای
دملکی عالی مهمنی هستند و در افکار تاثیر دارند.

یکبار رهم عشقی را نزدسردا رسپه بردم ازا و رو برقرا ندورفت و باتعرض
گفت (چرا اور آور دی؟ من از هوچیگری و فحاشی خوشنمی‌آید) عشقی
دمخ و پکرا زخانه سردا رسپه خارج شد و در دلیف مخالفین سرسخت قرار
گرفت که سرانجا مهم ترور شد. یکبار رهم در موقع سلطنت بمن ایراد
گرفت که چرا بدولت نیش میزنش مکر دولت غیر از من است.
از شهریورماه ۱۳۲۵ وضع روزنا مهندس ری درا یران صورت دیگر یافت
که در جلد های بعدی بتفصیل درا یین با ره مطالبی انتشار خواهد یافت.
فعلاً "بوضع زندگی چند تن از روزنا مهندس ران دوران مشروطیت و عصر
پهلوی میپردازم".

*

علامه دهخدا ناشر روزنا مه صورا سرافیل و سروش

یکی از دانشمندان بنا میران علامه دهخدا بود که مدتها در ایران
با روزنا مه صورا سرافیل همکاری میکرد و مقاالتی تحت عنوان (چندو
پرند) با مصای (دخو) مینوشت. همین نوشته ها موجب شده تحت تعقیب
قرار گیرد و با تفاوت تدقی زاده بسفارت انگلیس پناهندگی شدو پس از
۲۵ روز با روبا تبعید گردید. او در خارج از کشور شروع بانتشار روزنامه
صورا سرافیل نمود و در استانبول با انجمن سعادت ایرانیان همکاری
کرد تا اینکه تهران بدست مجاہدین فتح شد و تهران و کرمان به
نما یندگی مجلس انتخاب گردید.

دهخدا از مقا خرا یران است که پدرش دهخدا خانیا با خان از ملاکین
متوسط قزوین بود. در سال ۱۲۹۷ هجری قمری تولدیافت و از شاگردان
شیخ غلامحسین بروجردی بود که علوم دینی و زبان عربی را فرا گرفت.
هنگام افتتاح مدرسه علوم سیاسی در آنجا به تحصیل پرداخت و پدر
فروغی معلم ادبیات ادبیات ادبیات ادبیات ادبیات ادبیات ادبیات ادبیات
هم درا روبا بفراغت زبان فرانسه اشتغال یافت. پس از کناره گیری

از سیاست به چهار محال بختیاری رفت و شروع بتألیف لغت نامه
فارسی نمود و تا آخر عمر بتدوین این گنجینه‌گرانها استغال داشت.
مدتی هم ریاست مدرسه حقوق و علوم سیاسی با سپرده شده بود.

در اسفند ۱۳۴۴ در گذشت. تاکنون ۲۰۴ جلد از لغت نامه دهخدا ۲۱۴۰۵ صفحه چاپ شده که ۲۲ جلد در زمان حیات خودش و ۱۰۲ جلد در زمان دکتر معین و ۸ جلد توسط دکتر جعفر شهیدی بزرگ چاپ رفت.

از نزدیکترین دوستان و همکاران اعلامه محمد قزوینی بود که مدت ۶ سال در اروپا بسیار برده و بکار تحقیق و نویسندگی پرداخت. دهخدا همیشه میگفت (هرگز کسی را در امان نداشت) را ری و حفظ حرمت ادب و محققین ووسواس در کار تحقیق چون اعلامه قزوینی ندیدم. اعلامه قزوینی بیشتر کارهای تحقیقی خود را با تقاضای زاده در میان میگذاشت و مشاوره با اورا ضروری نمیدانست. دوستان نزدیک این دو محقق عالی مقام ایرانی دکتر قاسم غنی - دکار الملک فروغی - استاد دپوردا ود - محمد علی جمال زاده - فروزانفر - حبیب یغمائی - استاد همام ئی - اقبال آشتیانی بودند و کسانی نظریکسری - سعیدنفیسی - دکتر معین، مجتبی مینوی که خود را محققین و دانشمندان معاصربودند بشاغردی این دو اعلامه افتخار میکردند.

علامه دهخدا در سیاست از دکتر مصدق حمایت میکرد. و هنگامی که شاه به رمرفت بود انتشار داشت که از طرف دکتر مصدق برای ریاست شورای سلطنت در نظر گرفته شده است.

وقتی دکتر مصدق از دکار لاهه بازگشت و از مردم بصورت اوراق قرضه کمک مالی خواست اعلامه دهخدا با چنین نوشت: (قرباً نت شوم - اگر دل یک کتاب چند هزار صفحه بود، دلم میخواست آن کتاب را بضمیمه این نامه برای شما بفرستم تا معلوم شود همهی صفحات آن مشحون از ذکر جمیل و تمجید و تجلیل بشد و سخن پرستی و وطن پرستی و شجاعت و فدا کاری شخص شخیص شماست. با وربفر ما شید شبهائی را که میدانستم شما در (ایرپلان) هستید بیش از ده بار از خواب می جست و برای سلامت شما

دعا میکردم . یک دوره ا زچا پ شده های کتاب لغت را برای تبریک و درود بشما برسم یا دگا ردosta نه تقدیم کردم . مبلغ ده هزار تومان هم برای مصادر ملی بلاعوض تقدیم داشتم . این آخرین چیزیست که از مال دنیا دارم وا ذکوچکی آن شرمسارم .

میتوان گفت درمیان ندیشمندان معاصر ایران علامه دهخدا جلوه فروزنده‌ای داشت و با این این بزرگ‌مرد فرهنگ نوین ایران خواند . ا و سرش را ز عشق بفرهنگ و وطن بودونا می‌بلند درمیان داشتمندان ایرانی داشته که آثار ابتدی و جاویدان از خود بسیار دگارگذاشت . اخیرا "مقالاتی از اور در روزنامه‌ها منتشر ریا فته که با وضع فعلی ایران منطبق است و قسمتی از آن منتشر می‌شود :

ظهور جدید : "... اگر به یک مسلمان ایرانی بگویند : مومن ، آب دما غلت را بگیر ! مقدس ، چرک گوشت را پاک کن ! دشمن معاویه ، ساق جورا بست را با لابکش ! کاربهاین اختصار برای این بیچاره مصیبت بزرگی است . ما اگر بگوئیم : آقا سید ، پیغمبر شو ! جناب شیخ ، ادعای ا ما متکن ! حضرت حجت الاسلام ، نایب امام باش ! فوراً و بسرعت چشمها را با حالت بهت به دوران می‌اندازد ، چهره را حالت حزن می‌دهد ، صدایش خفیف می‌شود و با لآخره سینه‌اش را سپرshima ت محبوبیت و منافقین و ناقصین عصری سازد ، یعنی که تمام مذرات وجود آقا برای نزول وحی حاضر می‌گردد !"

عجیب است با آنکه آن همه آیات محکمه و اخبار ظاهره در امر خاتمیت و انقطاع وحی وارد شده ، با اینکه اعتقاد به همه این مراتب از ضروریات دین ما است ، با زتمام این پیغمبران دروغی ، ا ما مان جعلی و نواب کاذبه ، همه دنیا را می‌گذارند و در همین قطعه خاک کوچک که مرکز دین مبین اسلام است نزول اجلال می‌فرمایند !

.... ما شاء الله خاک پربرکت ایران در هر ساعت یک پیغمبر تازه ، یک امام نوونعوذ بالله یک خدای جدید "تولید" می‌نماید و عجیب تر آنکه هم بزودی پیش می‌رود و هم معرفه کرم می‌شود .

اطفال ما از تما ماصول مقننه‌سلامی فقط به حفظ یک شعر مغلق :
نه مرکب بودو جسم، نه جو هر نه عرض ... الخ ... اکتفا می کنند که
در سن ۸۰ سالگی هنوز از عهدہ کشف اغلاق همین یک شعر برتر نمی آیند ...
حکمت و کلام، معجونی است مضحک از خیالات بنگی های هند، افکار
بت پرستان بیونان، اوها مکا هن های کلده و تخیلات رها بین یهود ...
ملت ما به قدری از اسلام پرستی و غیرت دیانتی همین "آقا یا ن" از
معنا و حقیقت اسلام دور نمده است که کمال بی غیرتی و نهاد بیت بی
عرضگی است اگر یهودی ها در فکر رواج مذهب خود نیفتند و هرگوساله ای
در یک گوشها یوران در صدد اختراع مذهب جدیدی بر زبان ید ! ! ...
... بلی، اینا ننداد ولیا ا مر ! اینا نندورشها نبیا ! اینا نند
جانشینان ائمه دین و اینا ننداد شخصی که هنوز بازمی خواهند امین
نقوس و دماء و اموال و نا موس ما با شند !
... بلی، اینست حال یک ملت بد بخت که از حقیقت مذهب خود بسی
خبر و بی اطلاع است .

تعبدی و کورکورانه مجبور است، واین است عاقبت "ا متی" که
علمای آن جز نفس پرستی و حب ریاست مقصده ندا رند ... !
دهخدا با مورمالی بی اعتماد بود، وقتی کتاب امثال و حکم او انتشار
یافت و پر فروش گردید در آنرا وقف چاپ کتب مفید کرده بود که
ب تصویب کمیسیون فرهنگ بر سر داشت .

زندگی دهخدا همواره با انتشار روزنامه و کتاب تواند مبوده است .
روزنامه سروش را در بارگاه و تفلیس و استانبول و فرانسه و سویس حتی
برای چند شما ره هم منتشر میسا خت .

سازمان یونسکو یکصد مین سال تولد او را جشن گرفته بود و همین امر
نشان میدهد که مقامات علمی و فرهنگی جهان تا چه حد خدمات او را
ارج مینهند. متأسفانه بعلت اینکه انتشار ریافت بود در رواقعه ۲۵
مردادا و رئیس شورای سلطنت خواهد شد بعداً زمینه دادها اوبدرفتاری
شدو از این راه ناراحتی فراوان برایش فراهم گردید ولی او بکار رهای

فرهنگی ادامه داد و پس از مرگش ازا و تجلیل فراوان شد.
اعتقاد همگی ادبیان و دانشمندان ایران این استکه دنیا ای ادب
بزرگمردی چون علامه دهخدا را کمتر بخود دیده است. آثاری که از خود
بیان دکار گذاشتند بخوبی نشان دهنده این واقعیت است.
در رثاء علامه دهخدا مطالب زیادی گفته و نوشته شده ولی یکی از شعرها
(ما ده تاریخ) اورا بعنوان (فاتح قلم سخن) چنین سروده است:

دهخدا شهریار ملک سخن	فاتح از زحمت و محنت گردید
تنش از چشم گرگ است بداد	مانده مستور و در کفن گردید
روح با قدسیان کروبی	گشت مشهور و مقتدرن گردید
بالغت نامه اش زبان دری	بری از نقص و موتمن گردید
او بدين شاهکار جا ويدان	مفتخر ملت و وطن گردید
سال فقدان اين سخن سالار	(فاتح قلم سخن) گردید

سید حسن تقی زاده مدیر روزنامه کاوه

یکی از دانشمندان و سیاستمداران بنا ما ایران که مدتها روزنامه کاوه را در آلمان منتشر می‌ساخت تقی زاده بود که از جراحت بسیار خوب زبانها روسی می‌باشد و خدمت این روزنامه بزبان فارسی فوق العاده است و عده‌ای از فضلا و دانشمندان ایرانی در راه طبع و نشر این روزنامه فدا کاری کرده‌اند. این روزنامه در بر لین هردو هفتهد راه صفحه‌منتشر می‌شد. معهداً تقی زاده بعنوان محقق و سیاستمدار رود پی‌پلمات شهرت زیاد تر داشت و پس از یافته بکارهای مختلف اشتغال ورزید دیگر از کار روزنامه منگاری دست کشید. مدتها وکیل وزیر و سفیر و سرانجام رئیس مجلس سنای شد.

تقی زاده در سال ۱۲۹۵ هجری قمری در یک خانه ساده روحا نسی آذربایجانی متولد گردید. مطالعات خود را از کتابخانه محمد علیخان تربیت شروع کرد. در اوایل مشروطیت فعال بود و در انتخابات دوره اول به نمایندگی از طرف تجا ربه مجلس رفت. از وکلای آن دوره بود

ودرا شر مخا لفت با محمد علیشا ه به استان بول تبعید گردید. در قیام مردم تبریز علیه محمد علیشا ه به آنها پیوست و پس از سقوط محمد علیشا از طرف مردم تبریز بنما یندگی انتخاب شد.

در دوره دوم مجلس لیدرفراکسیون دمکرات شدو پس از ترور مرحوم آیة الله بھبھا نی که از موتلفین دمکراتها بوده استان بول رفت و به نشر معارف فارسی پرداخت و آنجا با مریکا سفر کرد. در دوره سوم با زهم بنما یندگی مجلس انتخاب گردید. تا مدتی هم با یران نیامد. پس از جنگ بین الملل اول به آلمان رفت و با نتشا روزنا مهکاوه پرداخت. در کنفرانس صلح استکھلم که از سران سوسیا لیستها تشکیل شد بنا مکارگران ایران صحبت کرد. در دوره پنجم از تهران بنمایندگی انتخاب گردید و لی با یران نیامد. در دوره پنجم از تهران بنمایندگی انتخاب شدو با تغییر سلطنت مخا لفت کرد معهذا در سال ۱۳۰۵ در کابینه مستوفی الممالک وزیر خارجه شد. ولی در جلسات نخستین کابینه مستعفی شدو در دوره هفتم بنما یندگی انتخاب گردید. در سال ۱۳۰۲ والی خراسان و در سال ۱۳۰۸ وزیر مختار ایران در لندن و سپس وزیر راه و وزیر ما لیه شد. لغو قرارداد رسانی و انعقاد قرارداد ۱۹۳۳ با مضای اوبود. پس از شهریور ۱۳۲۰ نما ینده مجلس شدو در جلسه علنی درباره امضا قرارداد ۱۹۳۳ صریحاً گفت (آلت فعل) بوده است که قسمتی از اظهارات اوجنین است:

(در این مملکت شخص با اقتداری ظهور کرده درجه تسلط و قدرت او بر همه چیزها ین مملکت حتی نفوس و موال و اعمال مردم آن روبرو باشد بود. رضا شاھ قطعاً "وطن دوست و خیرخواه" این مملکت بود و اقدامات خوب و زیادی هم داشت و ضمناً "با بعضی اشتباهات هم توأم بود. من نه میخواهم از آن نقائص محدود و نه از آن شتابهای که در مقابله اعمال عظیمه و تاریخی و شایسته تحسین ابدی او که نسبتاً "جزئی بود حرفي بزم. شاھ مرحوم بطور قطع و جزم مصمم بود که همه عهدنا مههای نا مطلوب و متعیازات خارجی و مداخلات خارجیان را از حقوق و محکمات

اتباع درایران وحتی حقوق کهنه شده را فسخ و باطل و ملغی سازد
و این کارکاملا" با نجام رسیدتا رسیدبا متیازدا رسی .
عاقبت حوصله شاهنگ شدیکروز بفتحاً مصمم شدا متیاز را فسخ کند .
و حکم برای نکاردا دواحدی را یا ری چون و چرا و نصیحت با ونبود . پس
اینکارشد . اگرچه صحیح نبود برای اینکه چندسالی بیش بخاتمه
قرارداد باقی نمانده بود که منقضی میشدوتما متشکیلات از جوئی و
کلی طبق قرارداد متعلق بدولت و ملت ایران میگردید که دیگر
محاج ببازی ملی شدن صنعت نفت نبود . الگاء متیازبی مطالعه
قرارداد داد رسی ، منجر بشکایت کمپانی و حمایت او و تفاضای حکمیت
لاهه و تهدید از طرف ایران بشکایت ازانگلستان بهجا معه ملل و رفتن
آقا یا ن عله ودا وربه ژنوا قدا مات وسیله مرحوم فروغی سرانجام
مذاکرات در تهران توسط ما چها رنفر جریان یافت و امتیاز جدیدی
تهییه که بمرا تدبیر از متیاز قدیم بود . ناگهان در روز آخر صحبت
تمدید را بمیان آوردن دواصر از روز زیدند . یعنی کاری که ما چند نفر
مسلوب ا لاختیار بیان راضی نبودیم و بیش از همه من ودا ورملول شدیم
وهیچ مقاومتی در برابر اراده حاکم مطلق آن عهده مقدور بود و نه
مفید . وهم ظا هرا" ا زعا قبیت کاراندیشه کرده و حا ضریع عقب رفتن و پس
گرفتن حکم فسخ امتیاز سابق هم بهیچوجه نبود و شاق ثالث هم وجود
نداشت . بنده دراینکارا ملا" وابدا" هیچگونه دخالتی نداشت مجازایکه
امضای من پای آن ورقه است و آن امضا چه مال من بود و چه امتناع
میگردم و مال کس دیگر بود ولابدحتما" فورا" یکی امضا میگرد . هیچ نوع
تفجیری را در آنجه واقع شد و بهر حال میشد موجب نمیگردید . و امتناع
یکی از اعضاء اگر اصل" ا متنا عی ممکن بود در اصل موضوع یعنی انجام
ا مرهیج تاثیری ولی بقدر خردلی نداشت . منتها این است که شاید
خود عمل امضاء ا ضطرا ری قصوریا تقصیری شمرده شود و من عرض نخواهم
کرد که امضاء جعلی است و کسی دیگر امضا مرا عوض من گذاشت بلکه
هر تقصیر فرضی بجای آن سه نفر دیگر همراهان بنا ما وزرای دیگر امکی

من شود من خود شخصا "با قرار با ینکه در صورت امکان بهتر بود لو
با فدائی نفس هم باشد انسان ازاین تقصیر فرضی غیر اختیاری دور
وبی دخالت در آن بماند . با این همه فرق زیادی بین امضای اجباری
وا مضای قولی اجباری وا مضای با ورقه سفید و دادن ر^۴ در مجلس
و تصویب اجباری صد نفر اسخا م محترم که وکیل ملت نامیده می شدند
نمی بینم واوضاع وقت با زبان صريح حقیقت را بتاریخ آینده خواهد
گفت و فرق بین اختیار رواجا روااضطرا ررا ثبت خواهد نمود . من
شخصا " هیچ وقت راضی ب تمدید مدت نبودم و دیگران هم نبودند او اگر
قصوری در اینکار را استبا ه بوده نقص بر (آلت فعل) نبوده بلکه
قصیرفا عل بودکه بد بختانه استبا هی کرد و نتوانست برگردد . او هم
خود راضی ب تمدید مدت نبود و در بد و اظهارها را این مطلب را از طرف حضرات
رو بروی آنها بفتح شیوه و حشت گفت : (عجب ، اینکار ببهیچو جهشدنی
نیست . میخواهید ما که سی سال برگذشتگان برای اینکار لعنت کردیم
پنجاه سال دیگر مورد لعن مردم و آیندگان بشویم .) ولی عاقبت در
برا برا صراحت سلیمانی شد .

سنا تورلسانی در کتاب (طلای سیاه یا بلای ایران) که از کتابهای
ارزنده در با ره نفت میباشد با اشاره بنا مهتقی زاده به تیمورتاش
که از طرف خاتم ایران تیمورتاش منتشر شده یا آور گردیده که وقتی
تقی زاده وزیر مختار ایران در لندن بوده طی نامه ای تمدید مدت
قرارداد نفت را به تیمورتاش موردن تائید قرار داده است . این تمدید
مربوط بقرارداد ۱۹۳۳ میباشد که با ملی شدن نفت منطقی گردید .
تقی زاده در جلسه ای خصوصی چنین گفته است :

روزی که قرارداد نفت (۱۹۳۳) با مضا رسید قلمی که نما ینده دولت ایران
با آن امضای کرده بود برای یا دبود بینما ینده شرکت داده شد و قلمی که
نما ینده شرکت نفت امضاء کرده بود توی قاب طلا گذا رند و برای من
آورش دولی من قبول نکردم و گفتم ببرید خدمت رضا شاه که در حقیقت
امضاء کننده واقعی بود .

محمود محمود در با ره تقی زاده چنین مینویسد :

سید عبدالله بهبهانی بسته یاران حیدر عموا و غلی کشته شد . چند روز بعد تقی زاده تعمیم گرفت از ایران برو و گفت دیگر نمیتوانم در تهران بمانم و با کمک کردم که بلندن و پاریس رفت . نقشه قتل میرزا علی اصغرخان اتابک و بمبا انداختن بخانه علاوه ادولمهوسوئ قصد به محمد علیشا ها زکارهای حیدر عموا و غلی بود که این کارها بانتظر تقی زاده انجام میگرفت .

ما ژوراستوکس وابسته نظامی انگلیس در تهران مینویسد (اگر ما تقی زاده را با همراهان او پنهان نمیداشیم بدون شک دستگیر شده و بدون محاکمه بقتل میرسید .) زیرا تقی زاده پس از بتولپستن مجلس توسط محمد علیشا ه به سفارت انگلیس رفته و تحصیل اختیار کرده بود . دکتر مصدق در مجلس در با ره تقی زاده گفت : ایشان امتیاز زداری را تمدید نموده اما مطای قرارداد ۱۹۳۳ به ملت ایران ضرر زدند . امروز سیاست ایران دست اوست و درسا زمان ملل در رئیس نمایندگان ایران واقع شده است . میخواهد سهیلی را که پنج اعلام جرم علیه ا و در مجلس شده وارد هیئت نما یندگی بگندتا اورا طیب و طا هربسا زد .

آقای تقی زاده در مجلس پنجم تغییر سلطنت را خلاف قانون اساسی اعلام نمود و بعد طوق بندگی همان سلطنتی را که خلاف قانون اساسی میدانست بگردان نهاد .

تقی زاده بیوگرافی خود را چنین مینویسد :

(در آخر ماه رمضان ۱۲۹۵ قمری در تبریز متولد شدم . در خانه محقری از پدر روحانی و اهل علم که در نجف نزد شیخ مرتضی انصاری تحصیل کرده بود . بهمینجهت من و دو برادرم را به تحصیل علوم شرعیه واداشت . در ه سالگی قرآن را ختم کردم . از ۸ سالگی مقدمات عربی را موتختم . بین ۱۴ تا ۱۸ سالگی از رشتہ خوندی خارج شدم . شوکی زیاد به هندسه و هیئت پیدا کردم . در ۱۷ سالگی در تحصیل طب قدیم بطب جدید پیوستم که مرا بتحصیل زبان فرانسه و آغازت . در ۲۱ سالگی کتاب فلاماریون

را در علم نجوم ا ز فرانسه بفا رسی ترجمه کردم که در مدرسه لقمانیه تدریس میشد. آنگاه بفرانگی زبان انگلیسی در مدرسه آمریکائی تبریز پرداختم. مجله علمی و ادبی (گنجینه فنون) را با دوستان در تبریز منتشر ساختم. همکارانم میرزا محمد علیخان تربیت - سید حسین خان عدالت - میرزا یوسف خان اعتضادالملک بودند.

سپس بمصر مسا فرت کرده با جرجی زیدان ناشر الہلال دیدا رنمودم. با شیخ محمد عبده مفتی در برابر مصر ملاقات کردم. پس از مراجعت به تبریز بوكاله مجلس انتخاب شدم. در روزنا مهای صورا سرافیل و مساوات مقاله مینوشتم. پس از بهم خوردن مجلس اول با روپا رفته در برابر مشروطیت معاحبه میکردم تا ینکه تهران بدست مجاهدین فتح شد. بتهران با زگشتم و عضوهیئت مدیره مجلس عالی شدم. در مجلس دوره دوم هم از تبریز بوكاله انتخاب گردیدم ولی بعلت منازعات بی درپی عازما روپا و آمریکا شدم. در برلن اقدام با نتشا روزنامه کاوه نمودم. پس از چندی با یران با زگشتم والی خراسان شدم. در برلن و پاریس ولندن ما موریت داشتم سرانجام متصدی وزارت مالیه گردیدم. مدت عمال در مدرسه شرقی لندن تدریس میکردم و با لآخره سفیر ایران در انگلستان شدم. در سال ۱۳۲۶ یکبا رديگرا ز تبریز به نمايندگی انتخاب و در سال ۱۳۲۹ بعضویت سنا انتخاب گردیدم. از ابتدای امر مرا بریاست انتخاب کردند. پس از چند سال بعلت کهولت استعفا کرده بدعوت دانشگاه کلمبیا به نیویورک رفتم. در مراجعت سالها عضو مجلس سنا و عضو شورا یعنی فرهنگ بودم.

بدون هیچ فروتنی های مرسوم بی مبالغه میگوییم که حقیر هیچ نوع فعالیت علمی و ادبی شایان ذکر نداشته و اگر از ۲۰ سال قبل بواسطه جزئی سوا دا طلاعاتی کسب کردم ما ننديک آدمیک چشم در حوزه کوران میباشد که نیمه داناتوانستم شد. با وجودا ینهمه فضلاً سمح قیر را جزو اشخاص ناما رگذا ردن نه تنها روانیست بلکه جز ما یه شرمساری و سرافکندگی من نخواهد بود.)

بی شک با پدگفت تقدی زاده یکی از محققین کم نظری ایران بوده است
که در هر رشته‌ای صاحب تأثیراتی مینباشد.

ایرج افشار همت کرده آثار و تحقیقات تقدی زاده را در چند جلد
جمع آوری نموده که در حقیقت مجموعه‌گرانبهائی بشما رمی‌رود. با
اینکه تقدی زاده از صدر مشروطیت قاجار رأی مخالف دولتی بعلت قوارداد
مشروطیت بود و حتی به خلع سلطنت قاجار رأی مخالف دولتی بعلت قوارداد
نفت و اعتراف با ینكه (آلت فعل بوده) در افق ارعمومی موقعیت
سیاسی او متزلزل و حیثیت اجتماعی اولکه دار گردید.

گرچه بعضی‌ها معتقدند که همین اعتراض تقدی زاده کمک بزرگی بملی
شدن صنعت نفت کردوا و از حیثیت خود گذشت تا ایران حق خود برسد.
تقدی زاده با اینکه سالها مشاغل مهم و حساسی داشت هیچ‌گونه اندوخته
مالی از اواباقی نمایند و هیچ کاه در عمرش بگردش رو و سرمایه نگشت.
آگاهان معتقدند که اگر تقدی زاده گردشیا است نمی‌گشست و بقراردا دنفت
وریا است سنا و سفارت ایران در لندن خود را مشغول نمی‌گردوبهایان
کارهای تحقیقی و پژوهشی و علمی می‌پرداخت در رشته خود یکی از
نمایندگان مردان ایران بود و حتی نامش جزو محققین ممتاز
جهان ثبت می‌شد. ولی امضا قراردا دنفت و تبعیت از رژیم
دیکتا توری، تقدی زاده را از مقام علمی و تحقیقی خود بیک فرد
با زیگرسیاسی تنزل داد که در طول زندگی سیاسی خود لباس رنگارنگ
پوشیده است.

دکتر صدیق اعلم درباره تقدی زاده چنین مینویسد:
تقدی زاده تا سن ۲۷ سالگی در ایران بتحصیل و مطالعه اشتغال داشته
است. چهار سال در اقلاب مشروطیت و مجلس اول و دوم منتش حساسی
داشته و در دوره‌های سوم و چهارم و پنجم و ششم و پانزدهم بنتما یندگی
مجلس شورا یملی انتخاب گردیده است. حدود ۲۹ سال در خارج از کشور
بوده که عساک در خدمت دولت و بقیه را بتحقیق و پژوهش و خدمت
بزبان و ادبیات فارسی گذرانیده است. قریب‌ده سال وزیر و سفیر

و ۱۴ سال نما بینده مجلس سنای و مدتی هم رئیس مجلس سنای بوده است . علاقه فوق العاده ای بزبان و ادبیات فارسی داشته و نطقهای اودر مجلس و محافل ادبی و رسمی و همچنین مقا لاتش نمودا رآن میباشد . دارای شجاعت اخلاقی و صراحت لهجه بودوا ز اپراز حقیقت باکی نداشت . تقی زاده از دانشمندان معنوی بود که همدرد ادب فارسی و عربی و همدرف رهنگ مغرب زمین تبحرداشت . زبانهای فرانسه و انگلیسی و آلمانی و عربی و ترکی را خوب میدانست و شهرت اوجها نی بود .

تقی زاده از پایه گذاران مشروطیت بود . در ایران و خارج خیلی ساده میزیست . از حیث لباس و مسکن و اثاثیه منزل و غذا نهایت سادگی را داشت . مردی قاتع بود و بمال دنبیا هم دلبستگی نداشت بهمین جهت پس از گذشت ۷۰ سال از عمرش توانست در درون صاحب خانه ای بشود . طی ۹۲ سال عمر قریب ۶۰ سال آنرا در مبارزه با استبداد و ارتیاع گذرانیده است . هما زبانیا ن مشروطیت و هما ز محققین بنا مایران بوده است .

اسمعیل رائین مینویسد : تقی زاده در راه تندروهای او ایل مشروطیت قرار داشت . در رأس انجمن آذربایجان بود که حیدر عمو اغلی با او همکاری مینمود . با صدور دستور ترور محمد علیشا ه چندنا رنجک بسوی درشکه ا و پرتاب شد ولی شاهزاده ما ندو چند فراش مجروه شدند . پس از تحقیق معلوم شد توسط حیدر عمو و غلی اینکار صورت گرفته است . تقی زاده همچنین در ترور آیة الله بهبهانی مورد اتهام قرار گرفت . آیة الله ما زندرانی و آخوند ملام محمد کاظم خراسانی حکم تکفیر اورا باین شرح ما در کردند : (چون ضدیت سید حسن تقی زاده با اسلامیت مملکت و قوانین شریعت مقدسه ثابت شده است لذا قانونا " و شرعا " از عضویت مجلس مقدس منعزل است . منع از دخول در مجلس ملی و مداخله درا مور مملکت بر ملت و عموم علماء و امناء دارالشوری واجب و تبعیدش از مملکت ایران لازم میباشد . با پیدا و رامفسد و فاسد شنا سند)

پس ازوصول این تلگراف، تقی زاده از ایران خارج گردید.
در لندن مستر لینچ سرمايه‌دا رمروف با وکمک کردو پس از مدتی
پروفسور ادوارد بروون از آخوند ملامحمد کاظم خراسانی میخواهد که
حکم تکفیر تقی زاده را لغو کند. آخوندهم با وجود این میدهد ولی زیربار
لغو حکم تکفیر نمیرود. بهمین جهت اقامت تقی زاده در خارج از کشور
طولانی شد. مدت‌ها وزیر مختار ربود در خارج از کشور کار داشت.

جمال زاده در مجله روزگار رنودرباره (تقی زاده) مینویسد:
من وقتی زاده در جنگ بین الملل اول با کمک دولت آلمان روزنامه
(کاوه) را چاپ میکردیم. دولت آلمان به تقی زاده ما هی ۴۰۰ مارک
و با عضای کمیته ملیون ایران هر کدام ۴۰۰ مارک میداد. همینکه
آلمان شکست خورد و جنگ به پایان رسیداً ین مقرری که به اعضای کمیته
که شش نفر بودند قطع شد و بزمت روزنامه کاوه را چاپ میکردیم و
حتی برای معاش روزانه لنگ بودیم. تقی زاده گرفتا رموض خواب
شده بود بطوریکه اغلب پشت میز تحریر میخوابید.

وقتی به طبیب مراجعه کرد گفته شد بعلت کمبود نور آفتای است و
مقرر شد بدن او را در آزمایشگاه نور مصنوعی بدنه دولی چون یک روز
در حین انجام این نورخواش برده بود بدن خود را سوزانده بود
بهمین جهت طبیب برنامه را متوقف کرد و با ودا روهایی داد تا هرشب
موقع خواب بخورد. تقی زاده برا یعنی تعریف کردیک شب موقعی که
قصد خوردن دوا را داشته یکدست در لباس خواب و یکدست بیرون از آن
در پای تخت خواب بخواب رفته و وقتی چشم باز کرده است که شب جای
خود را به روز داده است.

تقی زاده از دوستداران کاوه است مدعا ذکر دکه مبلغی حدود هزار تومن
بکمک احتیاج هست و لوبعنوان قرض الحسنہ باشد. هیچکس جوابی
ندا دجزیکنفر تقریباً "بهمان میزانی که خواسته بودیم. وقتی تقی زاده
نا مهرا خواند گفت محل است قبول کنم زیرا این شخص از خوانین
خراسان است و در واصل مشروطیت شهرت داشت که کودکان املاک

وسيع خودرا به تركمنها ميفروش . خبر آن در مجلس چنان غوغاب پسا
کرده که از دولت خواستندا و را بتهرا ن بيا و رندومحاكمه كنند . بهمين
جهت چك را براي فرستنده اش پس فرستا دوروزنامه کاوه را تعطيل کرد .
دكتر فريدون آدميت که دبیرسوم سفارت ايران در لندن هنگام
سفيرکبيري تقى زاده بوده چنین مينويسد :

در آن موقع برسم معمول کا غذهاي شخصی اعضاي سفارت جوف پاکت
دولتي از تهران ميرسيد . تقى زاده همه را با زميكرو ميخواتدو بعد
بصا حبس ميدا د . همين شيوه را نسبت بنا مههای خصوصی آنها وبعضی
از مرا سلات اتباع ديگرکه بنشانی سفارت ميرسيد معمول ميداشت .
اين امر بحدی بشیأ عرسیده بودکه حتی مستخد مین معمولی سفارت
ميگفتند اين آدم (كريمييان) است با يد بگيرند و محاكمه اش كنند .
وقتی مطلب را بحکیم الملک گفتم با تعجب جواب دادنکندا ينجور
کارهای بدر ازا حسینقلی نواب یا دگرفته بودکه تقى زاده خیلی
كارها را ازا و تقلید ميکرد . وقتی به محمود محمود گفت (اين بود راه
ورسم همکاران نقلابی صدر مشروطیت) تکيه کلامش را تکرار کرده
تصور کنید آخوندی حقیقتی را که تقید دینی اش را از دست داده باشد
و تقید اخلاقی هم جاي ش را نگرفته باشد . پيش ازا اين ما موريت هيچگاه
بخاطر من ميرسيد که تقى زاده اين اندازه از تقوی معنوی بدور باشد .

*

دكترمصدق وتقى زاده در ميان رجال قرن اخيرا يران دوشخصيت
نا مداربودند که نقش مهمی در تاریخ ایران داشته اند . دكترمصدق
وتقى زاده سالیان در ازمشعل دارآزادی و دموکراسی در ایران بودند
ونطقهای موثری از آنها دیده میشود . بی شک تقى زاده یکی از محققین
بنا مایران بود که با پاکی و درستی زیست ولی با انتشار مطالبی علیه
او از طرف مخالفینش موقعیت سیاسی و اجتماعی او در افکار عمومی متزلزل
گردید و بعداً هم که اقرار کرد (آلتفعل) بوده از مقاومت مخصوصی تقى زاده
بسدت کاسته شد . در حالیکه دكترمصدق با ملي کردن صنعت نفت در

ایران و جهان مقاوماً لائی بسته آورد.
دکتر مصدق و تقی زاده هر دو در مجلس ب تغییر سلطنت رأی مخالف داده
و مخالف سلطنت رضا شاه بودند ولی بعداً مصدق به تبعید رفت ولی
تقی زاده وزیر و سفیر و همه کاره شد. این دو شخصیت سیاسی ایران که
عمری را با هم گذرا نیده و گاهی در کنای رهم وزمانی در مقابله یکدیگر
قرا ر میگرفتند مطالبی گفته اند که قسمتهاش از آن از مجله آینده
نقل میگردد:

دکتر مصدق - اگر در مجلس جا رونجات نمیشدن جنا ب آقا ی تقی زاده
حاضر نمیشدن خیانت عظیمی را که در دوره دیکتاتوری به میهن عزیز ما
شده بود فاش نمایند. اگر بعضی نما یندگان که دعوت بسکوت میکنند
سوء نیت نداشند لا اقل موافقت کنند که دولت در جلسه علنی بیانات
صادقانه آقا ی تقی زاده را تصدیق کند.

تا ریخ عالم نشان نمیدهد که یکی از افراد مملکت بوطن خود در یک
معا ملکه شانزده بیلیون و یکصد و بیست و هشت هزار پریال ضرور زده باشد.
وشاید ما در روزگار دیگر نزاکتی را که بیگانه چنین خدمت کند.
(مصطفی فاتح گفته از دکتر مصدق پرسید منظور که بود؟ گفت منظور
تقی زاده نبود منتها با احتراماً علیحضرت فعلی نخواستم مکنونات
ضمیر را صریحت بگویم)

هرگاه آقا ی تقی زاده که امتیازنا مهرا امضا نموده اند نظریات خود
را تنظیم نمایند نظر قوی آن است که بپاس حقوق ایشان کمپانی
موافق کنند وایجا دا خلاف نشود.

آقا ی تقی زاده در مجلس پا نزد هم گفته اند (من شخصاً راضی بتمدید
مدت نبودم و دیگران هم نبودند و اگر قصوری شده تقصیر آلت فعل نبوده
بلکه تقصیر فاعل بوده که بد بختانه اشتباهی کرد و نتوانست برگردد.)
آقا ی تقی زاده که مسئولیت را بعده داشت و از امور بین المللی هم
کاملاً "مطلع" بوده بواسطه از شبا کمپانی نفت مخالفت ننمود و
اعتراض نکرد که جا معه ملل در اختلفی که یک طرف آن شرکت نفت باشد

نمیتوانندخالتکند. اظهارا تایشان خلاف محض است زیرا در کاتباتی که با مرحوم تیمورتاش کرده اند شنا میدهدا ز تمدید مطلع بوده اند. ایشان میدانستند که درالغای قرار داد منظورا ین نبود که دست کمپانی کوتاه شود بلکه منظور تمدید قرارداد بود. پیش بینی میکردم اگر دولتی روی کار بیا یدکه خدای نکرده با آقای تقیزاده مشورت کنندسا زش با کمپانی با یکنفررئیس دولت سهل و میسر است.

هنگام معرفی دولت علّه، دکتر مصدق گفت: «تنها نقشی که میتوان برای ایشان شمرداین است که بنظریات آقای تقیزاده خیلی زیاد اهمیت میدهد. کما اینکه وقتی من درخصوص الگای حکومت نظامی بالایشان صحبت کردم فرمودند وقتی که تقیزاده با آن موافقت نموده شما چطور عقیده دارید که حکومت نظامی برخلاف مصالح مملکت است. وقتی اظهارا ت من را نسبت بهویت آقای تقیزاده استماع نمودند میهون شدن و حرفی نزدندوا میدوا رمکه درایشان موثر واقع شده باشد.

ایشان مردی هستند صمیمی و راستگو و گراندک سوء نظر داشتند هرگز اقرار نمیکردند که در برقراری حکومت نظامی آقای تقیزاده انتظار اظهار رنظر کرده اند و ایشان هم بنظریات آقای تقیزاده اهمیت فوق العاده ای میدهدند (جالب اینست که دکتر مصدق - تقیزاده - علّه هرسه نفوذ کیل مجلس بودند که بسلطنت رضا شاه رهی مخالف داده اند)

*

تقیزاده - آقای دکتر مصدق انتقادا تی از اینجا نب میکنند که چون اساس آن مبنی بر اشتباہ و انحراف از حقا بیق بوده باعتماد فهم و قضایت عالم و وجود امنی و تا حدی هم بر عایت دوستی قدیم و قدری هم در رعایت ادب محتاج جواب نمیدیم. خصوصاً اینکه تکرار یک افسانه بی اساس بوده که من ظن غرض عمدى در آنها نکرده و همیشه حمل بر اشتباہ ایشان میکردم.

شخص وارد درسیا است خصوصاً که تجربه و سنتی همداشته باشد باید هیچ وقت از جا داده تحقیق و سنجیدن دقیق مطالب خارج شده و از انصاف وعدالت

وحقا نیت انجراف بکند . خاصه آنکه متخصص تهمت با شدکه از بزرگترین معاصری است . در با ره عقدا متیا زعنواناتی را وردزبان کرده اندکه ابدا " با حقیقت مطا بقت ندا ردو مر تکب گنا ه کبیره تهمت بر اشخاص بیگنا ه و مخصوصا " شخصی که در همه عمر ملازم تقوی بوده میشوند . من صریحاً در مجلس شورا یمیلی گفته ام عیب عمدہ آن امتیا ز همان تمدید مدت بوده و ما هم راضی نبودیم ولی مصدر قدرت مطلقه در آن زمان ظاهرا " با ندیشه عدم پیشرفت درجا مעה ملل مصمم بقبول امتیا ز جدید باقی ، تمدید شدو کسی را یا رای مقاومت و امتناع نبودوا مضاء کننده و ما مورین دیگرا وزراء و اعضا مجلس کلا " مسلوب الاختیار ربوتدند . روز آخیر رئیس شرکت نفت که از موا فقت ما مورین ایرانی مأیوس شده بود پیش شا ه رفت و اجازه مرخصی خواست که به زنوب رو دodusی را دنبال کند . مرحوم رضا شاه مانع حرکت او شد بهمین جهت شاه تصمیم بر موا فقت گرفت . تا روز آخريچگا ه کلمه تمدید را نشينید . خدا را بشها دت میطلبم که ابدا " و مطلقا " واصلانه از ساقه ا مرتبنی برالغای قرار دادونه قصد تمدید آن اطلاعی نداشت و مطلقا " نظری جزا ستیقای حقوق بیشتر برای مملکت خود با حفظ مدت امتیا ز سا بق نداشته اموالی عاقبت با اضا فهشدن مدت تمدید آن رحمات ممتد و عظیم خیرخواهانه هدرشدو مجبوریت و اضطراربا عث انجا م آن سندگردید . درا متیاز دا رسی تا ۲۷ سال دیگر بقیه مدت بود . حال که بحمد الله ده سال پیش از انقضای مدت امتیا زنا مهدا رسی ، اقدا مبآزادی از آن قیود بعمل آمد . اما روایت ایشان از قول آقای علّه که من هواخواهی از حکومت نظامی کرده ام اکر صحیح باشد ، چون خاطرمندی یدکه چنین اظهاری با ایشان کرده باشم . اگر حکومت نظامی مطابق قانون اخیر بود که حکومت ضروری بداندو مجلس تصویب کندا لبته چنین حکومت نظامی غیرجا یز نیست و قانون آنرا با یدمجلسین رهی بدھند . تا زه آنهم هواخواهی نیست بلکه امکان وجواز آن بوده است .

تقی زاده در خاطرا تشن مینویسد : دکتر مصدق آدم بکدند و لجباری بود .

من مخالف عقیده ا و نبودم و حا لاهمنیستم . آن کارهای که ا وکرد
بنظر من عیبی نداشت ا ما یکقدری افراط داشت . خودش آدمدرستکار
وا مین و وطن پرست بودو کارهای همکه بر ضد کمپانی نفت کرد همه
نا حق نبود برای آنکه کمپانی خیلی نا حق رفتار میکرد . حق ایران
را نمیداد . آنچه مطابق ا متیا زنا مهبد میدادند ولی حق نبود .
نمیخواستند چیز قابل با ایران بدهند . این بود که رضا شاه بجان آمد و
امتیا زنا مه را فسخ کرد بعد ا متیا زنا مه جدید درست کردند که با زهم
حق ایران را نمیدادند . عیب کا ر مصدق این بود که خیلی افراط میکرد .
هوچی گری میکرد . جنجال بپا میکرد . مردم را بر ضد انگلیس بصورتی
تحریک کرد که قطع را بظنه نمود .

نظیرش در زمان ما هیتلر بود . که مردم را بر ضد یهودیها تحریک میکرد
هر کس دها نش را بازمیکرد میگفتند یهودی است و همه میترسیدند .
دکتر مصدق هم این نظر کرد . ازا این جهت در بروپا کاند افراط نمود .
آخرش هم خوب نکرد میخواست پاشا را از میان بردارد . آنوقت
اغتشاش میشد و دست کمونیستها میافتد . اگر اینکا راهی آخر را نمیکرد
شايدا مروز هم بود .

اوریشهاینها (انگلیسها) را کند . شاه هم ذلیل شده بود . تسلیم شده
بود . خیلی عاجز شد . ذلیل ترین مخلوق مثل موش شده بود . هر چهار و
میگفت در ا طاعت محض بود . اگر مصدق این نظری اوضاع رانگاه میداشت
خیلی بهتر از آن بود که ریشه را بکند . تقصیر خودش بود . مثلًا "برای
اینکه مجلس را تابع خودش کرده بود مجلس سنا را هم منحل کرد .
با لاخره مجلس قوهای است ، چه مجلس حقیقی و چه غیر حقیقی . اما مجلس
را از میان برداشت . اول سنا را بعد مجلس را . اینکا ربد ردا شاه خورد .
وقتی هردو مجلس رفت قوه حاکمه بر حسب قانون اساسی و بر حسب طبیعی
از آن شاه میشود یعنی حکم ، حکم پادشاه میشود . این بود که عاقبت آن
حکم را فرستاد و معزول شکردو زا هدی را ما مورکرد و غوغای برخاست که
ا و حقند ا ردولی پیشرفت نداشت . اگر مجلس بود مردم را تحریک میکرد

وهرچه میخواست بر پردازش امکان نداشت . ا و هرچه میخواست میکردند . این
جا را خبط کرد . در مخالفتش با شاه ا فرات کرد . در ۲۳ مرداد دوقتی شاه
اورا معزول کردا و خواست که شاید او را از میان بودا ردوختی او را
بگیرد . آن بودکه فرا رکرداری رفت بفرنگستان . یک قدری تنندی شد .
همچنین این توده ایها خیلی قوت پیدا کردند . شاید اکثر مردم نمیدانند
که سبب عدمه قوه مصدق ، آمریکا ئیها بودند . آنها با اینکه رفیق انجلیسها
بودند جلوی انجلیسها را گرفتند که مداخله نظا می نکنند .

آنها پس از قطع رابطه قشونشا ن را آوردند تزدیک بصره اگر آمریکائیها
نبودندوا رد میشدند . من یقین دارم که قشون پیا ده میکردند دولی
آمریکا ئیها موافق نکردند . انجلیسها خیلی دلشان سوخته . سفیر
آمریکا بمن گفت ما با آنها گفتیم حق با شماست ولی ما غیرا زاقدام
جنگی در همه چیز با شما موافقیم . این بودکه دشمن آمریکا ئیها شدند .
وقتی نوبت کانال سوئزر سیدا انجلیسها محربا نه با فرانسه و اسرائیل
توطئه کردند و به آمریکا هم گفتندوا یعنی هم گفت ما غلام آمریکانیستیم .
آمریکا هم خود را کنار کشید در نتیجه آنها با افتتاح بیرون رفتند .
مرحوم لسانی در جلسه ملل متحده بود که مصراش کا یت کرده بود . میگفت
تمام نمایندگان سازمان بناما یندگان انجلیس و فرانسه مثل سگ
نگاه میکردند حتی روسها با آمریکا پیشنهاد کردند و تا این قشون
بفرستند آنها را بیرون کنند . البته آمریکا با روس همکاری نکرد .
آمریکا و شوروی با کلنی با زی مخالف بودند . در جریان آخر حکومت
صدق هم اگر آمریکا نبود زورشا ن بمصدق نمیرسید بحرف این (شاه)
کسی گوش نمیکرد ، از قرار یکه شنیدم آنها به بهبها نی و فلان ...
نظا میها پول دادند و تحریک کردند و دیگر غوغای آغاز شد .

صدق افراط را بحائی رسانید که از حدگذشت . همه حرفها بیش که با طل
نبود . مصدق وقتی با آمریکا رفت ، حقه ها دارد . در نیویورک بمریضخانه
رفت برای اینکه از ملاقات با ایرانی و آمریکائی اجتناب کند .
وقتی مجلس سنا تأسیس شد از روزا ول من رئیس شدم ازا ول بامن بنای

مخالفت را گذارد . بمصدق تلفن کردم که انشاء الله کارنفت اصلاح بشود میگفت اینها ملی شدن را قبول کنند من حرفی ندارم . خیال میکرد که آنجا یک انگلیسی پهلوی من نشسته است . روزی که میخواست کا بینه اش را معرفی کند من رئیس بودم که بیان خواه هر زاده اش بتو من نوشت اجا زه میدهیدا ین آقا را بیا ورم خدمت شما آشتی بشود ؟ جواب دادم بلی . گفتن خود مصدق و ادارکرده است . وقتی جلسه تمام شد را هروگفت اجا زه بد هید هم دیگر را ببوسیم . بوسیدیم و رفتیم توی اطاق . مکی ویکی دونفر دیگر هم آمدند . مکی گفت این ملی شدن نفت از فلانکس است . مصدق گفت بلی او گفت مجبوری بود و ماقبل نداشتم . خودش باطل است . پس عده از بیان فلانکس ملی شدن نفت ناشی شده ولی از آنجا که بیرون رفتیم قلبش صاف نشده بود . خیلی شهرت طلب بود . حکیم الملک با او خیلی بد بود و میگفت تما محققه بازی است . ما با اتو مبیل بمجلس شورا یملی میآمدیم ولی او با اتو مبیل نزدیک میدان بها رستان میآمد و در آنجا پیاوه میشد که مردم دست بزنند . خیلی عواطف فریب بود ولی دلیل نمشود آدم بدی نیست . از عوام فریبی خوش میآمد اگر کس دیگری بود . در دنیا که مردم با وترجهی میداشتند با او دشمن میشد . البته کاری کردن خوب بود . نیتش هم خوب بود . خدا سلامت شد .

وقتی هم دکتر مصدق فوت کرد تقدیز اده طی نامه ای بدکتر مرتین دفتری داش چنین نوشت :

از واقعه مصیبت با ری که واقع شداینجا نب بقدره متاثر واندوه گین هستم که به بیان ش قدر نیست . وفات مرحوم دکتر مصدق بیش از اندازه با یعنی نب موثر کرده و میتوانید تشخیص بد هید که احساسات من نسبت با یعنی رفیق و دوست قدیم خود مچه اند ازه بوده و هست که بحقیقت از بیان احساسات خود را صرفا جزم . آن مرحوم رفیق قدیم و دوست دیرین من بودوا لبته میدانید که بیش از پنجا ه سال روابط دوستانه و همکاری ما با علی درجه بوده و از مان دوره اول مجلس شورا یملی دایما " با

آن مرحوم نزدیک و همقدم و همکار بوده ایم و این واقعه ضربه عظیمی
بمخلص وارد ساخت.

*

تقی زاده وجبهه ملی - در انتخابات زمستانی دوره بیست‌نایدگان جبهه ملی تصمیم‌بشرکت در انتخابات گرفتند ولی بعنوان اعتراض بجریانا انتخابات در مجلس سنای که بکار را دامیداً متحصل شدند. تقی زاده که رئیس‌سنای بود جلوی آنها را نگرفت. در مهرماه ۱۳۲۵ خبرنگار روزنامه نیویورک تا یمز با تقی زاده مصاحبه می‌کند که او می‌گوید برخلاف تبلیغاتی که برای ترساندن آمریکائیها "جبهه ملی را از انتخابات خارج کرده"، جبهه ملی ها هرگز کمونیست نیستند. این مطلب به اطلاع شاه میرسد و علاوه بر این درباره عدم رضا پیش‌شان را از این بیان باطل اعلام شد. رئیس مجلس سنای میرساند که در پاسخ طی‌نامه‌ای چنین مینویسد:

"اینکه نوشته است فلانی گفت که نسبت بروش دکترا مینی در برابر انتخابات خوش بین نیست صحیح نیست. اینجا نسب مانند همیشه گفته ام تا خیراً جراحت انتخابات اگر برای ترتیب طرحی برای آزادی و صحت کامل انتخاب باشد شاید فی حد ذاته (ولو آنکه شاید با منطق قانون اساسی موافقت کامل نداشته باشد) قبل ملامت نیست. ولی اگر این منظور بعمل نمی‌آیدیا تا خیر برای تامین آن نباشد (چنان‌که عقیده غالب بین مردم حقاً) یا بخطا چنین است (تا خیر جایز نیست). در برابر آزادی انتخابات آنچه آن شخص خبردا دهد تما ما "صحیح نیست".

من هیچ وقت نگفته ام که "مولا" در ایران انتخابات به تمام معنی آزاد هرگز بعمل نیای مده، زیرا که اولین و دومین مجلس شورای ملی و تا حد انتخابات مجلس سوم و همچنین انتخابات دوره اول مجلس سنای کامل آزاد بوده و انتقام بی نبود و برا رأی ملت بعمل می‌آمد.

من نگفته ام که مردم هیچ‌گاه آنطور که شایسته است از انتخابات استقبال نکرده اند و علت عدمه آنست که نسبت به انتخابات خوش بین نیستند در صورتیکه مردم استقبال زیاد ندانند، و اگر انتخابات برفرض محال

روزی آزا دشودا ستقبال عمومی چندین با رمضا عف میشود . ولی فعلا بهوا سطه اینکه آزا دنیست و مدتی است که آزا دنبوده مردم خوش بین وا میدوا رئیستندو تیز من نگفته ام که از رویه آقای دکترا مینی خوش بین نیستم .

راجع به جبهه ملی آنچه نوشته انددا رای اشتباه است . من بطورکلی در با ب همه آنها نگفته ام که "صدر صدیک جبهه ملی با تمايلات شدید نا سیونا لیستی هستند" واصلاهمه و حتی اکثر آنها را شخصاً نمیشناسم . فقط گفتم که همه آنها تمايل کمونیستی ندارند و بعضی هارا می دانم که از آن جنبه دورند ، ولی البته افراد مختلف و متفاوت دارند ممکنست بعضی عناصر افراطی در میان آنها وارد شده باشد ولی گمان نمی کنم کمونیست باشد . البته صلاح نیست که این تندروان کم تجربه و خارج از اعتدال و گاهی غیرقا بل را همدستی دستی کمونیست بخوانیم و بدأ من کمونیستها بیندازیم . بنظر اینجا نب مشکل نیست بسیاری از آن جمع را جلب کرده و برآمدها وقت وصلح آورده اند بیت کرد که البته این روش نتیجه بهتری ازشدت و خصومت با آنها توانندداشت .

آنچه من آنجا وهمه جا و بکرات و صدر تبه گفته ام و هنوز بطور قطع و جزم این عقیده را دارم و در موقع مختلف سه چهار ربا حضوراً و مستقیماً بحضور همایونی عرض کرده ام اینست که خوبست که محفا امتحان هم باشد ولواقلایکبا ربگذا رندا نتخابات انجمن بلدی آزا دوازجا نب ملت بعمل آیدتا معلوم گردد که آیا عناصری کمونیست و افراطی (نه تندرو وجا هل که احتراز پذیر کا مل نیست) بعده معتقد به وارد میشودیانه و اگر وارد شدن بدون هیچ سرو صدا و زحمتی وزارت کشور می تواند آن انجمن را منحل و انتخابات را تجدید کند و اگر نتیجه آن ورود عناصر اشتراکی فسا دانگیز نشده آنوقت بگذا رند مجلسین هم بهماین قرار (البته با شرط سوا دنرا انتخاب کنندگان) انتخاب شوند . در اظهارا را داد خالصانه واعتقاد به خوش نیتی اعلیحضرت همایونی قصور نکرده و آنچه عقیده داشتم بی غرض نه گفتم .

درخاتمه میخواهم عرض کنم که بنظر اینجا نب آقای "سالیسبوری" با لنسپه شخص فهمیده و پخته‌ای آمدوتصور می‌کنم بهتر باشد اینگونه اشخاص را بگذاراند آزادانه و به تنها ئی بین مردم از هر طبقه رفته و کسب اطلاع کنند که یقین دارم نتیجه آن نسبت بمقام عالی شخص رئیس مملکت حسن عقیدت عما مهبا شد و ضمناً "برای آمریکا ئیه‌اهم قابل اعتماد بوده و تصور نشود مذاکرات اوبا مردم تحت کنترل بوده و آزادانه نبوده است .

*

تقی زاده هنگام عضویت مجلس سنای درگذشت . ازا و تجلیل فراوان شد . طرفدارانش اورا علامه بزرگی میدانند که نقش مهمی در استقرار آزادی و دمکراسی در کشورداشتند . به زبانهای فرانسه و انگلیسی و آلمانی و عربی و ترکی و فارسی تسلط کامل داشت . مخالفینش امضا قرارداد ۱۹۳۳ او (آلتفعل بودنش) را بزرگترین نقطه ضعف اودانسته‌واين امضاء را ناشی از ضعف یا همبستگی اوبا سیاست انگلستان میدانند . بهرحال جزو شخصیت‌های معروف تاریخ معاصر ایران بود . هیچ‌گونه مال و منالی جزتاً لیفات مهم سیاسی و ادبی و علمی از خود بجا نهاد .

*

میرزا ده عشقی مدیر روزنامه (قرن بیستم)

یکی از روزنامه‌نگاران با شهامت که در اول حکومت سردا رسپه تروورش دمیرزا ده عشقی بود که اشعار در همه محافل تهران دهان بدھان میگشت . از جمله شعر معروف اودرباره مجلس چهارماست که گفته بود (این مجلس چهارم بخدا ننگ بشر بود)

عشقی فرزند سیدا بوالقاسم همدانی بود که در جنگ بین الملل اول در کنار آزادیخواهان بمعها جرت پرداخت و با قرارداد ۱۹۱۹ و شوقاً لدوله بشدت مخالفت کرد . اوبا محمدحسن میرزا ولیعهد همکاری داشت . عشقی در مدرسه آلبانی زبان فرانسه را فراگرفته و مدتی همنزد

یک با زرگان فرانسوی بشغل مترجمی پرداخته بود . عشقی مدتی در استانبول بسرمیبردو (اپرای رستاخیز شهریاران ایران) را در آنجا نوشته در تهییج حس غرور ایرانیان اثربسازی داشت که بخصوص زرتشتیان بپاس تهیه‌هاین اثردوگلدان نقره باو اهدا کردند . مدتی (نا مه‌عشقی) را در همدان انتشار داد . (قطعه کفن سیاه) را در مظلومیت زنان ایران و روزگار رسیاه آنان سرود . عشقی که جوانی مبارزه شدید و طنخواه بود آنقدر در فشا ر مرتعیین و مستبدین قرار داشت که چنین سرود :

باری از این عمر سفله سیر شدم ، سیر تازه جوانم ز غصه پیشدم ، پیر یکی از مقاالت تندا و در روزنا مه قرن بیستم (عید خون) بود که بعلت حمله شدید به وثوق الدولدرا مضا قرار داد ۱۹۱۹ مدتی بزندان افتاد و چنین سرود :

این که بینی آیدا زگفتار عشقی بوی خون
از دل خوبین ، این گفتار می‌آید بر رون
عشقی با گروه اقلیت و ملک الشعراً بها رور حیم زاده صفوی همکاری نزدیک داشت و در روزهای آخر عمر کرا را "گفته بود که مرا خواهند کشت و خواهی خود را برای آنها می‌گفت که قصد ترور را ورا دارند . پس از مرگش ملک الشعراً در مجلس نطقی کرد و در با ره ترور عشقی چنین نوشته :

عشقی مردوا زا این مملکتی که هیچ وقت روح حساس وی از آن خشنود نبود بسرای دیگر شتافت . عشقی جوانی بود ۲۸ و ۲۷ ساله نشر را خوب مینوشت . قریحه شا عری او در مهاجرت تکمیل شد . عشقی با جمهوریت مخالف بود . و یکی از رشیدترین و پرکارترین دوستان ما بشمار می‌آمد . عقیده شا بت و راسخ آن جوان ناکام در احتراما صول حکومت ملی و پاس قانون اساسی و مقاومت در برابر استبداد و جباریت گواهی صادق است . بیست روز قبل از مرگش خواب دیده بود که کسی اورا در شمیران با گلوله زده و اورا بنظمیه برده و در یک اطاق مخرب به برده است

ورخنه‌های اطاق مسدودشده است. عشقی را صبح پنجه‌شنبه با گلوله زدندوازخانه بمریضخانه نظمیه برداشت. اورادر مریضخانه دیدم که مرا خواسته بود. معلوم شد گلوله به تهیگاه طرف چپ در زیر قلب خورد و در میان تهیگاه مانده بود. وقتی مرا دیدگفت زودتر مرا آزاد ینجا ببرید مریضخانه آمریکائی.

او گفت مرا ببوس که جز توکسی را ندارم. اورا بوسیدم و بعد از چند ساعت که از الیم‌ترین ساعت عمر من بشما می‌رسد آن محظوظ بیگناه‌جان تسلیم نمود. از ضربت خوردن تا مردن عشقی چهار رسانه از طول کشید. در دخیلی شدید بود که می‌گفت یک گلوله دیگر بزنید و آسوده‌ام کنید. عشقی مردو لی یک نامزنه‌وجا و دان از عشق و جوانی و شعر و قریحه و هوش و عقیده‌ای خود باقی گذاشت. تشییع جنازه‌ای که ازا و بعمل آمد در تاریخ هیچ شاعر ملی سا بهمن دارد. مرگ هیچ شاعر و نویسنده‌ای در دنیا بقدر مرگ عشقی دل هموطنان را کباب نکرده و هیچ شاعری هم بدیخت ترو مظلوم ترا ز عشقی نزیسته و بیرحمانه ترا زا و کشته نشده است.

فرخی یزدی (ما ده تاریخ) تروز عشقی را با قطعه (عشقی قرن بیستم)
چنین سروده است:

دیو مهیب خودسری، چون ز غصب گرفت دم

امنیت از محیط ما رخت ببست و گشت گم

حربه و حشت و ترور، کشت چه میرزا دهرا

سال شها دتش بخوان (عشقی قرن بیستم)

مدارس و دسته‌اقلیت اعلانی منتشر کردند که هر کس می‌خواهد از جنازه یک سید غریب و مظلوم تشییع نماید صبح بمسجد سپه‌ها لارحا پرشود. که حدودسی هزار نفر شرکت کرد و جنازه را در این بابویه بخاک سپردند. بدنبال قتل عشقی مدیران جراید در مجلس متحصن شدند. پس از همه ماه سردا رسپه شخصاً به مجلس آمده قول داد که امنیت جانی همه آنها تضمین می‌گردد تا از تحصن خارج شند.

متن نامه مدیران جرایدی که در مجلس متحصن شده بودند چنین است:

نظر بوضایت غیر عادی و سوءقصدی که اخیراً "بیکی ازنویسندگان و طرفداران حزب اقلیت بوقوع پیوسته و نظر با نوع تهدیدات دیگری که نسبت به مدیران جراید طرفدار اقلیت بعمل آمده و می‌یدا مضاء" کنندگان ذیل از نقطه نظر عدم ملتی جانی در مجلس شورای اسلامی تحصن اختیار می‌ینما بیندوضمنا خاطر محترم را متذکر می‌شوند که تحصن مجبور فقط برای احتراز از وقوع در معرض خطر حتمی بتوانیم قضیه سوءقصد بر فیق بیگناه خود عشقی را تعقیب نموده و موفق شویم که دولت را با نظرات مجلس ملی که حقاً در مروری می‌تواند در اعمال دولت نظارت و تفتیش داشته باشد و ادا رکش جنایت و بدست آوردند محركین اصلی آن بنمائیم و در پیش با رگاه عدالت ملی، در مقام منشر قضايا مربوطه باین جنایت که جزو منظورات ملیه فعلیه است بدون رادع و ممانع رسمي و غیررسمی چنانچه در موقع نشرشما ره روز جمعه روزنا مه سیاست از طرف نظمیه معمول شد، برآمده و از حقوق عمومی و خصوصی خودکه طبق قانون مطبوعات در استفاده از آن آزاد ممیباشیم استفاده ننماییم.

مدیران جراید اقلیت متحصن در مجلس رسا مدیر قانون - عباس اسكندری مدیر سیاست - رحیم زاده صفوی مدیر آسیا وسطی - فخر الدین شهاب مدیر روزنامه شهاب، فرخی یزدی مدیر روزنامه طوفان - کوهی کرمانی مدیر نسیم صبا - قدیری مدیر قرن بیستم - ملکزاده مدیر تازه بهار.

علی اکبر سلیمانی در مقدمه دیوان عشقی مینویسد:

درسه راه مدرسه سپهسا لار میرزا ده عشقی خانه ای اجاره کرده بود که اکثر روزها ملک الشعرا به ربانجا می‌مدد و برسودن اشعار و نگارش مقالاتی می‌پرداختند. در اوایل خرداد سال ۱۳۰۳ ملک الشعرا بهار

به عشقی میگویدچون ما دریک مبارزه سیاسی هستیم ازنطراحتیاط
یک اسلحه و ۱۴افشنگ توسط میرزا حسن خان بشما میدهم که همراه داشته
باشد. در آن موقع تازه میرزا محسن خان در تأثیرات استخدا مشده
بود. یکروزکه محrama نهواردتا مینات میشود میبیند که سرهنگ سپهیلی
رئیس تا مینات به (برهان) رئیس یکی از قسمتها میگوید حسب الامر
سرتیپ درگاهی رئیس نظمیه با ید عشقی محrama نهار زبین برود. او خیلی
نا راحت شده بمنزل رفته جریان را به عشقی میگوید که عشقی فوق العاده
مضطرب میگردد. فردای آتشب میرزا محسن خان می بینند و نفر مقابل
خانه عشقی ایستاده میگویند اهل همدان هستیم و از سردار اکرم همدانی
شکایت داریم و میخواهیم کا غذ خود را بمیرزا ده عشقی بدھیم. او کاغذ
را از آنها گرفته به عشقی میدهد. روز بعد که عشقی وارد حیاط منزل
میگردد سه نفر را در حیاط شده میگویند برای جواب کا غذا آمده ایم.
عشقی آنها را با طاقت خود دعوت میکند. در حالیکه یکنفر را آنها توضیح
میداده دیگری از عقب عشقی را با گلوله هدف قرار داده بلطف اصله فرار
میکنند. عشقی فریا در زمان خود را بکوچه میرسا ندوه مسایگان را بکمک
میطلبید. محمدخان هرسینی نوکر مخبرالدوله یکی از سه نفر را بنام
ابوالقاسم بهمن پسر ضیاءالسلطان و برادر میرزا علی اکبر بهمن
دستگیر مینماید. در این موقع ما مورین نظمیه میرسند و آن دونفر
را با خود به تا مینات میبرند و دولی دونفر دیگر که همراه پسر بودند
متوا روی میشوند. آن دونفر بحسب میر وند و کسی که ابوالقاسم خان را
دستگیر کرده بود چهل روز حبس مجرد میکشد. عشقی را به بیمارستان
شهریانی میبرند که ابوالقاسم را برای مواجهه نزد او بردند. عشقی
گفت این ما در قحبه سرم را گرم کرده و فریقش مرا زد. میگویند دونفر
همدستان او یکنفر پا سبانی بوده که لباس شخصی پوشیده و دیگری
احمدخان برادریکی از امراء زمان رضا شاه بود که پس از قتل عشقی
قشون را ترک گفته و حالت جنون با ودست داده و بصورت درویشان سر
به بیا با نمیزند.

فرخی یزدی مدیرروزنامه (طوفان)

یکی از روزنامه‌نگاران رشیدی که در زمان سلطنت رضا شاه بزندان افتاد و بطرزنا معلومی در زندان درگذشت (فرخی یزدی) مدیر روزنامه طوفان بود. او در یزد متولد شده و تحصیلات را تا سن ۱۸ سالگی در مدرسه آمریکائیها طی نموده و پس از پیادا یش حزب دمکرات یجمع آزادیخواهان یزدرا ین حزب پیوسته و قریحه شعری داشت و شاعر رنگی می‌سرود.

مطالمو تعذیات ضیغماً لدوله قشقاًئی حاکم یزد که مردم را به شنگ آورده بود موجب شد که فرخی اشعاری بر علیه اوبسرا ید. حاکم از اشعار فرخی بشدت عصبانی شده دستور دستگیری او را داد. در زندان باشلاق، آنقدر بپایش زندن که تا مدت‌ها پا و ساقه‌های پا پیش ورم کرده بود. بعلاوه حاکم دستور داده بود که دهان فرخی را با ناخ و سوزن بدوزند. اوسرا نجام توانست از زندان بگریزد و شعری درا ین با ره سرو دکه چنین است:

شرح این قصه سنوار زدولب دوخته‌ام

تا بسو زد دلست از بهردل سوخته‌ام

فرخی در تهران روزنامه (طوفان) را تأسیس نمود و با قرارداد و ثوق دوله بشدت مبارزه کرد. پس از اینکه سردا رسپه بحکومت رسیدا و بمبارزات خود را میداد تا اینکه بکرمان تبعید گردید. در آنوقت تیمورتاش والی کرمان بود که برای عفو فرخی وساطت کردوا و با ردیگربتها ن آمد و ازیر دینما یندکی مجلس انتخاب شد. در مجلس دوره هفتم که در رمان سلطنت رضا شاه فعالیت داشت به مخالفت‌ها ئی پرداخت و این اشعار را سرود.

به ویرانی این اوضاع هستم مطمئن زان رو
که بنیان جفا و جور بی بنیاد میگردد

*
هر کس نکند تکیه برافکار عمومی

اورا خطر حادثه مغلوب نماید
چون احتمال میدا دکه مبارزا تش موجب شود که جا نش را بخطر اندازد
با دریافت گذرنا مه مسکورفت وازانجا خود را به برلن رسانید.
ای مسختی را در آنجا میگذرا نید که این اشعار ازان ایا است :
هنگام جوانی بخدا پیرشدم
از گردش آسمان زمین گیرشدم
ای عمر برو که خسته کردی مارا

ای مرگ بیا ز زندگی سیرشدم
بعلت مقاومتی که برای روزنا مدها مینوشت و اشعا ری که میگفت مورد
تعقیب دولت وقت ایران بود و رضاشا ه دستور داده بود که او را از آلمان
تحویل بگیرند و گذرنا مه امش را الغوکنند . ولی اینکار عملی نشد .
پس از چندی بفرخی اطمینان داده شده با زگشت او با پیران خالی از
اشکال است .

فرخی با پیران مراجعت میکنند ولی سرودن اشعارا و علیه رژیم ادامه
داشته که مورد تعقیب قرار گرفته اورا بزندان قصر میبرند که این
اشعار ازان ایا ممیباشد :

یک چند بممرگ سخت جانی کردیم
رخساره به سیلی ارغوانی کردیم
عمری گذراندیم به مردن مردن
مُردم به گمان که زندگانی کردیم
در سالهای آخر عمر چنین سرود :
زندگی کردن من مُردن تدریجی بود
هرچه جان کنده ننم، عمر حسا بش کردم

مکی در با ره فرخی چنین مینویسد:

در مجلس دوره هفتم اقلیت از دونفر تشكیل میشید کی محمد فرخی نما ینده یزد دیگری محمود رضا طلوع نما ینده لاهیجان که با کمال رشادت صحبت میکردند. نما ینده گان اکثریت جلوی حرفهای این دونفر را میگرفتند. فرخی در یک جلسه گفت بگذا رید من حرفها یم را بزنم و از حقوق خودم دفاع کنم که اکثریت ما نع میشد. حتی در یک جلسه علنی حیدری نما ینده سا و جبلاغ سیلی محکمی بگوش فرخی نواخت که خون از دما غا وجا ری شد و فرخی فریا دکشید که (وقتی در مرکز شغل قانون اساسی که من مصونیت دارم مورد ضرب قرار میگیرم معلوم است که در خارج چه سر من خواهد آمد.) طلوع همکارا و میگفت وقتی درا ینجا که مأ من آزادی است اگر من حرف نزنم پس کجا حرف بزنم. ما با یدا ز پشت همین تریبون بگوشیم که فلان وزیر حق ندارد مردم را در محبس خصوصی خودش حبس کند (منظور سرتیب بوذر جمهوری وزیر فرو ائتمامه بود که مدیر کل وزارت خانه را مفروض کرده و در همان وزارت خانه اورا زندانی کرده بود) وقتی جلوی صحبت او گرفته شد فرخی اعتراض کرد که زوار با وگفته بود خفه شو که دیگری گفت دولت را سؤال کنید. یا استیضا حکنید که هردو مورده حمله قرار گرفته اما جلسه خارج گردیدند. این جریانا تا دامداشت تا فردای آن روزی که مجلس داشت تمام میشد فرخی از راه شوروی عازم آلمان گردید. در آنجا تیمور تاش فرخی را دید و با واطمینان داد که با یران بیا ید و بهیچوجه نسبت با و نظری نیست. فرخی با یران آمد و حضور شاه با ریافت و موردن تقدملوکانه قرا رگرفت. چند سال با ینموال گذشت و کسی را با او کاری نبود تا اینکه آقا رضا کا غذ فروش که ازا و پول کا غذروزنا مه را طبکا رسود (بدستور شهر با نی) ازا و شکایت کرد و چون او وهم حاضر نبود باطلیکا ران مصالحه کنید و "بزندا ن ثبت رفت. با اینکه دوستا نش میخواستند قروض او را بدنه تدمور دهند قبول دستگاه قرار نگرفت. در زندان قصر در شب ۱۴ فروردین ۱۳۱۶ مقداری تریاک خورد و بدیوا رزندان چنین

نوشت :

میروم ا مشب با ستقبا ل مرگی مرد وار
تا سحرگان با زندگانی جنگ خونین میکنم
نا مه حقگوی(طفوان) را بازای مدام
 منتشربی زحمت توقيف و توهین میکنم
میروم در مجلس روحانیون آخرت
وندر آنجا بی کتک طرح قوانین میکنم
وقتی مقامات زندان از جریان با خبر میشوندا و رانجا ت میدهند .
چون مطالبی علیه دیکتا توری بزبان میآورد بعنوان توهین به مقام
سلطنت پروندهای برای تشکیل میدهند و سرانجام اوراد را در دادگستری
به ۳۵ماه زندان محکوم میکنند . کرارا آرزوی مرگ کرده و چنین سروده
است :

زین محبس تنگ درگشود مرفتیم
زنگیریستم پاره نمودم رفتیم
بی چیزوگرسنه و تهیdest و فقیر
زانسان که نخست آمده بود مرفتیم
فرخی را مدتی بزندان قصر در کریدور شماره ۴ با طاق ۲۳ منتقل نمودند
که وضع بدی داشت و چنین سرود :
لایق شاه بود (قصر) شه هرزندانی
حاکم جامعه گرملت و قانون باشد
فرخی از کرم شاه شده (قصر) نشین

بتواین منزل نو فخر و میمون باشد
در آخرین روزهای عمر فخری اشعا رتندی در زندان میسر و دکه یکبار
اورا در زندان مضروب ساختند . یکبار در غذای او سمریختند که او از
خوردن غذا امتناع نمود . سرانجا م (پژشک احمدی) با آمپول هوا بعمر
او پایان داد . ولی در کزارش پژشک قا نوئی هست که (در تاریخ ۱۳۱۶/۷/۹)
بمرض مالاریا و نفریت فوت کرده است . چند بیت یکی از اشعا را در

زندان چنین است :

بزندان قفس مرغ دلم چون شا دمیگردد
مگر روزی که از این بندگم آزاد میگردد
زا شک و آه مردم بوی خون آید که آهن را
دهی گرآب و آتش دشنه فولاد میگردد

× × ×

ابراهیم خرائی مینویسد :

محمود رضا طلوع که از طرف مردم لاهیجان بنما یندگی مجلس انتخاب شده و همراه فرخی اقلیت کوچکی در مجلس تشکیل داده بودند از آزادیخواهان گیلان بود که در قیام جنکل کمیسر قضائی نامیده میشد. او مدیریت روزنامه طلوع را بعهده داشت که توقيف گردید. اور سفرش با روپا از راه مسکوم را جعت کرد و بعلت اینکه آرا مگاهلنین را دیده بود مورد غضب رضا شاه قرار گرفت. دریکی از شرفیا بیها بر خلاف انتظار رضا شاه گوش را گرفته بختی فشاردا دکه از این عمل دوراً زنرا کت مدتها رنج میبردویه مداوا پرداخت.

پیشه وری در با ره فرخی در زندان چنین مینویسد :

بر عکس تیمورتاش که خیلی ضعف از خودنشان داده بود، باقدرت بود. از پنجره زندان خود بتما مزندانیا ن میگفت (من فرخی دهن دوخته، نما ینده مجلس و مدیر روزنامه طوفان هستم. مرا برخلاف قانون توقيف نموده با ینجا آورده‌ام. بمن تأ مین جانی داده از روپا آورده‌ام. حا لامی بینید که برخلاف قول خود توقيف کرده‌ام).

در زندان قصر همیشه نبردوم با رزه مینمود. یک روز آفتاب به سوراخ شده را جلوی افسر کشیک آنداخت و گفت (ا قلابد هید آفتا به کشور شاهنشاهی را تعمیر کنند. عجب است که زندان شاهنشاهی آفتا به شاهنشاهی نداشته باشد).

فرخی از احدي کمک و معاعدت نمیپذیرفت. لباس و کتاب و حتی پتو

وسایر ما یحتاج خود را فروخته بود، غیرا زیک رب دوشای مبرکه نه ویک
کلاه فرسوده لباس دیگری نداشت. ولی روحیه اش خیلی قوی و محکم
بود. ما نندھمیشه خود پسند و مغورو و خوش معاشرت و دقیق بود، فرخی
میگفت من مثل شما نیستم تبررا از ریشه نمیز نم برای خود را فراری
میگذارم. گفتم چرا ازا روپا برگشتی؟ گفت در مسکو با مخراجی کد
میدانند نمیتوانستم قناعت بکنم از سفارت ایران خرجی خواستم
گفتن فقط درا روپا میتوانیم بدھیم به برلین رفتم آنجا از سفارت
ایران قدری خرجی گرفتم و خود را در حما یت مطبوعات آلمان گذاشت.
من اشتباه نکرده بودم بمن تأ مین جانی دادند ولی بعد از مرآ جمعت
سختی زیا دکشیدم. مدتی در گارا ژمنزل داشتم. نوکر مرآ توقيف
کردند نمیگذاشتند با دوستانم معاشرت کنم. هر کس نزد من میآمد پای
استنطاً ق میرفت.

درا شرکزا رشات ارباب گودرزی یکی از زندانیان عادی قصر را
فعیع ترین وضع بدرو و زندگی گفت. حتی مزارش هم معلوم نیست
کجا است.

*

ملک الشعراً بـها ر مدیر روزنـا مـهـنـوبـهاـ

فعل در راستی گواه مـبـسـ

راست گفتم همین گناه مـبـسـ

گـفـتـمـ اـزـ رـاسـتـیـ بـزـرـگـ شـوـمـ

درجـهـاـنـ اـینـ یـکـ اـشـتـبـاـهـ مـبـسـ

ترـکـ سـرـکـرـدـهـاـ مـبـرـاـهـ وـطـنـ

دست در آستین گواه مـبـسـ

محمد تقی بـها ر فـرـزـنـدـ مـحـمـدـ کـاـ ظـمـ صـبـورـیـ اـزاـهـالـیـ کـاـشـانـ کـهـاـ زـطـرـفـ
ناـصـرـالـدـیـنـ شـاـهـ بـهـ (ملـکـ الشـعـرـاءـ) آـسـتـانـ قدـسـ مـلـقـبـ گـرـدـیدـ. چـونـ
درـسـاـلـ ۱۳۲۲ـ اـدـرـگـذـشـتـ لـقـبـ اـ وـبـ فـرـمـاـنـ مـظـفـرـالـدـیـنـ شـاـهـ بـفـرـزـنـدـشـ

واگذا رشد . از ۱۴ سالگی در زمرة مشروطه خواهان در آمد و با مخدعی شاه درافت دوبار استشا ر روزنا مه (نوبهار) از آزادی خواهان حما یت کرد . در جنگ بین الملل اول بعلت حما یت از آلمانها دستگیر و زندانی شد . در خراسان شهرت فراوان یافت و در دوره سوم از سه منطقه خراسان بنما یندگی مجلس انتخاب گردید و دولی مرجعین عماه اعتبارنا مه و را در مجلس نگهداشتند . بعداً بعلت نوشتن مقاالتی علیه روسها به بجنورد تبعید شد و در دوره چهارم زبجنورد بنما یندگی انتخاب گردید . تا آخر دوره ششم نما یندگی مجلس بود و مدتی هم مجله نوبهار را با همکاری عباس اقبال آشیانی و احمد کسری منتشر ساخت و چند سالی هم مجله (داشکده) را نشر میداد . در دوران سلطنت رضا شاه مدتی به یزدواصفهان تبعید شد و سالها دوراً رسیاست بکار را دبی پرداخت . پس از شهریور ۲۰ تا ریخ مختصر احزا ب سیاسی را در روزنا مه مهاریان منتشر ساخت و در سال ۱۳۲۴ در کابینه قوا وزیر فرهنگ شد که در این

با راه چنین مینویسد :

(آخرون زیرشدم وا یکاش که آقای قوا مرا بوزارت دعوت نمیکرد و آن چندما هشوم را که بی هیچ گناه و جرمی در دوزخم افکنده بودندنی دیدم . مشقت وعداً بروحی و رنج بی نهایت بود و من بی درگذپای استغافانا مه را ۱۱ مفاء کردم .

شهودی هستند که عجز و لابه مرا در رفت و اصرار و برای ایشان را در ماندن ... ولی دیگر در من قدرت کا رکردن نبود . (ملک الشعرا در یازده همین دوره مجلس از تهران بنما یندگی انتخاب شد . در سال ۱۳۲۶ برای معالجه بیماری بسویس رفت و در آردوی بهشت ماه ۱۳۳۵ درگذشت . در کتاب (تا ریخ انقلاب ایران) درباره ملک الشعرا و تغییر سلطنت چنین آمده است :

مور تجلسه ۷۲ با ن ۱۳۵۴ انشان میدهد که بواسطه شلیک چند تیر مجلس از اکثریت افتاد . چون قرار بود سلطنت قاجار منقرض گردد . طوفان ران رضا شاه پیش بینی های لازم را کرده بودند که جلسه از اکثریت نیفتند .

ملک الشعرا میخواست با ادا مه محبت وقت جلسه را بگیرد. شایع شد که هر کس از جلسه خارج گردد ترور میگردد. اتفاقا "بهارا" زجله خارج میشود. بسرعت شایعه قتل او منتشر میگردد. جریان چنین بود که شخصی بنا مواعظ قزوینی مدیر روزنامه نصیحت قزوین برای رفع توقیف روزنامه اش به مجلس میآید و بولیط ورودی بتالار جلسه را تهیه میکند. هنگامیکه از در مجلس خارج میگردد و چون قیافه اش شبیه ملک الشعرا بوده ولیاً سو عما مهای شبیه او داشته است، مورد شلیک چند تیر قرا ر میگیرد. بیچاره واعظ قزوینی که اصلاً نمیدانست ماجرا چیست؟ درحالیکه خون از گردنیش جاری بود دوان دوان بطرف مدرسه سپهسا لار میدود. پهلوان یزدی که جزو دسته تروریستها بود او را دستگیر کرده و با چاقوسرش را از بین جدا میکند. هنوز سرا و جدا نشده که با و میگویند شتباه کرده ای این شخص ملک الشعرا نیست ولی کاراز کا رگذشته بود. جریان بسردا رسپه که در سفرات فرانسه میهمان بود گزارش میشود. تعدادی از وکلای مجلس آنجا بودند سردا رسپه جریان را آنها میپرسد میگویند ملک الشعرا را نکشته اند و دوماً اورابه خانه اش بر دیم. یک شیخ قزوینی را شتباه "بجا ای او" نکشته اند.

رضا شادبا ابراز خوشوقتی از اینکه ملک الشعرا کشته نشده مقرر میدارد که با بت خون بهای واعظ قزوینی مبلغ پانصد تومان بورشه داده شود. همین جریانات موجب شد که ملک الشعرا در جلسه بعد که به تغییر سلطنت راهی گرفته میشدش را نکند. *

* * *
بی شک ملک الشعرا بها را زیز رگترین شعرای معاصر ایران بود که اشعارش مورد قبول و تائید همه محافل ادبی میباشد.
مطلعین از اینها را نظر میکنند که ملک الشعرا از بزرگترین سرایندگان شعر فارسی در چند قرن اخیر تاریخ ایران میباشد. اورا شاعری بلند آندیشه و محققی دانشمندو نویسنده ای فعال و روزنامه نگاری شایسته میدانند که فعالیت ممتدا دبی و سیاسی اش در خوره رگونه تجلیل میباشد. اورا شاعر متنین و محکم خود زبان فصیح فارسی را بهترین

نحو بکار میبرد و ضمن اشعار خویش مسائل سیاسی را مورد اشاره قرار میدارد.

معروف است اول شهرت ش در چند مورد در سروودن اشعار فی البداهه از خود زبردستی زیادی نشان داده است. یکبار در مجلسی با وگفته شد از (تسبیح - چرا غمک - چنان) شعری بسرا یاد که چنین سرود:

با خرقه و (تسبیح) مرا دید چویار

گفتاز (چرا غمک) زهدنا یدانوار

کس شهدندیده است از کان (نمک)

کس میوه نجیده است از شاخ (چنار)

یک با ردیگربا و گفته شد از (آینه - اره - کفش - غوره) شعری بسرا ید که بهار عصبا نی شده برای هجو پیشنهاد کننده چنین سرود:

چون (آینه) نور خیز گشتی، احسنت

چون (اره) بخلق تیز گشتی، احسنت

در (کفش) ادیبا ن جهان پا کردی

(غوره) نشده مویز گشتی، احسنت

همچنین برای آزمایش شعری این کلمات را با ودادند (خوس، انگور، درفش، سنگ) ملک الشعرا چنین سرود:

برخواست خروس صبح برخیزای دوست

خون دل انگور فکن در رگ و پوست

عشق من و توقعه مشت است و در فشن

جور تو و دل صحبت سنگ است و سبو

یک دفعه هم (گل رازقی، سیگار، لاله، کشک) را با ودادند که چنین سرود:

ای برده گل رازقی، از روی تورشک

در دیده مه زدود سیگار توزنگ

گفتم که چولاه داغدار است دلم

گفتی که دهم کا مدلت یعنی کشک

از ملک الشعرا، قصیده ها و اشعار فراوانی باقی مانده ولی معروف ترین

قصیده اش (دما وند) است که چند بیت آن نقل میگردد:

ای دیو سپید پای دربند
از سیم بسر یکی کله خود
توقل فشرده زمینی
تا درد و ورم فرو نشیند
شوم نفجر ای دل زمانه
خا مش منشین، سخن همی گوی
پنهان مکن آتش درون را
گرا آتش دل نهفتهداری
من بند دهانت برگشا یم
از آتش دل برون فرستم
وزیر قتنوره ات بتا بد
ای مادر سر سپید بشتو
برکش زسرا ین سپید معجر
از آتش آه خلق مظلوم
ابری بفرست برس ری
بغن زبن این اساس تزویر
برگن زبن این بنا که باشد
زین بی خردان سفله بستان

*

ملک الشعرا به ردا و ایل سلطنت رضا شاه جزو مخالفین سرسخت
بود ولی در سالهای آخر سلطنت به (مدح رضا شاه) پرداخته که ابیاتی

از اشعار مختلف اونقل میگردد: انتقاد

پادشاه ز لجاج و ز طمع دست بدار
که نباشد ز لجاج و طمع بدتر کار
تواگر شاه شدی، نان رعیت مستان
تودگر سیر شدی، گرسنگان رام فشار

تا به کی گنج زروسیم مهیا سازی
خویشتن بر سر آن حلقه زنی، همچون مار
آخ رکا رتوبیرون زدو حالت نبود
یا بما نی توویا خلع شوی چون قا جار
گربما نی به زروسیم نداری حاجت
ورشوی خلم، نماندنه ضیاع و نه عقار
شا ها لیه بهر کار دخالت دارد
خویش را کرده طرف با همه کس در هر کار
ا زرئیس الوزراء تابه و کیل و به وزیر
از مدیر کل، تا منشی و تادفتر دار
همه با میل شه آیندز صندوق بر ورن
گریه دارد بخدا این روش ناهنجار
نیست مشروطه که قا نون اساسی باشد
ضا من زندگی خلق و نگهبان دیار
هر کجا صرفه تقا فا کندا نجا قا نون
محترم باشد و کس را نبود را هفرا ر
لیک جائی که در آن قانون بی صرفه بود
میل شه محور کار است و بود قانون خوار
آن فجا بیع که به ایلات لرستان کردند
شم دا رد قلم ا ز شرح وزبان ا ز گفتار
بختیاری که ثبات قدمی داد بروز
پشد او غارت و هستندسرا نش سودا ر
ا یل قشقائی چون دست نیاور بر ورن
پاک بی پا شدو عمرش بسر آمد نا چار
خان ما کورا کشتند چوبد دولتخواه
لیک زنده است سمیتقوی شریر غدار

نیست یک تن که به نظمیه نخوا بیده شبی
که چرا جان به رهشا هنگرده است نثار
جان و مال و شرف و عرض اهالی باشد
اندرین شهر بدست دوشه تن سردما ر
چون جرا یدهم تفتیش و جلوگیری شد
پاک مسدود شود روزنه استخبار
شاه از حالت مسردم نشود مستحضر
بلکه وا رونه بیا بذامور استحضار
مجلس هفتم، آن مجلس شومی است که هست
از چنین مجلس و این قانون ملت بی زار
آخرای شاه ترا دور نمودند رند
منتربت کردند این یک دوشه رند عیار
توقسم خوردی در مجلس ملی که کنی
حفظ قانون اساسی را سمشق و شعار
توکمان داری کا غفال کنی روسان را
وانگلستان راسازی به خرخویش سوار
این دوهمسایه نردندز بخشایش سیر
هرچه ا فزون دهی، فزون طلبند از سرکار
شا هبر ملت رنج دیده نیا بید فایق
به تواریخ نگر، خاصه بتاریخ تزار
عصر عمری است که با علم و تجدباید
کرد مردم را از خواب جهالت بیدار
پادشاها سخنم تلخ ولی تریاقی است
که برندش زپس دفع سیماتکار
پند من تلخ بود لیک چو تریاق بود
روی درهم مکس و بسو و حاطر بسیار

*

مصحح

عمرش دراز با دکه در روزگار او
هر روز کار ما زدگر روز بهتر است
یکروز بود اداره کشور بدست غیر
امروز کا رد رکف ابناي کشور است
یکروز بود در همه ابواب هرج و مرج
امروزان دولفظ بدرج کتب دراست
یکروز بود خطمه ما زندران خراب
امروز همچو مشکوی چین غرق زیور است
یکروز کسب علم وادب عا رددت بود
امروز کسب علم وادب فخر دختر است
یکروز داشتند زنان چادر سیاه
امروزان نچه روی نهان کرده چا دراست
یکروزرا هها همه یکسر خراب بسود
امروزرا ههن ازاین سریدان سراست
یکروز کارخانه در راین مملکت نبود
امروز کارخانه فراوان و دایراست
یکروزنا و ککی کهنه در خلیج
امروز چند کشتی جنگی شناور است
یکروزبا فریب وریا بود کار دین
امروزبا حقیقت شرع پیغمبر است
امروز، روز عزت و دیهیم و افسراست
عصری بلند پایه و عهدی منور است
این فرصت و فراغت و این نعمت و رفاه
مولود کوشش ملک ملک پرور است
عمرش دراز با دکه در روزگار او
هر روز کار ما زدگر روز بهتر است

* * *

صاحب را ن شرق رضا شاه پهلوی
 شاهنشهی که سایه خلاق اکبر است
 صافی شده است طبع بها را ز مدیح شاه
 آری صفا تیغ یمانی بجوهر است
 در عهد دیگران همه اغراق بود شعر
 در عهد شه، زبان حقیقت سخنور است
 گردید کتاب ساخته آیدیه مدح شاه
 چون بنگرید، گفته زنا گفته کمتر است
 شعری کزا عتقا دشود گفته نزطمع
 دا ما نش با زبسته بدامان محشر است

*

شاه جهان پهلوی نا مدار	ای زلاطین کیان یادگار
خنجر برا ن تو روز هنر	هست کلید درفتح وظیر
روی نکوی تودرجنت است	هر که ترا دید زغم راحت است
بخت توبا شدلیم کاویان	ملک تومانندی ملک کیان
چون پی آن بخت همایون شدی	کاوه بدی، باز فریدون شدی

*

ملک الشعرا، بهار که بکار علمی و دانشگاهی علاقه فراوان داشت با
 اینکه با خیلی از اقدامات دوران رضا شاه موافق نبودولی بعلت
 افتتاح دانشگاه تهران این شعر را بعنوان (ما ده تاریخ دانشگاه)
 سرود:

اندر آن عهدی که شاهنشاه ایران (پهلوی)
 مملکت را از هنرچون جنت نوشاد کرد
 ا لغرض چون گشت این دانشگه عالی بنا
 بهرتا ریخش خرد دریوزه از استاد کرد
 سرنها دآنجا (بهار) و بهرتا ریخش سرود
 (شاه این دانشگه پایانده را بنیاد کرد)

مشرع آخـر شـعر فـوق بـحـروف اـبـجد (۱۳۱۳ هـجـري شـمـسي) مـيـباـشـد .
بعـضـي اـزاـشـعـاـ رـمـلـكـ الشـعـرـاءـ بـقـدـرـي پـرسـوـمـداـ بـوـدـكـهـ طـوـفـانـ بـپـامـيـکـردـ
کـهـ يـکـيـ اـزاـنـهـاـيـنـ دـوـبـيـتـ است :

درـدوـرـهـ (پـهـلوـيـ) بـهـ تـحـقـيقـ روـيـ هـمـهـ دـزـدـهاـ (سـيـاهـ) اـسـتـ
هـرـدـزـدـ کـهـ بـوـدـ شـدـ گـرفـتـارـ دـزـدـ نـگـرـفـتـهـ (پـاـ دـشـاـهـ) اـسـتـ

*

ملـكـ الشـعـرـاءـ بـهـاـ رـدـرـبـاـ رـهـاـيـنـ تـغـيـيرـ عـقـيـدـهـ خـودـچـنـينـ مـيـنوـيـسـدـ :
منـ صـاحـبـ اـيـنـ عـقـيـدـهـ هـسـتـکـهـ بـاـيـدـ دـوـلـتـ مرـكـزـیـ مـقـتـدـرـبـاـشـدـ ،ـهـمـراـهـ
بـاـ اـحـزـابـ وـمـطـبـوعـاتـ آـزـادـيـخـواـهـ بـشـرـطـ عـدـالـتـ ..ـ بـاـ تـمـاـ مـسـرـكـشـانـ وـ
بـاـ هـرـقـسـمـ فـحـاشـیـ مـخـالـفـ هـسـتـ .ـنـهـ بـهـ جـنـگـلـیـهاـ عـقـيـدـهـ دـاشـتـهـاـمـ نـهـ بـاـ
خـيـاـ بـاـ نـيـ هـمـراـهـ وـهـمـسـلـيـقـهـاـ مـوـنـهـ بـاـ قـيـاـ مـكـلـنـلـ مـحـمـدـتـقـىـ خـانـ بـهـ آـنـ
طـرـيـقـ موـافـقـتـ دـاشـتـهـاـمـ .ـتـمـاـ مـاـيـنـ حـرـكـاـتـ رـاـ خـلـافـ مـصـالـحـ مـلـكـ وـمـلـتـ
مـيـداـنـ .ـ

وقـتـيـ مرـدـيـ بـاـ قـوـايـ كـاـمـلـ وـوـسـاـيـلـ خـاـرـجـيـ وـداـخـلـيـ بـرـاـ وـضـاعـ كـثـورـ
وـبـرـآـزـادـيـ وـجـاـنـ وـمـالـ هـمـهـ مـسـلـطـ شـدـيـكـبـاـ رـهـدـيـدـمـ حـكـومـتـ مـرـكـزـيـ کـهـ
درـآـرـزـوـيـشـ بـوـدـمـ بـقـدـرـيـ دـيـرـآـ مـدـکـهـ قـدـرـتـيـ درـمـرـكـزـبـوـجـودـآـ مـدـهـ کـهـبـرـ
حـكـومـتـ وـشـاـهـ وـکـشـورـ مـسـلـطـ گـرـدـيـدـهـ اـسـتـ .ـتـصـورـکـنـيـدـمـرـدـيـ کـهـ تـاـ دـيـروـزـ
بـهـ آـرـزوـيـ اـيـجاـ دـيـکـ حـكـومـتـ مـقـتـدـرـمـرـكـزـيـ بـوـدـاـيـكـبـاـ يـدـبـاـ مـقـتـدـرـتـرـيـنـ
حـكـومـتـ مـخـالـفـتـ کـنـدـجـهـ وـيـرـاـخـطـرـنـاـکـ مـيـديـدـ .ـحـيـاـتـ سـيـاـسـيـ منـ درـاـيـنـ
مـرـحلـهـ بـهـ بـنـ بـسـتـ رـسـيدـ .ـهـمـهـ دـسـتـهـاـ خـسـتـهـ شـدـهـ بـوـدـنـدـتـنـهاـ سـرـداـ رـسـپـهـ
بـوـدـکـهـ خـسـتـگـيـ نـمـيـداـنـتـ .ـآـمـدـوـآـ مـدـتـاـ هـمـهـ چـيـزـ وـهـمـهـ کـسـ رـاـدـرـزـيـرـ بالـهـاـيـ
قـدـرـتـ خـودـ ،ـقـدـرـتـيـ کـهـ نـسـبـتـ بـهـ آـزـادـيـ وـمـشـرـوـطـهـ وـمـطـبـوعـاتـ چـنـدانـ
خـوشـ بـيـنـ نـبـودـفـرـوـگـرفـتـ .ـمـنـ درـبـاـدـيـ اـمـرـبـاـ اـيـنـمـرـدـفـعـالـ نـزـدـيـكـ
بـوـدـمـ وـچـونـ تـشـنـهـ حـكـومـتـ مـقـتـدـرـبـوـدـمـ مـيـلـ دـاـشـتـمـ بـاـيـنـ مـرـدـخـدـمـتـ کـنـمـ .ـ
ولـيـ مـتـاـسـفـاـ نـهـسـرـوـکـلـهـ دـيـکـتـاـ تـورـيـ عـظـيمـيـ اـزـپـشتـ پـرـدـهـ دـيـدـهـ مـيـشـدـ .ـ
شاـيـدـبـاـ مـيـگـفتـنـدـدرـمـرـكـزـقـدرـتـ جـائـيـ بـرـاـيـ خـودـنـيـاـ فـتـيـدـکـهـ نـقـشـ
مـعـكـوسـ باـ زـيـ کـرـدـيـدـ .ـولـيـ مـنـ وـظـيفـهـشـنـاـسـيـ رـاـ اـنتـخـابـ کـرـدـ .ـ

سردا رسپه کوارا" میگفت (من ملک را دوست دارم) وقتی مقدمه چهار خطابه را خواندم در حضور گروهی گفت (من ملک را خیلی دوست داشته ام ولی خودا و نخواست از من استفاده کند).

ولی من ورفا یم خطر دیکتا توری را میدیدیم . سردا رسپه شاه و فرما نرواای مملکت گردید . دیکتا توربا تما مقدوقا مت سخن میگفت . رعد و برق میکرد . تهدید میکرد و هرچه میخواست انجام میداد . این با ر دیگرنوبت جان بود و شوخی بردا رنگ بود . همه یکی یکی تسلیم شدند و عاقبت چند نفر برا قی ما ندند که یکی هم من بودم . از دوره ششم مجلس حیات سیاسی من پایان یافت . از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۴۵ نه خود را ب مرکز قدرت نزدیک ساختم و نه در صدد نزدیکی با آن منبع فیوضات بودم .

دو با رحیسم کردن دو سالی تما مدرتبعیدا صفهان بودم . برای تا مین معیشت و تدا رک و سیله تربیت شش فرزند را هی بدست نیا و ردم . خواستم دیوان شعر را بجا پ برسانم . کتابم تا ۲۷۰ صفحه بجا پ رسید . شهر با نی آنرا ضبط کرد که قسمتی هم از بین رفت .

در بعضی از جراید پیرا هنی برس رچوب کردن دکه من قصیده ای در مدح رضا شاه گفته ام . من با یدبگوییم مدیحه سرا نیستم . اگر روزی هم قصیده ای ما نندسا بیرین در وصف شاه سروده اماین عمل را بقى حفظ جان و ناموس و بقای نفس و انجام وظیفه پدری و شوه ری نسبت بخانواده فقیر خود میکردم . نبا یستی مورد ملامت قرا رگیرم . هر گز قصد نزدیکی بشاه را نداشت .

روساى شهر با نی (آیرم - مختاری) میگفتند با ید شاه را جلب کنی و لا با دلتانگی که از تو دار دبرا یت بسیا رخ طرنا کست . این بود که با صرار و ابرام دوستان قصیده (دیروز و مروز) را گفتم آنچه هم در اشعار گفته شده حقا یق است .

این درست نیست که دشمنان حقیقت بر من بتا زندو پیکر نحیف مرا آماج تیرهای تهمت قرا ربد هند .

خانم ملک الشعراً بها رنا مهای نوشته که در چند نشریه، بجا پ رسیده
و چنین است:

در نوروز سال ۱۳۱۵ بدنیا ل حبس شش ما هه شوهرم، با صفهان تبعید
شدیم. من و ملک و ۵ طفل کوچک ا زن تر و وضع زندگی بشدت در مصیقه
بودیم. هر چه داشتیم فروختیم و صرف زندگی کردیم. چون اون میتوانست
بتهران بیا یدمن آمد و موبا غی را که ۴۰ هزار تومن ارزش داشت به
دو هزار تومن فروختم. بدکتر لقمان الدوله و به مسعود ثابتی متول
شد. خیلی کمک کردند ولی از هیچ کس کاری ساخته نبود. بعضی از
دوستان توصیه کردند که ملک الشعراً شعری در مدح رضا شاه بگوید تا
از این همه مصیقه نجات یابد. با قلبی افسرده با صفهان رفت و جریان
را به همسرم گفت و این هم بعلت سختی معيشت و مشکلات زندگی ما و
همه افراد خانواده شعری سرو دکه فرستاد و مورد قبول رضا شاه قرار
گرفت و پس از یک سال در بدری بخانه و کاشانه خود با زگشتیم. اگر این
حبس و تبعید بطول میانجا میدمن و فرزندانم با مشکلات فراوان رو برو
بودیم و از این زندگی کوچک هم محروم میگشتیم.

ملک الشعراً بخانواده خود علاقه زیادی داشت و نمونه آن شعری است
که برای دختر خود گفته است:

ای دختر خوب نازنین من پروا نه پاک و مه جبین من
تودست منی، باستان من ای دختر خوب و نازنین من
یزدانست جزای خیر فرماید

*

ملک الشعراً بها روزاول اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ درگذشت.
چند مجلس یا دبود برای او تشکیل یافت و شعر ادرا شاء او شعار زیادی
سروده‌اند.

ملک الشعراً بها ریکی از رجال آزادیخواه و از شعراً بزرگ عصر
حا ضربود که بموقع توانست خدمات ارزنده بکشورانجا م بدهد.

علی دشتی مدیر روزنامه (شفق سرخ)

یکی از نویسنده‌گان بنا مودا شمندا بیران علی دشتی بود که با انتشار روزنامه شفق سرخ نوشتن مقاولات موثر در محافل سیاسی کشور جلب توجه فراوان کرد. قلم‌سخا روموشکاف دشتی او را از روزنامه نگاران برجسته کشور را خت بنحوی که سردا رسپه اورا بهمکاری برگزید و مدت‌ها از مشاورین نزدیک او بود.

دشته‌ی به مجلس راه یافت و از بازیگران پا رالمان ایران بشمار آمد. وقتی رضاشا هدرا وچ قدرت بود شروع با انتقاد کرده بزندا ان افتاده و مدتی مغضوب گردید. ولی با وساطت‌هایی که شدبار دیگر مورد توجه شاه واقع شد و مجلس راه یافت. ولی کینه رضاشا ه را بدل داشت بمحض اینکه با دسوم شهریور ۱۳۲۰ وزید علی دشتی نخستین کسی بود که صدای اعتراف‌پوش در مجلس علیه رضاشا ه بلند شد. حتی میگفت نباید بگذاشید شاه کار را که کرده از کشور خارج گردد باید بحساب اورسیدگی شود و اعمال شور و بررسی قرار گیرد. با محمدرضا شاه نیز همکاری نزدیک داشت. در دوران سلطنت پهلوی دو معاونت و سفارت ایران در مصر را سیدو سایان دراز بود که شغل سنا توری انتصابی را بر عهده داشت. ولی در مجلس سنا هیچ‌کس نطق تندی از اوضاع و هیچ حمله و انتقادی بقلم سخا رش جاری نشد.

ابراهیم خواجه نوری که از دوستان نزدیک دشتی است درباره او چنین مینویسد:

از آدمهای تیزهوش و کم تحمل و عصبی مزاج میباشد. با سانسور مطبوعات مخالف بود و میگفت اینکا ریعنی خفه کردن آزادی و کشتن عقیده و فنا تمدن. عناصر مرتاج میخواهند این یگانه‌یادگار تمدن حقیقی را از بین ببرند. زیرا میترسند که روزنامه‌ها پرده از روی کارشان برداشند. روزنامه‌ها مهنت‌ها جائی است که با یادخوب و بد اشخاص را در آن گذاشت. روزنامه‌ها مهبا یادپرده از روی سیاه کاری خیانتکاران برداشتند. آنها را بهتر بشناسند. بهمین جهت میگویند روزنامه

محترم و موثر و مقدس است . پیش خود میگفتم حیف با بن هوش سپاهی
که در مزاج با بن عصبا نیت گذاشتند شده است . آنا تول فرانس میگوید
(با هوش و ابله هر دو در افق تا ریکی هستند . با هوش چون در جستجو
میباشد سرش مکرر بدبیوا رمیخوردولی ابله چون دنبال چیزی نمیگردد
راحت در وسط افق آرمیده است) .

درا واخر کا بینه و شوق الدوله بزندا ن رفت . در زندا ن سیاسی در
بنده ۲ یعنی جائی مرطوب و نمناک انداد خته شد . او که تازه از کربلا آمد
بود در زندا ن رنج میبرد . هر روز که بر با زدا شتش اضافه میشد خشن تر
میگردید و با عبارات زنده جواب میداد . اورا تبعید کردند . با سقوط
کا بینه و شوق الدوله بتهرا ن با زگشت و گوئی حبس و تبعید جهش
بلندتری بنوشه های پرهیجان او داده است . در کودتا ۱۹۹۱ با زهم
دشتی را بزندا ن انداد ختند . در تما مدت نخست وزیری سید ضیاء در
زندا ن بود . بعد با سردا رسپه در افتاد و نوش (من یک قلم بیشتر ندا رم
و آنرا حکومت نظا می شما میتوانند رهم بشکند . ولی چون نمیخواهیم
بسرنوشت اسلاف خود دچار شویم ، بیا نیبدست آزادیخواهان بنای
است بدادر متنزل ل کنید و یک طرح تازه وجودی بربیزید) .

وقتی سردا رسپه میگفت (حکم میکنم) مثل سایر روزنا مهندسان در
برا برش ایستاد . فرخی با یک نهیب در سفارت روس پنا هنده شد . ولی
دشتی در شفق سرخ چنین نوشت :

آقای سردا رسپه بخوانید ، از وقتی که متصدی وزارت جنگ شده اید
کمترای نگونه کلمات گران بها بسمع شما رسیده است . غیرا ز تمجید و
تعزیف که طبع کارایرانی است چیزی بگوش شما نمیرسد . زما مداران
آنقدر دچار خطا میگردند که وقتی ملتفت میشوند دستشان از چاره کوتاه
است . محمدعلی میرزا وقتی ملتفت خبطهای خود شد که در سفارت روس
متخصص بود و جز حفظ حیات خود کاری نداشت . در آنوقت به متخلقین
واطرافیان خود لعنت کرد و فهمید که آن تمجید و تعریف مقدمه ایمن
روز سیا ه بوده است . آقای سردا رسپه شاید آن روز یکه مدیر ستاره ایران

را شلاق زدیدیکنفر بشما نگفت که این رفتار درخاطر عوام ملت چقدر سوء اثربخشید. زیرا طبع ایرانی مجا ملکه کار است و با سمنزاقت حاضر نیست از اعمال دیگری انتقا دکند. خصوصاً" اینکه دیگری رئیس مقتصد مملکت ما نندشما باشد. با اینکه نتیجه کار خود را میدانم ولی مطالبی را که مدت‌هاست از هیچکس نشنیده‌ایدمینویسم. من یک قلم بیشتر ندارم و آنرا حکومت نظاًمی شما می‌توانند بشکند. ولی چون نمی‌خواهم سرنوشت شما نظیر اسلاف شما با شدحقيقیت را می‌گویم. شما برای اجرای نیات خود و عظمت کشور با یدم طبق قانون و اصول حکومت‌ملی رفتار کنید. دست بدست آزادیخواهان داده‌بنا ا استبداد و مفاوضه موجود را متزلزل کرده و یک طرح تازه و جدیدتری بریزید. اقتدار کبر و نخوت تولید می‌کند و کبر و نخوت چشم بشر را از دیدن معايب کور می‌کند و کمتر پا داشا هی است که بتوانند موقعيت خود را با موقعيت دیگر سلاطین ساقط شده مقايسه کند. محمد علی میرزا نمی‌توانست سرنوشت خود را با سرنوشت لوعی شا نزدهم مقايسه کند و لا از پیمودن راهی که او را بپای گیوتین کشیده احتراز می‌کرد. خود پستنی و رطه عمیقی زیر پای بشر می‌گشايد که وقتی ملتفت خطای خود می‌گردد که در اعماق آن سرنگون شده و هیچ روزنه‌ای میدی نیست.

садگی و بی‌آلایشی سردا رسپه‌کم کم دشته را جلب کردو با و گفت قلم وزبا من در اختیار پیشرفت مقاصل می‌هیم پرستا نه شماست. بتدربیج از مقربین و معتقدین او گشت.

وقتی سردا رسپه بعنوان تعریض به رودهن رفت علی دشته طی مقاله‌ای در شفق سرخ نوشته: (پدر وطن رفت. آن کسی که بعداً زد و قرن ضعف و مذلت و تفرق و تشتت با ایران قوت و عزت و وحدت داد روزگذشته از تهران پراز جنایت و غرض بیرون رفت. سردا رسپه پدر وطن است.) بهمین علت وقتی دشته از ساوه بناما یندگی مجلس انتخاب گردید مدرس با اعتبارنا مهدشته مخالفت کرد و سندی علیه اورائده داده با سفارت انگلیس ارتباط دارد و بهمین علت اعتبارنامه اوردند.

ولی مجددا" بنما یندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و چند دوره وکیل مجلس در زمان رضا شاه بود.

گذا رشات زیادی راجع بزبان درازی داشتی به شاه میرسید. با ینکه در مسا فرتها ملتزم رکاب بود و کا لتش از شاه بودا بن گفته ها شاه را ناراحت کرد و دستور توقیفش را دولی پس از ۱۴ آزاد شد. با زهم به مجلس رفت. وقتی گرددبا دجنگ جهانی دوم سقف و ستون اجتماعی ما را در هم کوبید که منجر بآ استغای رضا شاه گردید هنوز مردم ما برا ن از سایه سلطنه سلطنت میترسیدند و اولین صدائی که غریب و مردم را از گنجی بدرا آورد صدای داشتی بود.

روز ۲۵ شهریور هنوز مرکب استغای رضا شاه خشک نشده بود که در مجلس اعتراف کرد و گفت آیا دولت مسئولیت دارد که اگر مقداری از جواهرات سلطنتی خارج شده باشد پا سخ بدهد؟ ملک متري ۷۰ تومان را ۷ تومان خریده اند. دولتی که ملک مردم را بزور بگیرد با دزدسر گردنه چه فرق دارد. شما ها که بزندا ن نرفته اید نمیدانید بدبختی و شقاوتی که انسان در زندا ن تحمل میکنند چیست؟ آزادی مقدس ترین حقوق انسان است. ما یک کلکسیون از محبوبین داشتیم که یا مردند. یک عدد محاکمه نشدن. بعضیها حبسنا ن تما مشده ولی آزاد نشده اند. در گذشته هیچ آزادی نبود.

قاضی را نه شاه و نه مجلس و نه دولت و نه هیچ کس نبا ید تغییر بدهد. با یادگلوی سقوط و ورشکستگی کشور گرفته شود.

دشتی عده کمی مرید و عده زیاد تما شا چی و عده زیاد تری دشمن داشت. با یاد داشتی را (استاد علم دشمن تراشی) دانست. هرگز تحمل عقا یاد سخیف و مبتذل را نداشت و در کمال وضوح، حماقت طرف را باو میفهماند ۸۵ درصد دشمنی با دشتی بهمین جهت است.

به رحال دشتی دوشخصیت داشت. با رضا شاه عاشق اصلاحات همکاری میکرد. درا یا مقدرت رضا شاه یا هیچ نمیگفت یا در مجلس خصوصی انتقاد میکرد.

* * *

سندی که موجب شد در جلسه روز یکشنبه جوزای ۱۳۰۳ با عرای مخالف در برابر ۲۵ رأی موافق اعتبارنا مه داشتی را دشوداین نامه منشی سفارت انگلیس میباشد که مدرس برای موتمن الملک رئیس مجلس فرستاد و در مجلس خواهد شد :

دوست عزیزم - با تجدیدا را دت صمیما نه عرض میشود که آقای ظهیرالاسلام و آقای سالار مدیرشفق را حاضر کرده اند قول همدا ده است که خیانت نخواهد کرد . دراین صورت خوب است جنا بعالی با آقای سالار ملاقات فرمائید . دستور العمل ازا و بخواهید که چطور داخل مطلب بشوید .

مسلمان "شقق پول خواهد خواست . دیگر عرضی ندارم

ها وارد (منشی سفارت انگلیس)

دشتی در دوره های ششم و هفتم و نهم بنده بیندگی مجلس شورا یملی انتخاب گردید . ولی بعدا "بزندان افتاد . مختاری اورا از زندان درآورد و ما موربررسی مطبوعات و کارهای جمعیت پرورش افکار نمود . در دوره های دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم به مجلس راه یافت .

مخالفین تغییر روش سیاست دشتی را که یک روز با سردا رسپه میجنگید و روزی دیگرا زیاران نزدیک رضاشا هشدو بمحض اینکه از سلطنت کناره گرفت اورا مورد حمله قراردا دو همچنین زندگی شخصی و خصوصی اورا موردا نتقا دقرا رمیدهند .

علی دشتی در سالهای آخر عمر بعنوان یک شخصیت سیاسی در جلسات مجلس سنا شرکت میکرد . خانه اش مرکزا جتماع هنرمندان و شعراء و نویسندها نبود . چون سنا تورا نتصابی بود بهمه لواح دولت رأی موافق میداد . یا اگر نمیخواست رأی بددها زحضور در جلسه علنی خوددا ری میکرد . موردا حترا مخاطب شخص محمدرضا شاه پهلوی بود .

چندبا رو در مراسم تشریفاتی از جمله در فرودگاه دیدم که وقتی اعلیحضرت قصد سفر بخراج داشتند و در آن ایا میکه هیئت رئیسه دوم مجلس هم در مراسم بدرقه شاه شرکت میکردند داشتی با اینکه عضوهیئت رئیسه نبود بفروندگاه میآمد و شاه هم برای اینکه محبت و علاقه خود را بخشش نشان

بدهدر با رهکشوری که سفر میکرد با اوجنده کلمه حرف میزد و میخواست
نشان بدهد که دشتی مورد لطف و عنایت است . دشتی در دوره های آخر
مجلس سنا که جزو شیوخ قوم بشما رمیرفت هنگا متوزیع فرامین سناتورهای
انتصابی از طرف آنها تشکر میکرد . چنانکه در سال ۱۳۵۴ هنگا میکه روز
چهارم شهریوری نفر که مقرر بود سنا توراً نتمابی گردند و بدربار
آمده بودند از طرف معینیان رئیس دفتر مخصوص فرمان سنا تورها به
آنها داده شد و دشتی با تشکر از عنا ایات شاهنشاہ چنین گفت :

(در عصر ما دو مثال زنده هست . یکی ظهور رضا شاه کبیر که هر کس اوضاع
واحوال قبل از کودتا را تا شهریور ۱۳۲۰ بینگردید تفاوت فاحش را مشاهده
خواهد کرد . قبل از کودتا صدها امیر و خان و سردار ردمتاما قطار ایران
حکومت میکردند و امر دولت از پشت دروازه تهران تجاوز نمیکرد .
رضا شاه یک زنجیرها را پاره کرده کا پیتولاسیون لفشد . با نکملی
و گمرک تا سیس و هزاران اقدام اصلاحی انجام داد . تجربه دیگر خود
ا علیحضرت هما یونی هستند که هنگا مسلطنت موواجه با انبوه مشکلات
داخلی و خارجی شدند ولی با عزم راسخ و با کفایت و تدبیر همه را بر
طرف کردند . من گاهی مقایسه ای بین سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۵۲ و ۱۳۶۱ را میکنم
و نتیجه میگیرم که این تحول عظیمی که صورت گرفته بطور عادی ممکن
نباود فقط با نفوذ کلام و تاثیر بزرگ معنوی و روحی شاهنشاہ بوده
که این اقدامات شگرف صورت گرفته است . یقین دارم که دنبا له این
اقدامات ، رفاه و آسايش بیشتر برای ملت حق شناس ایران فراهم
خواهد کرد .)

*

دشتی چندان شریسیا رنفیس پیرا مون خیا موحافظ و سعدی از خود بیادگار
نهاده که در محافل ادبی موردا استفاده فراوان قرار گرفته است .
او با اینکه در جوانی عما مه بسرداشت ولی در اواخر عمر و سالهای
که در داخل و خارج زندگی میکردیکی از مردان شیک پوش و با سلیقه
بشما رمیرفت . زن و فرزندی نداشت . پسرها غبان خود را در آخر عمر
بفرزندی قبول کرده و در تربیت او میکوشید . در رژیم اسلامی با او

خیلی بدرفتاری شد. بخصوص که (کتاب ۲۳ سال) را با ونست میدادند و آخوندها از آن نتسخا را کتاب خیلی عصباً نی بودند. زجروزندا ن و نا راحتی که دشتی در روزهای آخر عمر متتحمل شد و را از پای در آورد و یکی از مفاخر بزرگ ادبی ایران از دست رفت. گرچه عمر خود را کرده بود ولی اگرا وضعیاً بین صورت در نیا مده بودا زدشتی آنطور یکمهد ر شان او بود تجلیل میشد.

اکثر نویسنده‌گان معاصر دشتی را استاد دورا هنما و مرشد خود میدانند بهمین جهت در گذشت اودر محافل ادبی و مطبوعاتی بیش از محافل سیاسی تولیدت اُسف کرد زیرا ارزش و اهمیت داشتی در میان اهل قلم و هنر بیش از سیاست پیشه‌گان بود.

در با ره کتاب (۲۳ سال) عده‌ای معتقد‌ندشتی نوشته است. برخی می‌گویند نویسنده آن دکتر منزوی است که از اسلام‌شناسان و محققین می‌باشد. دکتر منزوی کتاب ۲۳ سال را نوشته و داشتی هم آنرا خوانده و تأثیر نموده و اصلاحاتی در آن کرده است.

غوغای خلعت برعی طی نامه‌ای در مطبوعات خارج از کشور چنین نوشت: (نویسنده کتاب ۲۳ سال (دکتر مهتدی) میباشد که در سال ۱۳۵۲ اکتاب را تمام کرده و برای چاپ آن با پیران میرود. برای چاپ کتاب از مقامات مربوط کسب نظر می‌شود. مهتدی همچنین نسخه خطی کتاب مذبور را در اختیار بدبندی داده است. میگذا ردویا آور می‌شود که اگر در متن تغییری داده نشود بدبندی دادر چاپ و نشر آن مجاز می‌باشد و منافع حاصله را بین داشت. شجاعیا نبای بضا عت مقیم آمریکا تقسیم نماید. بعداً "کتاب مذبور در اختیار ریک هیئت ۳۳ فری (علی دشتی - دکتر علینقی منزوی استاد اسلام شناس) داشتگا و یکنفر دیگر (برای بورسی قرار می‌گیرد). دکتر مهتدی با آمریکا می‌آید و نهاده این دستورالعمل را در متن این کتاب خوددا ری کنندتا بعدها "که خودشا ن بتیرا نمی‌آیند در تصحیح و چاپ کتاب نوشته و در اختیار رکتا بخانه کنگره آمریکا می‌گذاشد. بعداً پس از کتاب

با تغییراتی بدون ذکرنا مولف در تهران منتشر میگردد. بدنبال این اقدامات مولف در مددشکا بست بر میاید .)
در هر حال بین افراد مختلف تردید است که آیا نویسنده کتاب ۲۳ سال علی دشتی است یا دکتر مهندی - یا دکتر علینقی منزوی ؟
مجله (ایران نامه) در با ره کتاب ۲۳ سال چنین مینویسد :
(چند سال قبل از انقلاب در محفلی عده‌ای از نماهنگان مجلس سنا و تعدادی زن و مرد ویک روحانی شرکت میکردند و مطالبی در با ره پیا میرا سلام گفته میشد و سعی برایین بود که رسالت پیامبر از جنان که مسلمانان باوردا رئنفی و انکار نهادند. بعداً این مطلب در بیروت بچاپ رسید. در چاپ تازه کتاب ناشی از مکتب علینقی منزوی بچشم میخورد ولی دکتر منزوی انتساب خود را بكتاب مذبور تکذیب کرده است.
در با ره نویسنده آن میدانند نویسنده آن نیستند و بملحوظات امنیتی فعلاً از افشا نا می‌نویسنده آن خودداری می‌شود .)

* * *

ایران در آزادی

آه! ای ایران در آزادی
ای تنیده با تو تار و پود من
ای خیالت مونس و همراه دل
ای به یادت ناله جانکاه دل
ای عزور روزگاران که من
یک غبار تو همه دنیا من
گر به راه تو بمیرم با کنیست
"توبیان ای آنکه چون تو پاک نیست"
زنده می‌مانم که جان بازم ترا
زنده می‌مانم که می‌سازم تورا

لعت والا لندن آبانماه ۱۳۶۶

پدر (مطبوعات حرفه‌ای)

از آغاز انتشار روزنامه مدرایران همواره مطبوعات جنبه سیاسی داشت و ناشر افکارگر و دسته‌ای بود که میخواستند مطالعه سیاسی خود را منتشر سازند بهمین جهت همواره تیراژ مطبوعات کشور در سطح پائین قرار داشت.

بی تردید میتوان عباس مسعودی مدیر و موسس روزنامه اطلاعات را مبتکر و موسس (مطبوعات حرفه‌ای) دانست که برای اولین بار یک روزنامه خبری بسبک روزنامه مدرایران بوجود آورد. او مرد خود ساخته‌ای (بود که) را مطبوعاتی روزنامه منویسی را از صفر شروع کرد و یک موسسه بزرگ مطبوعاتی بوجود آورد که هزاران نفر برای تهیه و تنظیم و چاپ و انتشار روزنامه فروش آن زحمت میکشیدند و همه روزه عصرها ده‌ها هزار نفر در رانتظار انتشار روزنامه اطلاعات و خواندن مطالعه خبری آن بودند. عباس مسعودی را از نزدیک میشناخت و عاشق روزنامه اطلاعات بود. بی اغراق میتوان گفت بروز نامه اطلاعات حتی از فرزندان خود بیشتر علاقه مند بود و ایشان گفت مثل فرزندانش به روزنامه علاقه داشت و تا روپورت اطلاعات بجا نش پیوندداد و سرانجام همدرسن ۵۶ سالگی در روزنامه اطلاعات مثل عاشقی در کنار مشوق خود جان داد. مسعودی هرگونه زدوبندسیا سی را برای حفظ اطلاعات و توسعه آن مجاز میدانست ولی از بندوبسته‌ای مالی بدور بود و هرگز نشنیده‌ام که در معاشره ای مقاطعه‌ای و یا خرید و فروش زمینی دست داشته باشد و یا عمال نفوذی درسا زمانه‌ای دولتی برای گرفتن امتیازی کرده باشد.

مسعودی بمن میگفت در طول حیات روزنامه اطلاعات یکبار را شتباه کردم و آنهم مبارزه با قوا مسلطه بود که در صد و بیست و یک روزنامه اطلاعات را از بین ببرد و قسماً در ۱۷ آذر سال ۱۳۲۱ با توقیف اطلاعات و انتشار را خبا روز میخواست این موسسه را که مرکز کار و فعالیت گروه

زیادی بود تعطیل کند. روش ملایم من در برخورد با مقامات مملکتی بیشتر برای این بود که اطلاعات را از خشم و عصباً نیت آنها بدور نگهدا رمتا توسعه روزافزون آن متوقف نگردد.

بهمنین جهت دشمنان مسعودی اوراسازشکاروا رگان هیئت حاکمه میدانستند و بخصوص چپی‌ها و نشریات تندروها و را خیلی مورد حمله قرار میدادند.

روزنما معاطلاعات در اواپل سلطنت رضا شاه بوجود آمد و در دوران سلطنت شاهان پهلوی رشد و نمو کرد و بتدریج مهمترین و پر تیراز ترین روزنامه ایران شد. با راهیا فتن مسعودی بقوه مقننه نقش او در سیاست هم روزافزون شدولی مسعودی مقام پارلمانی را تحت الشاعر روزنامه اطلاعات قرار میدادوا ین مشاغل را هم برای پیشرفت اطلاعات میخواست.

یک روزا علیحضرت محمدرضا شاه پهلوی همراه ملکه فرح در مراسمی در انجمان ملی حمایت کودکان ببا زدید میپرداخت که من هم با مسعودی جزو دعوت شدگان بودیم. مسعودی ضمن در ددل میگفت با تمام خدمتی که بخاندان پهلوی کرده‌ما موروا بخط نزدیکی که با محمدرضا شاه دارم نمیدانم چرا گاه‌های ایشان بمن نیش میزند درحالیکه من بیش از این نمیتوانم روزنما مهرا درجهت حمایت از سلطنت قرار دهم. با یاد نظر مردم را هم رعايت کنم چون حیات اطلاعات بستگی به تیراز آن دارد. اتفاقاً "پس از بازدید شاه و ملکه در اطاقی بصرف چای پرداختند. موقعی بود که بعلت ترقی بهای قندو شکر در کشور مصرف کشمش و توت با چای معمول شده بود. وقتی برای شاه مقداری کشمش و توت آوردندو کشمش را برداشت و گفت این فکر خوبی است که دارد کشمش و توت جای قندو شکر را میگیرد. زن بهداشتی هم بصلاح است ولی گزارش داده‌اند که قیمت توت و کشمش بتدریج داردا زقندگان نترمی‌شود. گرچه امروز با هر کس راجع بصرفه جوئی و هزینه صحبت میشود میگوید در آمدی ندارم حتی همین مسعودی که حضور دارا زگرانی هزینه زندگی و کمی در آمد

وا فزا يش خرجها نا لهدا ردولی با يدکاری کردکه مردم بصرفه جوئی
واستفاده از محصولات داخلی عادت کنند . مسعودی زیرچشم بمن نگاه
کردو بعدهم گفت دیدیدشا هدرهمین جلسه با زبمن نیش زد .

فرها دمسعودی در نشریه (پیروزی لبخند) در با ره پدرسچنین نوشت :
عباس مسعودی یکی از ۷ فرزند حاجی محمدعلی بود که بسرصنف
تهیه کننده و فروشنده گوشت ریا است داشت . در سال قحطی دکان نانواشی
مقابل خانه خود را به پختن نان جهت مستمندان اختصاص داده بود .
حاج محمدعلی علاقه زیادی داشت که فرزندانش بتحصیل بپردازند
به مین جهت پدرم پس از طی تحصیلات مقدماتی به دارالفنون رفت .
پس از مرگ پدر علاوه بر تحصیل به کارهای پرداخت . مدتی در تجارت خانه
شهرخواهی شد . حاج محمد اسعیل فرشچی کار میکرد که وقتی حاجی به
مسافرت مکه رفت تمام امور را با سپردوپس از ۹۹ ماہ مراجعت کرد
تو نیست امور تجارت خانه را بخوبی اداره کند . "بعدا" بکمک باقر نیک
انجام مغازه عتیقه فروشی را آنداخت ولی بزودی از اینکارها خسته
شد . شورو علقاء ای بکارهای سیاسی و اجتماعی داشت . با راهنمایی
منوچهر بزرگمهری در مطبوعه روشنایی متعلق به سید ضیاء الدین
طبا طبا ای بکار پرداخت . رادطا هری سرپرست فنی چاپخانه اورابه
حروفچینی مشغول شد . روزی سه ریال هم حقوق میگرفت .
ظرف مدت کوتاهی حقوقش بما هی ۲۰ تومان رسید . هنگام فرا غت از
کار بتحصیل و مطالعه میپرداخت .

بتدریج بکار تنظیم خبر پرداخت و در روزنا مهستاره احمد ملکی
سمت خبرنگاری یافت . اما فکر کرده بتراست یک مرکز خبری دایر
کند . در سال ۱۳۵۲ در خیابان فردوسی در یک اتاق کوچک اینکار را
شروع کرد و روزنا مههای تهران را خبر ارائه شده اورا بچاپ میرسانیدند
و روزنا مههای از مرکز (اطلاعات) (تغذیه خبری میشدند . ضمناً "پدرم
بفراغرفتن زبان فرانسه هم پرداخت . بتدریج مرکز اطلاعات بخیابان
لاله زار منتقل شد و مسعودی بفکر انتشار روزنامه (اطلاعات) افتاد .

با وجودی که سنش به ۳۰ سال نرسیده بود با پیدا کردن راههای قانونی
امتیا زروزنا مها طلاعات بنا مادا درگردید. نخستین شماره آن ۹ ماه
پس از شروع سلطنت رضا شاه انتشار یافت. وقتی این روزنامه عصرها
انتشار یافت هیچکس با ورنمیکرد که مسعودی موفق شود زیرا روزنامه‌ای
بود که هیچ تکیه‌گاه مالی نداشت و میخواست اخبار کشور خارج را
بدون حب و بغض منتشر کند. حاج رضا کتابچی کاغذفروش ۱۵۰۰ تومان
بروزنا مها طلاعات اعتبار داد و با تاسیس چاپخانه پدرم همان (طاهری
راد) که اورا بکار رحو فچینی مشغول ساخته بود بخدمت گرفت.
منوچهر بزرگمهری هم سیصد تومان که کلیه ندوخته اش بود را اختیار
پدرم گذاشت. با این نظر روزنا مها طلاعات سرو صورتی گرفت و روزانه
۷۰۰ شماره منتشر میشد.

در دو میان سال انتشار اطلاعات همکاران جدیدی به اطلاعات راه یافتند.
پسر عمومیم محمدعلی مسعودی که در مدرسه شرود و بعد در داش نشکه حقوق
درس میخوا ندوها شمی حائری وجهانگیر جلیلی به هیئت تحریریه
پیوستند.

پدرم در مسا فرتها جزو ملتزمین رضا شاه شدوگزا رش سفر را بچاپ
میرسا نید. او لین کتابی که توسط اطلاعات بچاپ رسید بنام اصلاحات
اجتماعی توسط حبیب الله موزگار بود. آموزگار رئیز قبل از انتشار
روزنا مها طلاعات نشریه کوچکی در دو صفحه بنا م (اطلاعات) منتشر
میسا خت.

علی امینی در پا ریس هنگام تحصیل سمت خبرنگار روزنامه اطلاعات
را داشت. او و لین نما ینده و خبرنگار اطلاعات در خارج از کشور بود
که پدرم را در پا ریس بموسسه مختلف سیاسی و پارلمانی برداشت. پدرم
پس از مراجعت از اروپا تصمیم گرفت که اطلاعات را توسعه دهد و چون
میدید که روزنا مه جزو وسا بیل اولیه زندگی مردم استقیمت اطلاعات
را ازشش شاهی به آشاهی تنزل داد.

برخلاف آنچه تصور میشود پدرم محا فظه کار نبود. اگر موضوعی ایمان

پیدا میکرد با تما مقوای آن دفاع مینمود . بهمین جهت اولین بار اطلاعات در آبان ۱۳۰۸ توقيف شدزیرا بستگاههای قضائی حمله کرده بود که پس از رسیدگی ، رضاشا بدستور رفع توقيف را داد . در سال ۱۳۱۱ علیه قرا ردا دنفت با کمپانی دارسی مقاالت تندي نوشته سالهابراي تا مین هزينه روزنا مهنا چا ربودا زندگان خودا زقبيل عمومیم ميرزا حسن خان مسعودی و نيكانجام و منوچهر بزرگمهری و ام بگيرد . با وجود مشکلات مالی وقفهای در کار روزنا مهندبود .

در سال ۱۳۱۳ پدرم جزو ملزمین رکاب رضاشا به ترکیه بود و نوشته آنقدر روا بط دولت صمیما نه است که رئیس جمهور ترکیه با اینکه قرا رنبو در سفردا خله همراه رضاشا با شدگفت هرگز مصاحبت برادر خود را ترک نخواه کرد و در ترکیه با یهودیان هم باشیم . پس از مراجعت روزنا مهفرا نسخه زبان (ژورنال دولت تهران) را منتشر ساخت . دکتر سپهبدی - عبدالحسن میکده - دکتر بروخیم - دکتر فرزامی - ابراهم سپهبدی - ثقی - آذری از همکاران او بودند . برای توسعه چاپخانه پدرم شرکت چاپ ایجاد کرد و عمومیم جواد مسعودی در تهیه یک ماشین چاپ روتا تیوکه آرزوی پدرم بودا قدم کرد . از سال ۱۳۲۴ پدرم بنما یندگی مجلس انتخاب شد . در سال ۱۳۱۸ همراه محمدرضا ولیعهد ایران برای ازدواج با شاهزاده فوزیه بمصرفت . در شهریور ۲۵ بدستور رضاشا با ردیگر روزنا مه اطلاعات توقيف شدو بزودی آزاد گردید .

پدرم از فروعی بشدت دفاع میکرد و در مجلس حاصل اوبود . بهمین جهت اختلاف قوا مسلطنه که قصد نخست وزیری داشت با پدرم از همانجا شروع شد . در واقعه ۱۷ آذر که قوا نخست وزیر بود پدرم در میدان بهارستان مصروف شد و عده‌ای از بستگان ما در این واقعه بازداشت گردیدند و روزنا مه اطلاعات هم توقيف شد . قوا میخواست امتیاز اطلاعات را از بین ببرد و لایحه‌ای به مجلس داد که مدیر روزنا مه با یهود مردک لیسا نس داشته باشد که در مجلس روزنا مه نگارانی که ۱۵ سال سابقه

دا شتند مستثنی گردیدند.

بدنبال مبارزات طولانی با قوا مسلطه پدرم تصمیم گرفت از کار پارلمانی کناره گیری کندواستعفای خود را تقدیم داشت که محتشم السلطنه اسفندیا رئیس مجلس ایشان را منصوب نمودواستعفای خود را پس گرفت. در زمانه مداری مجدد قوام اسلطنه در نهم آسفند ۱۳۲۴ روزنا مها طلایعات آتش گرفت و بزحمت با نتشا روزنا مها داده شد که من در خارج بودم تا اینکه با ردیگر پدرم بناما یندگی مجلس انتخاب شدوبته را آمدو سپس برای نخستین بار که انتخابات سنای انجا مشدبنما یندگی سنای انتخاب گردید.

پس از ۲۸ مرداد همنه چند روزی اطلاعات منتشر شد.

پدرم یک بیما رستا ن برای کودکان در جنوب شهر دا یورکرده بود که کمکهای زیاد میکرد. بعلوه بعلوه روایت روابط ایران با کشورهای خلیج فارس و اما رات و تحکیم روابط دوستانه با کشورهای عربی مجله (الا خاء) را بزبان عربی منتشر ساخت و سفرها ئی همانجا مداد و نقش مهمی در توسعه مناسبات ایران با این کشورها داشت.

پدرم پس از تفویض مسئولیت مدیریت اطلاعات بمن بدنبال پنجاه سال کار و کوشش قصد سفر و استراحت داشت. میخواست روز جمعه ۲۱ خرداد ۱۳۵۳ پس از مسکونیت نماید. صبح ۲۸ خرداد در دفتر خود حاضر شد و قرا را بود ساعت ۵ بعداً زهره در کمیته حمایت ملی از مصرف کنندگان سخنرانی کند. پس از مصرف نهاد را در موسسه اطلاعات با و پیشنهاد کردم که در میهمان نسرا برو دور روی تخت خواه استراحت کنند ولی گفت ترجیح میدهد که در دفتر خود روی زمین بخوابد. سرانجام در کنار میزش در حالیکه آخرین شما ره نشیریات اطلاعات را مطالعه میکرد بخواب رفت. ساعت دو و بیست دقیقه مستخدم صدای نالمتوأم با تنفس نا مرتب اورا شنید وقتی داخل اطاق شدید حرکتی ندارد. مرا خبر کرد وقتی ببالین اور سیدم دیدم بی حرکت و آرا مخفته بود و پس از نیم قرن تلاش در کنار میز خودا زنفس زدن با زایستا دوبه ا بدیت پیوست. بر چه راه آخرین

لبخندر ا دیدم . او چون نقاشی بود که ا شر خود را بپایان رسانیده و با رضا یت و خشنودی با آن نگاه کرده است . نقاشی که با غرور و خوشحالی ا مفای خود را زیرا شر خویش گذا رده بود .

* * *

بعد از شهریور ۱۳۹۲ که سدها شکسته شد و میدان برای کارهای سیاسی و مطبوعاتی پیدا شد روزنا مههای فراوانی شروع با انتشار کردن دولی روزنا مه کیها ن توانت با استفاده از قرصت رقیب بزرگی برای روزنا مه اطلاعات بشود . دکتر مصباح زاده که مدیری کاردان است توانت روزنا مهای بوجود بیا و رد که حتی زمانی تیرا ژریا دتراز اطلاعات پیدا کند . بدنبال رقا بت سخت و کشمکش فراوان مسعودی و دکتر مصباح زاده " دور روزنا مه بزرگ خبری بوجود آمد که اطلاعات مولود زمان رضا شاه و کیها ن مولود زمان محمد رضا شاه میباشد . درباره موسسه کیها ن و انتشار آن مطالبی تنظیم شده که بعداً منتشر خواهد شد .

* * *

دکترا رانی (مدیر مجله (دنیا) و
موسس حزب کمونیست ایران

یکی از جوانان تحصیل کرده کشور که برای انتشار افکار خود شروع با انتشار روزنامه کرد دکتر تقی ارانی بود که جزو محصلین اعزامی زمان رضا شاه با روپا فرستاده شد و پس از تحقیقات بایران باز گشت و در واپسی بهمن ماه سال ۱۳۱۲ روزنامه دنیا را در تهران منتشر ساخت که در خرداد سال ۱۳۱۴ روزنامه اش تعطیل گردید .

دکتر تقی ارانی در شهر تبریز متولد شد و در اتحان اعزام محصل بخارج شرکت نمود و به هزینه دولت به آلمان فرستاده شد . پس از مراجعت بایران بدنبال انتشار روزنامه دنیا در سال ۱۳۱۳ همراه عبدالصمد کا مبخش و سرهنگ سیا مگ (که بعداً اعداً شد) حزب کمونیست را در ایران تشکیل داد .

دکترا رانی در سال ۱۳۱۴ مخفیانه بمسکورفت و اجازه تاسیس حزب کمونیست

را در ایران گرفت و تا سال ۱۳۱۶ بفعاليت در تهران ادامه داد تا
اینکه روز ۲۱ اردیبهشت سال ۱۳۱۶ حدود ۴۰ نفر از همکران ارانی
با زداشت شدن و بتدریج تعداً دبا زداشت شدگان به ۵۳ نفر رسید.
در نخستین مرحله با زجوئی روش شدکه دکترا رانی استاد داشکده
فنی که برای سفر علمی با نگلستان رفته بود رای تماس گرفتن با
مقامات کمیونترن مخفیانه بشوروی رفته و تشکیلات خود را معرفی میکند.
بدنبال این سفر، نصرالله کارمان اصلاحی نما ینده کمیونترن با ایران
می‌آید و گروه ارانی را تائید میکند که تصمیم گرفته میشود یک گروه
سه‌نفری رهبری تشکیلاتی کمونیستی ایران را اداره کنند. دکتر
تقی ارانی دبیرکل - عبدالصمد کا مبخش مسئول تشکیلات - دکتر
محمد بهرا می مسئول مورمالی - کا مبخش شاهزاده قاجار که دوره
خلبانی هوا پیمائی را در مسکو دیده بود فرد مورد اعتماد شورویها
بشما رمیرفت و در تما مراحل فعلیت حزبی شوریها بحرف ا عمل
میکردند.

با زداشت این عده طبق قانون مصوب خرداد ۱۳۱۵ صورت گرفت. زیرا
گزارشاتی بر رضا شاه رسیده بود که کمونیستها فعالیت خود را در ایران
شروع کرده‌اند. تا آن‌زمان فقط گزارشاتی از خارج می‌رسید که سلطان
زاده‌نا می‌بعنوان نما ینده حزب کمونیست ایران در خارج از کشور
در کنگره‌های حزبی شرکت میکند که دولت وقت توجهی با قدا ماتا و
نداشت ولی وقتی گزارش فعلیتها ئی از کمونیستها در داخل داده
شد قانون مزبور بتصویب رسید که گروه ۵۳ نفری دستگیر و طبق آن قانون
در دادگستری محاکمه شدند. متن قانون مصوب ۲۲ خرداد ۱۳۱۵ چنین
است:

ماده اول - مرتکبین هر یک از جرم‌های ذیل بحبس مجرداً زستا ۱۵
سال محکوم خواهند شد.

۱- هر کس در ایران، بهرا سمویا به عنوان دسته یا جمعیت یا شعبه
جمعیتی را تشکیل دهد و یا اداره نما یدکه مرا می‌آید و آن خدیست با

سلطنت مشروطه ایران و یا رویه یا مرا م آن اشتراکی است یا عفو و دسته و یا جمیعت یا شعبه جمیعتی شود که با یکی از مرا م یا رویه های مذبور، در ایران تشکیل شده باشد.

۲- هر ایرانی که عضو دسته یا جمیعت یا شعبه جمیعتی باشد که مرا م یا رویه آن خدیت با سلطنت مشروطه ایران یا مرا م یا رویه اشتراکی است، اگر آن دسته یا جمیعت یا شعبه در خارج از ایران تشکیل شده باشد.
ما ده دوم- هر کس بنحوی ازانه ا برای جدا کردن قسمتی از ایران یا برای لطمہ وارد وردن بتمام میت یا استقلال آن اقدام نماید به حبس موببدبا اعمال شaque محکوم خواهد شد.

ما ده سوم- هر کس، خواه با مشارکت خارجی، خواه مستقلان "بر ضد مملکت ایران قیام مسلح ننماید محکوم با عدا م می شود.

ما ده پنجم- هر کس عضو دسته یا جمیعتی باشد که برای ارتکاب یکی از جرائم مذکور در مواد دقبل تشکیل شده و قبل از تعقیب از طرف ما مورین دولت، قصد جرم و اساسی اشخاصی را که داخل آن دسته و جمیعت بوده اند برای دولت یا ما مورین دولتی افشاء ننمایید از مجازات معااف خواهد شد.

تبصره- مقصود از دسته و جمیعت مذکور در این قانون عده از دونفر ببال است.

ما ده پنجم- هر کس برای یکی از جرمها و یا مجرمین مذکور در مواد او ۲ و ۳ در ایران بنحوی ازانه تبلیغ ننماید و هر ایرانی که برعلیه سلطنت مشروطه ایران یا برله یکی از جرمها و یا مجرمین مذکور در مواد فوق بنحوی ازانه در خارج از ایران تبلیغ کند محکوم به یکسال تا سه سال حبس تا دیبی خواهد شد.

ما ده ششم- اشخاصی که جرمها مذکوره در مواد ۲ و ۳ در خارج از ایران مرتکب شوند و ایرانیان مذکور در قسمت اخیر ماده ۵ پس از ورود به ایران تعقیب و مجازات خواهند شد.

ما ده هفتم- ما ده هع و ما ده ۷۱ قانون مجازات عمومی نسخ و این

قانون ازا ول تیرماه ۱۳۱۵ بموضع اجرا گذاشته میشود.

*

ایرج اسکندری درخاطرات خود چنین مینویسد:

وقتی ازا بیران برای تحصیل با روپا رفتم با یک جوان بلغاری آشنا شدم که مرا بمحافل کمونیستی را هنمائی نمود بهمین جهت وقتی به گرونوبل رفتم خود را یک کمونیست احساس میکردم.

در همین سال سلیمان میرزا اسکندری عمومیم برای شرکت در مراسم دهمین سال انقلاب اکتبر از طرف حزب کمونیست شوروی دعوت شده بود که همراه فرخی بیزدی مدیر طوفان دراین جشن شرکت کند. از طرف دولت ایران هم خیال میکنم علی دشتی وابوطالب شیروا نی مدیر روزنامه میهن در جشن شرکت کردند.

در آغاز سال ۱۹۲۸ سلیمان میرزا پس از برگذاشت جشن ببرلن رفته و همراه مرتضی علوی از جانب مردم ایران در کنگره خلقهای مورد است در بروکسل شرکت کرده بود. وقتی سلیمان میرزا بپاریس آمد کتابی درباره برگذاشت کنگره بمن دادکه نطق او همچاپ و قطعاً ممهلم با تفاق آراء تصویب شده بود. پرسیدم توافق چگونه انجام شده است؟ گفت همه شرکت کنندگان چون دشمن امپریالیسم و استعمار بودند قطعاً مهرا قبول کردند.

عمومیم درباره مرتضی علوی گفت در برلن با یک عدد جوان خوب آشنا شدم که مرتضی علوی از بهترین آنهاست. با آنها مکاتبه کن. همین امر سرمنشاء ارتباط من با گروه کمونیست های برلن شد که مرتضی علوی و دکتر تقی ارانی از بهترین آنها هستند. بعدها "درزمستان" سال ۱۹۲۸ مرتضی علوی برای دیدن من بپاریس آمد. این ملاقات در زندگی سیاسی و فعالیت های اجتماعی من تاثیر بسیار مثبتی داشت. پس ازاین ملاقات فعالیت من در ارتباط با گروه کمونیست ایرانی مقیم آلمان و ایران افزایش یافت.

مرتضی علوی از افرادی بود که با نخستین سرخوردن شونده راتحت تأثیر

قرا رمیدا د. دکتر تدقی ارانی همو رها و را بمنا به آ موزگار و بهترین رفیق خود تلقی میکرد و در گفتگوهای خصوصی با نگارنده ا غلب از گفته های ا ویا دمینه مودو فعالیت های ا و را در آلمان و اتریش و چکسلواکی میستود.

پس ازا رسال مقداری از جزو های کمونیستی با یران وقتی با ایران با زگشتم روزی از عمومیم پرسیدم گفت درگاهی رئیس شهربانی به رضا شاه گزا رش داده بود که آن نوشته مربوط به سلیمان میرزا است و میخواست مرا با زداشت کند رضا شاه پرسیده بود آیا امضاء همدا رد که گفتند خیر گفت پس نبا یدتوقیف شود. خانه مرا تفتیش کردن دولی از نوشته ها چیزی نیا فتند.

در مدت اقا مت سلیمان میرزا در پاریس ملاقاتی با (ما رسل کاشن) دبیر کل حزب کمونیست فرانسه و سردبیر روزنامه ا ما نیته ترتیب داده شد.

با ورود دا نشجويان اعا می بفرانسه به زینه دولت رفته رفته تعداد ايرانیان مقیم پاریس و کرونوبیل زیا دمیشد. اکثر دا نشجويان از طبقه متوسط بودند و علاوه وزیر مختار را یران و اسماعیل مرآت رئیس اداره سرپرستی درگاه آنها نظارت داشتند و مرا وفات آنها امر اقلیت میکردند. وظیفه من کشا ندن دا نشجويان بمثال مختلف سیاسی بود. درنتیجه دو جناح وجود داشت یکی جناح طرف داران نظام موجود دیگری دا نشجويان خدا استعما رو مخالف دیگر توری... اکثریت دانشجويان که حدود هشت نفر بودند در دا نشگاه گرونوبیل تحصیل میکردند درجهت اخیرا ظهرا رنظر میکرددند فقط عدد معادلی از اشرف زادگان نظیر علی امینی و برا درش - هرمز پیر نیا - و استگان بسیار و اداره سرپرستی نظیر عبدالله ریاضی - علام رضا کیان علنا "از نظم موجود طرف داری میکردند. ولی وسیله سایر دوستان اطلاعاتی درباره نحوه کار سرپرستی و دستورهای سفارت راجع بدا نشجويان میدادند که ما را در جریان میگذاشتند.

مکاتبه با رفقای برلن ادا مهداشت . نا مهها پآ درس داراب ارسال
میگردید که دکترا رانی میگفت وی ازلحاظ تئوری ما رکسیسم -
لینینیسم مطلع ترین فردگروه داشت جویان برلن بشما رفته وظا هرا"
مرتضی علوی و دکترا رانی بوسیله او به کمونیسم گرا شیده است .
در فرانسه با داشت جویان کمونیست از قبیل رضا رادمنش، فتح الدین
فتا حی ، عبدالحسین نوشین آشنا شد . فتا حی پس از مراجعت با ایران
بهمکاری با پلیس در لجنزا رخیا نت غلتید . بعدا "هم ا داره سرپرستی
بخشنا مهای محrama نه بد اش جویان دولتی مقیم کرونوبل فرستاد که
آنها را (از معاشرت با ایرج اسکندری که دارای افکار استراکی است
بر حذرا داشت) . فتا حی پس از شهریور ۱۹۴۵ تقاضای عضویت در حزب توده
را کرد ولی پذیرفته نشدوا متیا زروزنا مهدا و ندر اگرفت و مطالبی
علیه من منتشر ساخت .

در زانویه ۱۹۴۱ کنفرانسی از محلیین انقلابی ایران در روپادر
کلن تشکیل شد و قصد شرکت در آنرا داشتمولی شهربا نی فرانسه ازدادن
ویزا بمن سربا ززدکه بعدها معلوم شد سفارت ایران در آلمان بسفارت
ایران در پاریس اطلاع داده و هم از پلیس فرانسه خواسته که ازدادن
اجا زه سفر بدانشجویان ایرانی به آلمان جلوگیری شود . در این
کنفرانس اعلامیه ای علیه رضا شاه منتشر شد که در پاریس فرانسه
جمهوری کارگران و دهقانان ایران شده بود . منهم متن اعلامیه را
بین داشت جویان ایرانی توزیع کرد . انتشار روزنامه پیکارکه
نخستین شماره اش در ۱۵ اکتبر ۱۹۴۱ در آلمان انتشار یافت خشم
سفارت ایران و اداره سرپرستی را برانگیخت . بورس تحصیلی چند
نفر را قطع کرد و تنشی چند زان را با ایران برگرداند . پلیس فرانسه
مرا هم حضا رکرد . روی میزش روزنامه پیکار بود که بنا میکنی از
محصلین پست شده بود . پلیس از من سؤالاتی کرد و گفت من روزنامه
در آلمان چاپ میشودوا زریزم فعلی ایرانی ناراضی است و طرفدار
جمهوریت میباشد . ولی عنوان (پرسن) نام من در گذرنا مه کمک کردو

مرا در عدا دخانوا ده سلطنتی قا جا ربحسا ب آوردو با گرمی بمن دست
دادکه ازا و جدا شدم . چندی بعد خبر رسید که روزنا مه پیکار توقيف و
مرتضی علوی هم تبعید گردید . معلوم شد فرزین سفیر ایران در آلمان
بعنوان توهین بپادشا ه ایران از مقامات آلمانی خواسته که جلوی
انتشا ر روزنا مه را بگیرند . بعدا " روزنا مه نهضت بین داشجويان
توزيع شد . ا متیا زهر دور روزنا مه بنا مدونفر آلمانی بود .

محاکمه روزنا مه نگار آلمانی با تها متوهین بشاه ایران تشکیل شد
جریان دادرسی مبدل بمحاکمه رضاشا ه و رژیم ایران گردید . رفقای ما
اسنا دمه می درا ختیار دادگاه کذا ردن دوا زشها دت فرخی یزدی نماینده
مجلس که از تعذیبات رژیم جلای وطن کرده و در آلمان بسر می برداستفاده
کردند و دادگاه کلیه متهمین را تبرئه کرد و گفت بهتر است دستور
تبعید مرتضی علوی هم لغو گردد .

در همان موقع تیمورتاش وزیر دربار در اروپا بود که اعلامیه تندي
در باره بیدا دگریها ا و در گیلان و همکاری نزدیکش با انگلیسها و
همچنین بی عصمتی ها بیش منتشر گردید که وقتی با ایران مراجعت کرد
دستور داد مقرری ما هی ۵۴ تومان من قطع شود . پدرم درا شر صدماتی
که در بار غشا ه با ووار دشدرگذشت و مجلس شورا بیملی مستمری برایش
برقرار رنمود . این مستمری تبدیل بخرج تحصیل من شده بود .

در نتیجه مضيقه مالی ناچار شدم قبل از دفاع از رساله دکتری خود
بتهرا ن بروم . دکترا رانی هم بتهرا ن آمده بدولی مرتضی علوی
بشوروی رفت .

بعدا " از دکترا رانی شنیدم که احمددا را ب در مراجعت با ایران در سال
۱۳۱۵ با زداشت و تحت شکنجه قرا ر گرفته و اطلاعات لازم را به پلیس
داده و مرخص شده است . او می گفت دارا ب ضعف بخرج داده ولی خیانت
نکرده چنان نچه در باره رانی و نگارنده اطلاعی به پلیس نداده است .
سپس دارا ب بکمک غلامحسین فروهر دروزارت دارائی استخدام گردید .
بعدا " هم دارا ب با کمک سپهبد زا هدی از گیلان بنما یندگی مجلس

شورا یملى انتخاب شد.

نشریه دیگری در با ره فعالیتها کمونیسها ایران در خارج چنین مینویسد:

در خارج فعالیتها کمونیستی گروهی از داشتگیان ایرانی ادا مه داشت. چنانکه در سال ۱۹۳۵ داشتگیان معتبر بزرگیم ایران در شهرکلندی آلمان تشکیل جلسه داده و رضاشا هر آلت انگلیسها اعلام نموده و خواستا را زادی زندانیان سیاسی و برگشتن رضاشا هواعلام جمهوری شدند. سال بعد گروهی از آنها در شهر مونیخ تشکیل جلسه داده و تصمیم بهمکاری با گروه کمونیستی در ایران گرفتند.

دکترا نورخامهای مینویسد: گروه ۵۳ نفر را دکترا رانی بوجود آورد. او هنگام تحصیل در آلمان با افکار را کسیستی آشنا و به ما را کسیست معتقد شده بود. پس از مراجعت با ایران بتدریس فیزیک مشغول میگردد. با تفاق ایرج اسکندری و بزرگ علوی نخستین سلول ۵۳ نفر ارشکیل میدهدند. ارانی با گرفتن امتیاز روزنامه (دنیا) (بنشرا فکار خود میپردازد. برای مخارج آن هرسه نفر کمک میکردند. دشواری عمدی گذراندن مقاالت از سانسور شهر با نی زمان رضاشا هبود. مقالات بصورتی بود که محرر معلمی خان سانسور چی از آن سردرنمایی ورد. دکتر ارانی نشست هفتگی در منزل خود داشت که در حقیقت بینانگذار استخوان بندی ۵۳ نفر بود که منهم در آن شرکت میگردم. در سال ۱۳۱۴ حزب کمونیست ایران رسمی "تشکیل گردید. دکترا رانی سه خصوصیت بر جسته داشت. وسعت معلومات و قدرت استدلال. شجاعت و جسارت که با رزترین نمونه آن انتشار مجله دنیا در آن شرایط بود. در بحبوحه قدرت رضاشا هدر کا مشیر رفتن بپای خود بود. این مجله مدت دو سال انتشار یافت. پس از شهریور ۱۳۲۰ هم در محکمه مختاری گفته شد که (aranی دل شیرداشت).

سومین خصلت بر جسته رانی سادگی وزودبا وری فراوان او بود. چون آدمی راستگوبود هم را مثل خود مینداشت. بهمه کس اعتماد

میکردو مکنونا ت خودرا میگفت . ا رانی بما رکسیست عقیده داشت . ولی بمعنای آن تبودکه به ملیت واستقلال ایران پای بندنباشد یا هودا رتسلط دولت شوروی برایران باشد . درحققت یک ناسیونالیست واقعی بود . نصرالله کامرانی (اصلانی) که از طرف کمینترن مخفیانه با ایران فرستاده شده و دستگیر میشود بکمک ستوان سیا مک (افسر ژاندارمری) که از هوا داران کمونیسم بود متوازی شده بشوروی میگریزد .

پس از تشکیل حزب کمونیست ایران ارانی دبیرکل - کامبخش مسئول تشکیلات و دکتر بهرامی مسئول امور مالی میگردند . کامران مسئول را بظهابا کمینترن بود که درشوری بسرمیبرد . دربا ره کشف و دستگیری ۵۳ نفر چنین مینویسد :

شورشیان که برخلاف دکترا رانی و کامبخش آدمی معمولی و بی ارزش بود بعلت بلاحت فوق العاده هوس هنر پیشگی بسرش زد و آگهی نما یش بعنوان کارگردا ان مشهور بچاپ رسانید و دستگیر شد . دراولین بلاجوئی در شهر بازی آبادان اعتراف میکند که از شوروی با ایران آمده و برنا مهجا سوسي دارد . در اردیبهشت ۱۳۱۶ اورا تحت الحفظ بتهران میفرستند و میگویند عضو حزب کمونیست ایران بوده که هدف آن برانداختن حکومت رضا شاه و ایجاد جمهوری سوسیالیستی شوروی در ایران میباشد . ناما عضای حزب و آدرس آنها را که میشناخته داده است که دستگیریها شروع میشود .

کامبخش هم پس از دستگیری گفته های شورشیان را تائید میکند بجای بازجوئی مثل اینکه برای کنگره حزب گزارش نوشته است .

دکترا رانی پس از فشار زیاد سرانجام قسمتی از اعترافات کامبخش را تائید کرده هم بازداشت شده اند . مجبور باعتراف شدند . در حقیقت اعترافات شورشیان و کامبخش خیانت آشکار بود . اعتراف همه عضویت در حزب کمونیست ایران بود . شکنجه هم ادا مهداشت و بگرفتن اعترافات کمک میکرد . دکتر بهرامی خیلی مقاومت کرد که مورد

ا حترا م همه بودولی بعدا ز ۲۸ مردا د ۳۶ که دستگیر شد چنان اعتراضات
شرم آوری نمود که روی کا مبخش و شورشیان را اسفید کرد.

تمام ۵۳ نفر عضو حزب کمونیست ایران نبودند. کا مبخش درا عترافت خودنا م سجا دی دا نشجوی پزشکی را برده بود که اسم کوچک اورا نمیدانست. ما مورین شهر با نی هر چه سجا دی دردا نشکده پزشکی بود با زداشت نمودند که سه نفر بودند و با اینکه غیرا ز مجتبی سجادی آندو نفر سا بهقای نداشتند هر کدا مرا به ۵ سال حبس محکوم کردند.

یکی از کسانی که بیجهت با زداشت شده بود دکتر مرتضی یزدی میباشد. پس از پایان تحصیلات پزشکی با ایران میباشد. بدو مرتضی علوی پاکت سربسته ای برای دکترا رانی با ویده دکه اواز محتوای پاکت بی اطلاع است. وقتی با ایران میباشد مطلب خوبی داشته که وقتی دکتر ارانی اورا بحزب دعوت میکنند میگوید (آن بهشت ایده آلی که شما میخواهید درست کنید من همین حالابراخ خود و خواهد نمود) از کرسی کرده ام و نیازی بعمبار زه برای آن ندارم. ولی کا مبخش در اعتراضات آن پاکت رمز اشاره میکند و پلیس به بیان رستان یزدی رفت و او را دستگیر میکنند. با اینکه دکترا رانی در دادگاه حقیقت را گفت و یزدی هم ظهرا رمیداشت من کمونیست نیستم سرا نجا مبه ۵ سال حبس محکوم شد.

افراد دیگری هم جزو ۵۳ نفر نبودند نظیر دکتر رادمنش ولی همراه آنها محکوم شدند ولی افراد دیگری بودند که یا عضو حزب کمونیست بوده اند و در ارتباط با آن بودند و این مشان هم در پرونده بودیا لونرفتن دار قبیل میرزا ابوالقاسم نرا قی که معلم ریاضی شاھپورها در دربار بود دکتر سید امیری - جمال امیری - محمود نوابی - اسحق آبریم که یا پلیس نخواست و یا به آنها دسترسی نداشت. نا مددتی ای هم فاش نشاد رقبیل عبدالحسین نوشین - حسین خیرخواه - صادق چوبک - ریاضی اصفهانی که در امان نداند. یک حوزه هم جمال میری در بیروت تشکیل داده بود که امیرعباس هویدا - حمید و مجید رهنما در آن شرکت

دا شتندکه کا مبخش از نام این دانشجویان بی اطلاع مانده بود . در حقیقت با یدگفت کا مبخش اسم هر کس را شنیده بودگفت و با زداشت شدندوا اسم هر کس را که نمیدانست درا مان ماند .

عجب اینکه کا مبخش میگفت همه را دکترا رانی لوداده است . دکتر ارانی میگفت بیش از یک هفته مقاومت کرده پس ازا ینکه اعترافات کا مبخش را جلو و گذاشتند، ناگزیر آن قسمت را که مربوط بخود او بوده تا ثیدکرده است .

در زندان با ابوالقاسم اسدی آشنا شدم که قدیمی ترین ایرانی عضو حزب بلشویک روسیه بوده است (غیرا زحیدرعموا وغلی که از سال ۱۸۹۸ عضو سوسیال دمکرات روسیه بوده) اور کلوب حزب توده برایم فاش ساخت که در ۱۹۵۳ در باکو با استالین عملیات انقلابی میکرده است . زندانیان میگفتند در قفقاز با استالین دریک زندان بوده است .

حتی شایع بودکه استالین برای او پیغام فرستاد که بشوروی برود مقام مهمی مثل "وزارت یکی از جمهوریهای شوروی را پیذیردولی اونپذیرفته واژسیاست کناره گرفته است . معلوم میشودا و خیلی خوب استالین را شناخته بودچون تمام آن کمونیستها ئی که از ترس رضا شاه یا امپریا لیسم بشوروی پناه بردندا نند سلطان زاده - آخوندزاده - نیک بین - ذره - حسا بی - شرقی - سیفی و دیگران اعدام شدند آنها ئی که در ایران مانندندما نند پیشه وری - دکتر جاوید ، آرداشن و دیگران جان بسلامت بردنند . مرتفع علوی و اسدآوف (داراب) با هم روزنا مهپیکار را در آلمان منتشر میکردند . علوی به شوروی رفت و اعدا مشد . اسدآوف (داراب) با ایران آمد و بنما یندگی مجلس هم رسید .

درا واسط بهمن سال ۱۳۱۸ خبر درگذشت دکترا رانی را باما دادند . ضمن تجلیل فراوان ازا و همه با هم قسم خوردیم که راه اورا ادامه دهیم . ضمن محکمه مختاری و نیرومندآشکا رشد هنگا میکه تیفوس در زندان رواج داشته ارانی را از طاق خودبا طاق دیگری منتقل میکنندکه

یک مریض تیفووسی در آن بوده است. برخلاف مقرر از زندان از ضد عفونی کردن آن اطاق خودداری میکنندتا دکترا رانی مبتلا به تیفووس شود و سرانجام در بیما رستا ن جان میسپرد.

دادگاه قتل دکترا رانی را واردندانست و یکی از دلائل این بود که دکترا رانی به تقاضای خود با آن اطاق رفته است. پس از تحقیق کا مبخش بمن گفت من و رانی در دو بنده مختلف بودیم هر دو میل داشتیم در یک بنده باشیم. قراشد در هر کدام از این دو بنده اتفاقی خالی شد بیکدیگرا طلاع دهیم. اتفاقاً "در بنده که من زندانی بودم اتفاقی خالی شدوزندانی آنهم تیفووسی نبود. من به رانی اطلاع دادم و هم تقاضای انتقال کرد و هر دو خوشحال بودیم که در یک بنده هستیم. متأسفانه چند روز بعد رانی بیما رشد و در بیما رستا ن درگذشت. این اعتراف کا مبخش با کینه‌ای که نسبت به رانی داشت موجب این قتل شده است. اگر خوشبین باشیم قتل غیر عمد بوده است.

بزرگ‌علوی از ۵۳ نفر در زندان با چنین مینویسد:

اغلب افراد ۵۳ نفر در زندان با هم آشنا شدند. قدرت و پشتکار و دلاوری و بی باکی دکترا رانی حیرت آور بودا و در مدت ۴ سالی که در زندان بود آرا من نشست و بهمه ما درس مبارزه میداد. خود را بسیم آخر زده بود. عده زیادی از محبوسین سیاسی را از مرگ و تبعید و حبس ابدنجات داد. از هفته‌ای دو توان یا پانزده قرانی که برای اوازخانه اش می‌آمد فقط سه قران را برای خود نگه میداشت و بقیه را بین زندانیان تقسیم میکرد. رانی بزحمت در مستراح کاغذی را بدست من رساند که هر وقت بیا دان می‌افتم بدنم می‌لرزد زیرا چنین نوشته بود:

(شما را تا چند روز دیگر مرخص میکنند ولی من ما ندشی هستم شاید مرا بکشنند. ما در من بیما رو بستری است و این مصائب را تاب نخواهد آورد. در موقع مردن بربالین او حاضر باشید و با او صحبت کنید بطوری که تمور کنند من با او صحبت میکنم. کمک کنید که خواهر من تحصیلات عالی خود را بپایان برساند. برای این مرا سله دکترا رانی را زجرهاد دادند).

ا ورا با پپرا هن وزیرشلواري روی سمنت خوا با نندند . در اداره سیاسی دستبندزدندوا ين کا غذا را دليل برتبلیغا ت او در زندان میدانستند چندما ه قبل ازا ينكه کشته شود ما زندانیا ن سیاسی کریدور هفت دکتر را دمنش را انتخاب کردیم که نزد رئیس زندان برودوا زا و تقاضا کند که دکترا رانی را پس از سه سال و نیم که در زندان انفرادی نگاه داشته اند بزندان قصر بفرستند . رئیس زندان گفته بود حتی خطر جانی برای ارانی هست .

روزی عده ای از ۵۳ نفر دریکی ازا طاقها جمع شدند که بعضی از آنها به آژانسی توهین کردند . آزان گزارش داد که میخواستند او را بکشند . بهمین جهت ارانی و عده ای را بکریدور های انفرادی برداشت . رفقا شروع با عتراف کردند . اعتراف خلیل ملکی ، این محظوظ و سنگین و در عین حال عصبا نی و منطقی از همه شدیدتر بود . ملکی میگفت تا موقعی که مرا مرخص نکرده اید حرف خواه هم داشت و تازه وقتی مرخص کردید با زهم حرف خواه هم داشت . آنقدر عصبا نی شد که با فسر کشیک زندان گفت (پدرت را در می آورم هیچ کاری هم نمیتوانی بکنی ، برو) ولی بعلت اعتصاب غذای دسته جمعی نتوانستند کاری با و بکنند . از آن روز فهمیدیم که مقاومت دسته جمعی ولو خفیف هم باشد موثر است . چون وقتی در زندان بودیم خبر تیرباران شدن ما بگوش میخورد ما دریکی از زندانیان اطاقی را سیا ه پوش کرده و تما متنا فذ آنرا گرفته بود و مدت ها در آن بسرمیبردتا وضع فرزند خود را در سیا ه چال زندان مجسم کند . ما در دیگری آنقدر گریه کرد تا کور شد . پدر دیگری شبها سربه دیوار زندان میگذاشت واشک میریخت . بما در دیگری گفته بودند که اگر در آب با یست و در قرآن بر سرگیرد و زرستا ته ورق بزند پرسش مرخص خواهد شد . این ما در بینوا در وسط زمستان اینکا را کرد تا مرد .

بسیاری از زنان و ما در آن و فرزندان و پدران ۵۳ نفر دق کردند و مردند . وقتی ما در زندان همراه عده ای دیگرا عتما ب غذا کردیم

فرخی شا عرچنین سرود:

(مدمردچو شیر عهد و پیما ن کردند

اعلان گرسنگی بزندان کردند

شیران گرسنه از پی حفظ مرام

با شورو شعف ترک سرو جان کردند)

من و دکترا رانی را در زندان دست بندو پا بندزدند. حکمی دست خود را در از کرد و گفت پس بمن هم دست بند بزنید. که سرهنگی سیلی محکمی بکوش او زد. با های ۸ نفر از زندانیان سیا سی را بفلک بسته تازیانه میزدند. وقتی به دکترا رانی تازیانه میزدند موسوی زندانی سیاسی پیر گفت (خجالت بکشید، قبا حت دارد) سرهنگ گفت من وطن پرست هستم و وطن را دوست دارم.

وقتی گروه ۵۳ نفر بزندان افتادند قرا رشد محکمه آنها دردادگستری انجام گردد. عده‌ای از وکلای سرشناست تهران از جمله عمیدی سوری و کالت آنها را پذیرفته بشدت از آنها دفاع کردند. عمیدی سوری در دفاع خود شجاعت و شهادت زیادی از خودنشان داد و گفت چرا این جوانان تحصیل کرده و فرادصد احباب فکر و عقیده را محکمه می‌کنید. در حالیکه بعضی دیگر از وکلای مدافعان از ترس ما مورین شهربانی دفاع جالب توجهی از متمهمین نکردند.

سرانجام در آبانماه سال ۱۳۱۷ دادگستری به محکمه آنها خاتمه داد. از ۵۳ نفر یا زده نفر را بحداکثر مجازات درقا نون یعنی ده سال محکوم کرد.

در آرشیوا سنا ددولتی انگلستان این سند وجود دارد:

(سفیر انگلیس از تهران بلندن چنین گزارش میدهد: این گونه محکومیت‌ها برای عملی که بیش از شرکت دریک جمعیت مناظره داشتند نبوده بی انداده سخت است و نشانه نارضائی از رژیمی است که بدیگران که دارای همین گونه افکار رچپ گرا هستند درس عبرتی بدهد)

* * *

خلیل ملکی که جزو ۵۳ نفر بازداشتی بود چنین می‌نویسد:

من همواره از هوا داران پر پا قرص را تی بودم. باین مناسبت گفته می‌شد ملکی را ولش کنید (ترک با زی) می‌کند. چون او وارانی هر دو ترک هستند. من در جواب گفتم من وارانی هردو در رشته علوم تحصیل کرده‌ایم و شمونه افکارا جتماعی ما وایمان ما باید بین الملل (انترنا سیونا لیسم) بر مبنای علوم دقیقه‌قرا را در در حالیکه کامبخش و بعضی از هوا داران اوقزوینی بودند و قزوینی بودن را با ترین افتخار و مشخصه میدانستند. من همواره بسجا یای دکترا رانی حتی بیش از معلومات متفرقی و تئوری را نی اشایمان داشتم و خواندن پرونده محاکماتی ای ایمان و عقیده همه را در باره سجا یای عالی و شریف اوده چندان کرد. بصراحت با یدبکویم که کامبخش روز یکشنبه‌ای با زداشت می‌شود. روز دوشنبه گزارشی تهیه کرده و با راه سیاست آن زمان تسلیم می‌کنند و این گزارش همان پرونده‌ای بود که در حضور ما و برای مخوانده شد. روز شنبه ما مورین آگاهی اکثریت پنجاه و سه نفر را طبق گزارش کامبخش دستگیر کردند.

من در ضمن ملاقات با خانواده‌ای از مرگ ارانی مطلع شدم. ولی در آن دوران سکوت سرتاسری ایران زنگها ای برای مرگ ارانی بمدا در نیما مدوشا یدخانواده‌ای و جرئت انتقاد مجلس عزائی برای ارانی جوانمرگ نیافت. نعش دکترا رانی چنان تغییر شکل داده بود که ما در خواهش اورا نشناخته و نمی‌پذیرفتند. تا آخر سر دوست او دکتر سیدا می‌ایرا شناخت. در صورتیکه دکترا رانی زنده می‌ماند و پیاز شهریور ۱۳۶۰ هجری حزب توده را در دست می‌گرفت اوجون انسانی بود با شخصیت و با استقلال فکری زیاد تسلیم بعضی از سیاستهای شوروی و بخصوص به سیاست آنها نسبت بازدربایجان نمی‌شد و راه مستقلی در پیش می‌گرفت.

شخصیت ارانی طوری بود که نمی‌توانست صبر کند و بیند خروش فو می‌گویان پس از برآفتادن استالین چه خواهند گفت تا طوطی وار

آنرا تکرا رکند . بدون شک از همان موقع از سیاست استالین انحراف می‌جست و ما نننتیتیو عمل می‌کرد .

دکتر تقی ارانی کمونیست بود . آزادیخواه و ناسیونالیست و انسان دوست بشما رمیرفت . فقر و درما ندگی توده عظیم مردم و فساد دستگاه حاکمه اورا با یعنی راهکشانیده اگر زندگی می‌نمایند راه صحیح را انتخاب می‌کرد . او به میهن خود و استقلال کشور عمیقاً نه علاقه داشت . ولی کامبخش عامل سرسپرده شوروی بود که دست کم در کشتن دونفری یعنی ارانی و پیشه‌وری دست داشته است . کامبخش طبق گزارش دقیقی همه اعضا ۵۳ نفر را لومیده دوگناه را بگردان ارانی می‌اندازد . وقتی در شهریور ماه از زندان بیرون آمدیم بدنبال کار می‌گشتم . نخستین کاری که برای من و احسان طبری پیدا شد در شرکت نفت ایران و انگلیس بود که بزرگ علوی اینکار را توسط مصطفی فاتح پیدا کرده بود .

فاتح وسیله بزرگ علوی با ایرج اسکندری و دکتر تیرزی و عباس نراقی آشنا شد . علوی بکمک فاتح بمعاونت میس لمیپون رئیس (ویکتوریوس) مرکز تبلیغات انگلیس‌ها در تهران منصب گردید . میس لمبتوون اعجوبه‌ای است که زبان فارسی را خوب میداند و دوکتا بهای مهمی بفارسی نوشته است . عباس نراقی می‌گفت میس لمیپون از این میخواهد که او را به قم بحرم حضرت معصومه ببرد . هر چه با و گفتم خطرناک است قبول نکرد . با چادر را رد حرم شد . در مدت دو ساعت که در حرم بود همه چیز را از من پرسید و یا داده است کرد . علوی ما هی پا نصد توان بعنوان معاون میس لمبتوون می‌گرفت که در آنوقت بیش از حقوق وزیر و وکیل بود .

در عین حال هم عضو کمیته مرکزی حزب توده بود .

علوی به من و احسان طبری هم گفت با فاتح صحبت کرده و او موافق نموده که ما را هم در شرکت نفت استخدا مکنیم . من پیشنهاد داور اراده کردم چون معتقد بودم که شرکت نفت یکی از ابزار سیاست استعماری انگلستان در ایران می‌باشد ولی طبری قبول کرد و ما هی سیصد توان در شرکت نفت ایران و انگلیس استخدا مشدود مدیریت نشریه (تفسیر و قایع هفته)

شرکت را بعهده گرفت که سرمقاله‌های آنرا فاتح یا روسای انگلیسی شرکت نفت مینوشتند و طبری آنرا از نظر ادبی تصحیح می‌کرد که اکثراً در با ره‌توجیه سیاست انگلستان درایران بود. طبری از شغل خود راضی بود ولی دکتر بھرا می‌وارداشش با این شغل مخالف بودندتا سرانجام مشغله دیگری برای او در خبرگزاری پارس پس از دو سال یافتند.

بزرگ علوی مینویسد: بنظر من دکترا رانی از آن افسرادی است که هر چند سال یک‌با ردرزنگی ملت ایران آفتابی می‌شود. اول اشها مت و بزرگ منشی و تکبیر و غرور و در عین حال تواضع و فروتنی پی‌استواری ریخت که بعدها آثار آن جلوه‌گرخوا هدش، مرگ دکترا رانی جزو اسراری است که محل آن با سرنوشت ملت ایران توانست. روز چهاردهم بهمن ۱۳۱۸ نعش دکترا رانی را بفسالخانه برداشتند. یکی از دوستان نزدیک ارانی، طبیبی که با او از بچگی در فرنگستان بود نعش او را معاينه کردو علائم مسمومیت در بدن او تشخیص داد. ما در پیرا رانی لشه پسر خود را نشناخت زیرا آنقدر را زجردا ده بودند که او را از شکل انداده بودند. همین ما در چند بار رخواسته بود که برای پسرش دوا و غذای فرسنده گفتند می‌سرنیست. در حالیکه سایر زندانیان دوا و غذا از خارج دریافت میداشتند.

وقتی رانی مردما در کریدورهای زندان مجلس عزا ترتیب دادیم و یکی از رفقا گفت ما امروز در بی‌غوله‌ها بیا دتوگرد آمده‌ایم ما امیدوا ریم روزی بتوانیم قبورت را گلباران کنیم. روز ۱۴ بهمن ۱۳۲۱ بقول خود فاکرده‌ای غالب ۵۳ نفر زندانی سیاسی درا مامزاده عبدالله در سرمهزارا و جمع شدیم و عده‌زیادی از آزادیخواهان مزارات و را گلباران کردند. ولی هنوز آن روزی نرسیده که ما بتوانیم بگوئیم دکتر سوارز قبور بدراز. که ما منظور ترا برآورده‌ایم *

روز جمعه ۲۸ شهریور ماه ۱۳۲۰ حدود ۳۵ نفر از ۵۲ نفر جزو نخستین آزاد شدگان از زندان بودند. ایرج اسکندری خطاب با آنها گفت (ما دینی

بگردن دا ریمکه با یدا دا کنیم. در همین زندان دکترا را نی بهترین فردما را کشتند. تقاضا میکنم بیان آن بزرگوار ۵۰ دقیقه سکوت کنیم. صاحب منصبان و آژانسها که در هشت اول بودند خبردا را یستادند. بدین طریق مبا رزه ۵۰ نفر در زندان خاتمه یافته و در خارج از زندان آغاز شد.

نشریات حزب توده پس از شهریور ۱۳۲۵ دعا عیا ت دکترا را نی رادر دا دگاه منتشر ساختن که قسمتی از آن چنین است:

این اولین بار است که یک دسته ۵۰ نفر از افراد ممنور الفکر و با سواد ایران در محکمه جنائی یعنی درجا شی که با ید دزدان مسلح و قاتلین را محکمه کرده بعنوان داشتن یک عقیده اجتماعی به پیشگاه قضا شی دعوت شده اند. سعی بفرمایید رفتار این دادگاه هدینا پسندیدا شد.

تصور نفر ما ظیدکه رفتار شما در صدور رأی و گزارش بما فوق تمام خواهد شد. زیرا این ادعاینا مدوّن دفاع عورأی آن هرسه تا ریخی خواهد بود.

وظیفه من در اینجا مهمتر از آنست که بدفاع از جان خود بپردازم. من وظیفه عالی وجود این دفاع از جمعی را اخلاقاً "بر عهده دارم. گرچه ظاهراً اینجا محکمه جنائی است ولی باطنان" بجای اینکه یک مدعی العموم و یک مدعی عليه و یک قاضی داشته باشد فقط دو طرف دارد. گه یک طرف آن قاضی و مدعی دولتی با هم و در طرف دیگر ما قرار داریم.

کدام حق داریم؟ تاریخ نشان خواهد داد. شما از فشار نت رسیده ولی بترسید از اینکه خلاف وجود این خود رأی بدھید. از فشار وجود این وقدرت ملت هراسان باشید. محتویات محکمه امروزنا فذ تراز آنست که در داخل این دیوارها محصور بماندیلکه بدنیا خواهد رسید. پس شما را دعوت میکنم از این محیط کوچک خارج شده با نظری بس عمیق تراز با لا بقضا یا نگاه کنید.

آیا ممکن است قوانینی که بدست اقلیت وضع شده حاکی از عدالت باشد؟ چه چیز ضمانت میکنند که اقلیت واضح قانون بفکر توده ملت باشد. تاریخ پرازقوانین تیره و تراست. چه صحنه های جنایت بنام

عدالت با قوانین جا برانه در تاریخ بشرط هر و منسوج گردیده است. بدآنیدکه دنیا با خرسیده و تاریخ همنا یستاده است. هر قدر که این محکمه ولبا سهای رنگ شما بنظرتان مقدس می‌آید قانون اعدام سقراط و قوانین کا تولیکی هم بنظرشان مقدس بود. پس قانون مقدس نیست فقط آن قانونی مقدس است که حافظ منافع توده‌ها باشد.

قانون اساسی ایران محصول یک انقلاب خونین است که آزادی عقاید و تجزیه قوای کشور به (مقتنه) - مجریه - قضائیه (رامحترم شمرده است).

ملت ایران قانون اساسی را دائمی آزادی مطبوعات و انجمن‌ها برای حفظ حقوق و شئون خود با خون خریده است. ولی مجلس شورای اسلامی ایران در سال ۱۳۱۰ جرئت یافت که ماده "عقاون" نموده با این‌نظر سبق را تغییر داده و آزادی عقاید رسمی "قدغن نموده با این‌نظر توهین کمرشکنی بملت ایران وارد نمود. هر قدر در هویت این مجلس و تشریفات قانونی تشکیل آن بیشتر دقت کنیم می‌بینیم منا فاتی که قانون مزبور با روح قانون اساسی دارد و سوءاستفاده ای که مجلس از حق خود بدون توجه با حساسات عمومی نموده بیش از پیش این قانون مفتضح تروکثیف ترد در نظر ما جلوه می‌کند. ما آنرا باید گار محکمه تاریخی امروز (قانون سیاه) می‌نامیم و برای حفظ شرافت ملت ایران تنفر شدید ملت ایران را نسبت به آن اظهار میداریم. اگر چه قانون اصولاً "برای قدغن کردن فکر کمونیستی وضع شده ولی تمام عقاید را عملاً زسوسیا لیستی و دمکرات وغیره تعقیب کرد. انصاف بدھید آیا غرض قانون اساسی آزادی عقاید همین قدغن کردن کلیه عقاید بوده و آن خونها برای همین ظلم مروز ریخته شده است؟

البته از آن مجلس بیش از این نباشد متوقع بود ولی محکمه‌ای که قانون مزبور را میخواهد بکار بگیرد باید بخطه هر وoba طن آن دقت کند. آیا در تما ممالک مشروطه از جمله انگلستان تما معقاً یاد آزادیست؟ چه عوازلی با عث شدکه قانون سیاه بتمویب بررسد؟ در ممالک متفرقی افکار عمومی را خفه نمی‌کنند ولی در مستعمرات این افکار قابل تعقیب

است در ترتیب هر کس بت‌های محلی را نپرستد محاکوم با عدا می‌شود . هر قدر درجه تمدن پست تراست میزان حبس زیاد تراست . از این جهت با ید برای عوازلی که این ننگ توحش را با قانون ده سال حبس مجازات برای ملت ایجاد کرده است جنبه ارتقا عی شدید قائل شد . خرچ طور می‌شود عقايدی را قدغن کرد که ریشه علمی آن با آغاز جما معهوب شری شروع شده است . هیچ عقیده سیاسی و مذهبی در تاریخ بشر وجود ندارد که در مدت حیات کوتاه خود با ندازه سوسیا لیسم و کمونیسم راجع باشد . این اندازه کتاب و نشریه منتشر شده باشد . چطور می‌توان بدون مطالعه این نشریات ، داشتن این عقايد را با یک قانون ارتقا عی منع ساخت . تما مپرونده‌های متهمین پراست از سؤالاتی که شما فلان کتاب را خوانده اید یا ترجمه کرده اید یا آنرا مانت داده اید ؟ وقتی جایزه صلح سوبل را بیک نفر که نماینده این افکار بوده میدهند آیا ننگ آور نیست که در این گوش خلوت همان افکار بدده سال حبس محکومیت داشته باشد ؟ چقدر برای یک جا معهونگیں است که طرفداری از رنجبران و حفظ حقوق آنان اینقدر سخت مجازات دارد . ما مورین شهر باشی از کلمه (رنجبر) مثل جن از بسم الله می‌ترسند . مگر اکثر ملت ایران رنجبر نیست ؟ پس چرا تما مقوه شهر باشی صرف تعقیب طرفداران رنجبران می‌شود ؟ من شما را بغا ثبت این نظری عمل و خیم خود متوجه می‌سازم . از بازداشت این عدد در حبس مدتی گذشته ما هی یک میلیون ریال ضرر مستقیم بجا مدها ایرانی وارد آمده است . این نتیجه همان جناحتی است که از تصویب قانون سیاست نصیب جا معهود شده و حا لابینیم شماتا چه درجه میخواهید شریک جرم آن بشوید . تقاضای اول ما اینست که دیوان تمیز بنا معدالت و بنا محفظ شرافت ملت ایران مخالفت قانون سیاست را با روح قانون اساسی و با آزادی ملت و عقايد مجلس شورا یملى تذکردا ده لغاء آنرا بخواهد و قوانینی که واجد شرایط معینه قانون اساسی نیستند را جرا نشوند . سه عامل عمده کا ملا "غیر قضا ئی" ما و شما را ملعوبه قرار داده است که

عبارتند اولاً "سیاست داخلی بجهت ترساندن توده مردم از آزادی افکار و عقايد ثانیا سیاست خارجی برای انتظام بعضی روابط سیاسی - ثالثاً" عامل اداری یعنی شهوت فوق العاده شهربانی برای تنظیم هر و جلب توجه ما فوقها و ارتقاء درجه . آیا شرم آور نخواهد بود که شما وجوداً نقضی خود را ملعبه این شطرنج با زیها قرار دهید .

اما درباره تشکیل این پرونده ... و اخراج ۱۳۵ شهربانی شخصی را مظنون بقا چاق دستگیر میکند . ا و خود را ضدکمونیست معرفی میکند و مطالبی میگوید که مدرک شهربانی قرا رمیگیرد . روز دوشنبه ۱۳۶/۲/۲۵ در جزو دستگیر شدگان شخصی را شهربانی تهدیدبا عدا میکند . این پرونده در رابطه با پرونده ا و دردا درسی ارتش بوده است . مشارالیه مجبور میشود تما م افسانه های تلقین شده را که خود شهربانی با فنده آن بوده تصدیق کرده بهمین جهت روز ۱۲ آشنبه اردیبهشت تمام دستگیریها بعمل می آید و فرقه جعلی که ساخته اند در روی میز اداره سیاسی انجام میگرفت بهمه تحمیل شد . در ادعائنا مکشف فرقه را بمن نسبت داده اند در حالیکه اگر به پرونده شهربانی مراجعه شود با وجود آنهمه فشار من زیر با رتحمیل نرفته فقط برای خلاصی افزشار مطالعه فلان کتب را بخود نسبت داده امتا از فشا ر خلاص شوم . همین مقاومت من بهترین دلیل جعلی بودن تشکیلات ادعائی است .

این بیجا ره ها را یک سال و نیم است گرفتا رکرده اند . چند روز قبل زن آن خیاط با ۷ بچه پیا ده بزندان قصر آمده بودند . بچه ها بمختص دیدن پدر چنان فغان برآ وردند که دل سنگ آب میشدحتی زندان بانها هم شروع بگریه کردند . این شخص را ما مورین شهربانی بی تقصیر داشته اند ولی هیئت مدیره زندان شهربانی برای اینکه عده محبوسین زیاد با شدو خدمت آنها مهمتر جلوه کندا زا ست خلاص ا و خودداری کرده اند . من میدانم شهربانی مقداری ازا و را ق را بمیل خود پا ره کرده است . این اقدا مشهربانی امنیت قضائی را سلب کرده است . ما شکنجه روانی و بدنه شده ایم . مرا دست بندزدند . حاضرین این جلسه که شاید فقط

با قید قسم شرا فت میتوان از آنها شهادت گرفت عبارت بودند از
عبا سخان اسفندیاری - فتوحی و خسروانی ... جوانشیرکه ابتدا حضور
داشت و در این موقع از خجالت سرخ شده بود. در حالیکه من در کنار
اوراق اشاره کرده ام که این اوراق باطل است و چنین روزی را پیش
بینی کرده بودم. مرا با تضمیم عاما نه برای کشن بکلی عربان کرده
دریک سلول مجرد مرطوب مدت ۴ماه اندام خته بودند. من شبها کفشهایم
را زیر سر میکذا شتم آنها کفشهای را از دیدند و رسیدن پولوغذا را هم
قد غلن کردند. رطوبت این اطاق بحدی بود که تا کمر دیوار آن قارچ
میر و ژید و حا لام هست میتوانید آنرا ببینید. بهمین جهت به بیماری
رما تیسم وضع قلب مبتلا شده ام. قضا ت میفهمند چه میگوییم. مسئول
وجدانی این جنا یا ت کیست؟ نظریاً این جنا بیت در شهر با نی زیاد
است. بیضه شخصی درنتیجه آن ویزان کردن سنگ در شهر بانی مشهد نا قص
شده است. متأسفانه قوه قضائیه خوا بیده و میر غصبها با فعالیت تمام
مشغولند. شهر با نی همه و مرا تهدید بتوقیف همه اعضا خانواده مینمودند
قریب یکسا لمرا از سلامت ما دری که در بستر مرض سخت ترکش کرده بودم
بعنوان فشا ربی خبرگذا رده بودند. میخ کردن پنجه اطاق مجرد من
بقصد منع ورودهوا و اعدا متدریجی جزو شکنجه هاست. شنیدن فحش که
برای من از دست بندقیا نی دشوارتر است در شهر با نی زیاد را یج
میباشد. مرا عامل ا جانب معرفی میکردند. اگر کسی در زندان اعتصاب
غذا کندا ما له با لای سرمه هم حاضر میشود و غذا را میر غصب وارتقیه میکند.
شکستن زندان و مبتلاشدن با مرا فرض روده ازا این قبیل فجایع است.
بمن میگفتند فرمودند آنقدر شکنجه اش بدھید که هر چه میخوا هید اقرار
کند و اگر هم مُردد برک ... قتل امثال حجا زی که در زندان مرده است
زیا دمیباشد.

میگفتند ما دریکی از زندانیها وقتی که در زیرزمین مرطوب جان
سپرد آ خرین لحاف پاره خود را بپاسبا نی که همسا یهاش بود و عده داد
که ما در ش را در حال احتفال رپشت پنجه زندان ببینند. ممکن نشد

وجا ن سپرد . تقاضای ما این است که باین فجایع خاتمه داده شده و زندانها تحت اختیار محاکم قرا رگیرند .

قضات . نمیدانید چقدر دشوار است افرادی که خود را سرا پا فدای ملت مینما یندا زطرف افراد مخصوص با آنها نسبتهاي ركيك و شوم داده شود . هشتاد درصد آنچه درگزا رشات شهر بااني قلمداده شده كذب محض ميبا شد . بيست درصد همبا شكتجه بطور يكناخت بهمه ديكته شده است . اما راجع بقضات ميگويم شما واجد شرعي طلاق مناصب قضائي نيسيد . زيرا برای ینکار انصاف ، رافت ، شها مت و علاقه بعداللت و ظيفه لازم است . قوه قضائيه با يدا استقلال کا مل داشته باشد و تحت اراده دوقوه ديجربنباشد . ولی شما مقام قضائي را تنزيل داده آنرا يكى از شعب شهر بااني نموده ايد . همه جاي دنيا قوه قضائيه حتى ما فوق رئيسم هاي سياسي است . بجا اي ینکه شهر بااني مطبع او مرشما با شدشما مجرى او امر شهر بااني هستيد و سياست شهر بااني هيكل ضعيف شمارا مانند علف در مقابل با دميرزا ند . مثل ینکه خود هم تصدق داريد كه ملعبيه هستيد . روز شنبه ۱۶/۲/۲۵ يكى از بي اهميت ترين ما موريين اداره سياسي شهر بااني که قبلًا "خود را مستنطقي مينا ميدگفت" (محكمه سگ که با شدیدون اجازه شهر بااني کسی را تبرئه يا محکوم کند . اگر فکر تبرئه خود را داريد با یدنظر شهر بااني را جلب کنيد) .

اين بجهت ضعف شماست . مستنطقي بدايت شبهها در اداره سياسي حاضر شده و ادعانا مهرا با دستور شهر بااني تهييه نموده است . در نتيجه تفسير اصل ۸۲ قانون اساسی درباره تغيير قضات ديجرب حيشيت قضائي لطمه کا مل وارد شد . اکتون ما فوق شما شهر بااني است . مابشما اهميت ميدهيم ولی شما برای خودا هميـت قائل نيسـتـيد . همه ميدانـيم کـه شـما هـمـدرـرأـيـ محـكمـهـ مثلـ ماـ تـماـشـاـ چـيـ هـستـيدـ وـ شـماـ رـاـ درـپـسـ آـينـهـ طـوـطـيـ صـفتـ دـاشـتـهـ اـنـدـ .

پس انصاف بدـهـيـدـنـهـ فقطـ قـاـنـونـ غـلـطـ وـپـرـونـدـهـ هـاـ جـعـلـیـ استـ بلـکـهـ شـما هـمـماـ مـورـيـنـ قـضـائـیـ وـاقـعـیـ نـيـسـتـيدـ . خـاـنـواـدـهـ هـارـاـ بـحـبـسـ بـدـجـختـ نـكـنـيدـ .

بهتر است جرمی بی مجازات بماندتا اینکه مجازاتی بدون جرم اجرا شود . اگر واقعاً مسلم شود که من موسس یک فرقه بوده ام البته باید سرمن را ببرید .

هیئت حاضر میداند که متهمین فعلی برگزیده ترین نمونه ملت ایران میباشد و هیچکدام تا کنون جز خدمت عملی نکرده اند . منظور از دفاع من کلی است . آنچه را که برای خود میگوییم برای دیگران هم مادق است . صریحاً " میگوییما و لامجرم نیستم " نیاخا دم ملت ایران و شوابکار هم هست .

اگر شما لباس غربی ، تا سیاست غربی ، تکنولوژی غربی و طرز زندگی غربی را قبول میکنید باشد فلسفه های سیاسی غرب را هم قبول کنید . مطمئن باشید که ۲۰ سال دیگر همه ما در زیرخاک هستیم . بیست سال عمر ارزشی ندارد که مرتكب این همه جناحت بشویم . بنا بر این کاری کنید که با تف و لعنت اسم شما را بزبان نیا ورند . اول این عده بیگناه و بعداً " مرا تبرئه کنید .

*

اسا می و مدت محکومیت ۵۳ نفر

دکتر تقی ارانی - دکتر محمد بهرامی - ضیاء الموتی - عبدالصمد کا مبخش - محمود بقراطی - محمود پژوه - علی صادق پور - محمد شورشیان - عباس آذری - شعبان زمانی - نورالدین الموتی به ده سال حبس - انور خامه‌ای - نصرت الله اعزازی - مهدی رسائی - به ع سال حبس - ایرج اسکندری - دکتر رضا رادمنش - محمد فرج‌الله دکتر مرتضی یزدی - مهندس تقی مکی نژاد - دکتر علینقی حکمی ، مهدی لاله - مرتضی رضوی - اکبر افشار متولی - دکتر نصرت الله جهانشا هللو - مجتبی احمد سجادی - محمدرضا قدوه - دکتر مرتضی سجادی - تقی شاهین - ذکی (ولی) خواجوی ۵ سال حبس - مهندس ابوالقاسم اشتري - بهمن شمالي - فضل الله گرانی - رحیم الموتی - سید جلال حسن نائینی - سيف الله سیاح سجادی - دکتر سید حسن سجادی - علی اکبر شناسندر منی - حسین تربیت - رجبعلی

شیمی - یوسف صادق - میرعما دالموتی - خلیل انقلاب آذر - عزت الله عتیقه چی - فریدون منو - رضا ابرا هیم زاده - خلیل ملکی، حبیب الله منصوری ۴ سال حبس

احسان طبری ۳/۵ سال بزرگ علوی و عباس نراقی ۳ سال حبس آنا قلیچ ترکمن - سیدحسن حبیبی - مهدی دانشور تبرئه شدند و پس از ۱۸ ماه از زندان آزادگردیدند.

از این عده تنها کسی که در زندان درگذشت دکتر تقی ارانی بود. علیا صفر حکمت کدهنگام دستگیری ۵۳ نفر و زیر فرهنگ بود در خاطرات خود چنین مینویسد:

در یکی از روزهای تابستان ۱۳۱۵، سرپاس مختاری، رئیس شهریانی کل کشور با تلفن از من تقاضای ملاقات فوری کرد.

نژدیک ظهر همان روز به وزارت معارف آمده و پیش من آمد، در حالیکه پرونده قطوری در زیر بغل داشت. بعداً مقدمات، عنوان نمود: ۵۲۳ نفر که بیشتر از فارغ التحصیل های اعزامی دولت به خارجه هستند و به آیران برگشته اند، مخفیانه جمعیتی تشکیل داده و به نشر مبادی کمونیزم مشغول بوده اند و دو افکار مخالف دولت درندو "بالشویک" شده اند. پلیس از عملیات آن ها آگاه شده و پس از یک سال و نیم بازجویی و تحقیقات مقصراً تشخیص داده شده و آن ها را خائن به کشور خوددا نسته و این پرونده شامل گزارش های رسمی واستنطاقت آنهاست و چون پرونده تکمیل شده، مرا تب به عرض رسیده امر فرموده اند که من پرونده را به وزیر معارف بدهم تا مطالعه نموده و نظر خود را درباره مجازات آن ها گزارش کنم. و پس از آن، پرونده را که متوجه وزارت ۵۰۰ برگ بود به من تحويل داد و قرار شد که یک هفته فرصت بدهد تا آنرا مطالعه کرده و نظر خود را عرض کنم.

در سر هفته، سرپاس مختاری نزد من آمده و نتیجه را سوال کرد و پرونده را به دقت خوانده و با قوانین و مقررات وزارت معارف تطبیق دادم و معلوم شد که در باب محاکومیت، اثبات تقصیر و احیاناً "مجازات آنها

حق اظهار رنظرندارم، زیرا آنها داشتجویانی بوده‌اند که هریک در اینجا کارنا مهتمه‌شیلی و کارت درسی دارندوا متحاشات خود را مطا به قاعده‌انجام داده‌وا زمدا رس‌عالیه‌ا روپا (بیشتر فرانسه و بعد آلمان و دیگر ممالک) پایان نامه‌گرفته و به ایران بازگشته‌اند و مردمانی آزاد مستقل شده‌وا زتحت سلطه و قدرت معاشر خارج هستند و بعضی دیگر هم‌که در ایران بوده‌وا زطبقات مختلفه‌ا جتماً عهستند به طریق اولی وزارت معارف برآن‌ها سلطه‌ای ندارد و بین تقصیراتی که به آنان نسبت داده‌اند مربوط به زمان بعد از داشتن آموخته‌ان است که شخصیت آزاد مستقلی حاصل کرده‌اند. با یدرسیدگی به‌احوال و اثبات جرم و تعیین مجازات آن‌ها در محکم دادگستری انجام‌گیرد.

وبه موجب قانون، وزیر معارف درباره‌آن‌ها تکلیفی ندارد.

رئیس شهر با نی پرونده را گرفت و چون خواست برودا و راه‌کناری برده‌به‌ا و گفت: اجازه بدهید ک مطلب خصوصی وبکلی غیررسمی به شما عرض کنم و با اطمینان شرافت و درستی شما، آزادانه و صریحاً "مطلوب خود را بگوییم ...

سرپا س تقاضای بنده را به سمع قبول شنید ... آماده شنیدن شد و من گفت:

- آنچه که برای من در ضمن مطالعه تاریخ سیاسی ممالک جهان ثابت و محقق شده، همیشه مرا اکثر قدرت و سلطنتی بزرگ و امپراطورهای مقتدر، مرا قبیت و جلوگیری از مخالفان خود را به پلیس واگذار شهاندو دستگاه پلیسی را محل اعتقاد و دو مشوق خود قرار داده‌اند ما پلیس یا از ترس و بیم، یا برای حفظ موقعیت خود، یا به‌ای میدجلب خاطر و کسب رضایت آنها، از حد طبیعی خود خارج شده و کارهارا با چشم دیگری نظر کرده، حقیقت را نگفته‌اند و کوکه‌ای را کوه جلوه داده‌اند و دراین جهت پیوسته بین دولت و ملت ایجاد فاصله کرده‌اند و چون بتدریج بر تشدید و سختگیری قوه حاکمه افزوده می‌شده، این فاصله روز به روز زیاد شد و عمیق تر شده و به شکاف و جدا ائی بزرگی منتهی شده و با لآخره اوضاع

سیاسی را در کشور به ضرر پادشاهان رسانیده و انتقالابات و شورش هادر ممالک دنیا به ظهور رسیده و همین امر، موجب سقوط امپراطوری های بزرگ شده است و اکنون، اگر نسبت به این ۵۳ نفر متهم به خرابکاری، از حق واقع تجاوز کنیم و قضیه را بزرگ جلوه دهیم و بسی گناهی را گناهکار ننماییم و یا از جرم کوچکی جناحت بزرگی بسا زیم برخلاف وظیفه و فادای و صمیمیت ملک و ملت خود رفتار کرده ایم و خودمان با عث و مسبب انقلاب و آشتگی افکار و توسعه سرکشی و طغیان شده ایم. نظر به تاریخ کنیدکه اگر پلیس فرانسه در راسته ای از عهد سلاطین بوربن و لوئی ها شدت عمل به خرج نمی داد و با کمال قساوت مردم آن کشور را زیر فشار نمی گذاشت، انقلاب تاریخی فرانسه که عالم را منقلب ساخت روی نمی داد. از تاریخ که بگذریم، ما در عمر خودمان ناظر و شاهد سقوط و زوال دور زیم بسیار بزرگ بوده ایم که به خوبی از آن خبرداریم. یکی دولت تزارهای روسیه در پطرزبورگ (پترزبورگ) و دیگری در با رخلفای عثمانی در استانبول، که به طور قطع ثابت شده عامل مهم زوال آنها متصدیان ادارات استحفاظی و امنیتی بوده اند که عاقبت کارهای دور زیم به نتایج مرگ با رانجا مید.

آقای رئیس شهربانی، اجازه بدهید برای شما یک حکایت و واقعه تاریخی حقیقی را عرض کنم که هم درس عترت است و هم اسباب تفریح. در کتاب "انقلاب خلافت عثمانی" خوانده ام که دستگاه پلیس در زمان سلطنت عبدالحمید دوم به قدری شدیداً لعمل بود که از فرط خوش خدمتی کارهای عجیبی میکرد. از جمله، حکایت یک جوان محصل ارمنی را که حقیقتاً واقع شده بود ذکر می کند. این جوان، در موقع ورود به استانبول، محل تحقیق و تفتیش ماوراء پلیس قرار گرفت. یکی از کارشناسان، جزوهای درسی او را با زجویی میکرد. اتفاقاً "یک جزو شیمی به دست اورسید و چون آن را با زکر داد، بتدای صفحه ای فرمول شیمیایی $2B + 2H_2O \rightarrow 2H_2 + 2H_2O$ (یعنی دو جزء هیدروژن و یک جزء اکسیژن) این فرمول جلب نظر آقای کارشناس

را کرده و از فرط سوء ظن (وا یضا "بیسوادی") آنرا رمز و علامت سوء قصد نسبت به جان سلطان دانست. زیرا ^{AH} راحمید دوم و هیا صفر را علامت نا بودی تصور کرد و در با ره جوان بیچاره بدگمان شده او را متهم به سوء قصد کرده و به حبس آنداختند.

مختاری دربرابر برخخنان من متفکرشدو گفت: - ولی آنها به جرم خودا عتراف کرده اند و دولت با پیدانها را مجازات کند والا رشته انتظار ما تگسیخته خواهد شد.

گفتم: آقای رئیس، فکر نمی کنید در میان این عده یک یا چند نفر بیگناه با شنیدن این شر جوانی و نادانی فریب خورده باشد؟ فکر نمی کنید که آنها هر کدام عائله و خانواده دارند و در حقیقت جمع کثیری از بستگان آنها آزرده خاطر می شوند و این عمل بر عده مخالفین خواهد افزود؟

با لاخره بعد از سعادتی که صحبت ما ادا مده است پرونده را گرفته و وداع کرده و رفت و دیگر من از آن کار اطلاع حاصل نکردم. بعد از آنها افواه شنیدم که پرونده را به وزیر عدليه وقت رجوع کرده اند و برای محکمه آنها دادگاهی تشکیل داده است.

در یکی از روزهای بهار رسال ۱۳۱۶ با رديگر با مختاری مصادف شدیم. او آهسته به من گفت: - فلانی، خبرداری که محکمه آن ۵۳ نفر تماش شد و به حبس‌ها مختلف محکوم شده‌اند؟

گفتم: - آخ را یعنی صادرانه مرا شنیدید و این جوان‌ها را بد بخت کردید؟ مختاری ازا این سخن وحشت کرده و با یک حالت تضرع و التماس دست برده داد من مرا گرفت و گفت: - شما را به خدا این حرف‌ها را نزنید و ما خودتا ن را در زحمت نیندازید.

دیگر من ازا این جریان و احوال آنها مطلع نشدم، مگر در مهر ماه ۱۳۲۵ اکه بعد از وقتی شهربیورا وظایع تغییر کرد و من در کابینه فروغی عضوبودم که در آن وقت همه زندانیان سیاسی را اعفو کرده و همه آنها را آزاد ساختند.

محاكمه و مجازات عمال دوره ۲۵ ساله

پس از شهریور ۱۳۲۰ با رفتن رضا شاه با اینکه فرزند او بسلطنت رسیده بود معهداً گروهی از روزنا مهنگ ران و نما یندگان مجلس بشدت به اعمال واقعاً مات رضا شاه و عمال حکومت دیکتا توری حمله کرده خواهان محاکمه و مجازات آنها شدند.

چون دولتهای پس از شهریور از همان وزرائی تشکیل میشده در زمان رضا شاه بوزار رت رسیده بودندویا نخست وزیرانی امثال فروغی و سهیلی و قوا مال سلطنه که خودا زکودتای ۱۲۹۹ اشا غل مقا ماتی بوده و بعضی از آنها نقش مهمی در استقرار سلطنت پهلوی داشتند طبیعتاً از نخست وزیران و وزرا ای آن دوره هیچیک بمحاکمه دعوت نشدند. اما بیش از هر کس حملات متوجه ما مورین املاک و شهربا نی واتهامات قتل بروسای شهربا نی و ما مورین وقت زده شد و در نتیجه رکن الدین مختاری رئیس شهربا نی و سرهنگ نیرو مندوسره نگ وقا رو سرهنگ راسخ و پژوهشک احمدی همکاران او بپای میز محاکمه کشیده شدند و جلسات دادگاه بصورت علنی و با حضور تعندا دزیادی تماشچی و روزنا مهنگ ارتتشکیل میگردید و جریان مشروح آن در جرا ید منتشر میشده ا تها مات چنین بود:

۱- سید حسن مدرس نما ینده پنج دوره مجلس پس از تبعید بخواف بنا

با قرا رسنهنگ وقا رئیس شهر با نی خراسان طبق دستور کتبی مختاری به یا ورجهای نسوزی بقتل رسید. مدرس را با عما مه خودش خفه کرده اند.

در حالیکه گزا رش شهر با نی حاکی از فوت زندا نی بوده است .

۲- نصرت الدوله فیروز (فرما نفر ما ئیا ن) در تبعید سمنان و تحت مرا قبت رسد با ن فولادی بود که بدستور مختاری ما مورقتل او عباس بختیار (شش انگشتی) همراه فرشچی و عقیلی پور با طاق او وارد شده و گیلاس سم با و میدهند و سه نفری خفه اش میکنند.

۳- فرخی مدیر روزنامه قانون را شبانه زندا ن بمрیضا خا ن آورد و در آنجا پزشک احمدی با حضور رسنهنگ نیرو مند رئیس زندان با و آمپول هوا تزریق میکند.

۴- شیخ خزعل بدستور مختاری بقتل رسید. عباس بختیار و عقیلی پور و جمشیدی شیخ خزعل را پس از اینکه در فش بشقیقه اش فروبردن د خفه اش کردند .

۵ و ۶- تیمور تاش و سردار اسعد بختیاری با تزریق استرکنی توسط پزشک احمدی بقتل رسیدند .

۷- دکتر تقی ارانی بدستور رسنهنگ نیرو مند پس از خوردن شلاق بزندا مجردا نتقال یا فت و درا شرتیفوس درگذشت .

رسنهنگ نیرو مند گفته بود (شلاق قانون اساسی و فلك مشروطیت است) از متهمین مزبور مختاری بکرمانشاھ رفته بود و قصددا شت که از طریق قصر شیرین بعراق بروند که طبق دستور دکتر عبده دادستان در قصر شیرین دستگیر شده بزندا ن میافتند. پزشک احمدی بعراق گریخته بود که یا لباس عربی دستگیر و با موافقت مقامات قضائی آن کشور بایران آورده شد .

گلشا ئیان در باره سرپا س مختاری رئیس شهر با نی رضا شاه که همه از ترس و خواب راحت نداشتند مینویسد: یک شب در منزل جواهری در جنوب شهر میهمان بودیم که سرپا س مختاری بعد از شاه مادا ز حسام خواست تا با ویلون ابو عطا بنوازد. در آنوقت دیدم مختاری که خود

ویلن میزدقطره قطره اشک از دیدگان نش جا ری شد . وقتی تعجب ما را دیدگفت خیال میکنیدبا این قدرت و اختیاری که دارم انسان خوشبختی هستم . در حال لیکه حقیقتا " بدخت هشتم . هر دقیقه آرزوی خلاصی از کار و حتی آرزوی مرگ را دارم و بینندگی شما حسرت میخورم . حسما مگفت رکنی جان استغفا بده و خودت را راحت کن . سربا س مختاری نگاه پرس معنایی با وکردو جواب نداد . میخواست بگوید راه پس و پیش ندارد .

حسین مکی درباره محاکمه متهمین چنین مینویسد :
پس از شهریور ۲۰ دکتر جلال عبده دادستان دیوان کیفر بود که عددی از زنجدیدگان از رژیم سابق بدیوان کیفر مراجعت کردند . شریس شهربانی وقت و عمل وی شکایت کردند .

ارسلان خلعت بری از جمله وکلائی بود که به وکالت اسدی که در واقعه خراسان اعدا مگردیده بود علیه مختاری و سرهنگ نواحی اعلام جرم کرد . دکتر عبده که در روزهای آخر سلطنت رضا شاه در سمت دادستانی دیوان کیفر با مختاری درافت آده بودا زفتر صفات استفاده کرده با پشتیبانی مجید آهی وزیر دادگستری به تعقیب رکن الدین مختاری رئیس شهر با نی عربشا هی رئیس آگا هی - مقدادی رئیس کارآگا هی - سرهنگ مصطفی راسخ و سرهنگ نیرومندروسا زندان و جوانشیرو عده ای دیگرا ز ما مورین پرداخت و از سلطان زاده با ز پرس دیوان کیفر خواست که آنها را مورد تعقیب قرار بدهد .

جرا ئمی که صورت گرفته بود بیشتر صورت توقیف غیرقا نونی و ایراد شکنجه و آزار داشت که در قسمتی منجر به قتل و تبعید شده بود .

در همین موقع از طرف کشا ورز صدر که در موقع ارتکاب قتل نصرت الدله در سمتان دادستان آن شهرستان بوده ، اطلاعاتی درباره قتل او به با ز پرس داده شد و متذکر گردید که بعد از قتل نصرت الدله اطلاع یافته است .

با ز پرس شروع با حضور متهمین کرده که عقیلی نام از کارمندان شهر با نی درباره قتل نصرت الدله و مدرس اطلاعاتی میدهد . این طرز

تعقیب متهمین نگرانیها ؛ ایجا دکردوهنجا متغیرآ هی وزیر
دا دگستری اقدا ما تی شدتا وزیر جدیددا دگستری بهاءالملک قراگزلو
نسبت به تغییردا دستا ن دیوان کیفرا قدما مکندچون زمینه افکار
عمومی طوری بودکه این تغییر میسر نگردید، دادستان دیوان کیفر
با قاطعیت وظایف خود را نجا مداد.

پس از مدور رأی این نکته مورد بحث بود که چرا متهمین به قتل، غیر
از پزشک احمدی که رسیدگی به اتها مش به دیوان جناشی ارجاع گردید
و محکوم با عدا مشد، سایرین به حبس های کوتاهی محکوم گردیدند.
دادستان دیوان کیفر معتقد بود که اقدام بعضی از متهمین منطبق
با ماده ۱۷۵ قانون مجازات عمومی است و با یادبه کیفرا عدا محکوم
شوندو پرونده نظر پرونده پزشک احمدی به دادسرای تهران فرستاده
شدولی آنها معتقد بودند که چون قاتل معین و مشخص نیست پرونده
بدیوان کیفر پس فرستاده شد.

وقتی دادستان دیوان کیفر به ادیب السلطنه سرداری رئیس شهریا نی
توشت که سرپا ساختاری با یادتوقیف شود. اودر راه فرا را زکر مانشاء
و قصر شیرین بود و برای ما مورین شهریا نی دستگیری رئیس مقتدر
سابق شهریا نی تعجب آور بود. ولی اورا دستگیر کرده به با زادشگاه
دیوان کیفر، منتقل ساختند.

* * *

جلسات محاکمه متهمین در حقیقت تربیتونی برای محکومیت رژیم
دیکتا توری و عمال آن بود. وکلای بر جسته دادگستری از قبیل ارسلان
خلعت بری - دکتر مهدی ملکی - عمیدی نوری - پور رضا و شاھ کارکه
قلم بdest در روزنا مهستا ره و سایر نشریات علیه رژیم گذشته مطلب
مینوشتن دبا قبول و کالت و رشکسا نی که در زمان رضا شاه بصورت مختلف
از بین رفته بودند دبا پرا دنطه و خطاب به در دادگاه پرداختند که بعضی
از مطالب را بطور مختصر از روزنا مههای آن ایا منقل میکنم.
نخستین جلسه محاکمه ۱۷ نفر متهمین شهریا نی از صبح سه شنبه سوم

مرداد ۱۳۲۱ در تالار دیوان کیفر آغاز گردید. پس از ۴۴ جلسه روز پنجم شهریورما ۱۳۲۱ خاتمه یافت.

اعضای دادگاه عبارت بودند از موسوی زاده بیزدی رئیس دادگاه، یکانی و احمدیان اعضای اصلی و سماوی عضو علی البطل.

دکتر جلال عبده دادستان دیوان کیفر شخصاً^۱ دعاناً هم را در دادگاه مطرح ساخت و خود را با زادعاً نام دعاً میکردو همین طرز دفاع اوموجب شد که شهرت بسزاشی بدست آورده بعده "خود را از تهران نا مژده نمایندگی مجلس کرده و روانه پارلمان شد. دکتر عبده مدتها رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل شد و یک مقام مهم بین المللی گردید که اکنون هم در تهران بسر میبرد.

دکتر مهدی ملکی که وکالت ورشه مدرس را بر عهده گرفته بود در دادگاه چنین گفت: با توجه بوضع رفتار مختارتی در دو و هر ریاست نسبت بجا معده مردم و با در نظر گرفتن تعداً دیگرها ای سرشاً ر مناسب با و وجه نسوزی که خود آمر بقتل بوده و آن سید پیر مرد علیل را در سین ۷۵ سالگی در حال روزه هنگام افطار ب مجرم آزادی و آزادی خواهی و بگناه دشمنی با سلطه دیکتا توری در کشور و به بنا نه آنکه طرفدار قانون اساسی در این مملکت بوده از بین برده اندیا یدمختارتی و جهان سوزی اعداً مشوند. اینها فقط مدرس را از بین نبرده اند بلکه ما را بروز سیاً نشانند و آن وضع و خیم را برای کشور بوجود آوردهند.

آقا یان قضا - این متهمین که امروز مثل موش در مصاف پلنگ عدا لستند، آن روز چون شیری در نده با قتل مدرسه ها بر هستی مابر ناموس ما، بر جان ما، بر مال ما تاخت و تا زمیکردند. دودمانها بر با داده، کاشانه ها ویران کرده، روزگار ما را بجایی رساندند که پدر از پسر گریزان، برادر برا در رحم نکرده در رخانه زن از شوهر نگران و شوهر بحال زنش مضطرب، همه چون جا سو سان دشمن و ارجان یکدیگرا فتاده، دین ما رفت، دنیا ای ما رفت، خود ما نرفتیم، کشور ما نبروزگار فلات است با ری افتاد.

سرتیب درگاهی همکه سا به سو نظرش بر هیچکس پوشیده نیست و تشکیلات کلوب (ض - ۱) یعنی صدایران اورا همه مسبوقند و میدانند که سید بیچاره را بضرب کتک از خانه اش بنظمیه برد.

آقای مختاری فرا موش کرده تصور کرده که ما آنهمه قدرت و نفوذ را در شهر با نی فرا موش کرده ایم. خود را بصورت فرشته پاکی جلوه داده بیچاره و بی تقدیر و زقتلها اطلاعی نداشته و حبس و زجر و شکنجه و توقيف را بدستور شاه ساق مداده است. آیا این اظهاری اطلاعی از تمام جزئیات خودقا ثم مقام قرار روا عتراف صریح بمحبت ادعای نیست؟ آیا با آن همه دستگاه جاسوسی و با آن عظمت و کبکبه که دستگاه مختاری از خودنشان میداده این اظهاری اطلاعی کافی برای سوء نیت نیست؟ واقعاً این سبک دفاع از کسی که خود را قادر مطلق کشوری میدانست و بود مسخره و خنده و رسمی باشد؟

آقا یا ن قضا - با توجه بشخصیت و موقعیت و نفوذ مختاری در دوره ریاستش تردیدی برای شما باقی نمانده که اوضاع "تمام دستورات را داده و مستحق اعدام میباشد. جامعه ایرانی اینها را محکوم بفنای نیستی نموده است. شما آقا یا ن قضا مظہر عدالتی دید و باید این دستگاه عظیمی را که متأسفانه مدت مديدة بکام این اشخاص در این کشور میچرخیداً مروز علیه آنها با اجازه خدا و قانون و ملت ایران بکاراند ازید. آقا یا ن قضا - متهمین حاضر با طفال ما، بزنان ما، بمردان ما، به تحصیل کرده های ما، به دانی، به عالی، به فقیر، به عیان، به کسا سبو رنجبر، به غنی و ثروتمند ما رحم نکرده اند. جای رحم و ارفاق درباره آنان باقی نیست. روزگار روتاریخ ایران نگران و چشمانتظار حکم شماست. یقین داشته باشید که بر نظر شما در آتیه تاریخ قضاوت خواهد کرد. این شما و وجودان شما.

مختاری در دادگاه چنین گفت: (رضاخان) نیست و (رضاشاه پهلوی) شاه هنرخان ایران است. اگر من خیانت کردم و ضایع شما، یعنی ضایع عدليه بودم وزیر نظر شما کار میکردم، دادگستری میتوانست به حکم

قا نون در هما نوقت مراجعت کند . در حا لیکه چنین نکردید . پس عدليه کارهای مرا تائید میکرد . اکنون کیفرخواست علیه من برمبنای کدا مپرونده صورت گرفته است . بر مبنای ادعای گذشته ، مگدرگذشته من از شما ها جدا بوده ام . شما در زمان معینی از تاریخ مملکت مرا مجرم شناخته اید در حا لیکه در هما ن زمان همه شما ها متصدی مشا غلی در عدليه بوده اید و چگونه است که اکنون شرکاء جرم تصمیم به محاكمه متهمی گرفته اند که خود پیشا پیش در آن اتها مات متهمند .

*

سرا نجا م پزشک احمدی با عادا م محکوم و حکم در با رها و اجراء گردید .
بقیه متهمین هر یک بچند سال حبس محکوم گردیدند . مختاری به ۸ سال زندان با اعمال شaque محکوم شدولی در سال ۱۳۲۷ با عفو ملوک آغاز
زندان آزاد گردید و تا آخر عمر با گروهی از هنرمندان مجلس انس داشت .

* * *

نویسنده و قلم

قلم چون گرفتی در روئی مکن
غرض ورزی و کینه جوئی مکن
قلم کزپی زحمت مردم است
قلم نیست ، نیش دم کژدم است
نویسنده را با یدی چار چیز
دل و دست و افکار و وجودا ن تمیز

"عارف"

وضع ارتش ایران در زمان قاجار پهلوی

بی شک و تردید باشد که ایران در زمان قاجاریه از این نداشت بلکه روس و انگلیس برای خود در کشور ما سازمانها ایجاد کردند و نظام میان آنها حاکم بر سرنوشت این ملت بودند تا اینکه رضا خان در این رشید و نمونه کار داده باشد که این شاهنشاهی را بنا نهاد. کلتل (کاسا کوفسکی) فرمانده بربیگان دفراخ در ایران در زمان قاجار در خاطرات خود چنین مینویسد:

در دوره سلاطین قاجار تا قبل از مشروطیت تمام متعاقباً دولت از قبیل مالیاتها و گمرکات و خزانه‌داری با شخصی اجاره داده می‌شد و آنها هم با احلاف بمردم هرچه می‌خواستند وصول می‌کردند. وقتی ناصرالدین شاه پنجاه همین سال سلطنت خود را جشن گرفت دیگر ملت در زیر بار حکومت بوضعی درآمد که بودکه ر مقی نداشت. تنها امید شاه به قشون بودکه دو سه سال مواجہ پرداخت نشده بود و شاه برای جلوگیری از آشوب و طغیان آنها تصمیم گرفت که بپرداخت حقوق آنها تا روز جشن تولدش اقدام کند بهمین جهت ۱۳۵ هزار تومن از بانک انگلیس قرض می‌خواست.

یک روز در قراخانه بود که پیشخدمت شاه علام محسن خان با نگرانی آمد

وگفت شاه را در حضرت عبدالعظیم با تیرز دندخوبست اقدام لازم برای حفظ امنیت بکنید. گروهی صاحب منصب و سرباز برای حفاظت دربار و گروهی برای سفارت روس فرستاد.

وقتی مظفرالدین شاه بسلطنت رسید مرآخواست و گفت از این ساعت من شخصاً "قزاچخانه را تحت نظر می‌گیرم. با یادتماً مگزارشات را بمن بدھید. ضمناً" امور لشگری را به فرما نفرما محول کرده بسند. باو گزارش داده شد که افسران قزاق ها ایست حقوق نگرفته‌اند و تا کنون نتوانسته اند بروات حواله وزارت جنگ را وصول کنند. غلامحسین خان میرپنج داردا زگرسنگی می‌میرد. فرما نفرما قول داد که سه روزه کارها را روپراه کند.

مخراج هروای حدنظاً می‌درست بشخصی سپرده شده بودتا از محل مالیات یا عوايدخالصه هزینه آنها پرداخت شود. رئیس فوج می‌توانست تا ده برا برخراج فوج را وصول کند. با این نظر حقوق افراد پرداخت نمی‌شد. رئیس فوج فرزند کدخدا یا ن و متنفذین را بخدمت نمی‌برد و در مقابل از آنها پول می‌گرفت. سربازان در کوچه و بازار ربه نوکری و بجهه داری می‌پرداختند. خیلی از خانم‌های خارجی سربازها را برای خدمت به خود استخدا می‌کردند.

یکبار میرخان سردا روزیر جنگ دستور داده بود که رئیس ستاد توپخانه را با مر مظفر الدین شاه مجاوزات کنند. فراشان بوزارت جنگ رفته اند و برادرش را کشان کشان برمیدان آورده لباس نظام از تنشان خارج ساخته و کلاه کنه‌ای سرشان گذاشتند. حاصله دوله رئیس فراشان دستور داد چوب گره داری آوردن دور رئیس ستاد را به پشت خوابانده ۸ نفر جلاضاً و راشلاق زدند. پا از پاشنه تا قوزک غرق درخون شده گوشست گرم از بدن کنده می‌شد. هر فراشی دست کم پنجاه هشتم ضربه شلاق زده بود. اسمعیل امیر تو ما ن که شلاق خورده بود دارای نشان (آن) از روییه بود و برادرش میرپنج محمد ابراهم خان دارای نشان و حمایل سبز درجه یک شیر و خورشید بود. هر دورا مثل سگ بزن جیر بستند و گفتند

آنها را با نبا رببرید. انباء ر محل زندانیا ن مجرد بود که هما نجا می خوردند و قضای حاجت می کردند. من خوشبخت هستم که تو ا نستم سه نفر از آنها را ازا ین سیا هچال نجا ت بدhem. ولی شاه با زهم عصبا نی بود و گفت با یدگوش و بینی هردو برا در را ببرند و افسار شان کشند. ا مین الدوله پیش شاه رفت و گفت هردو برواد راز خوانین اصیل آذربایجان هستند ممکن است اغتشاشاتی بشود. خان طالش برای محبوسین دا رو و غذا می فرستاد. سرانجام مجدداً آنها را بوزارت جنگ آورده گفتهند ممکن است با آنها خلعت داده شود.

یکبار افسران وا فرا دکه از عدم دریافت حقوق عقب افتاده خود به تنگ آمده بودند ا جتماًع کرده به میرخان سردا رگفتند ا گرم ا را تیربا ران کنید خارج نمی شویم. پسروز یرجنگ با آنها قول داد که تا چند روز دیگر کلیه حقوق عقب افتاده آنها پرداخت خواهد شد. افسران وا فرا دمیگفتند ا گرتا فردا حقوق معوقه آنها پرداخت نشود رسفارت انگلیس متحصن خواهند شد. زیرا همه چیزحتی لباسهای خود را فروخته اند ا میرخان سردا رفورا" ازو زارت جنگ استعفا کرد. این بود نمونه کوچکی از بی نظا می و بی ارادگی در دولت و ارشاد ایران که من تقاضا کردم ا زکار کنا ر بروم.

* * *

اشاره بقسمی از یادداشت‌های (کاساکوفسکی) فرمانده بربیگاد قزاق در ایران نشان میدهد که وضع ارشاد در زمان قاجار چگونه بوده است. رضا خان مسلمان "جزوه‌های افراد بوده که تعذیبات و اجحاف را لمس می‌کرده و بهمین جهت تصمیم به کودتا گرفت و ارشاد نوینی بوجود آورد.

تیمسار نصرالله‌زا هدی در این مورد ای داداشت: شتھائی تهیه کرده که در اختیار رنگارندگذاشت. با تشکر از ایشان خلاصه آنرا با اطلاعاتان می‌رسانم: طبق طرح میرزا تقی خان امیرکبیر ا فردا دقشون ترکیب شده بود از قوائی که جوانان شهرستانها ودها ت آنرا تشکیل میدادند و می‌توانست تا یکصد هزار برسد ولی این قوا هرگز توسعه نیا فست و با کشته شدن

ناصرالدین شاه این عده درا و اخرسلطنت قاجار به هزا رنفر سرباز درجه دار فسرونه هزا ره آس اسب رسید. سلاحهای آنها از سیستم‌های قدیمی بود.

درسی و دومین سال سلطنت ناصرالدین شاه با روسیه تزاری قرا ردادی بسته شد که یک بریگا دقراق را افسران روسی در تهران سازمان بدنه‌ندکه بنام بریگا دقراق شاهنشاه میدهشدوشا مل ع۵۶ افسروی و ۲۰۲۰ افسر ایرانی و ۱۴۱۳ اس درجه دار روسی و ۷۸۶۶ درجه دار ایرانی بود. فرمان نده آنهم یک افسروی بود که خود را حافظ قدرت امپراطور روسیه میدانست. دیویزیون قرقا شا مل ۸ آتشیات بود که ملبس به لباس قرقاها روسی بوده و بودجه آنهم از عوايد گمرک تامین میشد که معادل ۸ میلیون قران بود.

در خلال جنگ بین الملل اول در مقابله با این دیویزیون، انگلیس‌ها در جنوب ایران پلیس جنوب را بوجود آورده‌ند که شا مل دوتیپ فارس و کرمان بودواز ۴۷ افسران انگلیسی و ۲۵۵ درجه دار انگلیسی و هندی ۱۹۰ نفر افسرا ایرانی و ۵۴۰۰ نفر افسرا دارای ایرانی و تعدادی دواب تشکیل می‌گردید.

ارکان حرب این قواراء افسران انگلیسی و سه افسرا ایرانی تحت فرمان یک ژنرال انگلیسی اداره می‌گردند که مرکز بریگاد فارس شیرواز و مرکز بریگا دکرمان، شهر کرمان بود. بودجه آن ۳۵ میلیون قران بود که از طرف دولت انگلستان تأمین میشد. بعلاوه در سال ۱۲۹۰ شمسی ژاندارمی توسط افسران سوئدی تشکیل شد که طبق آخرین آمار تعداد آنان از سه افسروی و ۲۴۲ افسرا ایرانی و ۸۱۵۸ ژاندارم و تعدادی اسب تشکیل می‌گردید که هزینه سالیانه اش سی میلیون قران بود.

مظاها "انگلیس‌ها در شرق ایران قوای چریکی در منطقه خراسان و سیستان با هزینه خود تشکیل داده بودند که این قوا زیر نظر ۱۸۸ افسر انگلیسی یا ایرانی و ۲۲۸۰ درجه دار و افسرا داره میشد. فرمانده آنهم

یک ژنرال انگلیسی بود. بتدریج از سال ۱۲۹۸ با بشوشی که شهر رشت و قسمتی از گیلان را اشغال کردند میرزا کوچک خان قیام کرد.

احمدشاہ از دیویزیون قزاق خواست که قوائی بشمال بفرستند و بشوشی که را از گیلان بیرون کنند. سرهنگ رضا خان فرمان نده آتربیات تهران بود که این ما موریت با یشان محل شد. وقتی رضا خان میخواهد بروز رفاهان کلتل خا با رووف مستشا روسی آتربیات ایرادهای میگیرد که رفاهان عصبا نی شده سردوشیهای خود را میکنند و پرتا ب میکنند که بصورت کلتل روسی میخوردوا و هم میروند نزد رئیس دیویزیون قزاق و از رضا خان شکایت میکنند. استرا روس لسکی رئیس دیویزیون قزاق وقتی از ماجرا مطلع میشود خا با رووف را میخواهد و میگوید که از رضا خان عذر خواهی کند. او میآید و سلام نظا می میدهد و با رضا خان دست میدهد که درنتیجه رضا خان با مر احمدشاہ بشمال میرود.

رضا خان در شمال بعلت رشا دتی که از خودنشان میدهد ب درجه میر پنجی نائل میشود و فرمان ندهی آتربیات تهران با واکذا رمیگردد.

سردار سپه پس از کودتا مصمم میشود که امنیت نقاط مختلف کشور را بس همقطا را ن خود که از هرجهت موردا عتما دا و بودند بسپارد. درنتیجه امیر لشگر احمدی را به فرمان ندهی لشگر غرب - امیر لشگر عبدالله خان امیر طهماسبی را به فرمان ندهی لشگر آذربایجان - امیر لشگر محمود خان آیرم را به فرمان ندهی لشگر جنوب - امیر لشگر حسین خان خزانی را به فرمان ندهی لشگر شرق - سرتیپ محمد حسین خان آیرم را به فرمان ندهی تیپ شمال - سرتیپ مرتضی خان یزدان پناه را به واحدهای مستقر در تهران میگمارد.

همین فرمان ندها ن بودند که امنیت را در سراسر کشور برقرار را ختنند تا سردا رسپه تو انسنت در سال ۱۳۰۴ به هدف سیاسی خود یعنی احراز سلطنت برسد.

البته سرتیب اما ن الله میرزا جها نبا نی رئیس ارکان حرب و سرتیب
فضل الله خان زا هدی (بصیر دیوان) در سال ۱۳۰۱ نقش بزرگی در منکوب
کردن سمیت قودا شته و سرتیب محمدخان شاه بختی در لرستان و فارس
و منطقه بختیاری خدماتی بر جسته انجام دادند. خاتمه دادن به امارت
شیخ خزعل از شاهکارهای خدمت نظامی سرتیب زا هدی بود که کمک
بزرگی به توفیق سردا رسپه کرد.

سردا رسپه چون علاقمند به تحصیل افسران بود در سال ۱۳۰۲ حدود پنجاه
نفر از افسران را بسپرستی حبیب الله خان شبانی بفرانسه میفرستد.
همچنین بتدریج افسران دیگرا عزا م میگردند.

تاسال ۱۳۰۸ در تما نقا ط ایران امنیت برقرار گردید در سال ۱۳۱۳
تعدا دی مستشا رنظامی از فرانسه آورده شد. در سال ۱۳۱۶ دادنشگاه
جنگ تأسیس گردید. بتدریج ارتش ایران یک سروصورت اساسی بخود
گرفت که واقعه شهریور ۱۳۲۰ پیش آمد و ارتش منظمه ایران ظرف یک
هفتہ بکلی متلاشی گردید.

حال به شرح احوال چندتن از این امراء میپردازیم:

تیمسار میرموشق نخجوان فرزند امیر تو ما ن محمد باقر خان از
خانوارهای مهاجرین قفقاز بود که پس از عقد قرارداد ترکمن چای
به ایران مهاجرت کرده است. پدر او افسران عالی رتبه در دوره سلطنت
ناصر الدین شاه بود. امیرموشق تحصیلات نظامی را در قفقاز و همچنین
دوره دادنشگاه جنگ را در روسیه بپایان رسانید. پس از مراجعت با ایران
از وجودش در مدرسه دیویزیون قزاق استفاده میشد و با درجه سرهنگ
دومی معاونت مدرسه را بعهده داشت که یک افسر روسی رئیس آن بود.
شاپور زمانی که بیزان پناه شفایی - غلامعلی خان زند - احمد
نخجوان - نصرت الله سیف - محمد علی خان پوریا در مدرسه قزاقخانه
تحصیل میکردند، تدریس بعضی از دورس با امیرموشق بود.

دراوا یل سال ۱۲۹۹ که واحدهای از دیویزیون قزاق برای مقابله با
بلشویکها و میرزا کوچک خان عازم شدند میگردند امیرموشق فرماندهی

آنراد اشت که در قزوین مستقر میگردند. در آن ایام رضاخان میرپنج فرماندهی ۲ تریات همدان را بعهده داشت و جزا بوا بجمعی امیرموشق بشمار میرفت. ولی چند روز قبل از کودتا احمد شاه سردار همایون را از ریاست دیویزیون قزا ق معاف کرده و فرمان آنرا بنا مرضا خان میرپنج صادر میکند. در واقع در روز سوم اسفند ریاست دیویزیون بارضا خان بوده است.

امیر موشق در حضور جمعی گفته بود من فرماندهی قوارادر قزوین
عهده دا ربودم که رضا خان با واحدهای خودا زبرابر من رژه رفته است.
خا رجیها عمل کوتنا را بن تکلیف کردند و من زیربا رنرفتم و بعد
رضا خان را در نظر گرفتند. این مطلب وسیله محا رم رضا خان با وگزارش
میشود که دستور میدهد امیر موشق در خانه اش بیان ندوخانه نشین میشود.
در آن ایا من وی سنه در مدرسه قزا قخانه تحصیل میکردم موقتاً^۱ م سور
مدرسه به سرهنگ غلامحسین نقدی فرزندسردا ررفعت سپرده شد تا اینکه
در سال ۱۳۰۰ بدستور سردا رسپه سرهنگ عزیزا لله خان ضرغامی از افسران
ژاندا رمی که برایا است مدرسه زاندا رمی را بر عهده داشت ماموریت
یافت که از مدرسه قزا قخانه و مدرسه نظام مشیرا الدوله و مدرسه بیطا ری
ژاندا رمی یک مدرسه نظام تشکیل بدهد. مدت یک سال ضرغامی رئیس
مدرسه بود که سرتیب جهان بنا نی رئیس ارکان حرب مدرسه را سپرستی
میکرد. سپس سرتیب حبیب الله شیبانی رئیس مدرسه شد. پس از مدتی
با ردیگر سردا رسپه امیر موشق را برایا است مدرسه منصوب میکند.

ا میر موشق افسری دا نشمند و درستکار یو دودرا نتخاب معلمین مدرسه نظام خیلی دقت میکرداوکثر معلمین مدرسه متوسطه نظام بمقام وزارت و معاونت میر سیدند و دکتر متین دفتری هم بمقام نخست وزیری رسید.

پس از بازنیستگی با عنوان سنا تورا نتصابی به مجلس سنا رفت. در حکومت دکتر مصدق استاندا رفای رسید. در سال ۱۳۵۴ برای معالجه به لندن آمد که نویسنده بدیدارش رفتم. اولین سؤال من این بود که موضوع تلگراف تبریک بدکتر مصدق بین از فرا ندمچه بود؟ امیرموش

گفت هفته آخربما مداری دکتر مصدق روزهای تاریک و مبهمی بود .
ا علیحضرت به رم رفتند و من هم استاندار از رسانه سواد . مثل همه
استانداران و فرمانداران من هم تبریک گفت . هیچگونه اطلاعی هم از
فرمان عزل مصدق و نصب زا هدی نداشت . با ید مرآ که سالهای موردو شوq
رضاشا ه فقید بودم آگاه نمیکردند . این موضوع را دشمنان من بزرگ
کردند : موجب رنجش شاهد بود که تو انتstem رفع شبهه بکنم .
امیر موشق رضاشا ه را ناجی ایران میدانست منتها میگفت با ید بعد
از رفتن رضاشا ه کملین قوم میشنستند و مطالعه میکردند که چه شدارش
با آن همه نظم و انساباط بهم ریخت . علل وجهات آن بررسی میشد و در
کتابی انتشار می یافت که دیگر نظایر آن تجدید نشود . سپس گفت
من هنگام جنگ در زا پن بودم . در سال ۱۹۰۴ وقتی ارتضیان ارتضی
روسیه را شکست داد عذر شکست بررسی شد و بنا نشجوبیان دانشگاه جنگ
آن علل گفته شد تا نظیر آن تکرار نگردد .

* * *

سپهبد امیر احمدی احمد آقا خان فرزند تقی آقا افسر بریگا دقزا ق که
همه برادرانش افسرو خواه هرش هم همسر سرتیب پسیان بود همسر سپهبد
هم دختر سر لشگر سردا ر عظیم میباشد .
تحصیلات نظایر امیر احمد آقا در مدرسه بریگا دقزا ق با درجه گروهبانی گذرا نده
است . در عملیات بمباران مجلس شورا یمی ای ب تستور محمد علی شاه
جزوا فرا دقزا ق بود .

بتدریج در دقزا ق خانه ترقی میکنستا ب درجه افسر سر لشگری میرسد و هنگامیکه
رضا خان تصمیم به کودتا گرفت خودا و فرمان نده پیا ده نظایر میرسد آقا
فرمان نده سوار نظایر می بود . پس از کودتا از طرف سردا ر سپه بفرمان نده
لشگر غرب منصوب و به درجه سر لشگری میرسد . در سال
۱۳۰۸ ب درجه سپهبدی مفتخر میگردد . از سال ۱۳۰۹ دیگر کار حساسی
نداشت و منصب بو زارت جنگ بود . در سال ۱۳۱۴ برایا ست اداره اصلاح
نژاد دوا ب ارتضیان منصوب گردید که شایسته مقام و نبود . در واقعه

شهریور ۱۳۵۰ بدستور رضا شاه بفرمان نهاده نظر می‌تهران منصوب شد.
در زمان سلطنت محمد رضا شاه پستهای وزارت جنگ ویا وزارت کشور
با یشان داده می‌شد و تا آخر هم در مجلس سنای ایران نتمامی بودند.
بعلت رشا دتها ئی که در عملیات جنگی واستقرارا را منیت آزاد خودنشان
داده بودند ایل با خذنشان ذوا لفقار از درجه چهارم شد. درجه سپهبدی او هنگامی
داده می‌شد که در قلعه فلک الافلاک ضیافتی برای حضور رضا شاه ترتیب
داده می‌شد که در آنجارضا شاه شخصاً درجه سپهبدی را با میدهد.
هنگامیکسپهبد احمدی برای معا لجه خود بیان آمده بود اکثر اوقات ایشان
را میدیدم. نکاتی از زندگی خود را گفته اند که آنرا یا داشت کرده‌ام.
می‌گفتند در اینجا می‌توانستم در قزاقخانه شهر همدان با
یک نفر از اتابک روس در جنگ بین امپراتوری امپراتوری امپراتوری امپراتوری
توهین کرد فوراً "وزیر خود را کشیده تیری" انداختم که با واحد کرد و
جان سپرد. سو با زان روسی مرا گرفته به اردوگاه خود بردنده فرما نده
اردو مرزا زندانی کرد و می‌خواستند مرزا در دادگاه نظامی محکمه صحراei
کنند. من که خطرا عدا مراد دیدم به طبق بودا زندان گریختم و خود
را به تهران رسانیدم.

با ردیگر هنگامیکه درجه سروانی داشتم ما موریت یا فتم که به کرم اشاه
برای وصول عوارض علف چربروم. با یاداین ما موریت را از سروان امیر
فضلی (سرلشگر) میرفضلی که بعداً "وزیر جنگ رضا شاه" شد (تحویل بگیرم
در بین راه به تا جری برخوردم بناه حاج محمد نراقی که بمن گفت
می‌خواهی بروی عوارض علف چرورا بگیری به حضرت والا فرما نفرما والی
بدهی... و آنقدر در آمده را در کهای داشت مدقتراه است. در دریا ۱۰۰ من
بتوصیه می‌کنم مبلغ کمی از عوارض را بدفترایا لاله و بقیه را
خودت نگاهدار. . . بعدها که فرمان نده لشگر غرب شدم بیشتر کارهای مالی
وشخصی خود را توسط همان تا چرانجا میدادم.
مطلوب دیگراینکه در سال ۱۳۵۰ حمداه بفکر می‌باشد که رضا خان را بدست

یکی از همقطارانش کنا ربگذارد، یا ورا اعتضاده خان پسر کامران میرزا
نا یب السلطنه را نزد من فرستاد که از شاه دیداری بکنم. جریان را به
سردا رسپه گفتم اظها رداشت برو بمه بین منظور شاه چیست؟ وقتی رفت
احمد شاه بمن گفت بمن گفته اند که شما دست کمی از سودار سپه ندارید
واز علاقمندان بخاندان سلطنت هستید میخواستم با شما مشورت کنم
که رضا خان را کنا ربگذا رم و شما را رئیس دیویزیون قزاق بکنم.
گفتم اجا زه بد هید مطا لعنه کنم و بعد جوا ب بدھم. تما مجریان را به سردار
سپه گفتم و دیگر هم ملاقاتی بین من و احمد شاه روی نداد.
رضا شاه آنقدر بمن محبت داشت که یک قوطی سیگا رطای سفید جوا هر
نشان بمن داد و گفت بین من و شما حاصل و در بان نیست هر وقت
خواستی بیا مرآ ملاقات کن... من هم فکر میکرم هر چه بخواهی نجام
خواهد داد. روزی به کاخ اختصاصی رفت. در با غچه حیاط روی نیمکت
نشسته بود. برخواست و جواب سلام نظر می مرا داد و در حالیکه تسبیح
در دست داشت گفت سرهنگ محمد حسین میرزا جهان بانی از افسران
زحمتکش غرب است اجا زه بفرمایید درجه سرتیپی با وداده شود. بقدرتی
عصبا نی شد که تسبیح دستش پا ره شدو گفت اسماین مردی که را پیش من
نیاور. من خود ناظرا عمال افسران هستم هر وقت لازم باشد بآن هادرجه میدهم.
بعد بموضع افتتاح جاده لرستان اشاره کردن دکه قرا رشد با مرا اسم
با شکوهی افتتاح شود. وقتی خواستم حرکت کنم چند کا غذ سربسته به
دست من دادند و گفتند و قنی به محل ماموریت رسیدی نا مه ها را با زکنید.
در بین راه و سوسه شدم و کاغذها را با زکردم و خواندم دیدم که به شاه
نوشته اند (شما کشور را از هرج و مرج نجات داده اید و قصد دارید که
برای افتتاح راه لرستان بروید) از کجا که احمدی و عمال اوسو
قصدی بوجود مبارک نکنند. اوقابل اعتماد نیست. همان مظالمی که
در منطقه کرده کافی است یا اورا معزول کنید و یا از رفتن بمنطقه
صرف نظر فرمایید.) خیلی نا راحت شدم وقتی اعلیحضرت آمدن دخیلی
محبت فرمودند و درجه سپهبدی اعطای فرمودند. تا فرصتی پیش آمد

عرض کردم پا کت سریمه را خواندم میخواستم بپرسم چه چیز موجب شدکه
پا کت مغرضانداشخان را التفات فرمودید؟ رضا شاه با عصبا نیتمرا
کناری کشید و گفت مطلبی بتومیگویم که بین من و توبا شدوا گرکسی
واقف شود تکه بزرگت گوشت خواهد بود. این بختیاریها یعنی سدار
اسعدویا را نش واین تیمورتاش از این قبیل نامه ها بشه پست
میانداختند. کسانی که نامه ها را دیکته میکردند و نویسنده نامه ها
و صندوق پستی که این نامه ها انداد خته میشد از همه با خبر هستم. قصد
آنها این بودکه مرا با همکاران صمیمی ام بدین کنند و در خلال این
کارها نقشه های پوچ خود را عملی سازند. حال بدانیدتا بموضع
پدرشان را در بیا ورم. من گفتم همیشه خدمتگذارا علیحضرت هستم و به
همان قسمی که قبل از کودتا خورده اموفا دارمیباشم.

جریان دیگر مربوط بزمانی بود که دیگر خدمتی با یشا نرجوع نمیشد
وعده ای از مرئوسین منطقه غرب را برای پرونده سازی احضار میکردند
و حتی بعضیها را همدردی زبانی توقيف میکردند. روزی یکی از آنها
بنا مسرهنگ گیگو (ارمنی) از ما مورین محا فتش خواهش میکند که او
را بمنزل من بیا ورن. وقتی مرا دید گفت تقاضا دارم توصیه کنید
مرا آزاد کنند و ضمناً "بعرض بر سار نید ما که جز خدمت کاری نکرده ایم
چرا زندانی شده ایم. مرتب سوال میکنند چه را بدهای بین شما و
سپهبد احمدی بوده است. گفتم مهم نیست وقتی دیدند سوءاستفاده
نیست آزاد خواهی شد. بیوشکی بمن گفت با این رفیقت بگواهی گیگو
و سوارا نش نبودند و نمی جنگیدند این لرها تا دروازه تهران پیش
می آمدند. حا لایگی و برای تهمت دروغ با یاری شد. تقاضای
شرفیابی کردم. در سال ۱۳۱۲ بود. تمما مقابله های خانه خود را در یک
باقه گذاشت و گفتم دربار. پس از ادادی احتراز افتادم روی پای
علیحضرت و با گریه گفتم من در فلان تاریخ با شما هم قسم شده ام که در
تمام عمر خدمتگذاربا شموشما هم همیشه از من نگاهدا ری کنید. اینها
تمام شروت من است آنرا تقدیم میکنم تا بدانید در مقام شما شروت

وحتی خانواده ارزشی ندارد. شاه دستش را گذاشت روی شانه من و گفت بلندشو. بحال خبردا را یستادم. گفت شما که در همدان بودید چه دلیلی داشت که بدیدن مسترها و اوروفتید گفتم من در همدان بودم که بدیدن من آمادا زنطرا خلاقی و ادب با زدیدی بعمل آوردم. قصده نیتی در بین نبود. فرمودند این بقچه را بردا روبرو و دیگر کاری از این قبیل اشخاص برنمی‌یدکه دیدوباز دیدا ز آنها میکنید. (هاوارد در زمان کودتا نقش مهمی داشت) . من بمنزل بازگشتم و دیگر تقاضای شرفیا بی نکردم تا در سال ۱۳۱۷ از دفتر مخصوص تلفن شدکه مرا احضا رکرده‌اند. وقتی رفتم فرمودند امروز رئیس ستاد گفت در مرا سسلام ژنرال فرانسوی که در جه سپهبدی موقتی با وداده‌اند با لای دست سپهبد احمدی با یستديا زيردست ايشان من گفتم ابتدا سپهبد احمدی باشد. با اينظر فهميدم که علیحضرت خواسته‌اند بمن بفهمانند که بیاد تو هستم. تا شهریور ۲۵ رئیس اداره اصلاح نژاد دواب بودم. برای سپهبد احمدی از لیاقت و شایستگی سپهبد رزم راوسر لشگر هدا یت صحبت کردم که ايشان همتا نیذکر دند. بعد از جريان سپهبد زاهدی را نقل کردم و گفت درواقعه شهریور ۲۵ در روزهای هفت و هشتم به من گفتند فردا سلحنه کمری خود را همراه داشته باشید و به همراه یاف ستوان ضرغامی از کارمندان باشگاه افسران هم گفته بودند و همچنین چندتن دیگر... گفتند اگر من در باشگاه بطرفی تیراندازی کرد مسامع هم بکنید. از حصارک که با تیمسار زا هدی می‌مدیم به باشگاه افسران گریه میکرد. در زیرز مین باشگاه افسران عده‌ای با سلحنه جمع شده بودند ولی زا هدی هیچ‌گونه اقدامی نکرد. سپهبد امیرا حمدی گفت اتفاقاً "زا هدی" برای این منظور نزد من آمده بود با ايشان گفتمنا علیحضرت مرا مأمور حفظ امنیت کرده‌اندولی شما میخواهیدا یجا دنا منی کنید هرگز دست با این قدر نزنید. گویا قبلًا" با تیمسار ریزدان پناه همشورت کرده بودا و هم گفته بود با سپهبد احمدی مشورت نمایید. آخرین با رسپهبد احمدی را که برای معالجه سرطان معده در سال ۱۹۶۴

به لندن آمده بودم . هر با رکه در بیما رستا ن اورا میدیدم از دیدگانش اشک میباشد . حقیقتا " برای سردا ری که در رشادت و قوت قلب معروف بود چنین گریه تعجب آور بود . من با خیلی علاقمند شده بودم و هم میگفت ادعای غبن دارم که چرا با شما دیرآشنا شدم . ملما " افسری رو شیدو کاردا ن و مجب بود .

ابراهیم خواجه نوری سپهبد احمدی راجزوبا زیگران عصر طلائی آورده و در با رها و چنین مینویسد :

او فرزند سرتیب تقی آقا بود که اسب سواری و چا بک سواری را در مدرسه بریگاد آموخته و اسب و شمشیر و تفنگ را سه مونس لازم و داشتی مسد میدانست . غریزه های قلدری و قهرمانی و شوشکه کشی و بی اعتنایی بمرگ در روحیه ا و در بریگا دقراق بوجود آمد . ما و ما موریت های پر حادثه را استقبال میکرد چنان که در ۱۴ و ۱۶ سالگی همراه پدرش بفارس رفت و با ۳۰ هزار قیمه شولجستان تاخت و پس از یکساعت جنگ غارتگران را متواری و ۱۲ مقتول و تعدا دی مجرح بجا گذاشت . دزدها و غارتگران در صدد انتقام برآمدند و یک گلوله مجرح کردند و میخواستند سرش را ببرند که با حیله ای خود را نجا تداد .

وقتی فرمان نفرما والی غرب بودا حمدآقا که رشا دتش مورد قبول همکلن بود با معرفی شد . در آنجا با رضا خان که درجه سروانی داشت آشنایی داشت احمدآقا توجه او را جلب کرد که از همانجا با همدوستی عمیقی پیدا کردند . رشا دتها ای رضا خان با درجه سرهنگی و احمدآقا با درجه یا وری در غرب همه را متوجه آنان ساخت . احمدآقا در لرستان برای استقرارا منیت خیلی کا رها کرد . ما مور حفظ راه تهران و پهلوی شد که احمدشا ه درجه سرتیبی او را موشح نمود . تا حساب جنگلیها و میرزا کوچک خان را برسد .

یکبار متهمند که میخواهد استرا سلسکی رئیس دیویزیون قزاق را بکشدو میرپنچ رضا خان را بجا ای اوبن شاند که کار سمحا کمه کنید و معلوم شد غلام رضا میرپنچ این دسیسه را چیده است .

درجنهای گیلان استرا سلسکی و میرپنچ رضا خان و سرتیب احمدآقا در کنا رهم بودند و میجنگیدند ولی با لآخره قزاقا ن شکست خوردند و عقب نشینی کردند. رضا خان این شکست را از توطئه استرا سلسکی میدانست. اردوی متواری به آقا با بای قزوین رفتند و کودتای این را بنا نهادند.

پس از کودتا وقتی امیر مویدساوا دکوهی سربلند کرد احمدآقا که بدرجه میرپنچی رسیده بود ما موز سرکوبی او شد و سرا نجا ماین (رستم عصر رضا خان)، اورا شکست داد و متواری ساخت. حتی خانه امیر موید را آتش زد. احمدشاه میخواست اورا جلب کند ولی او که دومرتبه با رضا خان قسم خورده بود اعتصای نمیکرد. حتی رضا خان با وگفت از عملیات تونزدا حمدشاه تعریف کرده امیخواهد ترا ببینند برو ادبی بجایی اور. او و گفت درباریان مرا با ینکا رتشویق کرده اند ولی گفته ام با یدبا مر رئیسمبروم - سردا رسپه گفت برو ببین چه میگوید. اونزدا حمدشاه رفت. شاه با و گفت شما ازفا میل مهاجرین نخجوان هستید گفت بله. شاه گفت لیا قلت شما راشنیده ام بیشتر بدربار ربيا شید. احمدآقا گفت اگرا علیحضرت رئیس ما سردا رسپه را در دست داشته با شیده مادر خدمت شما خواهیم بود. شاه گفت. البتہ سردا رسپه فرماندهی لایق و صدیق است.

سرا نجا مشاه از نتیجه ای که میخواست بگیرد مأیوس شد.

هنوز غائله شمال تما منشه بود که در غرب جنجال بپا شد و با اعطای یک درجه با و بعنوان (امیر لشگر غرب) عازم منطقه گردید. جلوی همه قداره بندان و آدمکشان را گرفت و پس از فتوحاتی، دستی بسبیل چخماقی خود کشید و گفت حالا مردم منطقه میتوانند را حت بخواهند. سردا رسپه بعداً احمدآقا را روانه فتح لرستان کرد و میدانست که در اینجا کا رش دشوا رترانه از سابق است. با همکاری سرتیب شاه بختی که همیشه در جنهای صحرا ائی شجاعت و استقامت قابل تمجیدی از خود نشان میداد دست بکار رشد. لرستان محلی بود که همیشه سلاطین و سرداران

در آن شکست میخوردند.

از سنگدلیهای او در تونگ زا هدشیر مطالبی میگویند. جسارت لرها با عث حیرت نظا میا ن شده بود. ولی مردم خرمآ با دا ین فتح او را جشن گرفتند و فرمان عفو عمومی ما در کرده ای هم تسلیم شدند. ولی باطنا در صدد بودند که امیر لشگر غرب را نا بود کنند دولی وقتی توجه یا فتنه که حریف او نیستند را دت و سنگدلی اورا شنیدند و در جنگهای پی در پی هم شکست خورده و تسلیم شدند. با این نظر زنشا ن ذوالفقا ریسلشگر احمدی داده شد.

سپهبد امیر احمدی خود طی نامه ای چنین نوشت:

در مورد آتش زدن خانه امیر موید سوا دکوهی با ید بگویم (از شیر حمله خوش بودوا ز غزال رم). سربا زی که دلش بلر زدواز دیدند هر زخمی اشکش جا ری شود و مثل خواه ران تارک دنیا رقیق القلب با شدید گر آن شخص سربا ز نیست و با ید شغل دیگری برای خودش فکر کنند زیرا فاعع ازوطن و بر قرا رکردن نظم و امنیت و جلوگیری از شرارت شروزان شقی آدمکش و تنبیه خیانت کاران و راه هنر دل سخت و قلب قوی میخواهد و لاتما مکشور یکپا رچه آتش میشود. جان و مال و نا میوس مردم مورد حمله قرار میگیرد. امیر موید میخواست مرآ اغفال کند و عده ای از سربا زان را کشت و اسیر کرد. آیا نبا ید خانه ای که در آن چنان جنایت فجیعی صورت گرفته باشد کشیده شود تا موجب عبرت سایر یاغیان گردد؟ من اگر خانه امیر موید را آتش زدم برای خاوش کردن حس شقا و تم نبود بلکه فقط از نظر مقتضیات ارتشی و پیشرفت جنگی بود و الهرگز با آن عده کم موفق به ریشه کن کردن طغیان امثال امیر موید نمیشدم.

* * *

باید باین نوشته ها ضافه کنم که سپهبد امیر احمدی پس از شهریور ۲۵ هم در مقام وزارت جنگ و بخصوص فرمان نداری نظا می توانست جلوی خیلی از نا آرا میهارا بگیرد و بعد از ۱۷ آذر با سمت فرمان ندا رناظا می

توا نست در تهران ا منیت بر قرا رکند . هر وقت مشکل نا امنی پیش می آمد بسرا غا و میرفتند . در نخست وزیری قوا مهربا ا و در افتاده جلسه هیئت دولت بین او و نخست وزیر گفتگوی تندي شد . بعد ها تا آخر عمر سنا تورا نتصا بی بود . کرا را " اورا در مجلس سنا میدیدم . معروف بود مستغلات فرا و ان در تهران دارد . به (سلطان کنترل برق) شهرت یا فته بود . یکجا ربرا افتتاح سدی در همدان با هوا پیما بآنجا رفته بودیم . در مرأجعت دزدا خل هوا پیما پهلوی ا و نشته بودم که ازا وضع گله مندبود . وقتی هوا پیما بر فرا ز آسمان بود میگفت در داخل این کوهها در زمان رضا شاه چه مشقاتی را تحمل کردم تا تو نست ا منیت را بر قرا رکنم .

او میگفت در شهریورما ۱۳۲۰ همه بفکر فرا ربودند . ا ز من خواسته شد که ا منیت را حفظ کنم . وقتی این ما موریت خطیر را پذیرفت قبل از همه بحا ج محتشم لسلطنه رئیس مجلس گفت که من حفظ جان همه نمایندگان مجلس را بعده میگیرم ا ز آنها بخواهید که مجلس را ترک نکنند . اگر آنها فرا رکند و وضع بکلی بهم میخوردزیرا پا یه های مملکت اکنون بردوش نما یندگان مجلس قرار داده اند و آنها میتوانند مردم وا فکار عمومی را تسکین بدند و دولت را هم رشد کنند . رئیس مجلس موضوع را با نما یندگان مطرح کرد و بهمین جهت جلسه علنی مجلس تشکیل شد تا محمد رضا پهلوی با پیرا دقیق پرداختند .

حالکه وضع آ را مشده دیگر آن خدمات ازیا در فته و کسی بفکر کسانی که در روزهای سخت صمیما نه خدمت کرده اند نیست . *

او در سالهای آخر سلطنت رضا شاه هم مغضوب شد با مور مستغلات و وصول ا جا رههای خود و بکار تربیت اسب برای ارتضی میپرداخت . پس از اصلاحات ارضی همگویا قسمتی از ملک ا و تقسیم شده بود که ازا بین جهت هم برا ز عدم رضا یت میکرد .

بعدا ز شهریور ۲۰ مقا لاتی علیه ا و نوشته شده با ولقب (قصاب لرستان) داده بودند حتی روزنا مههای مخالف مینوشند در لرستان آدمهای

کشته شد، شروتها بغا رت رفت به عده‌ای تا مین دادن دولی اقدام
بکشتن آنها شد. ولی منصفانه میتوان گفت برای استقرار امنیت
خیلی زحمت کشید و چندبا رهم جا نش بخطرافتادوا کردا ین رهگذر
شروعی همنصیب او گردید بخاطر قدرتی بودکه در هر ما موریتی بدست
آورده بود. از افسران بی با کی بودکه نظیرا و کمتر دیده شده و خودهم
بها ین امرا عتراف میکنده مخالفین لقب قصاب را باوداده بودند.
تا آخر عمر بخاندان پهلوی وفا دارماند. در مدت کوتاهی که مغضوب
شده بود واکنش مخالفی از خودنشان نداد. همکاری او با محمد رضا شاه
هم بقدری صمیما نه بودکه وقتی توجه یافت که بین شاه و نخست وزیر
اختلاف است جانب شاه را گرفت و وزراء را علیه قوا مبرانگیخت.
از فرزندان او هیچیک در کسوت نظام نیستند. ارتضیان و راپیش کسوت
خود نمیدانستند. آزادیخواهان اوراق لدرمی نا میدند که هر وقت پای
سرکوبی پیش می‌آمدنا مسپهبدان حمدی بگوش میخورد.

* * *

دومین سپهبد زمان رضا شاه (محمد خان شاه بختی) تا شهریور ۱۳۲۰
ارتضیان ایران فقط یک سپهبد داشت ولی در این واقعه چون اکثر
فرماندهان نظامی پادگانهای خود را ترک گفته‌اند شاه بختی مقرر
فرماندهی را ترک نگفت و مقاومت نمود. از طرف رضا شاه با ودرجه
سپهبدی داده شد.

سرتیب زا هدی درباره اوجنین می‌نویسد:

محمد خان شاه بختی از کودتای ۱۲۹۹ با رضالله از نژدیک همکاری داشت.
او همسوادی نداشت ولی رشد و شجاعت او کم نظیر بود. او خدمت
سربا زی را از درجه تا بینی در دیویزیون قراقش شروع کرد. در همان
اوان به گروهان مسلسلی که رضا خان فرماندهی داشت معرفی میشود

وبدرجہ سرگروہبائی میرسد، درساں ۱۲۹۴ مرتضی خان یزدان پناہ و محمد علیخان پوریا کہا زمودیویزیون قراق فارغ التحصیل میشوندبا درجه نایب سومی به گروہا ن مسلسل رضاخان معوفی میگردند۔ سلطان رضا خان (ماکسیم) باین علت با و میگفتند که ما کسیم نام شخصی است که آن مسلسل را اختراع کرده است.

گروہبائی محمد ذکریا (یا شاه بختی) خدمات خودرا تحت فرماندهی رضا خان شروع کردو در کوڈتای سوم اسفندبا درجه سرهنگی همراه رضا خان بتهران میا یدو چندی انتظامات شهریا اوبود، در فرودین ماه ۱۳۰۰ بدرجہ سرتیبی میرسد، درجنگ علیه میرزا کوچک خان و بشویکها شرکت داشته و درساں ۱۳۰۵ بجای سرلشگر حسین خزادی فرمانده لشگر غرب میشود، چون الوار پیرا وندشرا رت کرده و یک اسواران سوا ررا غارت میکنندشاہ بختی دستور میدهد قیمت اسبهای دولتی را ازا لوار بگیرند، وقتی رضا شاه بمنطقه میرودا لوار شکایت میکنند که از مان پول گرفته اند، رضا شاه جریا ن را از شاه بختی میپرسدا و میگوید من دستور داده ام که غرامت اموال غارت شده را از آنها بگیرند، رضا شاه عصبا نی شده دستور میدهد سردوشیهای شاه بختی را بگیرند، یکی از آجودانهای مخصوص (نا) یاب اول محمد علیخان علوی مقدم) با قلمترش تاج و ستاره را از سردوشی شاه بختی بر میدارد و بدستور رضا شاه در سربازخانه بازداشت میشود، اوروزی در زندان ستوان علی شهید نورای افسر نگهبان را میخواهد و دستور میدهد که کاغذ قلم حاضر کنند و با و دیکته میکنند و میگوید با علیحضرت بنویس:

(گر عظیم است از فرودستان گناه از بزرگان عفو کردن اعظم است) وقتی نا مهبدست رضا شاه میرسد و در بین راه هم متوجه میشود که نکند برای شاه بختی زده باشند و را بتهران احضار میکنند و یک قطعه شمشیر مرصع با و میدهد.

شاه بختی در فارس و اصفهان و سایر مناطق خدماتی انجام داده و در سال ۱۳۱۰ افرمانته لشگر رضا ثیه شد، درساں ۱۳۱۱ نویسنده بدستور رضا

شا ه ما موررسیدگی به پرونده ستوا ن یکم آقا بزرگ ابراهیمی و سرهنگ محمد علیخان پوریا شدم . بمنطقه نزد تیمسار شاه بختی رفتم . گفتند در با ره بزرگ ابراهیمی با یدبگوییم با نین بیچاره هر چه در میا وردتی دشکم گرسنه همین کردها میکنند و هیچ کنا هی نداردو کارش را خوب انجام میدهد . ا صولا " عادت کردها این است که وقتی ما موری عوض میشودا زا و شکایت میکنند . در مورد سرهنگ پوریا با یدبگوییم وقتی ا علیحضرت فرمان نده گروها ن بودند این سرهنگ پوریا فرمان نده یک رسدو منهم و کیل با شی گروها ن بودم حا لامن شده ا فرمان نده وا وزیر دست من است . هنوز هم مورد لطف ا علیحضرت هستند . منزلش پراستار تلگرافات و نا مهای خصوصی ا علیحضرت ..

نویسنده تحقیقاً تی کرد میا ن نتیجه رسید که حرفهای شاه بختی صحت دا ردو گزا رش را با پست بتهران فرستادم . در همان وقت درجه سرلشگری شاه بختی هم رسیده و نتیجه کا را گفتم که خشنود شد . سرهنگ پوریا بعداً بدرجہ سرتیبی مفتخر و فرمان ندهی لشگر مکران با یشان داده شد .

شا ه بختی افسری بودبا انصبا ط - جدی - سرخیز که همه روزواحد هارا شخصاً "با زدید میکرد . سوا دخواندن و نوشتن را در حدود سنتین سی و چهل شروع کرد . محفوظاً تش در کلیات سعدی و حافظ و مولانا خوب بود و مطالب خود را با یک بیت از غزلیات سعدی و حافظ شروع میکرد . در دوران سلطنت محمد رضا شاه در ۱۳۲۲ و را بعلت سوءاستفاده در دوران فرمان ندهی با زنشسته میکنند . سپهبدیزدان پناه شاه را در جریان میگذا ردو آن دستور مسکوت میما ندو به تیمسار شاه بختی ماموریت های مختلف داده میشود . در واقع آذربایجان چندما موریت نظامی با یشان محول میگردد . بعداً باز نشسته شده بعنوان سنا توران تصادی ب مجلس سنا میروند . در واقع نهم سفند همراه جمعی از مردم تهران بکاخ مرمر رفته ما نع سفرشا ه میشوند . بعداً ب تستور دکتر مصدق طبق ماده ۵ با زدا شت میگردد و پس از یکی دور روز آزاد میگردد .

پس از واقعه ۲۸ مرداد دستور سپهبد را هدی بسمت استاندار آذربایجان شرقی و غربی با سرپرستی واحدهای نظامی بآن منطقه رفت و مجددا به مجلس سنای راه یافت و بعلت ابتلای بمرض ذات الریه درگذشت.

سرلشگرها یونی میگفت * وقتی رضا شاه دستور خلع درجه شاه بختی را داد من در لرستان خدمت میکردم. جریان چنین بود که گروهی از الوار به ارتش و اسبهای ارتش صدمه میزنند و شاه بختی هم دستور میدهد که چون آنها اسبهای ارتش را برده اند ارتش هم اسبهای آنها را بسیرد. الوار شاه کایت میکنند که جریان را از شاه بختی میپرسد و وقتی تائید میکنند دستور میدهد درجه اورا بگیرند. با ارسال تلگراف و تقاضای عفو پس از سه روز رضا شاه دستور میدهد درجه اش را با وبدهند و بصورت بازرس در ارتش خدمت کند.

پس از اینکه از زندان آزاد شد بیدیدار شاه بختی رفت میبدون هیچ ناراحتی گفت حق با رضا شاه بود. کارا علیحضرت درست بود. ما در انجا مخدمت با یدخیلی دقت کنیم. اشتباه کردیم و مجازات شدیم. او بچند تنفر دیگر هم این مطلب را گفته بود و نظرش این بود که اگر به رضا شاه گزارشی داده میشود باین صورت با شدکه ا وحی را بر رضا شاد داده است. تا از خشم بعدی رضا شاه درا مان باشد. با این نظر زشه بختی تا آخرین روز اقا مت رضا شاه درا یران بخدمت در ارتش ادا مهاد.

* * *

سپهبد کریم و رهرا مدا ماد سپهبد شاه بختی میباشد که او هم در تاً میمن امنیت منطقه آذربایجان خدمتی انجام داده است. سرانجام هم بعنوان سنا تور رضا ظیه بمجلس سنا رفت و تا سال آخر رژیم شیعه عنوان سنا تور انتقامی منطقه را داشت.

در کابینه ارشبد از ها ری بعنوان استاندار بخدمت پرداخت و میکوشید تا در روزهای بحران خدمتی انجام م بدھولی چون بسرعت رژیم سقوط کرد او هم به مخفی گا رفت و اکنون در آمریکا زندگی میکند.

سرلشگر اسحاقی خان شفائی یکی دیگرا زا مرای درستگار زمان رفا
شاهر اسلشگر شفائی نام میبرند. سرتیب زاده هدی چنین مینویسد:
فرزندان میرتوان محمد کاظم خان که جدا علی آنها از مهاجرین
قفقاً زبود. یک پسر و سرهنگ دکتر شفیع زاده بود که در ارشاد خدمت
میکرد. اسحاقی خان شفائی که مدرسه دیویزیون قراق را دیده از
همکلاسیها ی بیزدان پناه بود. سپس به قفقاز میرود و مدرسه صاحب منصبی
آنجا را به پایان میرساند. در جنگ بین الملل اول وارد قشون
روسیه شد و در جنگ از اسب بزمین میافتد و اسیر آلمانها میشود که با
دخالت سفیر ایران در آلمان آزاد میشود و مستقیماً "بتهران میا" ید
و با درجه نایب اولی خدمت را شروع میکند. بزبانهای روسی و آلمانی
تسلط داشت و وزبان ترکی هم میدانست. در کودتا ۱۲۹۹ شرکت داشته
با درجه سرهنگ دومی با وجود آنی سردا رسپه میرسد و تمدن مدتورات
شفاهی و کتبی سردا رسپه را ابلاغ میکرده که خاطرات مهمی داشت.
شفاهی از جانب سردا رسپه ما مور میشود که بروسیه برخود و هدفهای رضا
خان را با آنها در میان بگذرد. روسها با خیلی احتراzm میکنند و دندو
در روزه سالیانه در میدان سرخ کنار سران ارشاد سرخ قرار میگیرد.
بعد بعنوان وابسته نظامی به برلن میرود. در سال ۱۳۰۴ با درجه
سرهنگی رئیس قورخانه میشود که بدرجه سرتیبی نایل میگردد.
از سال ۱۳۰۹ با حفظ سمت ما مورخیدا سلحنه میشود با همکاری عده‌ای
از افسران تحصیل کرده آن روز از قبیل سرهنگ شیما نی - سرهنگ فرود،
سروان با تما نقلیج - سروان نبی الله هما یون - سروان محمد حسین
جهان شاهی - سروان نژاد عابدینی - سروان محمد علی خان لری - ستوان
یکم فرزین و عده‌ای دیگرا از سویس و آلمان و سوئد بهترین سلاحها را
خریداری میکنند.

کارخانجات فشنگ سازی و تفنگ و مسلسل را در سلطنت آباد
نصب میکند. در پارچین و ورا مین کارخانجات شیمیائی و بازارت سازی

راتاسیس مینماید . مورد اعتماد کامل رضا شاه بود . بعدا ز شهریو ۲۰ از طرف
ا علیحضرت محمد رضا شاه به ئرال آجودانی منصب میگردد .

در سال ۱۳۲۲ هنگا میکه محمد رضا شاه عازم مشهد بود وقتی میخواست
سوار قطا رسلطنتی بشود میگوید دستور داده امشاه بختی را بعلت
سوء استفاده باز نشسته کنند . همه ابرا ز خوشوقتی میکنند بخصوص یکی
از نمایندگان خراسان نسبت به شاه بختی اهانت میکنند . شفائی خود را به
واگون سلطنتی میرسا ندو به شاه میگوید شاه بختی از بهترین افسران
ارتش میباشد که خدمات زیادی کرده است .

در مشهد در محل اقامت ا علیحضرت برنا مهشر فیا بی برای طبقات
مختلف آما ده میشود . همان نما ینده شروع میکند به شاه بختی و امراء
ارتش حمله کردن ... سر لشگر شفائی عصبا نی شده شمشیر خود را از غلاف
بیرون کشیده و حمله میکند که آن نما ینده فراز میکند . جریان را بشاه
میگویند شفائی را احضا کرده میگویدا ین چه کاری است که میکنید
این شخص نما ینده مجلس است و مصونیت دارد . شفائی میگوید شما
ارتش را در مقابل این افراد سبک کردیدوا ینها هم بازشی ها اهانت
میکنند . ا علیحضرت دستور میدهد آن وکیل را بیا و رندوشفائی ازاو
دلجوئی کند و کیل را بیا غمیا و رندولی دیگر با شفائی روبرو نمیشود .
در سال ۱۳۲۲ وزیر پیشه و هنر و سر لشگر میشود و سمت ریاست اداره
تخشائی ارتش را هم همواره عهده دارد .

در سال ۲۵ که رزم آرا برای با رسوم رئیس ستاد ارتش شد شفائی با اشاره
شاه در محل معاونت ستاد ارتش انجام مهندسی و در عملیات آذربایجان
۲۵ علیه دمکرا تها و ورود ارتش با ذریبا یجان بمنطقه رفت و سلاحهای
غنیمتی را جمع آوری و بتهران میفرستد . چهاروضع مالی خوبی نداشت
اقداماتی شد که کمکی بزندگی او بیشود . از قبیل با زرس سازمان آب
و با زرس بانک سپه ..

سر لشگر شفائی علت نزدیکی با رضا خان را چنین بیان داشته است :
سر هنگ ابوالقاسم خان ایروانلو دادی رضا خان بود که از مهاجرین

قفقا ز بشما ر میرفت . وقتی اورا با زنشسته میکنند نزد محمد کاظم خان
ا میرتو مان پدر سر لشگر شفائی میرو دو میگویدا زدار ای دنیا من
 فقط یک خوا هر زاده دارم که اورا بشما میسپا رم . محمد کاظم خان رضا را
 بمنزل خود برد و با خانواده خودش زندگی میکند . در سال شیوخ و بنا
 کاظم خان خانواده خود را به کوه های شمال تهران میفرستد .
 رضا خان همیشه با ا میرتو مان بودحتی در عملیات آذربایجان که تیر
 میخورد و کشته میشود رضا خان جنازه اورا ب تهران آورده به قم میبرد
 و در حرم حضرت معصومه ب خاک میسپارد .

کم کم رضا خان در ارتش لیاقت ب خرج داده ب درجه میر پنجمی میرسد .
 بعد از کودتا رضا خان صبح زود در میدان مشق حاضر میشود و دستوراتی
 میداد که اسماعیل خان شفائی دستورات را از همانجا بلافاصله میکرد .
 زمانی رضا شاه با سرتیب فضل الله زاده و سرتیب یزدان پناه بعلت
 کزا رشات سرهنگ محمد درگاهی (محمد چاقو) رئیس شهربانی سرستنگین
 شد . شفائی کفت یک روز برای صرف نهاده بمنزل امین افسر شهریانی رفت
 که آنها و سرتیب احمد خان نخجوان هم حضوردا شتند . روز بعد که سر
 خدمت رفتم شاه مراد احضا کرد و گفت دیر و زکجا بودی ؟ جواب از گفتم با
 عصبا نیت کفت (توقیتی میدانی که من با اشخاصی میانه قدیم و
 سابق را ندارم حق نداری با آنها آنقدر گرم بگیری) سپس درب اطاق
 را با زکر دوارد نکه بمن زدوم را از دفترش اخراج کرد .

وقتی درسوسیں ما مورخیدا سلحه بودم چون پولهادرنوسان بود مقداری
 از فرانک سویس را به فرانک فرانسه تبدیل کردم بخیال خود که بسود
 ارتش است . صورت حساس بها با طلاق رضا شاه میرسد . دستور میدهد که چرا
 اینکارانجا مشده است . جریان را دقیقا "گزارش دادم شلگراف کرد که
 شما را برای خریدا سلحه فرستاده ام نه که رهای با نکی ... مرا توبیخ
 کردو دستور داد که در حکم قشون درج کنند . مدتی مغضوب شدم وقتی
 سفر ترکیه پیش آمد دستور دادند که من هم همراه با شمتا ببینم در ارتش
 ترکیه چه سلاحها ئی موجود است . هنگامیکه بتركیه رفت در میهمانی

در گوشه‌ای ساكت ایستاده بودم که رضا شاه نزد من آمد و گفت اگر ترا
توبیخ کرد مبرای این بود که اگر روزی افسری بجای تو آمد باشد بدل
ارز سرما یه مملکت را چپا ول نکند. وقتی آتا ترک رسید رضا شاه گفت
این ژنرال ما لزگی خوب میرقصد .. آهنگ لزگی زده شد و من هم
رقصیدم که رضا شاه گفت آبروی ما را حفظ کردی ضمناً آتا ترک از
سرتیب کوپا ل تعریف کرد و گفت این کوپا ل از دوستان قدیم ما و
ترکیه است.

سرلشگر شفا ئی از افسران تحصیل کرده ارتضی بود که با آیة الله سنگلنجی
دوستی نزدیک داشت و میخواست قرآن را بزبان آلمانی ترجمه کند
نمیدانم موفق شدیا خیر؟! از افسران پاکدا من ارتضی بود که با وجود
خریدهای زیادا سلحنه جزیک خان شخصی ثروت دیگری نداشت. مورد
احترام مکلیه افسران بود. در سال ۱۳۶۳ درگذشت.

* * *

غیر از مطالعه با لکه از طرف تیمسار رضا هدی تهیه شده دیگر اطلاعاتی
در موردا مرا ای ارتضی زمان رضا شاه در دسترس ندارم. افسرانی نظری
کریم آقا بود رججه‌ی بودند که حتی مدتی رئیس داشکده کشاورزی کرج
شده بود که ازا و داستانها ئی نقل می‌کنند از قبیل اینکه می‌گویند
وقتی در داشکده صحبت ازا این بود که بعلت خشکسالی اگر کشت پنبه
اما نداشت چه با ید کرد؟ کریم آقا گفته بود که رأسانی است
میتوان بجای (پنبه) شروع به کشت (پشم) کرد. البته مخالفین این
را ساخته بودند تا گفته شود یک نظر مخالفین این
کرج بشود. و مدتی همشهردا رتهران بود که دستور داد قسمتی از شاه
تاریخی شهر تهران را برای توسعه شهر خراب کنند. شروع حال اورا
در دسترس ندارم ولی اکنون اطلاعاتی در مورددو تن دیگر از همکاران
رضا شاه را با اطلاعات میرسانم:

سپهبد مرتضی خان یزدان پناه از افسرانی بود که از کودتای ۱۲۹۹

سردار سپه را همراهی کرد و تا روزی که زنده بود در مجلس سنای ایران است
سازمان با زرسی شاهنشاهی با محمد رضا شاه همکاری میکرد.

افسری شجاع و درستکار بود که میگفتند هنگام مریا است مدرسه نظاً مبا
صدای رعد آسای خود توجه همه را جلب میکرد. مدت‌ها وزیر جنگ بود
و سمت‌های مهم نظاً می داشت و غیراً زمین کوتاهی که مورد غضب رضا شاه
قرا رگرفت همیشه مورد توجه خاص شاهان پهلوی بود. هنگام مریا است
سازمان با زرسی شاهنشاهی میکوشید افسران و قضاط و کارمندان
درستکار را جمع کرده و درسا زمانی متصرف کرده برتماً مورکشور
نظارت داشته باشد.

همه سازمانها و وزارتخانه‌ها در عین حالیکه بکار ربا زرسی شاهنشاهی
اهمیت میدادند ولی از مداخلات با زرسان شاهنشاهی و مقامات آن
در موادی که حمل بر اعمال قدرت میشدن را راحت بودند ولی هیچگاه
انگیزه‌های مالی موجب دخالت با زرسان شاهنشاهی نبود. این
سازمان بمنزله (چشم‌گوش شاه) بود و گزارشات آنرا دفتر مخصوص
برای نخست وزیر و وزراء می فرستاد و موجب خیلی از تغییرات و نقل
و انتقالات و پرونده‌های تعقیبی میشد.

بعد از فوت سپهبد یزدان پناه، مورداً اعتماد ترین افسرشا در آنوقت
یعنی (فردوست) باین مقام گماشتند که بعداً "از اونقل کرده‌اند که
گفته است خیلی از پرونده‌های سوءاستفاده در این سازمان زیرگرد
و غبار مدفون شده است".

سپهبد یزدان پناه تنها جزو سنا تورهای انتصابی ابدی بود بلکه
چند تن از قبیل سرلشگر مطبوعی را هم در این سمت ییدک میکشید که
همواره فرمانهای سنا توری انتصابی را در جیب داشتند.

آنها ظیکه سپهبد یزدان پناه را از نزدیک میشناخته‌اند میگویند مورد
درست و مصلحی بود که میخواست قدمهای خیربردا رو بشاهان پهلوی
در حد توافقی واستعداً دخود خدمت کند.

سپهبدی کارآمد (فرج الله آق اولی) یکی از افسران شایسته زمان رضاشا ه بود که در ما موریت‌های مختلف نظامی از خودشایستگی نشان داد. در سال‌های آخر حکومت رضاشا ه موردا برادر قرا رکرفت و مشاغل کوچکی با وسیله می‌شد. ولی در زمان سلطنت محمد رضا شاه پهلوی کرازا وزیر شد و سالیان در از مدیر عامل و رئیس هیئت مدیره بانک سپه بود. کسانی که اورا از نزدیک می‌شناسند از پاکی و درستی او تمجید می‌کنند. بیوکرافی استاد محترما به بریتانیا که بعداً منتشر شد درباره او چنین است:

در سال ۱۲۶۲ در اصفهان متولد شده است. فرزند دکتر امان الله خان آق اولی پژوهشگر سراسر است. به زبان فرانسه آشنا است و کمی انگلیسی می‌داند. در سال ۱۹۱۱ وارد خدمات زاندارمی شد. سرهنگ فضل الله آق اولی برادر او وقتی عضو کمیسیون نظامی مربوط به قرارداد ۱۹۱۹ بود خود کشی کرد.

آق اولی در سال ۱۹۲۲ با درجه زیرالی به ریاست ستاد لشکر غرب تعیین می‌گردد. در سال ۱۹۲۵ حاکم نظامی کیلان و در سال‌های ۱۹۳۰-۲۸ استاندار خوزستان می‌شود. در این مدت موریت شایستگی بخارج داده که مورد توجه خاص قرار می‌گیرد. در سال آخر موریت خود متمهم به جانبداری از ایلات و کوتاهی در قلع و قمع آن شدیمه مین جهت در سال ۱۹۳۵ جزو بازیستکان ارشد درآمد. مدتها رئیس اداره ثبت احوال کردید. مردمی است که از مدت در خدمات دولتی شخصی با وجود آن می‌باشد.

* * *

اما در موردا مرای ارشد در زمان سلطنت اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی به تفصیل در جای خود بعداً "شماره در حربیان خواهیم کذا رد".

فرا رها وتبعیدها ومهما جرتهما و
سفرهای پر ما جرای تاریخی

- ۱- مهما جرت کروهی از مقامات مملکتی به کرمانشاه و تشکیل دولت مؤقت بریاست نظام‌السلطنه ما فی .
- ۲- فرا ر محمد علیشاہ و تحصن در سفارت روس و سفر ب آنکشـور و ورود مخفیانه با یران و شکست مجدد فرا رسپوری .
- ۳- تصمیم سپهسا لارتنکا بنی صدراعظم یران بصورت اعتراض بسم اروپا واقا مت در رشت و تقاضای اوبیا زگشت بتهران و ادامه شغل صدارت .
- ۴- استعفای سید ضیاء الدین طبا طبائی از نخست وزیری و سفر اجباری به اروپا و فلسطین و با زگشت بکشور پس از ۲۰ سال تبعید و شرکت مجدد در فعالیت‌های سیاسی .
- ۵- قیاملاهوتی افسر زاده رمری تبریز و شکست او و فرا ربه شوری و فوت او در مسکو .
- ۶- مسا فرت پس در پی احمد شاه با اروپا واقا مت در فرانسه تا خلیع از سلطنت .
- ۷- عزل سردا رسپه از نخست وزیری توسط احمد شاه و تصمیم او بترک کشور و تقاضای تزدیکا نش با قام در رودهن و با زگشت بتهران .

- ۸- سفرسرا رسپه بخوزستان و تسلیم شیخ خزعل و مسا فرت به عتبات
و با زگشت موققیت آمیز بتهرا ن در میان شورو شاد مردم
- ۹- اتها مقوا مسلطنه بشرکت درسونه قصده سردا رسپه و با زداشت
او وا عزا مبا روپا بصورت تبعید برای مدتی طولانی
- ۱۰- اعزام محمد حسن میرزا ولیعهد و گروهی از اعضا خاندان سلطنت
قا جا ربخارج از کشور پس از تصویب ماده واحده خلع قا جا را زسلطنت.
- ۱۱- تبعید دکتر مصدق به بیرون چندوبا زگشت بتهرا ن با وساطت ولیعهد
واقا مت اجباری درا حمدآ با د.
- ۱۲- تبعید مدرس به خواف - نصرت الدولد بہ سمنان - دبیرا عظم
بهرا می بملایر و وضع تأسف با ری که برای هریک از آنها روی داد.
- ۱۳- سفرنا گهانی آیرم رئیس شهر با نی رضا شاه با روپا ظا هرا "برای
معالجه و باطنان" بصورت فرا راز کشور و تلاش برای استردادا و.
- ۱۴- توقيف زین العابدین رهنما - تجدد - دشتی با امور خاشاک و تبعید
رهنما و تجدد به عتبات
- ۱۵- فرار (به لول) مسبب واقعه خراسان از مشهد به افغانستان و
با زداشت وزندانی شدن او به مدت ۴۰ سال در زندان افغانستان و
با زگشت به ایران پس از روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی
- ۱۶- فرار دوست محمد خان بلوج از شهران و قتل افسر محافظ خود و سفر
مخفيانه بسمنان و دستگيري و اعدام او.
- ۱۷- فرارنا صرقشقا ئی همراه چندتن ازاقوا مخدوم در تهران تحت
نظر بودند شهریور ۴۰ بشیرا زوفعالیت در میان ایل بختیاری و تبعید
نا صroxسر و قشقا ئی در زمان شاه بخارج و با زگشت آنها بایران پس از
سقوط رژیم و فرار مجددنا صرقشقا ئی و دستگيري و اعدام خسر و قشقايی.
- ۱۸- فرار بعضی از استانداران و فرماندهان لشگر و مقامات مملکتی
پس از حمله قوای روس و انگلیس با ایران در واقعه شهریور ۴۰.
- بازداشت و تبعید عده ای از مقامات کشور توسط متفقین و تبعید آنها به نقاط
مختلف کشور و تبعید سر لشگر زا هدی به فلسطین.

- ۱۹- استعفای رضا شاه از سلطنت و تبعیداً و اعضای خاندان سلطنت پهلوی به موریس وزوها نسبورگ
- ۲۰- فرا رپژشک احمدی به عتبات عالیات و استرداد اعدام او پس از محکومیت در دادگستری - فرا رمختاری رئیس شهربانی بکرمان شده و با زگردانیدن او بتهران و محکومیت او به ۸ سال حبس .
- ۲۱- دستگیری مورخ ۱۳۴۵ ماه سپهروزیر کا بینه قوا مسلطه و تبعید به کاشان .
- ۲۲- تصمیم محمدرضا شاه پهلوی بر فتن بخارج از کشور در نهم سفند ۱۳۴۱ و مسا فرت در ۲۵ مرداد ۱۳۴۶ دیما ۱۳۵۷ - با زگشت موقیت آمیز پس از مرداد ۱۳۴۶ و سفر بدون بازگشت در دیما ۱۳۵۲ .
- ۲۳- دستگیری آیة الله کاشانی و تبعید به قزوین و عتبات و خرمآباد و با زگشت او بتهران با استقبال مردم و طوفدا ران او .
- ۲۴- فرا رپیشه وری و سران فرقه دمکرات آذربایجان و کروهی از افسران عضو فرقه بشوروی پس از پیروزی ارتش در وا قعده آذربایجان واقامت پیشه وری در باکو و کوکشته شدن ناگهانی او در حادثه اتو مسیل .
- ۲۵- فرا رسان حزب توده از زندان قصر و سفر مخفیانه آنها بشوروی و کشورهای پشت پرده و فرا رتعدادی از افسران عضو شبکه نظامی حزب توده بشوروی - با زگشت تعدادی از آنها با یران پس از سقوط رژیم و دستگیری وزندانی شدن و فرار مجدد آنها .
- ۲۶- سفرناگهانی والاحضرت اشرف بانام (اشرف شفیق) بتهران و اعتراض دکتر مصدق نخست وزیر ببا زگشت او و تبعید مجدد خواه هردو قلوب شاه با روپا و شرکت او در برنا مدهای براندازی دولت و مراجعت بکشور پس از سقوط دولت مصدق .
- ۲۷- مسا فرت سپهبد تیمور بختیار بخارج از کشور و اقدامات او و برای سقوط رژیم و سفرهای مخفیانه او و به بیروت و عراق و بازداشت او در بیروت و ترور او در مرزا یران و عراق
- ۲۸- مسا فرت اجباری دکترا قبال در سال ۱۳۴۰ با روپا پس از روی

کارآمدن دولت دکترا میینی با داشتن عنوان سفارت ایران در انگلستان و آسپانیا و منتفي شدن سمت‌های او وانتساب بعدی به نمایندگی ایران در یونسکو و مدیرعامل شرکت ملی نفت و بازگشت با پیران.

۲۹- تبعید آیة الله خمینی به ترکیه و عرا قومسا فرت اجباری او بپاریس و با زگشت موفقیت آمیز در بهمن ماه ۱۳۵۷ و بدست گرفتن قدرت و حکومت.

۳۰- با زگشت مهندس ریاضی در بحران سال ۵۷ از اروپا به تهران و دستگیری و اعدام رئیس سابق مجلس ایران توسط رژیم جمهوری اسلامی.

۳۱- فراز دکتر هوشنگ نهاوندی - دکتر عبدالجید مجیدی - دکتر عبدالعظيم ولیان - داریوش همايون - مهندس صدقیائی و گروهی دیگرا زمانا مات رژیم شاهزادن و سفر مخفیانه بخارج از کشور پس از بحران ۵۷

۳۲- فراز دکتر شاپور بختیار نخست وزیر ایران از مخفی گاه تهران به ریس با تغییر قیافه و شکل از فرودگاه مهرآباد.

۳۳- فوارشیر یا رشيق از راه دریا بخارج از کشور واقامت در پاریس و ترور او توسط تروریست‌های جمهوری اسلامی - فرازعلی پهلوی فرزند شاپور علیرضا از ایران. (دومین نفر از اعضا خاندان پهلوی).

۳۴- فراز ارشبد قره با غی رئیس ستاد ارشاد زمان بحران سال ۵۷ و انتشار خاطرات خود در پاریس و علام چگونگی (بیطریقی ارشاد) در مبارزه با سورشیان.

۳۵- فراز اسرا آمیز ارشبد طوفانیان از زندان جمهوری اسلامی و اقامت در آمریکا و نقش مهم در خرد سلاحلای نظامی در زمان شاه.

۳۶- فراز دکتر سنجا بی نخستین وزیر خارجه جمهوری اسلامی از کوههای کردستان و پناهندگان به کشورهای غرب و آقا مات در آمریکا.

۳۷- فراز بنی صدر رئیس جمهور اسلامی همراه مسعود رجوی رهبر مجاہدین خلق و سرهنگ معزی خلبانی که شاه را به مصروف اکش برده

- بودوا قا مت بنی صدر در پا ریس و رجوى در عراق
- ۳۸- فرا ردریا با ن دکتر مدنی وزیر دفاع دولت موقت و نامزد بیان است
جمهوری بخارج از کشور و شروع مبارزه با رژیم خمینی .
- ۳۹- فرار حسن نزیه مدیر عامل شرکت نفت در دولت بازرگان و اقدام
به تشکیل نیروی انسانی جانشین برای رژیم فعلی ایران .
- ۴۰- فرار همسر مهندس شریف امامی با نوہ خردسالش از میان کوههای
صعب العبور و ملحق شدن به همسرش در آمریکا .
- ۴۱- فرار شیخ علی تهرانی (همکار نزدیک خمینی) و پناهندگانش به
عراق - فرار همسرا و از تهران خواه (سید علی خامنه‌ای رئیس
جمهور ایران) و ملحق شدن به همسرش .

* * *

درباره فرارهای سال بحران و پس از سقوط رژیم که به (فرار بزرگ)
شهرت یافت چون عده زیادی از مقامات مملکتی و افراد عادی از
راههای زمینی و دریائی و هوائی با وسایل مختلف فنازکشور گریخته‌اند
مطلوب مفصلی گردآوری شده که بعداً "انتشار خواهد یافت .

بقول مولانا :

شرح این هجران و این خون جگر
این زمان بگذارتا وقت دگر

*

چندسنده ریخی از دوران اقتدار رضا شاه

از دوران اقتدار رضا شاه در ایران استادومدارکی بجا مانده که از نظرت ریخی حائزکمال اهمیت میباشد ولی متأسفانه در دسترس نیست. مطلعی میگفت قبل از سقوط رژیم چندتن از درباریان و نزدیکان شاه اجازه یا فتندهای این استاد را بخارج از کشور منتقل کنند و قرار است قسمتی از آن انتشار یابد.

گرچه تا کنون نتوانسته ام با این استاد دسترسی پیدا کنم ولی بتدربیح هرسندی که بدست آید بانتشا رآن مبا درت خواه مورزید.

بعضی از این استاد در قسمت هایی از کتاب بمنظورت از رسیده است ولی تعدادی دیگرا از آن استاد چنین است: بدنیال تصمیم سردا رسپه به اعزام قشون به خوزستان تلگرافاتی بین کنسولگری خوزستان و سفارت انگلیس در تهران رو بدل شده که نمونه ای از آن منتشر میگردد:

-

نمره ۱۵
موارخه ۱۶ آبریل ۱۹۲۳
تلگراف محما نه

اخيراً "فيمابين وزير جنگ و خوانين بختيا رى مشاجره و بحرانى حدث شده که مبدء آن قضيه (شلیل) است که سال گذشته واقع گردید. وزير جنگ مشغول تهیه واعزاً مقواست به بختيا رى، زيرا که خوانين ايل مزبور در آدائی مبلغ غرامت اظهار عدم استطاعت

وبی میلی می کنند. من شاه و رئیس وزراء و خوانین را از مخاطره جدی، که به علت تصادف قوای مسلحه بختیاری و قشون دولت ایران ظهور خواهد کرد، آگاه ساخته ام و خا طرشان کرده ام که دولت انگلیس نمیتواند خطرات و تهدیداتی را که متوجه معادن نفت خواهد شد باعی اعتنای بینگرد. هر سه طرف مذکور به وحامت اوضاع و سختی موقع برخورده و تصدیق دارند. لیکن وزیر جنگ اصراراً برآ مخود را ترک نگفته است. امیدوا رمتفوژی که من مجهز و مجری کرده ام قضیه را حل کند و مداخله قوائی را ایجاب ننماید.

خوانین را متقاضی کرده ام که اختلافات داخلی خود را تصفیه نمایند. البته موقعیت آنها به واسطه انتصاب حکومت طایفگی جدیدی، بلاتا خیر استحکام خواهد گرفت.

*

۲- پاسخ کا پیتاں پل قنسول انگلستان درا ہوا زبہ سرپرستی لرن وزیر مختار انگلیسی در تهران

تلگراف نمره ۲۹/۱۲۶
مو رخه ۱۴ می ۱۹۲۳

خیلی محترم

خواهشمندم به تلگراف نمره ۲۵ خودتان رجوع کنید. به عقیده من وارد نمودن قشون منوط به وقت و فرصت خواهد بود و اطمیناناً وزیر جنگ که در آخرین قسمت تلگراف خود به آن اشاره فرموده اید با اساس وقابل تصدیق است. نقشه های وزیر جنگ در نهادها یت خوبی طرح شده و در عین حال هیچ موجب و بھا نه رضا یت بخشی در مداخله ما برای کمک به خوانین بختیاری به دست نمیدهد. همچنین گمان نمی کنم خوانین مجبور مستحق

وشا یسته بیش ازا ین محبت با شند . ا مروزن من قوای بختیاری را ا زسه ا شرپیش آ مذیل در هم شکسته وضعیف می بینم .

۱- وضعیت حاضره آنها به منا سبт گروهای که در تهران دارند .

۲- مواقع مستحکمه که قوای دولت در چهار محال اشغال نموده است .

۳- اختلاف و تبا عذر ظرعنها ی رچها رلنگ و کهگیلویه در صورتی که خوانین غرا مت مطلوبه را بپردا زند بھیچوجه قابل قبول نیست که قشون از چهار محال عودت نما ید . زیرا که قشون همه قسم حقی برای توقف در این نواحی دارد .

پس خوانین با یستی ازدواکار ، یکی را اختیار کنند . یا بدولت

ایران تسلیم شوندیا فاشافاش طغیان نما یند . در صورت اول قشون

ایران عاقبت وارد معا دن نفت خواهد شد و گمان نمیکنم بدتر

از این موقعیتی برای کمپانی باشد . در صورت اجرای شق ثانی

به اعتقاد من نظر به علل فوق خوانین مغلوب خواهند گردید .

عاقبت ا لامر خود آنها حاضر میشوند که خساره عمده به معادن

نفت وارد آورندتا ما را مجبور به مداخله علنی وجودی نمایند .

چون فقط از طرف طوا یف بختیاری ممکن است خسارتی به

اراضی نفت خیز وارد آید ، من پیشنهاد میکنم که در ابتدای ظهور

مقدمات اغتشاش یک دسته از قشون ما وارد میا دیم نفت شود .

این دسته از قشون دارائی کمپانی را حفظ می نماید و حضور

آنها را میتوان هم برای مساعدت بختیاریها و هم برای امداد

خشون ایران به حساب آورد .

این عدد را میتوان به منزله یک قوه میانجی قرار داد که از طرف

دولت فخیمه بریتانیا شیخ محمد را در مقابل دولت ایران

صیانت نماید . اگر بیانه برای اعزام قشون بدست نیاید و سپاهیان

دولت ایران برای اشغال اراضی و قلمرو شیخ ابراز عزم را سخ

نمایند آن وقت ما با یستی شورشی در میان هوا داران شیخ خزع

تولید کنیم تا از طغیان آنها خطراتی برای لوله های نفت

پیش بینی بشود . سپس با پیاده کردن قشونی در اهواز ، نقشه وزیر جنگ را با طل نموده و بر وسبقت بجوئیم .

* * *

۳- قسمتی ازنا مهندس انجلیس در اهواز به کمیسر انگلیس در بوشهر

(من معتقدم که در موقع سخت ما با قوای معتبرانه ای از مشايخ عشاير مخالف سروکار خواهیم داشت . به این لحاظ من طرفدار این عقیده هستم که با ید ذخیره کافی از اسلحه و مهمات و وجوده به روسای قبایل خود موقعاً فق خود بدھیم تا به اعمال قوای هوانی که ارکان حرب عراق میتوانند به اختیار ما بگذاشت ردا ز محدودیت آن نیز مطلع محتاج نباشیم .

اگرا دله من صحیح باشد درنتیجه لازم بلکه حیا تی بنظرمیا یدکه معادل ۵ تا ده هزار تفنگ و مقدار متناسبی مهمات در بصره ذخیره نمائیم تا در موقع ظهور حوا دث مهمه به اختیار رشیخ محمد رضا گذاشت شود . به نظر من اکنون پنجه ز رتفنگ حاضر است .)

* * *

۴- نا مهشیخ خزعبل به کنسول انجلیس

۱۴۰ شهرذیحجه ۱۳۴۰

خدمت جناب جلالتماب اجل دولت محترم کبیرستان والیس قنسول دولت فخیمه انگلیس دا مقابله با کمالا حترا مزحمت میدهد راجع به دوفقره پیغامات تلگرافی که در این چند روزه از طرف حضرت مستطاب اجل اکرم افخم سرپرسی لورین وزیر مختار دولت فخیمه انگلیس مقیم طهران و جناب جلالتماب اجل مستوفی ز پارتیک قنسول اهواز که به تهران مسافرت نموده ابلاغ داشته ایدکه توجه و مرحمت در حق این دوستداران وندورا مورات این دوستدار رعاظت نمیفرمایند

کمال امتنان حاصل ساخته و مخصوصاً "خواهش میکنم مراتب تشکرات صمیماً نه بندۀ را خدمت حضرت معظم الیهماتقدیم بدارید . مسلم است با عالم مودت و ارادتی که خدمت شان دارم غیرازاین را هم متوقع نیستم که همیشه نظر لطف خود را در حق ارادتمند مرعی داشته و درا مورات راجعه بدوستاد رکا ملا" مرا قبضت و مساعده بعمل می‌آورند . ضمیر منیر عالی بهترین گواه است که این اخلاص شعا رپس از تفضلات خدا وندی به التفات و توجهات اولیای دولت قوی شوکت بریطانیای عظمی مستظہر و میدوار هستم . درخاتمه ادعیه خالصانه و احترامات فائقه خود را تجدید میدارد . ایا معزت واقبال مستدام باد . خزعبل

* * *

۵- قسمتی از تلگراف محمدحسن میرزا ولیعهد از تهران بپاریس به سلطان احمدشاه و پاسخ او

از تهران بپاریس . . به شاه ایران
۱۶ آوت (توسط ما سی اسد هتل ما زستیک)
(توسط صاحب اختیار جواب تلگرافات طبقات را بفرمائید) با
وعده ای که بعد از رفع کسالت مراجعت میکنید و همچنین اظهار
مهربا نی بفرمائید .
راجع به سالار الدوله من با خود رضا خان مذاکره کردم و اورا
متقااعد ساختم که خودش به سالار الدوله تلگراف کند که اوبا
همراهی اعلیحضرت برگرد . تما مدوستا نمان مفید میدانند که
سالار الدوله و ناصرالملک و وثوق الدوله و قوا مسلطه و سید
ضیاء الدین قبل از اعلیحضرت مراجعت کنند و بیا یند به جای
نزدیک . برای اینکه در موقع لازمی بتوانند بیا یند و وظیفه
خود را در پیشگاه اعلیحضرت و تما مخا نواهه ما اجرا بکنند .

* * *

ع-پاسخ شاه ازا ویا ن به تهران
به تاریخ ۴ سنبله ۱۳۶۷ اوست

عملیات شما را می‌پسندم. در روزنا مه‌ها خواندم آمریکا در نظر
دارد که روابط با دولت ایران را قطع نماید.
از این فقره استفاده بکنید و یکنفر را پیش سفیر آمریکا بفرستید
و با بگوئید که اگر در دولت و در قشور ترتیب دیگری بود چنین
قضیه‌ای هیچ رخ نمیدارد. خودشان میدانند چه باشد.
اخیرا "مستقیما" با انگلیسها مذاکره کردم. تصویر نمی‌کنم که الان
از طرف آنها کمک زیادی نسبت به ما بر رضان طرف داده شود.
با این همه باز هم به مذاکرات ادامه خواهد داشت.
مذاکرات مستقیم با آمریکا ظیها را در اینجا اگرچه خیلی مهم
میدانم، باز مشکل است حکما" راجع به این مسئله با سفارت در
تهران مذاکره کنید. در هر صورت اگر لازم باشد شاید من بتوانم
با یعنی رتریبی بدهم.
..... یک مبلغ اعانته می‌فرستم تا کار بکنید.

* * *

۷- از تهران به اولین به شاه ایران

۲۸ اوست - ۶ سنبله
نمره ۹۲۴

الحمد لله كمال من رفع شده است. مطابق خط مشی کمودر
زد خورد با رضا خان اتخاذ شده است یکنفر را پیش سفیر آمریکا
فرستاد و منظر بمنافع عمومی و صلاح عمومی خواهش کردم که
پاشا ری بکندو به محرك تمکین نکند. امر کردم که به همراهی
شا رژی افرا نگلیس در تقاضاهای تحمل ناپذیر اصراری بشود و
مخصوصا" قشون را که برای همه کس تهدید است متهم بکنند. سفیر
آمریکا جواب را به تأثیر می‌اندازد ولی شا رژی افرا طلاع میدهد

که جواب دولت آمریکا همیشه ملین است و صحبت قطع روابط هیچ درمیان نیست . و برضادا ینکه روابط قطع بشود مخصوصاً "این سفیر ملعون کارمیکند" .

مدارس و عده‌های خود را اجرا میکنند و بر ضد حکومت نظامی شروع کرد که رباندو زدولت راجع به حکومت نظامی و مطالب دیگر استیضاً حی کرد . مدیران روزنامه‌های اقلیت پرست خود را شروع کردند و در مجلس متحضن شدند دوستانته نمان نصیحت میکنند که اقلیت در صورت عدم پیشرفت که راستیضاً آنها پیروی بکنند و دریکی از سفارتخانه‌ها متحضن بشوند .

ا علیحضرت مخفیانه فوراً "با یداقدا ما تی به عمل بیا و رندکه سفارت فرانسه در صورت لزوم آنها را قبول نما یدوبدون این اقدا مسفیر فرانسه مثل این است که پیروی نما یدا زروس‌ها . سعی بکنید که به سفارت دستورات لازمه داده شود . برای مخارج اینجا پولی بدست می‌آوریم برای اینکه در سفارت فرانسه سفره سبز را بگسترانیم . اینکار با یدبکلی مخفی باشد .

* * *

۸- نامه دیگر ...

از تهران به پا ریس

۸ سپتامبر - ۱۶ سنتبله

هتل ما ژستیک به شاه ایران

علت عدم فعالیت نهادین است که من و دوستانته نمان هیچ‌کار نمیکنیم .
بر عکس قبل از رفتن او به (بم) اطلاعی داده شده مقصوداً و انجام نگیرد . ولی اگر کارهای طاطوری است که من عرض کردم ما تقصیر نداشیم .
که وسیله برای جلب مردم نداشیم . در صورتی که دشمن پولهای هنگفتی خرج میکند . به این جهت نصائح ما نتیجه نمی‌هدوکار بجا ئی رسیده که حتی طرفداران سابق مدرسه که دشمن آنها را در نتیجه نرسیدن پول به مدرس ، به طرف خود جلب کرده است .

در موقع حركت دشمن از مجلس زنده با دمیگفتندونما یش محبت آ میزی نسبت به او دندومدرس وحاشی زاده و کارزوئی را در خیابان کتک زدند (بیچاره مدرس از ترس اینکه مباذا با زا و را کتک بزنند با درشکه حركت میکند. همچنین مراجعت شما حالا خوب نیست. اگرچه این شخص ریا کاربعضی و عده‌ها میدهدا ما به حرف اونمیتوان اعتماد ننمود).

حالیه رضا خان برای سان دیدن راهزنان خودبه (بم) حركت کرده و دوستان میگویند که اگر وسا یلی دردست بود بهترین موقعی بودکه برای تما مکردن آن شخص.

(ولیعهدسپس از خستگی و بدی حاصل املاک و نداشت پول شکایت کرده) میگوید حتی هزا رتومان که علیحضرت حواله فرمودید مطابق قراری که ما بین ما بوده توسط مدرس به اشخاص توقيف شده (از با بت قتل قنسول) پرداخته شده آن مبلغ با یدبه مدرس مسترد شود. اما تا حالابه واستردا دنشده و فقط باین جهت من نمیتوانم حکم اعلیحضرت را در مساعدت به همه مخصوصاً به خانواده آن اشخاص که علنا" بر ضد دشمن ما کار میکنند اجرا نمایم. عقیده من همین است که با یدبه اشخاص توقيف شده و تبعید شده مساعدهای زیادی بشود. برای اینکه در زد و خورد خستگی ناپذیر با دشمن تقویت شده باشد. شما لیها گویا از تغییرات در هیئت دولت ناراضی هستند. مطابق دستورات اعلیحضرت سعی خواهند کرد که از این کلمه استفاده بنمایم بصیرالدوله با سردا رسپه‌نها یت نزدیکی را دارند و لهم بالصواب

* * *

۹- نامه‌ای دیگر

از تهران به پا ریس

۲۰ اکتبر - ۱۳۶۸ میزان

نمره ۶

به شاه ایران

دستخط مقدس دریافت شد . دستورات اعلیحضرت مجرأ گردید .
دادن جواب به شیخ خیلی مشکل است . بهترانی است قدری
خا موش باشیم . اما برای اینکه ما و ما یوس نشود لازماً است فوراً "
به وسیله حاجی مشیریا شخص دیگری من غیر مستقیماً اوراً میدوار
ساخت وا ورا با ظها رمهربانی اعلیحضرت قوی ساخت .

راجع به سالارالدوله‌شما چیزی نفرمودیداً ما آنچه راجع است
به ظهیراً لاسلامباً یدباً و چیزی از آن عشري که امیر ... جمع کرده
داده شود . والا شکا لاتی متصور خواهد بود . (گریه موشها را برای
عبادت نمیگیرد بلکه برای شکم خودش است) .

اما آنچه راجع است به مرتفعی قلی خان خیلی لازم است . دوستان
خیلی اصرار میکنند عباس میرزا مدیر روزنا مهسیا است و ...
فانون که خیلی خوب کارمی کرد زود زود بدون گرفتن نتیجه ،
پیش آن شخص که شما بدان شاره نمودیدمی آمدوازا و اطلاعات
خوب و کار ملی راجع به رفتار دشمن میگرفت ، به اروپا حرکت
کرده است . در موقع پذیرائی از آنها یت مهربانی را نسبت
بها و مبذول فرمائید . از مبلغ هزار تومان با بت پنج هزار
تومان که بصیرالدوله داده است پا نصد تومان بها و داده شده
است . مبالغ فرستاده شده خیلی کم است . انجام مقا صدم بالغ
زیا دتری لازمدا ردوا گرچمه خشک شد آنوقت از پیشرفتی که
تاً می‌شن شده است با یاد حفظ نظر کرد . برای اینکونه اشخاص ،
پول همه چیزا است . من نمیتوانم آنها را وادار کنم به فداکاری
بدون اینکه به آنها هزار تومانی ندهم .

محمدحسن

* * *

۱۰- نا مه سردا رسپه به (سرپرسی لرن) وزیر مختار انگلیس

من تعهد میکنم که همه وسايل خروج اعليحضرت را برای اروپا فرا هم کنم که هیچگونه تأخیری در انجام این منظور رخ ندهد. علاوه بر این از هرگونه مخالفت با مسا فرت ا عليحضرت جلوگیری کنم. ا عليحضرت را تا مرزا يران همراهی خواهی کرد تا سلامتی جان ا عليحضرت تأمین باشد. همه احترا مات لازم را نسبت به مقا مولیعه درعا بیت میکنم.

* * *

۱۱- تلگراف حکومت خوزستان بمقام منبع بندگان حضرت اشرف اعظم رئیس عالی کل قوا

تاریخ ۳۱ فروردین ۱۳۵۴

بعد از عنوان ... در تعقیب را پر شما ره ۵ عوبا عطف با مر شما ره ۱۳ شب ۱۳ حمل و ا مرشما ره ۲۳ مورخه ۲۲ فروردین آنچه لازمه کوشش بودجهت (حرکت) (شیخ به تهران بعمل آمدولی ممتیج به نتیجه نشدو جبن باطنی او مانع از پذیرفتن این موضوع بوده لهذا شب ۳۱ فروردین مقدماتی بعنوان بساط عیش در جهاز (ایوی) فرا هم وسیس اورا با سردا را جل همراه خود بناصی آورده والان آنها را بدزفول اعزامدا شته و منتظر ا مر مبارک راجع بحفظ مال و جان او حسب الامر هیچگونه تجاوزاتی نخواهد شد.

ساعت ۵ صبح ۳۱ فروردین شماره ۷۹ - سرتیفیکات اللہ زا هدی

* * *

فوری است امر ریاست عالیه کل قوا

۱۲- بعنوان حکومت نظامی خوزستان

شماره ۷۹ ملاحظه شد. ازا ین موقیت شما مسروشدم لازم است
شیخ و سردا را جل را بلاتاً مل از دزفول بخرم آبا دحرکت دهید
ما موریت شما هم در حدود جنوب با ینظریق بخوبی خاتمه یا فته
 فقط برای ترتیب کارهای آنجا یکی دوروز توقف نموده و
 همانطور که سا بقا " دستور داده شده با سخودتان نایب‌الحکومه
 را که پیشنهاد دکرده بود در خوزستان بگما رید و پس از دادن
 دستور العمل‌های کافی راجع با ینکه بهیچ‌وجه نسبت به کسان
 و علاقجات شیخ تجا وزنشود طرف خرم آبا دحرکت نمائید

* شماره ۴۷۱ ریاست عالیه کل قوا *

۱۳- آخرين تلگراف سردا رسپه به احمدشاه

روز ۲۲ مهر ما ۱۳۰۴ (چند روز قبل از خلع سلطنت) این تلگراف از طرف
 سردا رسپه با حمدشا ه بفرانسه مخابره شد :

اگر نظر اعلیحضرت از تأثیر موکب هما یونی بعلت اخبارنا امنی
 بود با ید عرض کنم که اهمیتی نداشتند این قبیل اتفاقات در همه
 جا روی میدهد . بهتر است بطور یکه تصمیم فرموده بود دیدبا کمال
 اطمینان زودتر حرکت فرمائید . رضا

* * *

۱۴- نا مه ایست از ادب السلطنه سمیعی رئیس تشریفات
 در با ردر تاریخ ۱۷ آذر ما ۱۳۱۲ به سرلشگر آیرم رئیس
 نظمیه (یکسال بعد از مرگ تیمورتاش)

حسب الامر مبارک ملوکانه رواحتنا فداه بلاغ مینما یدچون
 بوا سطه‌سندي که شرکت جعفرقلی خان سعدرا با تیمورتاش در

قضیه نفت میرسا ندوخودتا ن اطلاع دارید مشا رالیه تحت توقیف در آمده و اشخاص مفصله ذیل را فوراً "توقیف نمائید". سردا را قبال - سردا ردفع برا در سردا را سعد - امامقلی محسنی سرتیب خان بیورا حمدی - شکرالله بیورا حمدی - پسران سردا رظفروکلیه بختیاریها ئی که در قضیه شرکت داشته‌اند. اسعد را فوراً "تحت الحفظ بوسیله نظمیه به مرکز میا ورید، هرجا مقتضی است اورا حبس نمائیدتا ترتیب محاکمه داده شود.

* * *

۴۵- درباره کشته شدن سمیتقو

۱۳۰۹ تیر

فرمان نده لشگر شمال غرب اعدام سمعیل آقا سمیتقو را بشرح ذیل بوزارت جنگ را پرست میدهد:

وزارت جلیله جنگ

تعقیب را پرست کتبی نمره ۲۳۶۷ و تلگراف نمره ۲۹۹۷ معروض میدارد، مقاون و روادبنده بر رضا ئیها از را پرتهای واصله حکومتی نظامی اشنویه معلوم و مفهوم گردید که سمیتقو دارای افکار مادقانه صحیحی نیست و در این سه روز توقف خود در اشنویه تدریجیا "از اکرا دکوچری خارجه هم بعنوان دیدوبای زدید دور خود جمع کرده و حاضر نیست در مرکزلشگر حاضر شودا ز طرفی هما طاله مطلب و مذاکره با مشا رالیه ملاح نبود و فایده نداشت بناء علیبهذا لیله ۲۷ ماه جاری سهستون به ترتیب ذیل از راههای مختلف با اشنویه سوق داده اول یک ستون از رضا ئیه مرکب از یک گردا ن پیا ده یک گروهان مسلسل دوم یک گردا ن پیا ده از سا و جبلغ سوم یک ستون سوار مرکب ازواحدهای سواری که در معیت ارکا نحرب سیار لشگر از تبریز همراه آورده بود و به ساخلو اشنویه هم دستور داده شد

به سمتی قوتکلیف شود فوری به تبریز حرکت و یا مشا را لیه را خلیع
سلاح نما یند در صورت تمدمشا را لیه و کسانش را معدوم نما یند
بطوری که انتظار میرفت مشا را لیه از حرکت بمرکز لشگر سپیچی
نموده و اسلحه را هم تسلیم ننمود لذا قوای ساخلو به ما موریت خود
اقدام و سخنها ای اعزامی هم که خیلی سریع حرکت کرده بودند
اشنویه را مقا رن عصر ۲۷ جا ری احاطه خود سمتی قوم قتول وا زکاش
هم خیلی ها مقتول و مجروح و بقیه متوا ری و تعقیب می شوند
اینک مفترخرا "معروض میدا ردکه بزنندگانی ننگین این عنصر
مفاسد جو خاتمه داده شد ضمانتا" این حرکت سخنها ئی که ما مور
عملیات بودند بسیار جالب توجه بود و سخن پیا ده رضا ئیه
مسافت دوازده فرسخ را در طی هیجده ساعت راه پیمائی متوالی
و سخن پیا ده سا و جبلاغ مسافت ده فرسخ را در طی شانزده ساعت
راه پیمائی متوالی و سخن سوار بانها یت سرعت و حسن انجام
ما موریت موفق به انجام کامل ما موریت خود گردیدند و حسن
تربيت در زندگانی نظا میان وظیفه یکسا لم را کا ملا" ثابت
نمودند.

رضا ئیه ساعت ۹ - ۲۴۱۱ / ۹ / ۲۷ نمره

سیار فرمانده لشگر شمال غرب

سرتیب حسن مقدم

۱۶ - رضا شاه و مجله (تایم)

مجله معروف تایم چاپ آمریکا دوبار عکس رضا شاه را روی جلدچاپ کرد. با راول در ۲۵ آوریل ۱۹۳۸ میباشد که پشت سر رضا شاه عکس یکی از (شیر)های شوش دیده میشود.

روی جلد دوم مربوط بشما ره اسپتا مبرا ز ۱۹۴۱ میباشد که پشت سرشاه علامت شیر و خورشید دیده میشود.

پرویز عدل با چاپ دو عکس در روزنا مذکیها ن چاپ لندن چنین نوشت: مجله تایم دوبار عکس رضا شاه کبیر را روی جلدچاپ کرد که بسا راول بمناسبت تا جگذاری او بود که ۲۵ آوریل ۱۹۳۸ میباشد و اورا (کورش قرن بیست) نا میدوچنین نوشت: "هیچ کشوری در دنیا با ندازه ایران علاقمند باز است و استقلال خود نمیباشد و هیچ رهبری امروز با ندازه رضا شاه پهلوی پای بندحاکمیت ملی و غرورا برانی نیست. اونجات دهنده ایران از زیریوغ انگلیسها میباشد. دست بکارهائی زده که اگر پادشاهان پیش از اجرأت داشتند باعث مداخله نا و کان انگلیس میشد.

او با زرگان آمریکائی و اروپائی وارد مذاکرات تجاری شده که در گذشته جرئت آن نبود. ایران در گذشته بین روسیه و انگلیس از نظر مناطق نفوذی تقسیم شده بود. رضا شاه با ارتضای ۴۰ هزار تنفری که شخصاً آنرا فرمان ندهی میکرد بهمراه خود سریعاً خاتمه داد. قرارداد دینفت با انگلیسها را ملغی ساخت و توافق نداشت امتیازات بهتر از انگلیسها بگیرد. همچنین با انگلیسها اخطار کرد که اجازه ندارند از بنا در ایران

بعنوان پا یگاه جنگی استفاده کنندکه در نتیجه انگلیسها مجبور شدنده بیکاری بحرین را بوجود بیا ورند. بتدریج آلمانهاو ایتالیا ظیها و دانمارکیها و سوئدیها و فرانسویها در ایران بفعالیت پرداختند. رضا شاه دستور داد زنان چادر را زسرپردازند و ملاهای غیر مجاز عما مهبر سرنگذا ورند. بجا ای مكتب خانه ها، مدارس مدرن بوجود آورد. بجا ای قوانین قرون وسطائی، قانون مدنی مدرن را حاکم ساخت. رضا شاه برنا مهاتصال خلیج فارس و بحر خزر را با راه آهن داردوبدون و اماراتی میخواهد آنرا بسازد. وقتی یک شرکت آمریکائی با پیشنهاد تو مبیل فعالیت کرد رضا شاه با خنده گفت شاه ایران از ملت نمیترسد.

مجله تا یمدرشما ره میپستا میر ۱۹۴۱ با ردیگر چنین نوشت: "وقتی ایران دچار رهوج و مرج بود رضا شاه بعنوان یک سرباز خود ساخته مانند خشم خدا یا نشمير خود را فرود آورد. کار رضا شاه در ایجا دایران نوین از آتا تورک دشوار تربوزی را در پیرامون آتا تورک بسیاری از روشن فکران و کارشناسان تحصیل کرده اروپا وجود داشتند در حالیکه رضا شاه ایران نوین را از هیچ بوجود آورد. رضا شاه بسیار (نا سیونا لیست) (بودونا م) (پرشیا) (را به (ایران) مبدل ساخت).

هرقدر رضا شاه مقتدر تر میشد نسبت با انگلیسها بدینی زیاد تر پیدا میکرد بطور یکه بصورت شیربریتا نیا پنجه انداد خت. در نتیجه در جنگ دوم روس و انگلیس با هم ساختند و با شغال ایران پرداختند و رضا شاه مستعفی گردید و به آرزو های او پایان داده شد.

TIME

THE WEEKLY NEWSMAGAZINE



IRAN'S REZA SHAH PAHLAVI
He played both ends until they met.



MR. CHOU YU LIN ART

TIME

The Weekly News magazine

۱۷- نامه مستوفی الممالک رئیس وزراء به رضا شاه

قرباً خاکپای مبارکت شوم - برای سلامت والاحضرت اقدس و مزیدگر دیدن بر دعا گویان آن ریاست مقدس مستدعی است که مخصوصی تمام محبوبین را زهر طبقه که با شندجه در مرکزو چه در خارج دراین روز عید بزرگ اسلامی، عیدی بچاکر عطا فرمایند. چاکر حسن اجازه داده میشود. شاه

* * *

۱۸- تلگراف موتمن الملک در تاریخ ۳ سپتامبر ۱۹۲۴ به مشایخ خوزستان به نقل از کتاب سرپرسی لرن

آقا یا ن مشایخ محترم خوزستان نظریه اینکه شما همیشه خدمتگزار مملکت و مطیع او امر دولت مرکزی قانونی بوده اید و حق اینست چنین اشخاصی مدیق را همواره از حقاً یق امور مطلع نموده تا مبارا خدای نکرده برخلاف مشیت و رضا خود فقط به واسطه سوء تفاهم تا مشتبه گردیده، مرتکب اعمالی شوندکه منافی با سلیقه خدمتگزاری آنان باشد، لهذا لازم میدانم بدین وسیله به شما اعلان نمایم، دولت حاضر که به ریاست حضرت سردا رسپه تشکیل گردیده است طرف اعتماد کامل مجلس شورا یملى است و چون هر دولتی که طرف اعتماد مجلس شورا یملى باشد باید به همین نظر از طرف مردم تلقی گردد، لهذا هر کس به هر عنوانی برخلاف دولت مرکزی قیام و اقدام کند مجلس شورا یملى اورا متصرف خواهد شناخت و بدهی است با متوجه بودن به مقتضای جمله فوق اهمیت آنرا به اشخاص لازم خا طرنشا ن خواهد گردید.

رئیس مجلس شورا یملى - موتمن الملک

۱۹- اسناد مربوط به بیطرفي ايران در شهر يورماه ۱۳۲۵

الف - تلگراف رمزبین عا مری کفیل وزارت خارجه ایران و سفرای ایران در مسکو و شنگتن

نمره ۱۹/۹/۶ تلگراف رمزبه سفارت شاهنشاهی در مسکو
 چنانکه آگهی دارند و ضمن دستورهای سابق کراوا "خا طرشان
 شده است رویه وسیاست دولت ازابتدا بر این جنگ رعایت
 بیطرفي کامل و حفظ تحکیم روابط دوستی با کشورهای دوست
 و همسایه میباشد مخصوصاً" نسبت به دولت شوروی که دولت
 ایران همراه ساعی بوده است روابط دوستی و همسایگی
 فيما بین بسط و توسعه یا فته، سوءتفاهماتی که درباره مسائل
 جزئی و بی اهمیت بواسطه عدم بصیرت بعضی از ما موریان ایجاد
 گردیده مرتفع و اعتماداً طمینان کا ملی بین طرفین حکم‌فرما
 شود. به همین لحاظ دولت شاهنشاهی از هیچ‌گونه مساعدت
 و همراهی نسبت به کارهای مشروع دولت شوروی مضايقه و
 کوتاهی نکرده است. بنا بر این با ردیگرتاکیده مینما یدکه
 جنا بعالی نیز با یادسی و جدیت نمائید اعتماداً دوام طمینان
 دولت شوروی را به حسن نیت و صمیمیت دولت شاهنشاهی جلب
 و در ضمن مذاکرات با مقامات مربوطه یا همکاران خود متوجه
 با شیده‌ی حقوق اظهاری که ممکن است ایجاد سوءتفاهمی
 نما یدبمیان نیاید. رمزشود ۱۹/۹/۶ جوا دعا مری

* * *

ا زواشنگتن - بتا ریخ ۱۳۲۵/۴/۲۵ - نمره ۱۲۱۰
 روزنا مه اخبار رواشنگتن نقل ازلندن مینویسد: متخصصین
 نظامی انگلیس میگویند دولت انگلیس پس از خاتمه جنگ
 سوریه ممکن است فوراً اقدام به فرستادن قوا از شمال ایران
 به روسیه بکند. فقط مدد پنجه میل از خاک ایران، قوای متفقین

را در سوریه از قفقاز جدا میکند. پا ره مقامات پیشنهاد میکنند که چون یقین است عمل نازی بطور سیار در ایران هستند انگلستان و روسیه تو^ه"ما" اجازه عبور قوا و لوازم از ایران بخواهند. سرتیپ وال گفته که اگر ایران امتناع بکند، عهدنا مه ۱۹۲۱ به روسیه حق میدهد که از خاک ایران جبرای" به عراق برود. گفته شده که پس از انتقال سرتیپ نا مبرده از سوریه به هندوستان با زهم عراق جزء ما موریت او باقی واذ آنجا ممکن است اعزام قوا بشود. اینها ضمن مذاکرات و صحبت با مقامات امکان چنین منظور را از طرف انگلیس تائید نمینمایند.

تلگراف رمزبه سفارت مسکو - آنکارا - برلن

بطوری که از را دیوبورلن شنیده واستنباط کردها یدآلمانها برخلاف سابق که برای خوش آیند و تحبیب و متمایل نمودن ما بطرف سیاست خودا زهیچگونه امتیازات و عبارات خوش فروگذا رنمیکردند، از این راه توانستند به مقا صدخدشان نائل گردند. اخیرا" شاید هم بواسطه غورو پیشرفت‌های درجنگ لحن شان را تغییر و به کنایه و اشاره در تحت لغافه مطالسب تهدید آمیزی اظهار میدارند غافل از اینکه نه آن بیانات فریب‌بندی سابق و نهاین اظهار را زننده تهدید آمیزکنونی هیچ‌کدام در مارکو موشنبو و ما را از استقلال فکری و سیاست متین خودمان در حفظ بیطریقی کامل با زنداشته و منحرف نمی‌سازد. بنا براین لازم است مراقب این وضعیت بوده و در فمن صحبت و بطرزهای مقتضی در محافل مربوطه و از طرف خودتان بعنوان اینکه از را دیوبورلن شنیده یا دنظریه با لا را به آنها حالی کرده تشریح تماشید تا بدانند دولت شاهنشاهی در رویه و سیاست خود را بت بوده و به این حرفها و

تهدیدات وقوعی نمی کذا ردو با این دسائی موفق نخواهند
شدمقا صدخدشان را به ما تحمیل نمایند.

رمژشود ۱۹/۴/۸ - جوادعا مرو
رونوشت به دفتر مخصوص شاهنشاهی ارسال شود.

۲۰- تلگراف رمز سفارت کبرای شاهنشاهی در مسکو- شماره ۳۷

شما ره ۱۱۹- در تلگراف نوشته بودم آنچه استنباط میکنم
اصراً رد دولت شوروی درنتیجه همکاری با انگلیس است و دولت
انگلیس و شوروی در اشتباہی که در موقعیت سیاسی و توسعه
جنگ برای آنها حاصل شده میخواهند برای مدت جنگ هم شده
با شدروح همکاری ۱۹۰۷ را حیا نمایند. ملاحظه میفرمایید
استنباط شخصی را تلگراف کرده بودم و کلمه احیا با کلمه
اختیار خیلی فرق دارد ولی البته حقایق امور بدها ولیای
دولت بپیشتر وشن است. بنظرم جوا بهای متین و قطعی دولت
ایران شاید اشتباہ معا درا مورشوری و انگلیس را بزودی
رفع نماید منتها آقا و کانا زوف با اینکه در ملاقات هشتم
مردا دو عدد داده بود روز بعده نظر دولت شوروی را باینجا نب
اطلاع بدھدتا ا مرور زکه سیزدهم مردا داده است هنوز جواب نداده
است و راجع بجواب دولت ایران بهای داده است سفیر کبیر
شوری در تهران هنوز با این جانب تبادل نظر نکرده اکر
اجازه میفرمایید ملاقات و درز مینه تلگراف ۱۱۴۶ مذاکره
شما یم آنچه در تلگرافات نظر این جانب را جلب مینماید و در
مذاکرات با سفارت شوروی به حقوق دولت شوروی در ایران
ا غلب اشاره میشود در صورتی که بنظر اینجا نب دولت شوروی
در ایران هیچ حقوقی ندارد فقط تضییع منافع شوروی است
که در حفظ آن دولت ایران تأمین لازم را بدولت شوروی
داده دراین موقع لازم میدانم برای مدت یک هفته هم شده باشد
به تهران بیایم. حرکت منوط با جازه فوری است ۳۷ ساد

ضمیمه کتاب

پس از آن تشا رجلدا ول خیلی از دوستان به نگارشده مراجعته و
خاطراتی که از (عصر پهلوی) داشته‌اند در اینجا آورده‌اند. بعضی
از اینکات فمن تنظیم مطالب کتاب گنجانیده شدولی قسمتی دیرتر از
موقع بدمسترسید و یا آن طلاع یا فتمکه آنرا بصورت فرمیمه کتاب
منتشر می‌سازیم که در تکمیل مندرجات قبلی خواهد بود:

۱- رضا شاه هنگام حرکت از بندر عباس: حشمت مینا عضو عالی رتبه
شرکت نفت که اکنون دوران بازنیستگی را در لندن میگذارد بمن
گفت: پدر من (عزیزاً لله مینا) رئیس گمرک بندر عباس بود که رضا
شاه برای عزیمت بخارج وارد بندر شد. چون مجهز ترین خانه برای
زندگی، خانه رئیس گمرک بود، رضا شاه و بستگان با این خانه وارد شدند.
جمو پدرم بخانه رئیس پست و تلگراف رفتندو و شب را در آنجا بسر برداشتند.
بعضی از همراهان همدرنقا ط دیگر اقامه ننمودند.
روزی که رضا شاه میخواست سوارکشی بشود چند (بلم) اثاثیه خانواده
سلطنتی را بکشته برد و رضا شاه و همراهان با قایق موتوری گمرک
بسی کشته حرکت کردند. چون کشته در چند کیلومتری بندر می‌باشد.
هنگام ترک کشور روسای ادارات روی اسلکه صف کشیده بودند که رضا
شاه با لباس شخصی آمد و شروع بقدم زدن کرد و به جم گفت این کارکنان
گمرک مردمان را زحمتکشی هستند و با شراب بدی که این منطقه دارد
آنجا موظیفه میکنند با یه آنها و وضع این منطقه توجه بیشتری بشود.
رضا شاه از پدرم تشرکر دو خدا حافظی نمود و همه کارکنان دولت که
صف کشیده بودند دست شاه را بوسیدند و بسم قا یقافت و از کشور خارج
شد.

مخالفین رضا شاه گفتند و نوشته‌ند که رضا شاه هنگام ترک گمرک خیلی عصباً نی بود و رئیس گمرک را کتک زد که مرد. این مطلب بكلی دروغ است. رضا شاه نهایت محبت را هم بکار رکنا ن محلی بخصوص پدرم کرد که دقیقاً "پدرم تما" ماین مطالب را بطور کتبی بمن نوشته است. متأسفانه یکما و نیم بعد از رفتن رضا شاه پدرم دچار بیماری آپاندیسیت مز من شد. چون در بند رعبا س طبیب قابلی نبود بعلت همین بیماری درگذشت. فرزند دیگر عزیزاً لله مینا دکتر پر**ویز مینا میباشد که از کارشنا سان برجسته نفتی ایران است که اکنون در فرانسه زندگی می‌کند و از وجود اورسا زمانهای مختلف نفتی دنیا استفاده می‌شود.

* * *

۲- نظر رضا شاه درباره همکاران نظامی خود

آجودان رضا شاه مرشید ترین پرسپهسا لارتنکا بنی (سادا الدوّله) خلعت بری بود که رضا شاه اورا بعنوان آجودان خود بگزید و در سفرنامه خوزستان درباره ا و چنین مینویسد:

از جمله تلگرافاتی که در سفر خوزستان توجه مراجلب کرد تلگراف سرهنگ سادا الدوّله آجودان من بود. هنگامیکه ا زلرستا ن بر میگشتم دا و طلب شد که اگر قصده جنوب محتاج قشون کشی شد شخصاً "برای ختم آن عزیمت کند. برای سرکشی به ا ملاک خود به تنکا بن رفته بود که شنید من بسمت جنوب عزیمت کرده ا مبا عجله خود را بتهران رسانید و از آنجا تلگرافی برای شرکت در عملیات نظامی مشعر به حرکت خود بیمن مخابره کرد و بدون استمراج از من حرکت نمود و یقین دارم از اینکه اورا خبر نکرده ا متألم بود. وصول تلگراف اورا صفهان با عث مسرت من شد زیرا بسراي ال عین دیدم صاحب منصبان قشون من صاحب این گونه احساسات و رشادت نظامی هستند.

۳- دشمنی با نا امنی

اقرار میکنم که (شیهه ا سبان) و (با نک قراولان) ا زهرآوازی درگوش من مطبوع تر میبا فتد و در قلبم خا طره هائی را بیدار میکند که هیچ زمزمه طرب انگیزی قا در با یجا آن نیست و نخواهد بود .
در طبیعت من دشمنی غریبی بر پرده امنی ا یجا دگردیده و من برای قلع و قمع ا ختلال کنندگان و سرکشان خلق شده ام . بنظر من خا دمترین مردم آن است که به عمرنا امنی خاتمه بدده .

"رضا شاه در سفرنامه خوزستان"

* * *

۴- درباره جنازه رضا شاه

دost مطلعی از قول یکی از همکاران خلخالی که در کمیته انقلاب شهری سمتی داشت نقل میکرد که گفته است خلخالی از طرف خمینی دستور داشت که بکلی آرا مگاه رضا شاه را بیران کند .
سنگ روی مقبره که شبیه سنگ (انوالید) آرا مگاه نا پلئون ساخته شده بود بقدرتی سنگین و بزرگ و سفت بود که شکستن آن بسهولت امکان نداشت . پس از چند روز صرف وقت با وسايل کامل فنی سرانجام منهدم شد و بمقابل بر دسترسی یا فتیم . مقداری استخوان در آنجا بسود که به دستور خلخالی از آرا مگاه بیرون کشیده شد و روی آن بنزین ریخته آتش زدیم .

وقتی جریان پایان یافت خلخالی گفت ا ما م دستور داده اند که این امر بکلی با یدم حرمانه بماند . چون ن بش قبر در اسلام حرا ماست اگر کسانی این مطلب را فاش کنند اعدا م خواهند شد . و با این نظر خلخالی و همکارانش پس از آنجا مکار رسعی فراوان داشتند که موضوع مخفی بماند . حال این استخوانها مربوط به کی است ؟ و متعلق بکدامیک از افراد خاندان سلطنت بوده ؟ آنها متعلق به رضا شاه بوده یا شاهپور علیرضا معلوم نیست . ولی آنها ابرا زشاد مانی میکردند و میگفتند که استخوانهای رضا شاه را آتش زده اند .

۵- نامه‌ای از علامه دهخدا به روزنامه اطلاعات

آقای مدیر محترم - هفته پیش در جراحت خواندم که آقای مصدق السلطنه از اوضاع معاشی اینجا نب در مجلس شورا تذکری داده اند دولت فعلی همواره مساعت کرده است .

اینجانب هیچ وقت از آقای مصدق السلطنه تمنای این تذکر را نکرده بودم معهداً چون ناشی از حسن نیت است مشکرم . لکن زائد نمی بینم یا آورشوم که خدمت را مملکت بسیار است و همه دچار این عسرت و فشار هستند و راهی نگاهداشتند یک تن ، ناراضی ترکردن سایرین که اکثریت هستند خواهد بود . زمانداران هرچه زودتر با یاد سعی کنند که اوضاع عمومی بحال عادی پیش از جنگ نزدیک شود و عالم مردم مرفه باشد . وهمیا آورمی شویم که کمک و همراهی به امثال اینجانب این است که محمول رحمات علمی یک عمر شان در دسترس عامه گذارد شود . این بندگذشته از چندین ترجمه و تأثیر کوچک و بزرگ در مدت پیش از سی سال مشغول تأثیر یک فرهنگ زبان فعلی اعم از فارسی و عربی و اعلام رجال و جفرا فیائی و لغات فنون و علوم بوده و از بیست و چند سال به این طرف یک دینار به اسم حق تأثیر یا انواع آن نه من تقاضا کرده ام و نه دولت به من داده است .

فقط از دو سال قبل دولت در صدد برآمدکتاب لغت مراکه در حس و چهل هزار صفحه پنجاه سطرنی سه ستونی است به چاپ برآمده در تما ماین مدت بقدرتی مشکلات پیش آور دنده بیش از پانصد صفحه بچاپ نرسیده و از دیما ه سال گذشته هم به علی که بر بندگ مجهول است به مطبعه قدمن شد که این کتاب چاپ نشود .

ناگفته نما ندکه برای این کتاب نه قراردادی ما بین من و دولت بود و نه دیناری به من داده می شد . خود وزارت فرهنگ مستقیماً "با مطبعه قراردادی بسته بودو کاغذ لازم را هم خود دولت خریداری می کرد و به مطبعه می فرستاد و حتی قرار نبودیک جلد از این کتاب هم به

مولف داده شود.

الان همکها يين سطور را به روز نما مه اطلاعات می فرستم هنوز کار طبع
ا يين کتاب که شايد سنج اساسی بنای معارف اين مملکت است و در
دنيا هر کجا که شروع بکار گردها ندازکتاب لغت شروع شده، متوقف است.
اگر اجازه فرما يند در همین تزديکي ها من در چند سطري شرح اين کتاب
را به روز نما مه بفرستم و مربدرج آن فرما يند تاشا ييد پس از من
مسوده هاي اين کتاب برای پيچيدن گل گا وزبان و بنيشه به عطا رهای
علی اکبر ده خدا

* * *

ع- در با ره سيد ضياء

مهدي با مدا در در با ره سيد ضياء الدين طبا طبائى چنین مينويسد:
وقتي احمد شاه ميخواست سيد ضياء را برگينا ركنت رمان وزير مختار
انگليس نوشته كه شاه ميخواهد تنهها رجل موردا عتما دما را برگناسازد.
وقتي سيد ضياء معزول شدوبه فلسطين رفت دولت افغانستان ميخواست
اورا بعنوان مشا و رببر دكه دولت ايران مخالفت كرد. پس از مراجعت
با يران وکيل شدو بعمران و آبا دي پرداخت. هنگام فوتش ميگويند
صد ميليون تومان ثروت داشت.

* * *

۷- فوت كردها ند

در همین جلد کتاب نا مدون فرذ ذكر شده (سرلشگر حسین عطا پور)، محمد
صادق تهرانیا ن مدیر روزنما مخراسان که متأسفانه هنگام چاپ کتاب
هر دو نفر فوت کرده اند.

مرحوم تهرانیا ن که از همکاران مطبوعاتی ام بود مرا تشویق بچاپ
کتاب ميکرد و اشعاری هم می سرود. مشغول تنظيم روی جلد کتاب بخط
زيباى خود بود که دچار رکسالت شد و متأسفانه درگذشت و جنازه اش را
بتهران منتقل ساختند.

۸- وضع خانوادگی رضا شاه طبق (استناد لانه جاسوسی)

در سال ۱۳۶۶ دو جلد کتاب تحت عنوان (مجموعه استادانه جاسوسی آمریکا) در تهران بچاپ رسیده که دانشجویان پیرو خط امام مدعی هستند این استادانه زسفارت آمریکا بدست آمده که بطور مفصلی درباره خانواده پهلوی بحث کرده چنین مینویسد:

طبق روایات رایج مراد علیخان و عبا سقلی خان پدر بزرگ رضا شاه از زمین داران بزرگ روتای آلاشت ما زندران محسوب میشوند. گفته اند که هر دو آنها در هنگ هفت منسوخه با درجه سرهنگی خدمت کرده اند. که این درجات خود گمراه کننده است. در زمان قاجار افراد برجسته محلی میباشد بنا برخواست شاه هزینه و تعدا دسر باز لازم برای تلاشها و مبارزات نظاً می تأمين کنند. عبا سعلی خان (منظور عبا سقلی خان است) پدر رضا شاه یکی از سه برادریا فرزندان مراد علیخان بوده که حدا قلم پنج همسر داشت. چهار رهم سراول وی "جماعا" ۲۲ فرزند بدنیا آوردند که از میان آنها ۷ پسر و ۴ دختر به سن بلوغ رسیده اند. سه تن از پسران به با بلسرمهای جرت کردند. چهار فرزند دیگر در آلاشت ما نند که هنوز با زماندگان آنها در آلاشت هستند.

رضا شاه تنها فرزند پنجمین همسر پدرش بود. پدرش در ۸۰ماه ۵۴ تولد رضا شاه در گذشت و نوش آفرین در تهران نزد برادرش زندگی میکرد. بعد از زدواج کرده که از شوهر دو مشاطلای در دست نیست. اوصاً حب فرزندی دیگر شد که در ارتش لشگر قزاق خدمت میکرد.

(در این استاد بطور مبهمی اشاره بنا محدود کجا نآتا با ای و خانواده آتا با ای میشود که نشان دهنده آن است که شوهر دو منوش آفرین از بستگان آتا با ای بوده است. با توجه با ینکه سر لشگر آتا با ای شوه همدام السلطنه و داده در رضا شاه بوده است چنین استنبا ط میشود که وجود ای با ای ابوالفتح آتا با ای و کا مبیز آتا با ای در دربار رشا یدناشی از همین نسبت فامیلی باشد. همدام السلطنه سفر زندگانی (امیر رضا، کوروش، سیمیسن) دارد و

با (سلشکر آتابای - مهندس بهروان - امیرا ملاتی) ازدواج کرده است . دومین همسر رضاشا هدختر میرپنج با قرخان بود که چهار دختر و یک پسر داشت . یکی با رضاشا هدیگری با سرهنگ مین باشیان و سومی با دکتر حجازی ازدواج کرده است .

(درا ینجا با یدنگارندۀ اضافه کنده یک خواهر دیگر ملکه مادر عفت خانم بود که به همسری دکترا سفندیا ری در آمدو دکتر حجازی و دکتر اسفندیا ری مدتهاست تورا نتصابی بودند . سپهبد فتحالله مین باشیان برادر پهلوی دهم مدتها فرمانده نیروی فضایی بود که از فسرا ن تحصیل کرده ارش میباشد اکنون در خارج از کشور بسر میبرد .
نکته جالب اینکه گفته میشود خانواده های میرپنج آیرملو - میرپنج ایرولنلو - مین باشیان که همکی با رضاشا هنسبت داشته اند از مهاجرین قفقاز هستند) .

دراین اسناد منتشره لانه جا سوسی با نقل از یک مجله آلمانی چنین خواندم :

ملکه شریا چنین گفته است : در زمانی که من ملکه بودم ملکه مادر عقا یدحرا مسائی و نفوذ زیادی داشت . اساسا " دریا رایران تحت سلطه زنان بود . گرچه رسمآ زنان هیچگونه حقوقی نداشتند ولی بصور مختلف با هداف خود میرسیدند . من با این نتیجه رسیده بودم که در دریای زندگی میکنم که جنبه ما در شاهزادی داردم و اما اختیار انتخاب با ملکه مغور که مادر شاه است میباشد .) .

* * *

دودمان پهلوی

قسمتی از سند محروم نهشما ره ۴-۱ تاریخ ۱۹۷۱-۱۳۵۰
میتوان گفت شاه سرپرست واقعی خانواده خویش است و قادر است
فعالیت خانواده را بنا به میل خود تنظیم نماید . اوتلاش کرده تا اعضاء
و خاندان را از فعالیتها سیاسی دور نگاهدازد لیکن فعالیتهاي

عمومی(خیریه- آموزش و پرورش - امور زنان) را مجلس از شناخته و معا ملات تجا ری را برای آنها آزاددا نسته است . تا حدود زیادی با فرادی متکی است که درنتیجه رابطه خانوادگی نسبت به اوقافدار میباشد .

دودمان پهلوی چنین است : رضا شاه تولد ۱۸۷۸ - فوت ۱۹۴۴ میلادی
اولین فرزند : همدماں السلطنه همسر آتابای دارای سه فرزند
شمس پهلوی : ازدواج با فریدون جم ۱۹۳۷ - طلاق ۱۹۴۱
ازدواج با مهرداد پهلوی ۱۹۴۵

فرزندان : شهبا ز - شهریار - شهرزاد (همچنین مهشید)

میرخلیلی که بفرزندی پذیرفته شده)

محمد رضا پهلوی : تولد ۱۲۶۱ کتبر ۱۹۱۹

فرزندان : شهبا ز - رضا کوروش (ولیعهد) - فرحتناز ،
علیرضا - لیلا (ا زسما ازدواج ملکه فوزیه ،
ملکه شریا - ملکه فرج)

اشرف : تولد ۱۹۱۹ (همسران او سقام شفیق سبوشهری)
ازدواج با علی قوام ۱۹۳۷ - طلاق ۱۹۴۱
فرزندان : شهرا م - شهریار - آزاده

علیرضا : تولد ۱۹۲۲ - فوت ۱۹۵۴
ازدواج با کریستین کولوسکی - طلاق در ۱۹۴۸

فرزندان : علی پا تریک - کریستین پسرخوانده
غلامرضا : تولد ۱۹۲۳

ازدواج با هما علم در ۱۹۴۸ - طلاق ۱۹۵۴ - ازدواج با
منیژه جهانی در سال ۱۹۶۱

فرزندان : مهرناز - بهمن - مریم - آذر
عبدالرضا : تولد اکتبر ۱۹۲۴

ازدواج با پری سیما زند ۱۹۵۰
فرزندان : کامیار - سروناز

احمدرضا : تولد ۱۹۲۵

ازدواج با سیمین بهرامی ۱۹۴۶- طلاق ۱۹۵۴

ازدواج با روزا بزرگ نیا ۱۹۵۸

فرزندان: شاهرخ- شاهین دخت- شاهین - شمس ناز

محمودرضا : تولد ۱۹۲۶

ازدواج با مهری زنگنه ۱۹۵۴- طلاق ۱۹۵۷

ازدواج با مریم اقبال ۱۹۶۴- طلاق ۱۹۶۵

فاتمه : ازدواج با وینستون هیلیر ۱۹۵۰- طلاق ۱۹۵۹

ازدواج با زنرال محمد امیر خاتمی ۱۹۵۹

فرزندان : کیوان- داریوش - دو فرزند هم از زنرال دارد

حمیدرضا : ازدواج با مینودولتشاهی ۱۹۵۱- طلاق ۱۹۵۴

ازدواج با هما خامنه‌ای ۱۹۵۵

فرزندان : بهزاد- نازک

محمد رضا شاه فردی است روشن فکر- خوش برخورد- تحصیل کرده، آیده‌الیست و در عین حال عصبی - حساس و همیشه از جوامع غربی انتقاد می‌کند. به ورزش‌های مختلف علاقمند است - خلبانی را خیلی دوست دارد. با ولع بسیار کتاب می‌خواهد و جزئیات را در حافظه نگاه میدارد. به زبانهای انگلیسی و فرانسه بخوبی صحبت می‌کند. حاکمی مستبد است که بروش منسخ روشن فکری نوگرا برکشورش حکومت می‌کند. بر تماشاخه‌ها و سطوح دولتی تسلط داشته و مهمترین تصمیمات سیاسی وقت‌آمدی و نظم‌آمدی را اتخاذ می‌کند. برای کشورش تحقق دو هدف بزرگ را در مدنظر قرار داده یکی از آنها دست یابی بنوی کامیابی اقتصادی غربی و دیگری تبدیل ایران به یک قدرت بزرگ با ارتقی عظیم است. خواستار مشارکت مردم در امور سیاسی منتهی از طریق تنها حزب فانوی ایران یعنی رستاخیز گردید. نزدیکی روابط با آمریکا را تداوم بخشیده است. مهمترین مسئله اختلاف بین شاه و آمریکا مسئله قیمت نفت است. شاه می‌خواهد را مدنفت ایران را آنقدر با لابیرد

گهای را ن بصورت یک کشور صنعتی یا زاپن آسیا غربی درآید. گذشته از ملکه و شاهزاده اشرف سایر افراد خاندان سلطنت در زمینه مسائل سیاسی مورد اعتماد شاه نیستند. شاهزاده شمس مورد علاقه بسیار شاه است. شاهزاده فاطمه درا مورخیریه و فرهنگی فعالیت میکند. شاهزاده عبدالرضا مهمترین عضو خانواده سلطنتی است که مورد توجه شاه میباشد. بین نخبگان جوان وجهه خوبی دارد. قبل از تولد ولیعهد جانشین شاه تلقی میشود. چندتن از اعضای خاندان سلطنت گویا فاسد و فاقد اخلاق شایسته هستند. روش زندگی پر خروج و نفوذ شهادرا مورد دولتی بین امرشده بخشیده است.

در سال ۱۹۵۰ عبدالرضا به فسا در خانواده سلطنت اشاره کرد. از سال ۱۹۵۵ عبدالرضا کاملاً از صنه محشود در ۲۰ سال گذشته تغییراتی را در شورای شکار را داشت. گروهی اورا روشنفکر ترین عضو خانواده پهلوی میدانند.

از آغاز حکومت شاهزاده اشرف بعنوان قدرت مهمی در دربار خود تماشی نموده است. اقدامات او و ملکه ما در علیه همسرشاه و شاهزاده عبدالرضا مشهود بوده است. بعلت فعالیت تجاری با تسامک از هم خبریه اش قادره افزایش محبوبیت سردم در منکر دیده و شاه هم در متوقف ساختن تماشی اولیه فعالیت های مشکوک تجاری اش تعابی نشان نداده است. شهرام پهلوی سیاستمدار ۲۰ شرکت مهم صاحب سهم بود. در آستانه جشنها شاهنشاهی، نلانی شد که شهرام مرسوده شود ولی سویی حاصل نشد.

* * *

جون در مورد سایر افراد خاندان سلطنت پهلوی در فرمیای مختلف این رشته از محققین مطالعی هست ارسفل بمصلی این قسمت از اسناد سفارت آمریکا خودداری شد.

۹- درباره شروت رضاشا هدرخارج ازکشور

تا کنون هیچگونه سند رسمی درباره شروت رضاشا هدرخارج ازکشور بدست نیا مده است . بعدها ز شهریور که درباره موجودیها رضاشا هدر خارج پرسشها ئی میشداین نامه در نخستین سالهای پس از شهریور ۲۰ از طرف وزارت درباره نخست وزیری نوشته شده است :

ا خبرها "انتشا رات و گفتگوها ئی در موضوع جواهرات سلطنتی و سپرده‌های ا علیحضرت فقید رضاشا ه پهلوی دربانکهای خارج شیوع دارد که از نظر روش شدن اذهان عموم لازم میداند خارج شرنشان نما یدکه در موقع تصدی نخست وزیری مرحوم فروغی دراین خصوص از مقامات صلاحیتدار داخلى و خارجی تحقیق بعمل آمده بود و در نتیجه معلوم نگردید که از ا علیحضرت شاهنشاه مبرور (غیر ازا موال منقول و غیر منقول که در ایران مالک بوده و در تاریخ ۲۸ شهریور و ۴ مهرماه ۱۳۲۱) اکلیه اموال خود را به ا علیحضرت هما یون شاهنشاه محمد رضا شاه پهلوی انتقال داده اند) دربانکهای خارج سپرده‌ای موجود بوده باشد حتی ا علیحضرت فقید برای تامین هزینه زندگی خود در جنوب آفریقا نیز از ایران وجه میخواسته و برای ا علیحضرت معظم له برای میشد . اینکه هم بر حسب ا مرمنبارک ابلاغ می‌نماید که جناب عالی رسم ا ما موریت دارید برای کشف کامل قضیه مجدداً "تحقیقات و کنجکاوی های لازم نزد مقامات صلاحیت دار و مطلع بعمل آورده و درباره رشا هنشاهی را از نتیجه در اسرع وقت مستحضر فرمائید . زیرا چنان چه در موقع انتقال اموال منقول و غیر منقول به ا علیحضرت هما یون شاهنشاهی دربانکهای خارج وجهی موجود بود ، چون طبق سندا نتقال نامه به ا علیحضرت همایون شاهنشاهی تعلق دارد باید عیناً " به ایران منتقل گردد .

* * *

منابع و مأخذ

برای یک برسی تاریخی با یدمدها جلدکتاب و نشریه راخاندو با عده زیادی مصحابه و گفتگو کرده است و مجموعه ای تدوین نموده تا حدودی قابل اطمینان باشد.

نگارنده در طی اقامت در خارج از کشور با اغتنام فرصت با یعنی کار مبارزه ورزیدم. حاصل آن همین سلسله انتشاراتی است که تدریجاً بنظرتان میرسد.

نمیخواستم ضمن نگارش بجزئیات این منابع که اکثراً بزبان فارسی بوده و قسمتهایی از آن در مطبوعات فارسی زبان بجا پرسیده است اشاره کنم ولی اگر کسانی با شنیده بخواهند اطلاعات دقیق تر و بیشتر کسب کنند علاوه بر روزنامه ها و مجلات و کتابهای فارسی و انگلیسی که موردمطالعه قرار گرفته به منابع زیر اشاره میشود:

۱- سفرنامه های رضا شاه (به خوزستان و مازندران) تقریر رضا شاه و تحریر دبیرا عظم بهرا می

۲- ما موریت برای وطن - بسوی تمدن بزرگ - پاسخ بتاریخ اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی

۳- بازیگران عصر طلائی : ابراهیم خواجه نوری

۴- خاطرات و خطرات : مخبر السلطنه هدایت

۵- تاریخ ۲۰ ساله ایران - کودتا و انقلاب قاجاریه و زندگی احمد شاه و سایر نوشهای حسین مکی

۶- خاطرات رجال و مقامات دوران پهلوی : سالنا مهندسیا

۷- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس : محمود محمد

۸- پنجاه و پنج سال : علی دشتی

۹- زندگی سیاسی من : عباسقلی گلشاهیان

۱۰- پنجاه سال نفت : مصطفی فاتح

- ۱۱- یادداشت‌های دکتر قاسم غنی : به کوشش سیروس غنی
- ۱۲- تشییع و مشروطیت در ایران : عبدالهادی حائری
- ۱۳- خاطرات کحال زاده منشی سفارت آلمان
- ۱۴- صورت مذاکرات مجلس شورا یملى
- ۱۵- یادداشت‌های تاریخی مستشارالدوله مادق
- ۱۶- شرح زندگی من : عبدالله مستوفی
- ۱۷- خاطرات سیاسی و اسناد : ناشردکترووحیدنیا
- ۱۸- خاطرات سید علی محمد دولت آبادی
- ۱۹- حیات بحیی : خاطرات بحیی دولت آبادی
- ۲۰- کتاب آبی : بکوش احمد بشیری - ۳ جلد
- ۲۱- خاطرات و سفرنامه زنرال (آیرون ساید) مترجم به روز قزوینی
- ۲۲- خاطرات بوریس بازانوف - مترجم دکتر رضا عنایت
- ۲۳- رضا شاه در آثینه خاطرات : ابراھیم صفائی
- ۲۴- چهره‌ها شد در آینده : والاحضرت اشرف پهلوی
- ۲۵- شیخ خزعل و بادشاھی رضا خان : نوشه سربرسی لرن - مترجم محمد رفیعی مهرآبادی
- ۲۶- خاوسی و صدحاوسی : آقا بیک اوف روسي
- ۲۷- خاطرات مشقق کاظمی
- ۲۸- خاطرات مسعودا سماری
- ۲۹- رمان ادی و حوادث نعم اخیر : سوشنده دکتر سیف بورقا طمی محله ره آورد
- ۳۰- خاطرات بیحامیں و رسماحتارا مریکا در ایران : ترجمه رحیم زاده ملک
- ۳۱- خاطرات و سوئنه‌های نعم الدین امیر علاتی
- ۳۲- یادداشت‌های سریع بصرالله درا هدی
- ۳۳- خاطرات اللهمار صالح : سما مدنی مریضی منیر
- ۳۴- خاطرات سید حسن سعی راده : محله ایسده - بکوشنا برخ افشار

- ۳۵- خاطرات و تأثیرات دکتر مصدق
- ۳۶- نوشته‌های جمال زاده درباره سید ضیاء الدین روزنامه اطلاعات
- ۳۷- احزاب سیاسی ایران : بقلم ملک الشعراه بهار
- ۳۸- پایان امپراطوری انگلیس : نویسنده برایان لیپک مورخ انگلیسی
- ۳۹- غرور و سقوط : سر آنتونی پا رسوئر ، سفیر ساق انگلیس در ایران
متترجم دکتر منوجهر استی
- ۴۰- خاطرات خلیل ملکی : توسط محمدعلی هما یون کاتوزیان
- ۴۱- خاطرات اعزازنیک پی
- ۴۲- سفرنا مه (بلوشر) سفیر ساق آلمان در ایران : ترجمه کیکاووس
جهانداری
- ۴۳- خاطرات من : اعظم قدسی
- ۴۴- یادداشت‌های تاریخی دکتر شیخ الاسلامزاده : بنقل از مجلات
آینده و خواندنیها
- ۴۵- اسناد سیاسی وزارت خارجه انگلیس
- ۴۶- شاهد : بقلم رفیع زاده به (انگلیسی)
- ۴۷- یادداشت‌های پیشه‌وری به بنقل از روزنامه آژیر
- ۴۸- خاطرات چرچیل نخست وزیر و رایدن وزیر خارجہ سابق انگلستان
- ۴۹- شهرها سایدبروند : خاطرات سر بریدر بولارد سنبیر انگلیس و سر
کلارمونت اسکراین ما مورتی بعید رضا شاه - ترجمه حسن ابوترابیان
- ۵۰- خاطرات ایرج اسکندری
- ۵۱- پنجاه و سه‌نفر : بزرگ علوی
- ۵۲- پنجاه ... و سه‌نفر : امور خاکمه‌ای
- ۵۳- کزراهه : احسان طبری
- ۵۴- ساریح شاهنشاهی بهلوی تالیف سیدا حمدیسی احمد
- ۵۵- ساریح بیداری ایرانیان : ماظم الاسلام کرمائی
- ۵۶- انگلیسیان در ایران : نویسنده سردبیس رایت
مرحوم علام محسن صدری افشار

- ۵۷- ایرانیان در میان انگلیسها بنویسنده سردنبیس را بیت
مترجم منوچهر طا هرنیا
- ۵۸- خاطرات برزکف : مترجم هوشنگ جعفری
- ۵۹- خاندان حکومتگر در ایران : ابوالفضل قاسمی
- ۶۰- کتابها و مقالات محمدحسنین هیکل نویسنده مصری
- ۶۱- شرح حال شاهزاده عباس میرزا ملک آرا :
- بکوشش دکتر عبدالحسین نوائی
- ۶۲- یادداشت‌های ویکتور مالت : عضووزارت خارجه انگلستان درباره
شیخ خزعل
- ۶۳- مقاله جمال زاده در با ره‌تلقی زاده : مجله روزگار نو
- ۶۴- پیروزی لبخند : فرها دمسعودی
- ۶۵- نوشته‌های اصغر حکمت : بنقل از خاطرات سیاسی و تاریخی
- ۶۶- خاطرات (کاساکوفسکی) فرمانته بربیگاری دفتر ایران
ترجمه عباسقلی جلی
- ۶۷- تاریخ انقلاب ایران
- ۶۸- تاریخ ایران - عبدالله رازی
- ۶۹- تاریخ ایران در زمان قاجار : علی اصغر شمیم
- ۷۰- اسرار سیاسی در راه سلطنت رضا شاه : رحیم زاده صفوی
- ۷۱- ایران در جنگ بزرگ : مورخ الدوله سپهر
- ۷۲- تاریخ نوین ایران : تالیف ایوانف مورخ شوروی
- ۷۳- تاریخ رجال ایران : مهدی با مداد
- ۷۴- تاریخ سیاسی معاصر ایران : سید جلال مدنی
- ۷۵- خاطرات فرخ : معتصم السلطنه فرخ
- ۷۶- تاریخ ایران : تالیف سرپرسی سایکس ترجمه فخر داعی
- ۷۷- تلاش برای آزادی : دکتر باباستانی پاریزی
- ۷۸- توفان در ایران : احمد احرار
- ۷۹- حاشیه‌ای بر تاریخ : بقلم : ا.ع. تافته : از مجله روزگار نو

- ۸۰- از سوم تا بیست و پنجم شهریور: داد و دمُؤیدا مینی
- ۸۱- تاریخ بیداری: حبیب الله مختاری
- ۸۲- روابط سیاسی ایران و آمریکا تا جنگ دوم جهانی.
- دکتر قاسم رضاei
- ۸۳- نوشه‌ها و بررسیهای اسماعیل رائین
- ۸۴- خاطرات والاحضرت شمس پهلوی: نقل از مطبوعات
- ۸۵- نوشه‌های میس لمپتون درباره ایران
- ۸۶- نوشه‌های ژرارد دوویلیه فرانسوی
- ۸۷- از ظهرت سقوط: مجموعه اسناد لانه‌جا سوسی آمریکا
- ۸۸- تاریخ ایران: سرپرسی سایکس
- ۸۹- طلای سیاه یا بلای ایران: ابوالفضل لسانی
- ۹۰- تاریخ جنگ دوم جهانی: ازان‌شارات مجله هیستوریا
- ۹۱- دیوان عمید (عمیدالشعراء): ابوالحسن عمیدی نوری

* * *

تقاضای مجدد

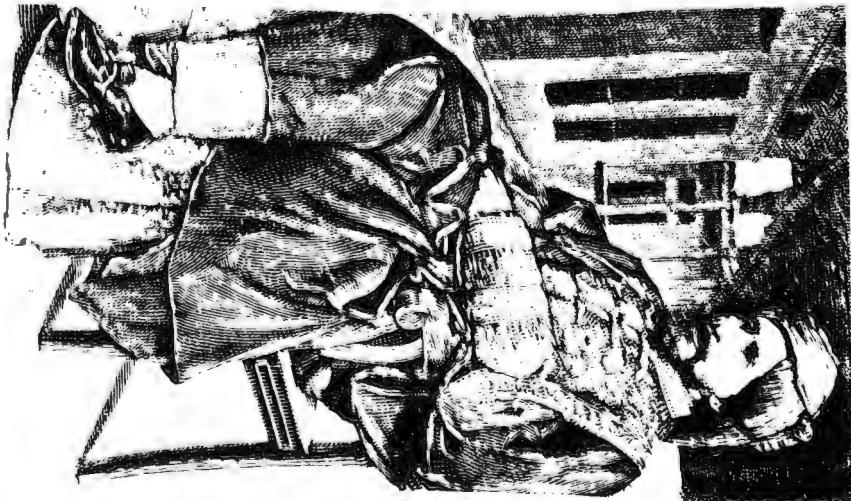
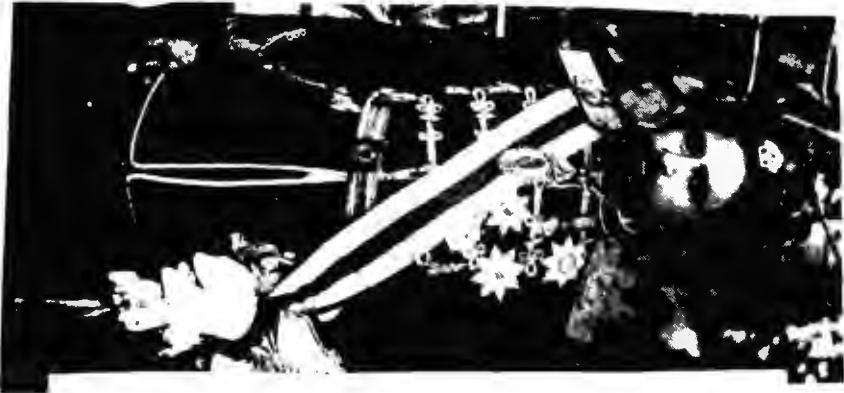
هما نطوریکه در جلد اول از خوانندگان تقاضا شده‌اگر خاطره‌یا عکسی دارند و با این سلسله انتشارات منطبق است ارسال دارند، با ردیگراین تقاضا یا دآوری میگردد.

ضمناً بدینوسیله از دوستان بزرگواری که با ارسال یا داداشته‌او گفتار محبت آمیز خودنگارنده را اهتمائی و تشویق فرموده‌اند، تشکر میکنم.

مزعل — سرطان

مهدی باشداد مینویسد:

سرطان برادر مزعل
بدر . بین د دردار رفاقت
نه بدی وجود د است —
سرانجام خزلیبا سا زیر
باعذر مان مزعل او را ازین
برد و جانتین اوست .
این واعده درخواول مسأله
محرم ۱۳۱۵ شمرد روی
داده است.





والا حضرت شمس پهلوی د رامورسیاسی کشور د خالتی نداشت .
ریاست ~~حالیه~~ شیرخوارشید سرخ را عهد داریود . میگفتند
درخانه مسکونی خود در شاهدشت کلیسائی ساخته است.
بعضی از وابستگان او در خرید و فروش اراضی د خالتهائی
داشته اند . معتبرات خارجی نوشتند که هنگام خروج از کشور
۱۸ سگ خود را همراه داشت .

والاحضرت اشرف وشایعات فراوان



شهریار شفیعی
شجاع خوشنام



هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد
اشرف پهلوی - فریدون هویدا - دکترونیل - مجید رهنما
و چند تن دیگر



علیرضا — رشید مثل رضاشاه — عبد الرضا تھصیلکردہ وروشنگر
علا مرضا علا قه فراوان بمال دنیا — محمد رضا عامل کشت
خشخاش درایران — فاطمہ برکتار از سیاست

خانواده پهلوی د رباید



رد يف اول بعنورنسته از چپ براست: آذر د خترشا هپورا حمد رضا —
فریناز ولیلا و فرحتناز فرزند ان اعليه حضرت محمد رضا شاه پهلوی — مریم
د خترشا هپور علا مرضیا — شهرناز د ختر حمد رضا
رد يف دوم ننتسته: ممتاز زرا هدی — فریده دیبا — شاهد خت فاطمه
پهلوی — شهبانو فرج — رضا پهلوی — سیمین پهلوی (اعتماد امینی).
علیرضا پهلوی — شاهد خت شمس پهلوی — شاخدخت اشرف شهرناز
پهلوی — شهرزاد د ختر سمسر پهلوی

این عکس در نیویورک در مراسم عروسی رضا پهلوی برداشته شد



ردیف سوم ایستاده: هایده عروس شمس - سیمین دختر همدم السلطنه - نیلوفر همسر شهرام - شاهپور علا مرتضا و منیزه همسرش - روزابیه احمد رضا.

شاهپور بعد الرضا پهلوی و همسرش پری سیما

ردیف آخر از چپ برآست: دکتر مهدی بوشهری - امیر خاپسر هدم السلطنه کیوان پسر فاطمه پهلوی - شاهین پسر احمد رضا - شهرام پهلوی نیا - کامیار پسر بعد الرضا - مهرداد پهلبند - بیاتریس عروس شمس - داماد شمس شهباز پسر شمس - سروناز دختر بعد الرضا - شهریار پسر شمس پهلوی

داماد های (رضا شاه)

داماد های رضا شاه عبارت بودند از سرلشگر آتابای -
فریدون جم - علی قوام - احمد شفیق - علی هیلییر -
مهدی بوشهری - مهرداد پهلوی - محمد خاتم



ارتشد خاتم از همه داماد های
شاه مقندرتر و شروتمند تر شده بود .
شایعه سازان درباره مرگ ناگهانی
او افسانه های ساختند که مطلعین
آنرا تکذیب میکردند . تا آخرین
روز حیات روابط بسیار صمیمانه ای
با شاه داشت .

مهرداد پهلوی سالها
وزیر فرهنگ و هنر و مد تی
هم نایب رئیس حزب
رستاخیز بود . بعلت
ادب و تواضعی که داشت
مورد احترام خاص بود .





شوکت الملک علم برضاشاه
هشدادرداد که نزدیکی
با آلمانها خطرناک است.

به سعاد پیشنهاد شد که ریاست
حکومت موقت ایران را بپذیرد
ولی او گفت بهتر است که مسٹرنگ
پهلوی ادامه یابد .



میرزا جواد خان عامری پیشنهاد کرد که فروغی نخست وزیر شود .
دکتر سجادی میگفت رضا شاه مرتب تلفن میکرد و میپرسید که
آپاروسها بسوی تهران حرکت کردند یا نه ؟
فرد وست مدعا است که در سلطنت پهلوی دوم نقش مهمی
داسته است .



هدکاران نظامی (رضاشاه) در سالهای آخر سلطنت

از جم به راست . سه بهبود امیراحدی — سرلشکر نژادخواه (امیرموحق) — سرلشکر زند این بنده
سرلشکر شاه بختی — سرلشکر محتشمی — سرلشکر مظبوی — سرلشکر آتابای — سرلشکر مهرنظامی

امیر مود سواد کوهی



کته نوشته اند که رضا شاه در خانه او متولد شد
ولی بحلت قیام طیه حکومت مرکزی در قدرت
سردار رسپه بتهران آورده شد .
فرزندان او بدستور سردار رسپه بخدمت در
ارتش درآمدند ولی بعد ابطح ناگهانی
کشته شده اند .



هزیرالسلطان



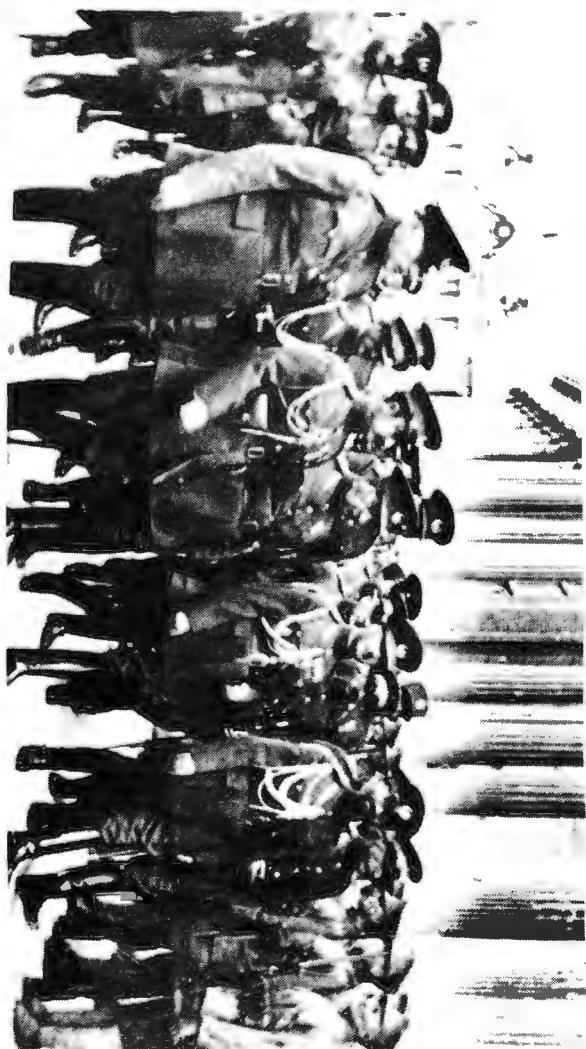
شاه‌الممالک

دو پسر رشید امیر مود سواد کوهی



علا مه د خدا — علا مه محمد قزوینی — استاد ملک السنعرا، بهار سه دانشمند وادیب معروف ایران هستند که بذارهای مطبوعاتی و نویسنده‌گی عشق می‌ورزیدند. عشقی مدیر روزنامه فرن بیستم تیرور شد. فرخی مدیر روزنامه فرن بیستم در راه مبارزه با استبداد جان خود را ازدست داد. عباس مسعودی کار روزنامه نویسی را از مطبعه روشنائی با حروفچینی آغاز کرد و توانست بزرگترین روزنامه روزانه خبری را در رصیر پهلوی بوجود آورد.

یک عکس دیگر از امای ارشد روزان رضاشاه



از جپ برآست : سرلشکر امیر نظری - سهبهد یزد انبانه - سهبهد امیر احمدی سرلشکر نقدی
سهبهد جهانبانی - سرلشکر ضرغامی و کروهی دیگر



سپهبد آق اولی
امیری لایق و خوشنام بود



امیرموش ق نخجوان
هموار مازرضا شاه پیترسید چون قبل
با پیشنهاد کرد تاشد مبد



محمد محمود محقق دانشمند که
نام خانوادگی (پهلوی) را به
با انتشار خاطراتی پرده از
سلسه جدید سلطنت داد .
از روی وقاریع شهریور ۰ ۲ برداشت



محاکمه و مجازات عمال د وره بیست ساله

با استعفای رضا شاه از سلطنت اینها سر و صد ای فراوان برآه اند اختند .



- دکترعبده برای متهمین از جمله مختاری تقاضای اعدام نزد .
- علی دشتی نخستین نماینده ای بوده بر رضا شاه حمله برد .
- ارسلان خلعت بری و دکترشاه کار مقاالتی علیه عمال د یکتاتوری نوشتند .
- عمیدی نوری بعلت حمله بر رضا شاه از طرف دیار مورد تعقیب قرار گرفت .
- ابراهیم خواجه نوری پانوشتن (بازیگران عصر طلا ئی) بمعرفی کلیه
- نسانی پرداخت ده در در وران سلطنت رضا شاه قدرت را در دست داشتند
- دکترمهدی ملکی وکالت ورثه مدیر را پذیرفت و تقاضای اعدام متهمین را نمود



بعد از قتل عشقی عده‌ای از روزنامه نگاران در مجلس متحصن شدند.
سردار سپه شخصاً به مجلس رفت و روزنامه نگاران و نمایندگان اقلیت
و عده داد که دولت اقدام لازم برای حفظ جان آنها بعمل خواهد
آورد و آنها بتحصن خاتمه دادند.

روزنامه نگاران دوران سلطنت رضا شاه



از راست بچپ — سید محمد صباطیانی مدیر روزنامه تجدید — شکرالله

صفوی مدیر روزنامه کوشش

ردیف دوم — زین العابدین رهنما مدیر روزنامه ایران — فرخی یزدی
مدیر روزنامه صوفان — خلو دشتی مدیر روزنامه شفق — عباس خلیلی مدیر
روزنامه افدام — سید کاظم اتحاد مدیر روزنامه امداد ایران و اتحاد
ردیف سوم — اعتضام زاده مدیر روزنامه ستاره — امیر رضوانی مدیر روزنامه
گلشن — عباس مسعودی مدیر روزنامه اصلاحات

کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



ابوالقاسم هرندی
هنگام تبعید رضاشاه
در کرمان میهماند اراوید
سرتیب صفاری
تنها رئیس املاک رضاشاه
که از او بخوشنامی یاد میشود



این آرامگاه رضاشاه است
که شیخ صادق خلخالی آن را با خاک یکسان کرد

یادا ایران

آخ، چه کس برسا ندز من درود
بر خاک پاک میهند، بر آن کند سجود
آن کشوری که مهد خرد بود و مردمی
آن سرزمین که سعدی و خیام آفرید
آن سرزمین که با بک و افشین و مازیار
یاد آیدم از ایران، زان زادگا ه خویش
زان آسمان روش وزان آفتا ب گرم
تهران و اصفهان و شمیران وزاهدان
ا هوازو خرم آبا دوده لران
بو شهر و با بل و با بل سرو بهار
قوچان و سبزوار و دماوند و شهر ری
تبریز وارد بیل و رضا ئیه و مرند
یا سوج و رو دبارونها وندور و دسر
یا داش ماکنم، که بیاد من اندرا ید
دانم ز بمب و مو شک، در آتشید و دود
ظلمت شود ز دوده بزودی از آن حدود
ایران تو پشمہ هنری، خوانم این سرود
دور از توبا د، چشم بدان دیشه حسود
از شا هنا مهبا یدا ین پندر اش نشود
بود و نبود من همه از بودن توبود
شا ید تورا پرستش و با ید تورا استود
سر جز بر آستانه تسو نا و رم فرود

چند غلط کوچک

کوشش بسیار شد که در کتاب غلط وجود نداشته باشد ولی متأسفانه باز هم چند غلط کوچک در لایهای صفحات پیدا شده که با معدّرت از خوانندگان گرامی خواهشمند است قبل از خواندن کتاب آنرا اصلاح بفرمائید

صحيح	غلط	سطر	صفحه
ناشیم	ناشام	۲۴	۲۱
انگلیسها	انگلیسیها	۱۴	۲۰
اعتراض	اعراض	۱۵	۲۰
سفیر	بسفير	۱۹	۲۰
محور	محنور	۱۷	۲۸
بره	بره	۱	۳۴
بشاه	بساه	۱۶	۳۸
بریگاد	بریگارد	۵	۵۲
کشتی	کشوب	۴	۹۲
غمانک	غم انگیز	۹	۹۲
اعمال	عمال	۴	۱۰۰
مقتضی	متقضی	۶	۱۰۲
نمیتواند	نمیتوانند	۱۱	۱۱۴
۱۹۹۳	۱۹۱۳	۱۱	۱۲۲
او	یا و	۷	۱۲۵
کردم	کنم	۱۲	۱۲۸
میگفت	میگفت	آخر	۱۲۸
بریگاد	بریگارد	۲	۱۴۷
آورد	وارد	۹	۱۴۹
وارد	وارد	۱۵	۱۵۸
معاون	ومعاون	۲۳	۱۰۸
تغییر	تغییر	۱۷	۱۰۹
دینار	دنیار	۱۶	۱۱۰
چندبار	چند با	۲۱	۱۷۰
میکرد	مکید	۲۶	۱۷۰
پسوند نام	پسوند	۱۵	۱۷۴
ضریاد	ضرید	۲۰	۱۷۸
ارهائی	ارهائی	۱۲	۱۸۸
با وجود این	با وجود	۲۲	۲۰۶
اعتراض	اعتراض	۱۰	۲۰۸

صفحه	سر	خلط	صحيح
۲۱۷	۲۶	مامو	مامور
۲۲۱	۱۰	میزرا	میزرا
۲۲۳	۸	بخارص	بخاراطر
۲۲۶	۳	سلمان	سلیمان
۲۶۵	۲۲	کردہ است	کردہ ام
۲۸۸	۷	قصہ د	قصہ
۳۰۷	۱۸	پرخواست	پرخاست
۳۰۸	۵	کمردن	کردن
۳۰۹	۲۳	نیاور	نیاورد
۳۱۰	۱۷	زند ند	زنگرد ند
۳۱۰	۱۸	فروزن	افزون
۳۲۱	۱۷	عظمی	عظیمی
۳۲۳	۲۱	عرور	غورو
۳۲۸	۸	ملزمین	ملتزمین
۳۳۸	۳	هدادار	هدادار
۳۴۱	۱۶	وی بائی	وی بائی
۳۵۰	۷	یکند	مینند
۳۵۶	۵	نماییم	نماییم
۳۸۴	۷	بیرید	بگیرید
۳۹۲	۲۱	شهریور	در شهریور
۴۲۱	۲۱	اسنا	اسناد
۴۲۱	۲۴	وجوا	وجود

توضیح درباره عکسها

- ۱ - عکس (خانواده پهلوی در تبعید) - عکس یکی دو نفر از د سمت عکس هنگام صحافی حذف شده است
- ۲ - اسمی عکس صفحه مجازات عمال دوره ۲۰ ساله چنین است: (شاهدار - خلعت بری - عبدہ - مختاری - عییدی نوری - خواجه نوری)